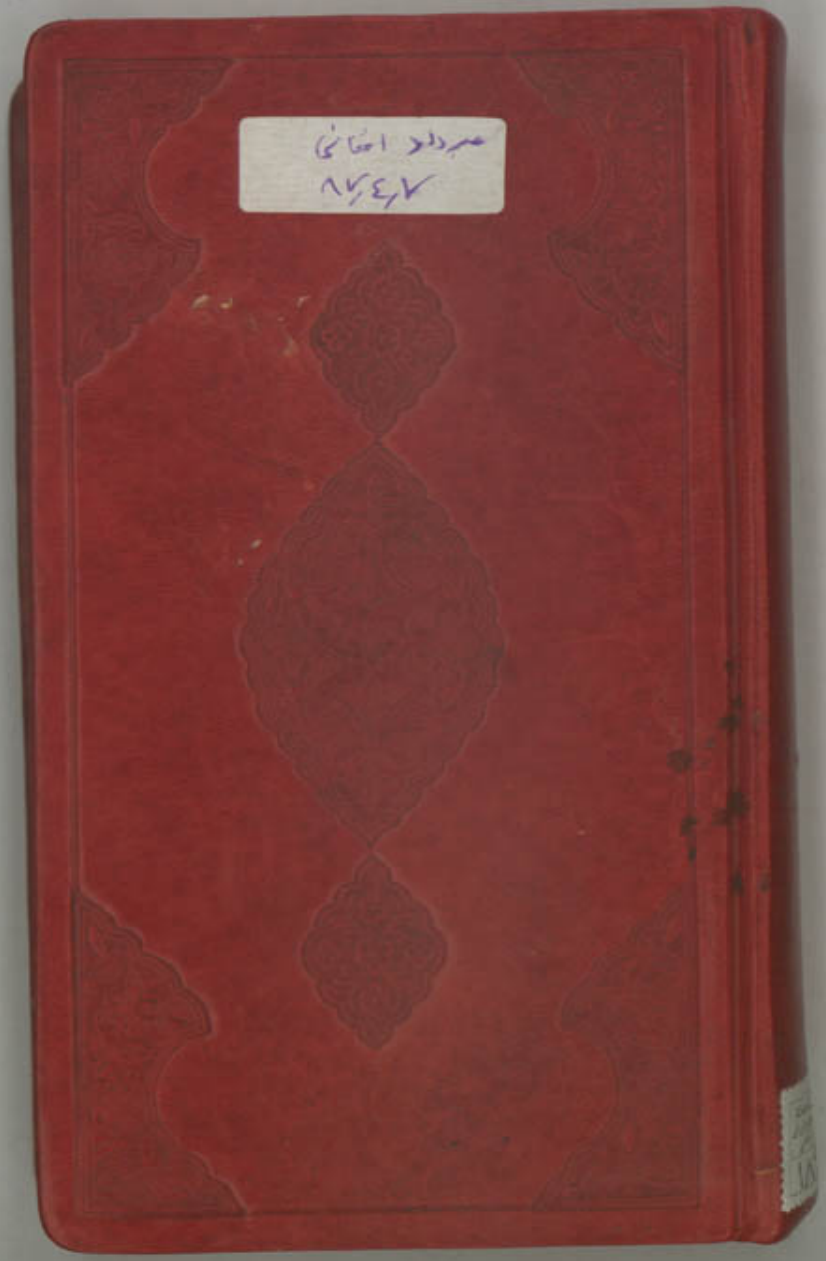

عبدالله افغانی
٨٧/٤/٧

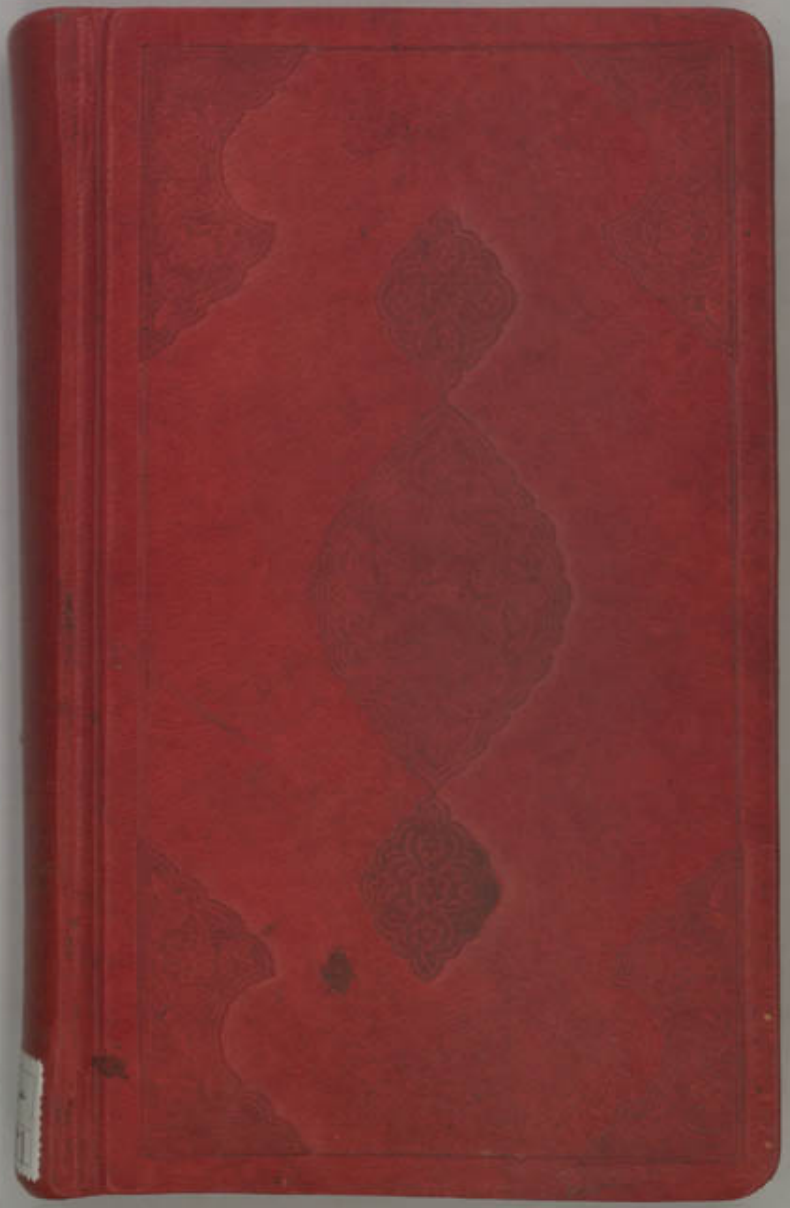

۱۸۹۳۱
۲۱۰۰۹۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۰۹۶
کتاب حضرات القدس
مؤلف بدرالدین بن ابراهیم سرهندی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۹۳۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۳۱

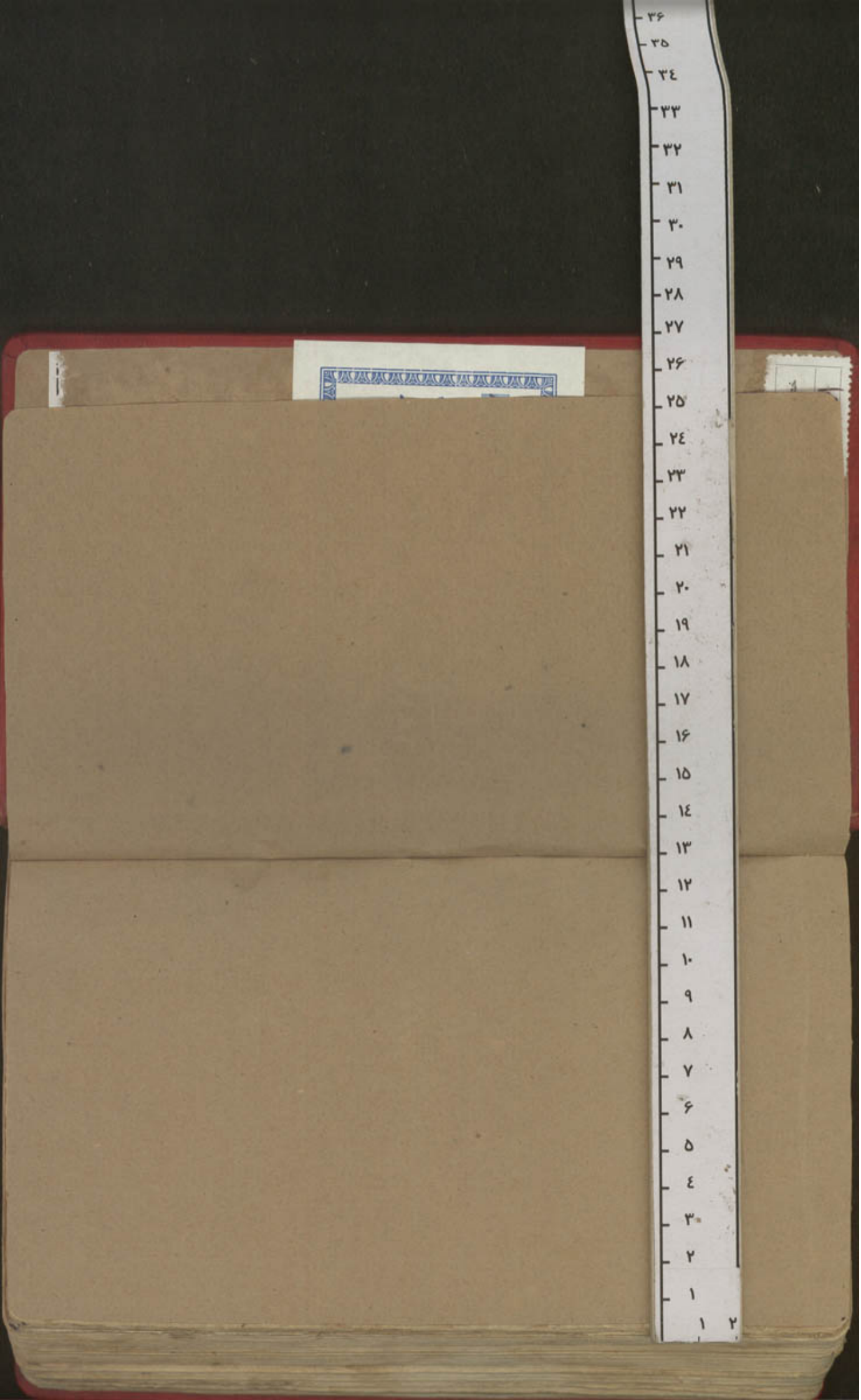

الافلاک موجب مکون این [illegible]
مخصوص به بارگاه احدیت و خاصه او
احمدی محمدی بخشیده و ستوده [illegible]
سامی او علیه الصلوة والسلام گردانید
خویش ساخته تا غایبانه بوی علیه از لوای احمد [illegible]
است چه جای افلاک مکونات را در راه او باخته [illegible]
مسعود وی خبردار ساخته تا غایبانه [illegible] علیه السلام محبت
اعتقاد و ایمان با وی علیه السلام درست کند و بذکر نامی نامی او علیه
السلام به فیوض و برکات برسند که محبت محبوب محبوب است
از آنست که بعضی انبیا التماس رویت علیه السلام او نموده اند
و برخی از پیغمبران ملتمس دخول در امت او علیه السلام گشتند و حضرت رب
العزت محبوب خود را دو طریق مرحمت فرموده ظاهر و باطن که
ظاهر را عام ساخته و باطن را خاص گردانیده و علما را بظاهر امتیاز
فرموده و اولیا را به علو باطن رسانیده و نسبت باطن چون
احکام ظاهر معنوی و مسلسل از خیر البشر به ارباب ولایت برسیده
و بهمین نهج تا قیام قیامت خواهد رسانید که انا نحن نزلنا
الذکر وانا له لحافظون حاکی از این معنی است صلوات الله
و تسلیماته علی محبوبه و علی جمیع الانبیاء و علی آله و آلهم و اصحابه
و اصحابهم و جمیع اتباعه و اتباعهم و جمیع الاولیاء و الاتقیاء متوسلهم

لی یوم القیمة اما بعد بنده خاکسار
بن شیخ ابراهیم سرهندی مشهود
چون دفتر اول کتاب حضرت القدس
سلسله علیه نقشبندیه است مزیت
حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه تا ذکر مقامات
رس الله سره الاقدس باتمام رسانیدم
ی از اصحاب حضرت خواجه را که ذکر ایشان مختصر بود
حق گردانیدم اکنون شروع در دفتر ثانی مشتمل بر ذکر مقامات
وکرامات ودرجات وکمالات واحوال واقوال واعمال حضرت پیر دستگیر
قدس الله سره العزیز که اسم نامی آنحضرت عنقریب مذکور گردد
وباعث تصنیف این کتاب معلی القاب بیان مناقب آنحضرت است
مینمایم وبیان احوال وکمال انبیا وبعضی خلفا وکمل اصحاب ایشان
که مشاهیر عصر بودند بدان ملحق گردانم وچون این کتاب متنبی هر دوازده
حضرتست دفتر اول بحضرت اول تمام گشت وباقی حضرات را در دفتر ثانی
محتوی گشت ومشتمل گردید از حضرت مجدد الف ثانی شروع افتاد
واین دفتر را بحکم خذ العلم من افواه الرجال وبروایت ثقات
وصلحای عالی درجات اخذ کرده بنوعی که هیچ ریب وشبهه در آن
اسناد راه نداشت جمع نموده شد ودرین باب احتیاط بسیار
بکار برده انه تعالی ولی التوفیق ومنه الاستعانة وعلیه التکلان آنحضرت

الاولی

الحضرت الاولی دوم

الاولی من کتاب حضرات القدس فی بیان مجمل مبادی الحالات المنتهی المقامات
بشیخنا وامامنا وقبلتنا قطب الاقطاب غوث الشیخ والشباب مجدد
الالف الثانی خازن الرحمت الرحمانی بحر الاسرار الالهیة مزین الاطوار
النقشبندیه حجة العرفاء المحققین وختم العلماء الراسخین شیخ الاسلام
والمسلمین الشیخ احمد الفاروقی الکابلی النقشبندی السرهندی رضی الله
عنه انتساب آنحضرت درین طریقه انیقه بحضرت خواجه محمد باقی قدس الله
سره العزیز است وایشان اعظم واکمل خلفا حضرت خواجه اند
عالم عالم غریقان عمان غفلت بطفیل ایشان بساحل دوام حضور
افتاده اند جهان جهان راه گم کرده گان تیه ضلالت بتوسط ایشان بشاه
راه هدایت رسیده فضلا وعلما از اقصای بلاد بخدمت آن خیر عباد
چون مور وملخ می شتافتند ومشایخ وقت ترک مشیخت نموده بادراک صحبت
آن مرکز کمالات قطبیت وغوثیت مفتخر ومباهی میگشتند واولیای
عصر انقیاد آنحضرت را سربلندی بقرب صمدی میداشتند وملوک وسلوک
چون پروانه بر شمع میریختند چه آنحضرت در وقت خود قبله روزگار
وکعبه جمیع دیار بوده اند وصول فیض وهدایت وحصول صنوف
فضل ورحمت بعالم وعالمیان از مشرق تا بمغرب واز جنوب تا شمال
واز وقت ظهور ایشان تا بروز قیامت بتوسط شریف ایشان نسخه
آنحضرتست بافاضه شان منتظر وقت توجه ایشان بودند وافاده شان
مترصد قصد ایشان چون نور آفتاب وظهور ماهتاب بر هر افراد کاینات

بر سبیل تفصیل ساطع و لامع است موقوف بر علم مهر و ماه نیست مثل
ایشان مثل بحر محیطست که بر انجلاد خود استاده است سیلان
آن منوط بتوجه متوجه و اخلاص مخلص است و اگر دریا خواهد بفردی یا بر جماعه
سیلان و فیضان بخشید در بخشش او اگر سخنست جهانی را در یک
لمحه مالامال و مملو سازد و معامله ایشان ورای طور و عقل و درایت
است خرد کهنه لنگ در انجا قدم ندارد و بعد از هزار سال از انتحال محبوب
ذی الجلال علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بکمال اتباع السرور
علیه السلام فرمود مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولهم خیر ام آخرهم عمت
بکمالات وراثت شده مجدد بعد الالف آمده اند انچه آنسرور علیه
السلام فرموده اند مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولهم خیر ام آخرهم
تواند که اشارت بوجود مسعود آنحضرت بود چه آخریت این از مضی
الف است و پیغمبر علیه السلام فرموده که در هر مایه مجددی آید که دین
متین خدا از سر نو تازه کردند از مجدد مائه تا مجدد الف از صد تا هزار
فرقست بل زیاده از آن هزار سال بایستی تا اینچنین گوهری بوجود
آید بیت هزار سال بباید که تا بباغ یقین ز شاخ همت چون تو گلی ببار آید
بهر قران و بهر قرن چون توئی نبود بروزگار چو تو کس بروزگار آید
نور آنسرور علیه السلام بعد هر مایه در کسوت قطب وقت ظهور کند
و ارشاد و هدایت فرماید اما در کسوت قطب الاقطابی که هزار سال
تخمیر طینت او کرده اند و مادر دهر سی و سه قرن و ده سال در شکم

داشته

داشته و مشاطه ازل و دایه قضا سه لک و شصت هزار روز در کنار حمایت
ترتیب فرموده و مشاطه ازل در مدت دوازده هزار مایه حلی ظاهر و باطن
او را محلی و مزین ساخته و تزیین صورت و معنی آراسته و الحاق آخر اول را
خواسته ظهور اتم و اکمل است تجدید درین صورت که سراپرده با بروز حقیقت
و معنی است اعم و اشمل شعر زهی دولت مادر روزگار که بوری چنین
پرورد در کنار از آنست که کارخانه رحمت و خزانه فضل و احسان
بآنحضرت حواله رفته است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ
در بارگاه سید المرسلین از حضرت رب العالمین خطاب مستطاب
آمده بعد از هزار سال از محمد بر احمد بر تو انداخته شعر تو خازن
گنج حضرت مولای هنگام نثار مشاطه حسن ملت بیضای از بعد هزار ز انجام
نخست حرف نامت پیداست ارزوی حساب بر اول و آخر در رحمت
های در روز شمار نام حضرت ایشان عبد الله عبد الرحمن است اعجوبه روز
کار و انموذج عطیات پروردگار بوده اند شعر چندین هزار صنع خدای بکار رفت
تا بو العجوبه مثل تو مخلوق خلق شد دلیل مظهریت محمدی بدین صورت به
ازین نباشد که اسرار مقطعات قرانی که راز سبحانی با محبوب خود است
خصوص بآنسرور داشت بر باطن ایشان ظاهر گشته منقبت آن خدیو
کارخانه هستی ازین گرفتار خود پرستی چه آید و محمد آن کدخدای سیر الی
جود ازین مبتلا بود و نابود چه تراود و بیان اطوار مقامات و کرامات
ایشان را که از اقطار مطار و از نجوم افلاک افزونست قراطیس او

بنوی خورسندی بیاید و مداد بخار و اقلام استجار سیدی بخشید و حوصله
انسان تصور انرا بر نتابد شعر از کتاب حسن او جزویست اوراق فلک
در کتابش نقطه شک نیست الا آفتاب ٭ وصف یکنقطه خالش نتوانست نوشت
تا سر انگشت نویسنده نفرسود قلم ٭ و با وجود آن دست و پای
زده ام که از دریا بنمی و از خرمن بخوشه و از بستان بگلی و از خمخانه
بملی اکتفا نموده ام جزوی چند نوشته شد بشنو بشنو نسبت آنست
که حضرت ایشان بامیر المومنین امام الاعدلین عمر الفاروق رضی
الله عنه میرسد بدین طریق که آنحضرت فرزند شیخ عبد الواحد اند
و وی فرزند شیخ زین العابدین بن شیخ الحی بن شیخ محمد بن شیخ
حبیب الله بن امام رفیع الدین بن خواجه نور الدین بن خواجه نصیر
بن خواجه سلیمان بن خواجه یوسف بن سلطان شهاب الدین
بن علی المعروف بفرخ شاه کابلی بن خواجه نصیر الدین بن خواجه
محمود بن خواجه سلیمان بن خواجه مسعود بن خواجه عبد الله
بن خواجه واعظ اکبر بن خواجه ابو الفتح بن خواجه اسحاق بن
خواجه ابراهیم بن خواجه ناصر بن عبد الله بن امیر المومنین عمر
الفاروق رضی الله عنهم و انتساب آنحضرت در سلسله چشتیه بوالده
خود که شیخ عبد الاحد است و والد ایشانرا انتساب بشیخ رکن
الدین است و ویرا بوالد ماجد خود شیخ عبد القدوس الغزنوی گنگوهی
الحنفی نسبا و مذهبا و اورا بشیخ محمد عارف و اورا به پدر و شیخ خود

نسب نامه ایشان و نسبت

شیخ احمد عبد الحق و اورا بشیخ جلال بانی پتی و اورا بشیخ شمس
الدین ترک بانی پتی و اورا بشیخ علی الدین علی احمد صابر و اورا
بشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودهنی مشهور بگنج شکر و اورا
بخواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی دهلوی و اورا بخواجه
معین الدین سنجر اجمیری و اورا بشیخ عثمان هرونی و اورا
بشیخ حاضر شریف و اورا بشیخ ابو محمد چشتی و اورا بشیخ مودود
چشتی و اورا بشیخ ابو یوسف چشتی و اورا بشیخ ابو اسحاق
چشتی و اورا بشیخ علی دینوری و اورا بشیخ هبیره بصری
و اورا بشیخ حذیفه مرعشی و او از سلطان ابراهیم ادهم
و او از فضیل عیاض و او بشیخ عبد الواحد بن زید و او از حسن
بصری و او از امیر المومنین علی مرتضی و او از حضرت رسالت
پناه صلعم و نیز حضرت ایشانرا خطاب در سلسله قادریه
بدین طریق است که آنحضرت را بوالد خود بود و ویرا بشیخ رکن
الدین مذکور و اورا بمیر سید ابراهیم الحسنی الایرجی القادری
و اورا بشیخ بهاء الدین الانصاری الحسنی القادری و اورا
بشیخ احمد جلی قادری و او از والد خود سید موسی قادری
و او از والد خود سید عبد القادر و او از والد خود سید محی
الدین ابو نصیر و او از والد خود سید ابو صالح و او از والد خود
سید عبد الرزاق و او از والد خود غوث الثقلین شیخ عبد القادر

جیلانی و نیز حضرت ایشان از در سلسله قادریه با وجود نظر قبولیت
از حضرت شاه کمال کیتهلی انتساب بشاه سکندر پیروشاه
مشارالیه هست که با وجود بسر خود شاه عماد خلافت به پنیره
مذکور عنایت فرمود و شاه کمال را انتساب بشیخ فضیل
بود و او را بسید کدای رحمن شمائی و او را بسید شمس الدین مدنی
صحرائی و او را بسید عقیل و او را بسید بهاوالدین و او را بسید
عبدالوهاب و او را بسید شرف الدین صحرائی و او را بسید عبدالرزاق
و او را بوالد خود غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی قدس
حضرت را بوالد خود سید ابوصالح و او را بپدر خود سید داود
و او را بپدر خود سید موسی قالخ و او را بپدر خود سید یحیی
زاهد و او را بپدر خود سید داود و او از پدر خود سید موسی
و او بپدر خود عبدالله و او بپدر خود سید موسی و او از پدر خود سید
محسن و او از پدر خود سید حسن مثنی و او از پدر خود علی مرتضی
کرم الله وجهه و نیز حضرت ایشان مصافحه با حاجی عبدالرحمان
بدخشی کابلی مشهور بحاجی رمزی کرده اند و وی با حافظ سلطان
اویسی که یکصد و ده سال عمر یافته بود مصافحه کرده بود و او با شیخ
محمود انجاری و او با شیخ و او با شیخ سعید معمری چشتی و او با
حضرت رسالت پناه صلعم مصافحه کرده اند سره العزیز در سلسله
علیه نقشبندیه بتفصیل و تعدد طرق دو صد و فقر اول این کتاب مصافحه یافته

مع ذلک واین دفتر نیز بجمال می آرد و باین منظوم اکتفا می نماید

نظم

رسید فیض بصدیق زاحمد مختار ؏ از و بر سید سلمان مخزن اسرار
از و بقاسم و جعفر از و بزید از و ؏ بخرقانی و از و بو علی سرابو
از و ست بو سف و از و بعجدوانی عارف ؏ فغنوی است برامنی بزرگوار
از و ست بابا حضرت بابا بس از امیر کلال ؏ بهاء ملت و دین نقشبند فخر کبار
عقیب این همه یعقوب چرخی است و دگر ؏ از و بخواجه علاء الدین آن سراپا نور
از و ست زاهد درویش خواجه ملنگ ؏ از و بخواجه باقی فدوه اخیار ؏
از و امام زمان قطب وقت شیخ احمد ؏ که هست ثانی این راه مجدد دین
کار ؏ ولادت سعادت آنحضرت در ماه شوال سنه نهصد
هفتاد و یک در بلده معظمه سرهند حرسها الله سبحانه عن الآفات
اتفاق یافته چون بسن تعلیم رسیده اند ایشان را در مکتب
آورده اند در مدت قلیله حفظ قرآن مجید نموده بتحصیل نزد والد علوم
ماجد خود شیخ عبدالاحد اشتغال فرموده اند و اکثر علوم
پیش والد خود خوانده اند و بعد ازان بسیالکوت رفته اند
و نزد مولانا کمال کشمیری که محقق و مدقق وقت بوده و علامه
روزگار و زاهد و بعضی کتب معقولات که مولدران مختار بود
با کمال تحقیق و تدقیق گذرانیده و برخی از عمر کسب حدیث
پیش مولای یعقوب کشمیری که از خلفای شیخ حسین خوارزمی
کبیر اند و در حرمین محترمین از کبار محدثین استفاده نموده اند

کرده اند مانا که بیعت سلسله علیه کبرویه نیز بایشان نموده اند و در سن
هفده سالگی با تمام تحصیل علوم ظاهری سر بلند گشتند و درین
مدت بسیر علوم کثیره حاصل نمود چون تحصیل را بانجام رسانیدند
در حضور والد ماجد خود بدرس مشغول گشتند در اثنای مطالعه یا درس
بعضی نکتهان دقیق که رو میداد حواشی کتب تعلیق مینمودند و اجازت
درس کتب تفسیر و حدیث از صحاح ستة و غیرها و حدیث مسلسل
بالاولیة الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم
فی السماء بکلمه واسطه از قدوة المحققین و زبدة المحدثین شیخ عبدالرحمان
که از نامداران اهل حدیث و اکابر علمای عصر خود داشتند و حضرت ایشان
دران اوان اشتغال علوم ظاهره رسایل لطیفه بلیغه عربی
و فارسی در نهایت فصاحت و بلاغت تصنیف فرموده اند
رساله تهلیلیه و رساله رد شیعه و رساله اثبات نبوت
از انجمله است و اقتدار مولیت ایشان ازان قیاس باید کرد که ابو
الفضل علامی مهمامی تفسیر قرآن بحروف بی نقطه تصنیف میکرد
و علمای هندوستان مثل مولانای جلال الدین لاهوری
نلوی و غیره برای امداد و اعانت این کار همیشه در مجلس وی
جمع میشدند ناگاه در مقامی حاضر شدند ابو الفضل حضرت
ایشان را تکلیف نموده که علما در جای محضور شده اند و اعتراف
بعجز و زاری نموده اگر ایشان عبارتی که معنی تحت اللفظ هم نوانند بود

بکارند بسیار غنیمت میدانیم که در جناب حیرانیم حضرت ایشان
علیهم الرضوان دست بقلم بردند بحروف غیر منجمه در همان محل
که عقل عقیل در تصور ان کوتهی کند املا فرموده اند و جنگ جنگ
هر روز ازین تفسیر بی نقط بر عرصه ظهور می آوردند جنانچه شیخ
ابو الفضل و سایر اهل فضل حیران میماندند و اعتراف بکمال
قوت علمیت ایشان میخوردند و اکثر آن تفسیر بمعاونت ایشان
بانجام رسید و این تصنیف تفسیر پیش از ارشاد ایشان
بود الغرض الحضرت بعد از تحصیل و تدریس ملتزم صحبت والد ماجد
خود شدند و کسب کمالات باطنیه و اقتباس انوار سلسله قادریه
و چشتیه از دولت خانه بدر بزرگوار خود نمودند و در نفس
اخیر والد ماجد خود ایشان خرقه خلافت از میان فرزندان
خویش بایشان دادند و جانشین خود گردانیدند حضرت
ایشان علیه الرضوان در بعضی تصانیف خود نگارش فرموده اند
که درویش را مایه نسبت از بدر بزرگوار خود حاصل شده بود و بدر
بزرگوار او را عزیز جذبه این سعادت فویده داشتند و بخوارق
مشهور بودند بدست آمده مراد حضرت شاه کمال کیتهلی قادریه است
و نیز نوشته اند که این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصا
ادا رصلوات نافله [illegible] از بدرویست و بدر بزرگوار او را این سعادت
از شیخ خود که در سلسله چشتیه بود حاصل شده مراد شیخ عبدالقدوس

نقصان است که در بیان کمال

حنفی غزنوی کنکوی است و حضرت ایشان را همواره عزم زیارت
پست الله و روضه رسول صلعم دامن گیری بود از جهت خدمت آلله
ماجد خود کسب کمالات در تعویق می افتاد چون پدر بزرگوار ان
حضرت در سنه یکهزار و هفت ارتحال فرمودند ان عزم سر کشید
و شوق غالب گردید تجرید و تفرید سفر مبارک پرون آمدند
و هیچکس را از نیمعنی اطلاع نه بخشیدند چون الحضرت به دهلی رسیدند
ملاقات مجمع کثیر کز مخلصان حضرت خواجه محمد باقی قدس سره بود و از
دوستان قدیم حضرت ایشان اتفاق افتاد و وی مناقب ما نزد کرامت
و مقامات حضرت خواجه را در میان آورد و حضرت ایشان از انجا که
اشتیاق این نسبت عزیز الوجود داشتند والد ماجد را نیز شایق
این طریقه انیقه دیده بودند بی اختیار زمام اختیار از دست داده
بملازمت حضرت خواجه بکجرد ملاقات فرمودند که شما بزیارت بیت الله
میروید اگر چند گاه در بنجا باشید شاید که انجذاذ مطلوبید همین
جا باید فرمودند لااقل سه روز در بنجا مقام نمایند بعد ازان اگر
عزم مصمم شود و متوجه شوید حضرت ایشان قبول نمودند با انکه طریقه
خواجه قدس سره چنین بود طالبان که در خدمت ایشان می آمدند
تا مدت مزید و عهد بعید آمد و رفت مینمودند و طلب طریقه میکردند الحضرت
طریقه نمیدادند و نصیحت فرمودند که کسب حلال کنید و حقوق عیال و اطفال
بجا آرید بعد ازانکه صدق طلب میدیدند بعد استخارت طریقه میدادند

حضرت خواجه قدس سره شما را تا دهلی مشایعت نمودند
و مسافت راه چهل کروه بود

حضرت ایشان را ترک وضع نموده بتصرف باطن و تعلق ظاهر جانب
ایشان مدرکرده بصید آوردند بعد ازان طریقه بایشان فرمودند و هر روز
بلک هر ساعت کار ایشان در ترقی بود معامله سنین بساعت
وانمود ست کلی بردند زین دهیزه پست " میان درگاه والد ستبارد
بعد ازان در اندک وقت باوج خود رسید و از قران و امثال
خویش فایق گشتند و بکمال و تکمیل و قطبیت و فردیت الهی
الله تعالی رسیدند چنانکه حضرت ایشان محلی از احوال ابتدا
در مکتوب بیان طریقه نگارش فرمودند و آن اینست چون این
درویش را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل و علا
هادی کار او گشته چون بخدمت ولایت پناه حقیقت اگاه هادی
طریق انزاج النهایت فی البدایت و الی السبیل المتوصل الی
درجات الولایت موید الدین الی الرضی شیخنا و امامنا الشیخ
محمد الباقی قدس سره که یکی از خلفای کبار خانواده اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسیدند و ایشان این
درویش را ذکر اسم ذات جل سبحانه تعلیم نمودند بطریق معهود
و توجه نمودند تا انجذاذ در من پیدا شد از کمال شوق که به دست داد
بعد از یک روز کیفیت بخودی که نزد این اکابر اعتبار دارد و سمی است
بغیبت روی نمود و درین بخودی یک دریای محیط میدیدم و صور
اشکال عالم در رنگ سایه دران دریا می یافتم و این بخودی

رفته رفته استیلا کرد بالتذاذ کشید وگاهی تا یک روز میکشید
وگاهی دو پهر و در بعضی اوقات استیعاب شب مینمود چون این قضیه
را بخواجه رسانیدند فرمودند بخواهی از فنا که حاصل شده است و از ذکر
منع فرمودند و بنگاهداشت آن آگاهی دادند بعد از آن دو روز مرا فنای
حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول
باش بعد از آن فنای فنای حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند
تمام عالم را یکی بینی و متصل واحد می یابی عرض کردم بلی فرمودند
مستغرق در فنای فنای آنست با وجود دید اتصال بی شعوری حاصل
شود و در همان شب فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و گفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم
بعد از آن نوری محیط همه اشیا ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم
جل و علا و آن نور سیاه بود بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهور
است جل سبحانه اما در پرده نور برنگ سیاه فرمودند که این انبساط
در آن نور مینماید در علم دست بواسطه تعلق ذات جل شانه باشیا
متعدده که در اولیت واقع شده بود منبسط مینماید نفی انبساط باید
کرد بعد از آن آن نور سیاه منبسط روی بانقباض آورد و تنگ
شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند که آن نقطه را هم باید نفی کرد
و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه هم از میان زایل شد و بحیرت انجامید
که در آن موطن مشهود حق خود بخود است چون بعرض رسانیدم فرمودند

که همین

که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت
این حضور است و این حضور را حضور بی غیبت میگویند و اندراج
نهایت در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول
این نسبت مراطب را درین طریق در رنگ اخذ کردن
طالب است و در سلاسل دیگر اذکار او را از پیر پیران
عمل نمایند و بی بمقصود برند مصراع برو قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا و این درویش را این نسبت عزیز الوجودی
از دو ماه و چند روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل
شده بود بعد از محقق شدن باین نسبت فنای دیگر که آنرا
فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت
پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز عامین در جنب آن
وسعت مقدار خردله قدری نبود بعد از آن هر ذره عالم فرادی
فرادی عین خود دیدم و خود را عین همه تا آنکه تمام عالم را در
یک ذره کم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را آنقدر
منبسط وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را
در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم و در
هر ذره ساری است و صورتی و اشکال عالم در آن نور مضمحل
و متلاشی دیدم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام
یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید

همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقامست بعد از ان
صور و اشکال عالم را چنانچه اول حق می یافتم این زمان موهوم
دیدم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت و بی تغیر همان ذره را
موهوم یافتم حال عجب بغایت دست داد و درین اثنا عبارت
فصوص که از پدر بزرگوار خود قدس سره شنیده بودم بیاد
آمد فرمودند ان شئت قلت انه ای العالم حق و خلق
من وجه وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق
من وجه وان شئت قلت بالحیرت العدم التمیز بینهما این
عبارت فی الجمله مسکن ان اضطراب گشت بعد از ان در
ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که حضور
تو هنوز صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز
موجود از موهوم ظاهر شود و عبارت فصوص را که مشعر بعدم
تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است
عدم تمیز هم نسبت ببعضی ثابت است حسب الامر بکار خود
مشغول گشتم حضرت حق سبحانه بمحض توجه شریف آنحضرت
ایشان قدس سره بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم
ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم متخیل و ممتاز یافتم
و صفات و افعال و آثار که از موهوم می نمود از حق سبحانه
یافتم و این صفات و افعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج

خبر بکذات

خبر بکذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم
فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجاست
پیش ازین آنچه در نهایت و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود
و این مرتبه را مشایخ مقام تکمیل گفته اند تمت کلام الشریف
حضرت ایشان قدس سره العزیز ایضا سه مرتبه از وطن مالوف
خود بخدمت حضرت خواجه قدس سره ایشان را بشارت حصول
دولت و کمال و تکمیل و ترقیات در مدارج قرب و نهایت فرموده
اند کما صرت الاشارت الیه مرتبه دوم اجازت ارشاد و افاده
طلاب داده اند و خلعت خلافت عنایت فرموده رخصت نمودند
و جمعی از منتخبان اصحاب خود را همراه ایشان داده تربیت
اینها را بان عالی حضرت حواله کردند و مرتبه سیوم که حضرت
ایشان بخدمت حضرت قدس سره رفته اند خواجه ولایت
پناه بمجرد استماع قدوم حضرت ایشان قدس سره پای
پیاده از قلعه فیروزی که مسکن مبارک ایشان بود بر آمده
تا دروازه کابلی که معروفست استقبال نمودند بانواع اعزاز
و اکرام بردند و چون مجلس مقدس انعقاد یافت حضرت خواجه
قدس سره از حضرت ایشان پرسیدند که سید الطایفه قدس
سره العزیز گفته اند و طولینا بما علیه الخزار لیهلکنا یعنی اگر مطالبه

کنند ما را بانچه خرار بوده بران هر اینه هلاک شویم گفته اند لکن
آگاهی و عدم غفلت بود بین الخرزتین و چون آخر وقت از خراز
پرسیدند که چه آرزو داری گفت حسرت دارم و غفلت
قطبی چگونه باشد حضرت ایشان در جواب فرمودند آرزوی
خرار حضور بالکلیه بظاهر و باطن که ورای آنرا غفلت میدانست
دوام حصول آن معتبر بود بران تحیر داشت و آنکه گفته اند بین
الخرزتین او را غفلت نبود مراد حضور باطنی است فقط فی الجمله
درین مرتبه خواجه ایشان را اکرام و احترام فوق الحد مینمودند چنانچه
هرگاه از مجلس برخواستندی یا براهی میرفتندی رجوع القهقری
میکردند مبادا که پشت بجانب ایشان شود و در راه رفتن
نیز این رعایت می نمودند و بطلاب و حضار میفرمودند که زنهار
در حضور ایشان تعظیم من نکنید و جمهور اصحاب خود را بایشان
حواله نمودند بالکل مشیخت و ارشاد را بایشان سپردند بلکه
فرزندان گرامی خود را که اطفال وضع بودند طلبیده از آنحضرت
طلب توجه در باب ایشان کردند چنانچه در احوال هر دو مخدوم
زاده در آخر حضرت اول گذشت و بعضی اصحاب که در حضور
حضرت خواجه قدس سره ماندند در باب اینها بترتیب غایبانه
از حضرت طلب می نمودند و میفرمودند که مقصود ازین شیخی که ما کردیم

ظهور

ظهور ایشان بود بنابر علیه ترک مشیخت خود فرمودند آنحضرت بامر حضرت خواجه
بسرهند تشریف آوردند و بتربیت طلاب مشغول گشتند چنانچه حضرت ایشان
قدس سره نگارش فرمودند که چون خواجه من مرا کامل نمود و مکمل دانسته
مرا اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمع طالبان را حواله من کردند که مرا
دران وقت در کمال و تکمیل خود ترددی بود حضرت خواجه از کرامات
دریافته فرمودند که تردد را دران راه [illegible] نباید داد که آنرا ترددی
در کمال مشایخ لازم می آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقه
رفت و در مترشد آن کار سنین بساعت محسوس گشت درین میان
باز علم بنقص خود پدید آمد آنرا که پیرامون مالیس می تنیدند جمع
کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع خواستم اما طالبان این معنی
محمول بر تواضع داشته از آنچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه
حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید تم کلام الشریف
و از احوال و کمال خود ترقیات از باب صحبت و هم پیرها که بتربیت ایشان
حواله آنحضرت شده بود بحضرت خواجه عرض داشت مینمودند و آن عرایض
در دفتر اول مکتوبات قدسی آیات ثبت یافته بدانجا رجوع نمایند و هم
چنین احوال هر یک از اصحاب حضرت خواجه که در خدمت ایشان نیامده
بودند بعد از استفسار حضرت خواجه قدس سره از حضرت ایشان
بکشف صریح صحیح اطلاع یافته از سرهند بخدمت خواجه می نوشتند
و توجه غایبانه بترقیات اینها میگماشتند زهی نظر دوربین و زهی قوت

وعصا در دست و سجاده بر کتف و نشان کثرت سجود بر پیشانی
و بطلا لوانوار بر رخساره و بهاء وجود دلیل نورانیت باطن پیداری
شبها در قیام یا در مراقبه بسر برند و روزها در اوقات
خلوت ذکر که بعد از نماز بامداد و پیشین و عصر انقطاع می یافت در
مقدس ایشان استغراق داشتندی و اشراق و جاشت
میکذاردی تمام روز و شب کار ایشان وضو یا نماز یا مراقبه یا
تلاوت بجلاوت بود مکان و ظرافت لباس در حین نماز از هر جه
گویم بهتر میدانستند ما تا که حدیث نبوی علیه السلام مصدر ها الصلوة
لا یدری اولهم ام آخرهم و در باب آن قطب الاقطاب و احباب
و اصحاب ایشان خطاء بود حضرت ایشان به برادر حقیقی خود شیخ
محمد مودود نگارش فرمودند ای برادر این نوع اجتماع اهل الله
و این قسم جمعیت الله و سیر فی الله که امروز در سر هند میرات
اکبر کرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آید
و شما از ان ما خیر احاصل کنید و شما ایچنین دولت را
مفت در ایکان از دست داده اید و از جواهر نفس نجوز دمویز
در رنگ طفلان اکتفا نمودید شرمت باد و اظهار شرمت باد ا

فصل الحضرت الثانی فی بیان درجاته التی ظهرت علی خیر عباد
الله و اولیاء الله قبل ظهوره و بعده رضی الله تعالی عنهم درجه علامه
ثبوتی در جمع الجمع حدیث روایت کرده که پیغمبر صلعم فرموده که یکون فی

وهمت و تصرف فی الجمله لکن آوازه ارشاد ایشان بجهان و جهانیان
رسید و کلبانگ ایشان بربع مسکون بردند و نو میان ایشان
در هفت اقلیم عالم زدند بر حسب منظوفه کریمه اذا جاء نصر الله
والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا خلق الله از
فضاء بلاد جلیه مبارک ایشانرا در واقعات و مقامات میدیدند
و اشارت و بشارت بترغیب صحبت شریف از آنحضرت انبیاء و اولیاء یافتند
و بشارت که در مقامات ازان عالی درجات می شنیدند آنحضرت را
بر طبق آن میدیدند ناچار باعتقاد تمام میکرویدند و خوارق عادت و
کرامات و کشف قلوب و اشراف غیوب چون ابر نیسان متوالی
و متواتر از آنحضرت احساس مینمودند و انوار تصرفات و توجهات
در ظاهر و باطن خویش میدیدند و حد مشاهده میفرمودند و عاشق صورت
و معنی ایشان میگشتند و در حضور آنحضرت وجود داشتند و از
غایت ادب و انکسار چون نقش دیوار دور تر می ایستادند
و حق پرستان انفاق یافته بودند که در هفت اقلیم روی زمین هیچ
و مثالی ازان سالکان مجتبی هر که میدیدی تامل و بی اختیار دلی
انتظار بر زبان میرانند که ان هذا الا ملک کریم و طریق ایشان
هم بطور اصحاب سید ابرار صلی الله علیه وسلم بود که عمامه معظم بر سر و آذار کوشه
دستار و طره قرش بین الکفین همواره و قمیص مشغوف المستکفین
در بر و سراویل فوق الکعبین بل وسط الساق در ته و ازار کفش در پای

وعصاء

وضع نعلین و جوف جوف کردن ایشان علامت آن قطب الاقطاب بی شبهه

موجود بودن و صورت هر یک از ان طالبان حق و حلیه هر واحد ازان

امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا ما زاله
اشارت بوجود مسعود فایض الجود ایشان بوجه ایشان باشد
که در میان علما و صوفیه صله بودند که اختلاف فریقین را در وحدت
وجود بلفظ جمع داشتند چنانچه بعد از تحریر این مقال خود نوشته
اند الحمد لله الذی جعلنی صلوبین البحرین و حضرت ایشان
از سرور کاینات علیه و علی آله افضل الصلوات و تسلیمات مبشر شده
اند که فردای قیامت چند هزار کس را بشفاعت تو بخشند منطوق
حدیث و مضمون بشارت بآنحضرت صادق آید و درین مدت هزار
سال دیگری باین لقب نگذشته درجه یکی از مقامات شیخ
الاسلام احمد جام قدس سره العزیز دیدم که فرمودند که بعد از من
هفده تن مثل من و مسمی باسم من پیدا شوند و آخرین ایشان
بعد هزار ظهور کند که از همه بزرگ بود و درجه شیخ ظهیر الدین که یکی
از فرزندان حضرت احمد جامست در کتاب رموز العاشقین نوشته
بود که تا آخر عمر پدرم شیخ الاسلام بر دست وی ششصد هزار
کس توبه کرده بودند و از پدر بزرگوار خود پرسیدم که در مقامات مشایخ
شنیده ام و کتب ایشان دیده ام مثل این حالات که از شما
ظاهر می شود از هیچکس نشنیده ام فرمودند که در وقت ریاضت
ما هر ریاضت که دانستیم که اکثر اولیاء الله کرده اند ما بران چیزی افزودیم
حق سبحانه و تعالی آنچه پراکنده بایشان داده بود تنها باحمد داد

راجع

صلقب

ودر

و در هر چهار صد سال چون احمد شخصی پدید آمد که آثار عنایت حق تعالی در باب
او و این باشد که همه خلق ببینند هذا من فضل ربی انگارم که این
سخن اشارت بوجود مسعود حضرت ایشانست زیرا که ارتحال
شیخ احمد جام در ششم صد است و ولایت حضرت ایشان در نهصد
و هفتاد و یک درجه یکی از ثقات پیش فقیر نقل کرده که در بعضی رسایل
شیخ خلیل الله بدخشانی دیده ام که نوشته است که در سلسله
حضرات خواجها از سواد هندوستان عزیزی پیدا خواهد شد که بی
نظیر عصر بود و بی مانند خود خواهد بود افسوس که حیات من تا آن زمان
وفا نخواهد کرد درجه حضرت قطب المحققین حضرت خواجه محمد باقی قدس
سره میفرمودند که چون حضرت مخدوم مولانا خواجگی امکنگی
ما را امر کردند که بهندوستان بروید تا این سلسله شریفه را از شما
رواجی پیدا شود که ما خود را شایان این معنی ندیدیم بشما تواضع نمودیم ایشان
امر باستخاره فرمودند استخاره نمودیم و در آن استخاره دیدیم
که گویا طوطی بر شاخی نشسته است و ما در دل خود نیت کردیم که اگر این
طوطی از شاخ پریده بر دست ما نشیند پس ما را درین سفر کشایشها
خواهد شد بمجرد خطور این خواطر آن طوطی پرواز نموده بر دست من نشست
و ما منقار وی را در دهان خود گرفتیم و از لعاب خود بوی چشانیدیم
گویا شد و بار دیگر منقارش در دهان خود گرفتیم در دهان ما شکر
ریخت تعبیر این واقعه چنین کردیم که طوطی چون از طیور هندوستان نسبت آن

عزیزی از هند بما متوسل شود که بمعارف و حقایق و اسرار گویا گردد
و بما نیز از وی فایده رسد این واقعه را تعبیر آن در خدمت مولانا عرض
فرمودند که تعبیر آن واقعه چنین باشد که بخاطر شما راه یافته و بر گاه است
که عزیزان منتظر قدوم آن عزیز الوجود اند بشتابید و آن عزیز را در
یابید معلوم شد که آن عزیز از دامن شما پرواز خواهد کرد حضرت خواجه
قدس سره بعد اتمام این کلام خطاب بآن قطب الاقطاب کرده
فرمودند که ما این واقعه را اشارت و بشارت نسبت بحال شما
میدانیم آخر کار موافق تعبیر حضرت خواجه بوقوع آمد درجه حضرت
خواجه قدس سره بحضرت ایشان ما میفرمودند که چون وقت
مراجعت از خدمت مولانا خواجه امکنگی قدس سره بسرهند
شما رسیدیم در واقعه دیدیم که میفرمایند ایشان که در جوار قطب
فرود آمده اند و حلیه آن قطب را نیز نمودند بامداد بدریافت
مشایخ و گوشه نشینان آن بلده رفتیم هیچ کدام از ایشان
بآن صورت نیافتیم و آثار و دثار قطبیت در هیچ یکی از ایشان معاینه
نکردیم گفتیم که کسی از اهل این شهر قابلیت داشته باشد بعد ازین
بظهور بیاید و همان روز اول که شما را دیدیم همه حلیه شما را موافق
آن حلیه یافتیم و هم نشان آن قابلیت در شما شناختیم درجه
و نیز از حضرت خواجه قدس سره در اوایل ایام که رسیدند حضرت
ایشان بخدمت خواجه صفاکیشان قدس سره بحضرت ایشان

شاید

آمد

قدس

قدس سره فرمودند که در این شهر شما فرود آمده بودیم دیده شده که
مشعلی سر بفلک کشیده برافروخته اند که تمام عالم از مشرق
تا بمغرب از آن یک مشعل روشن باشد و محسوس گشت که انوار
آن مشعل ساعت بساعت متزاید میگردید و مردم از آن یک
مشعل چراغهای بسیار افروختند این واقعه را اشارت و بشارت
بمعامله شما میدانم درجه دیگر حضرت خواجه قدس سره در اوایل
ایام وصول آنحضرت بملازمت حضرت خواجه قدس سره با یکی از
بزرگان روزگار مکتوبی نوشته بودند در آنجا نگارش فرمودند
که شیخ احمد نام مردیست از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی
چند فقیر با او نشست و برخواست کرده عجایب بسیار از روزگار
اوقات او مشاهده نمودند بآن مینماید آفتابی شهود شود که عالم از و
روشن گردد الحمد لله که احوال کامله او مرا بیقین پیوسته و این
شیخ مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح و از
طبقه علما چندی را دعاگوی ملازمت نموده و از جواهر عالیه دانسته
استعدادها عجب دارند فرزندان آن شیخ که اطفالند اسرار
الهیه اند بالجمله شجره طیبه است انبته الله نباتا حسنا درجه
حضرت خواجه قدس سره در باب آنحضرت میفرمودند که ما درین
سه چهار سال که شیخی نکردیم چند روز بازی کردیم الحمد لله و المنة لله
که این بازی ما و این دکان بردازی ما بیفایده نشد که چون

ایشان بر روی روزگار آمدند درجه و نیز حضرت خواجه
قدس سره در باب حضرت ایشان میفرمودند که این تخم را از
سمرقند و بخارا آورده ام که در زمین برکت آئین هند کشتم بر
کرمی ما بتربیت طالبان تا زمانی بود که معاملات ایشان با نهایت
نرسیده بود چون از کار ایشان فارغ شدیم خود را از کار
مشیخت کشیدیم و طلاب را بایشان حواله نمودیم درجه
حضرت خواجه قدس سره بحضرت ایشان مکتوب باین
اسلوب نوشته بودند که دلالت بر جلالت قدر و منزلت
دارد و آن مکتوب اینست حق سبحانه و تعالی بمرتبه کمال واکمل
برساند والارض من کاس الکرام نصیب تکلفی نیست آنچه خفیفت
حال است نوشته می شود پر انصاری قدس سره میفرماید که
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت می بود باوجود بیرش
مریدی من میکرد هرگاه که صفت آن بی صفتان چنین باشد
گفتار آن آثار صفات جز اجان فدای لوازم طبیکاری نکند و از
هر جا بوی بمشام جان برسد و از پی آن روند اکنون توقف و اهمال
نه از راه استغنا و بی پروائی است منتظر اشارت بایشارت است
درجه که طمع خواهد من سلطان دین ۸ خاک بر فرق قناعت
بعد ازین اینست خفیفت احوال نوشته می شود حق سبحانه و تعالی
بدانچه باید معتمد گرداند و از عجب و پندار مخلص گرداناد و بقیه المقصود

جناب
انکه سیادت جناب و نقابت مآب میر صالح ایشاپوری
سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت اقتضای این نبود تضییع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی نبود لاجرم بصحبت شما
فرستاده شد ان شاء الله تعالی بقدر استعداد بهره مند
گردند و توجه لطف کامل یابند درجه و نیز حضرت خواجه
قدس سره بحضرت ایشان نوشته اند ان شاء الله تعالی فقرا و
مساکین ما را از برکات برکنار نگذارند کان یدر مانی پرسانده مذمت
که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت پناه نکرده ایم ارکی این
یک کلمه را قاصد امین صادق حامل میتواند شد الحمد لله
این قسم صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان
بحضرت تمام نوشتن بغایت بی هنریست و حکایت اوضاع
صوریه بسیار بجا صلی است الغرض ما را حد خود می باید
دانست و از فضول احتراز باید کرد و الدعای درجه
روزی سیدی که از اخص اصحاب حضرت خواجه قدس
سره بود بتضرع و زاری تمام و نیاز مندی مالا کلام
التماس توجه خاص از آنحضرت نموده فرمودند که ان شاء
الله العزیز چون ایشان از سرهند بیایند اشارت بحضرت
ما کرده ایم التماس کنیم که در یک هفته کار ترا بانتظام رسانند
و بدرجه ولایت واصل گردانند اتفاقا بعد ازین کلام ملاقات

حضرت ایشان بحضرت خواجه قدس سره همان اتفاق
نیفتاد اما چون حضرت ایشان ارتحال خواجه بدهلی
رسیدند و این کلمه طیبه حضرت خواجه که در باب توجه حضرت
ایشان بسید مذکور وارد شده بود بسمع همایون
حضرت افتاد فرمودند که اگر بصدق بطلب و اعتقاد
راسخ بیابی محض فرموده حضرت خواجه کار ترا در یک
هفته بسپارم لیکن او را توفیق این سعادت رفیق
نگردید درجه حضرت خواجه قدس سره از مقامات
مشایخ متقدمین نیز از حضرت ایشان در حضور و غیبت
بمکاتبت استفسار میفرمودند چنانچه بآن حضرت
مکتوب نوشته اند درجه مسند اسناد اوسع و بر انوار
باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده بود خواجه
برهان کحل البصر مشتاقانه گردانیدند حمداً لله سبحانه و المنة
که بغایت عالیست و لطیف لیکن میرسد التماس نموده
آید که قدری در احوال حضرت خواجه احرار قدس سره تفتیش
حال فرمایند شاید که امور دیگر ظاهر شود و همه روزیکه بمطالعه
لطیفه غیبیه مشرف شدم در اثنای راه در نفاس خواطری
آمد که دست چپ یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون
حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد گشت که مشار الیه

که بود

که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشارت بخواجه احرار است
یکی در طبقه ایمه دیده شود بممکن چیزی ظاهر گردد و دیگر
سخنان ایشان معنی عصمتی مفهوم میشود و این نیز از بعضی
جوابها دریافته شده که ایشان بجهت خلقت نهایت در بدایت
مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نکته علم در زیر مقام
وحدت عالیات علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکی
که کرم نموده آنجا دیده شود درجه و ایضا در مقام حضرت فاروق رضی
الله نظر بیندازد که داخل آن مقام شده و نزول آمده یا از راه دیگر
بکنار آمده اند شاید که مخلوقست فوق نقطه بسبب عدم تقرر
در آن مقام شده باشند باری البته عنایت نمایند و نیک تفتیش
فرمایند که خیلی خاطر نگرانست التماس دیگر آنکه در باب فنا
بشریت نیز توجهی فرمایند که در غیر مقام فنا فی الله نیز
مقام دارد یا منحصر است در داخل شدن همین مقام از جمله
جماعتی که در فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر آنست که همچنان
محظوظ باشند و حاجت بکسب در ظهور فنای بشریت نداشته
باشند و ایضا جماعتی که در زیر همان مقدم وحدت محو شده باشند
اگرچه از راه جذبه و قومیت رفته یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظر در خانه جبروت
که مقام انبیاست صلوات الله علیه نبینا و علیهم نیز بکنند در آنجا

نیز مقام خواهد بود که از عود مذکور را ایمن گرداند ایضا در مقام
فنا فی الله نیز نظر فرمایند که شاید جز این راه ظاهر بتفصیل
راهی دیگر هم داشته باشند و بعضی از غیر هزاران راه داخل
شده باشند باقی احوال موافق آن ایشان را بهتر معلومست
چه نویسیم چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم
نیست تعبیرات را چه نوع توان نوشت انشاء الله تعالی آنچه
مرضیست همان شود محمد صادق و برادران و اعزه بنیازمندی قبول
نمایند درجه روزی حضرت ایشان قدس سره در حجره
خود در مسجد فیروزآباد دهلی مشغول بودند که حضرت خواجه
قدس سره آگاه ساخت و ویرا بمبالغه تمام منع فرمودند و بیرون
حجره نشستند بعد از لمحه حضرت ایشان بافاقت آمدند و
فرمودند که بیرون آمدن بافتقار و انکسار تمام در بگشادند
و فرمودند که بیرون در کیست حضرت خواجه فرمودند فقیر محمد باقی
حضرت ایشان باضطراب تمام در بگشادند و بیرون آمدند بافتقار
و انکسار تمام در خدمت خواجه نشستند درجه حضرت خواجه
بشکرانه آنکه حق سبحانه و تعالی اینچنین مرید بلند استعدادی
عالی نهادی را بصحبت ایشان بدرجه کمال و تکمیل واصل گردانید
همواره اطیب ایشان می بودند و بآن معنی مفاخرت و مباهات
میفرمودند در حضور خود ایشان را سر حلقه اصحاب خود گردانیدند

تنها بقصد ملاقات حضرت ایشان
قدس سره بدر آن حجره آمدند و خادم
حضرت ایشان خواست که آنحضرت را
از ورود حضرت خواجه قدس سره

رسانید و از برکات صحبت
ایشان بدرجه

و خود بآن حلقه در آمده بگوشه نشستند درجه
گویند که یکبارگی حضرت شاه کمال بتکمیل بر سبیل عادت قدیم
خود بمنزل شریف والد ماجد حضرت ایشان اعنی حضرت
شیخ عبد الاحد نزول فرمودند و در آن ایام حضرت ایشان طفل
رضیع بودند مرض طحاله که از امراض مهلکه اطفال است داشتند
نفس دراز گشته بود که هوش از سر رفته و مدتی بر این حال
گذشته که شیر مادر بکامشان نرفته ازین معنی اهل بیت
خاطر شکسته و مایوس گشته نشسته بودند و ورود
حضرت شاه را غنیمت دانسته ایشان بهمان حال
بخدمت شاه آوردند شاه ولایت پناه ایشان را در
کنار گرفتند و زبان مبارک خود را در دهان ایشان انداختند
آنحضرت بالفور مکیدن گرفت بعد از آن حضرت شاه فرمودند
که خواطر دوستان از جهت مرض ایشان جمع باشد که هم عمر
عزیزان شان بسیار است و خدا بر اجل و علا بایشان
بسیار کار و بار است و ایشان مثل من بزرگ خواهند
شد و من ایشان را بفرزندی قبول کردم همان زمان
ایشان را صحت تمام و عافیت تام حاصل شد درجه
حضرت ایشان را در ایام شباب مرض شدید و ضعف
قوی روی نموده بود که کار بجای کشیده والد حضرات مخدوم

کتهیل

زادهای عالیقدر که از مستورات صالحات عابدات بود تجدید وضو
ساخته دو رکعت نماز گذارده بگریه و زاری بدرگاه بی نیاز
بصد عجز و نیاز یاری جلت عظمته نهاده برای صحت آنحضرت دعا
کردند که درین اثنا آن زهرا عصر را خواب در ربود دید که
قایلی میگوید که خاطر جمع دار که ما را با وی کارهای عظیم در پیش
است که تا هنوز یکی از هزار بظهور نیامده است حضرت حق سبحانه
عین قرب آنحضرت را صحت کامل کرامت فرمود که بدرجه
قرب رسانید و عصمت پناه زهرا عصر والده حضرات مخدوم زادهای
عالیقدر در ایام تولد خدای خود والده ماجد خود حاجی الحرمین الشریفین
شیخ سلطان را که عالم و فاضل و متقی و سخن شناس بود بعد از وفات
وی در خواب دید که گویا میگوید که من این زمان در صحبت کثیر البرکة
حضرت خیر البریه علیه الصلوة والسلام والتحیه بوده ام آنحضرت علیه
التحیه بر کاغذی بخط خاص الخاص مسجل فرمودند که مرا چهار یار اند پنجم ایشان
شیخ احمد است عم من شیخ ذکریا گویا انکار اظهار مینماید والد من
با وی میگوید که این سخن را انکار میار که من همین ساعت در خدمت
سید الکونین علیه الصلوة والسلام حاضر بوده ام و این معامله را معاینه
نموده ام و درین معنی هیچ شکی درین نیست بعد از افاقت از عظیم این
واقعه در حیرت افتادم آخر الامر حق سبحانه و تعالی ایشان را بکمال متابعت
سرور کونین علیه الصلوة والسلام و اصحابه الکرام بمرتبه رسانید که هر که

شیخ بود

ایشان را

ایشان را میدید میگفت که طریقه ایشان بعینه طریقه اصحاب کبار است
درجه حضرت شاه کمال کیتهلی قدس سره وقت ارتحال خود جبه
متبرکه خود را که سالها بر خود داشتند با وجود شاه عماد نبیره خود و
شاه سکندر بن شاه عماد عنایت نمودند و فرمودند که این
جبه را که بتو امانت سپردیم بهر عزیزی که خواهم گفت خواهید
رسانید اتفاقا حضرت شاه کمال درگذشتند و نام احدی
نگفتند بعد از آن در واقعه بشاه سکندر فرمودند که این جبه را
بفرزند معنوی یعنی شیخ احمد سرهندی برسانید که این جبه
امانت ایشانست که پیش تست شاه سکندر توقف و تعلل
نمود که نعمت خانه خود به بیگانه چون دهم حضرت شاه باز در واقعه
معامله نمودند و در آن باب تاکید و مبالغه نموده فرمودند شاه سکندر
برین معنی نیامد مرتبه سیوم حضرت شاه بعتاب عظیم معاتب ساختند
این زمان شاه سکندر ناچار شده آن جبه را از قصبه کیتهل
بسرهند نزد ایشان آورد و بپوشانید و آنچه حضرت ایشان
بعد از پوشیدن آن جبه متبرکه مشاهده نموده اند و در مکتوبات
آنحضرت مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی درجه وقتی که حضرت
ایشان قدس سره بعد از ارتحال حضرت خواجه قدس سره
بجهت عزاء آنحضرت بدهلی تشریف بردند اصحاب حضرت خواجه
قدس سره بر سنین سابق استقبال ایشان نمودند و بر طریق

قدیم در حلقهٔ ذکر ایشان حاضر میشدند و مرید از سلوک میکردند
بلکه بتجدید با آنحضرت بیعت نمودند ناگاه خناس الذی یوسوس فی
صدور الناس چندیرا که قوت تصفیه غالب نداشتند بمقدمات
محسوسه زر اندوده خود در خانه از جا برد و سر انکار ایشان آورد
و صحبت منغص گشت حضرت ایشان توجه بوطن مالوف خود فرمودند
حقایق و معارف پناه شیخ تاج الدین که از کمل اصحاب و اجلهٔ خلفا
حضرت خواجه و از مشاهیر مشایخ هند و حرمین شریفین بودند
با آنکه از مخلصان خاص ایشان بود که بسبب صحبت بعضی ازین فرقه
تردد و شبهه بخاطر آنجناب نیز ممکن شده بود بعد از آن شیخ تاج
از سنبل که وطن مالوف وی بوده است مکتوب بمولانای محمد قلیچ
که خسر حضرت خواجه بود نوشت که بخدمت حضرت ایشان عریضه
نویسد و در آنجا دعای فقیر رسانیده معروض دارید که در واقعه
از جریمهٔ من در گذشته اند در واقعه نیز از گناه من در گذرند
دیگر بیاران دهلی بگویند که بخدمت حضرت ایشان رجوع داشت
و الحال منحرف شده مرتد طریقه گشته است و هر که رجوع نداشت و
انحراف گرفته نیز مرتد طریقه اند زیرا که انکار کمل اولیاء داخل
ارتداد داشته اند و این دو روزه زندگانی سهل است اما هر که بهمان انحراف
ماند دم آخر ایشان ایمان مسلوب خواهد شد چون همیرهای خود با
یکدیگر هم خبر کردیم بعد از آن بچند گاه شیخ تاج بدهلی تشریف آوردند

ارتداد است

و در حجره

در حجره حاجی صالح فرود آمدند آخوند ملا حسن جعفر بیک تهانی و خواجه
محمد صدیق در خدمت ایشان حاضر شدند جعفر بیک و ملا حسن بخدمت
شیخ عرض کردند که باین مضمون مکتوبی از شما بما رسیده بود
آیا کسی آن مکتوب را از پیش خود ساخته بود یا در واقع مکتوب
شما بود حضرت شیخ فرمودند که مکتوب از من بود و حقیقت
معامله اینست که مرا انکاری بخدمت شیخ احمد بوده است از
دست ایشان لت خورده ام من بعد معتقد گشتم و متوجه احوال
یاران دهلی شدم اثر رشدی مفهوم نشد و چندانکه توجه
نمودم راهی بمقصد نمی گشود تا شبی نیازمندی فراوان بدرگاه
مولی تعالی نمودم در همان حال غیبت در ربود می بینم که مجلس عالیست
جمع کمل اولیا در آن مجمع معلی جمع شده اند من نیز خود را
در گوشهٔ آن محفل مقدس خزاندم چون ساعتی گذشت یکی از
اکابران مرا مخاطب ساخته فرمود که تو با کمل عصر انکار داری
مگر اینقدر ندانسته که با کمل وقت در مقام بی ادبی بودن و غلظت
نمودن باعث خرابی دین و موجب سلب ایمان است ازین انکار
برگرد و نادم و تایب شو چون این بزرگ ساکت شد بزرگی
دیگر از آن اکابران مرا مخاطب ساخته بهمین صرافت نه تراشه
کشید الغرض جمع کبرا آن مجلس مقدس فرا و فراد بهمین طریق
خطاب و عتاب میفرمودند من حیران گشتم که خداوندا بکدام یکی از

فراوان

انکار و

اکابر دین که او کمل وقت باشد مرا غلظت خواهد بود که مستوجب
اینهمه اعتراض گشتم ناگاه دیدم که در صدر این مجلس مقدس
بندگی میان شیخ احمد نشسته اند و جمیع این بزرگان را روی توجه
بجانب ایشانست و راس و رئیس این مجلس عالی و محفل متعالی
ایشانند این زمان معلوم شد که معامله چیست لاجرم از جای
خود برخواسته بخدمت ایشان شتافتم خود را بر قدم ایشان
انداختم چون ایشان فقیر را دیدند برخواسته در کنار کشیدند و کمال
مرحمت بجا آوردند عرض کردم که چون من در میان یاران غیاب نشسته
بودم از من نیز نسبت بایشان سر بر زده است امید که عفو فرمایند فرمودند
که از مثل توی عجب سه بار تکرار نمودند بتضرع و زاری معروض داشتم
که بمقتضای بشریت واقع شده است فرمودند که عفو کردیم چون از
خواب بیدار شدم تایب گشتم و تضرع نمودم اثر قبول بظهور پیوست
و رشدی در کار پدید آمد بنابران بدوستان و هم پیرها نوشتم که این
دو روزه زندگانی سهل است هر که بهمان انحراف بحضرت ایشان خواهد
ماند و رجوع نخواهد نمود و در آخر دم ایمان بیاد خواهد داد و چون حضرت
ایشان بتقریب عرس حضرت خواجه قدس سره بدهلی تشریف
بردند شیخ تاج نیز بدهلی آمده بودند استقبال ایشان نمودند
و بالمشافهه طلب عفو کردند و قبل ازین نیز شیخ تاج بخدمت ایشان
نامه محتوی بر شفاعت جماعه فیروزآبادی و طلب عفو تقصیرات اینها نگاشته

بودند

بودند و دران نامه این حکایت را نگارش فرموده بودند که بزرگی
در ناحیه مسجدی در مراقبه نشسته بود که بازرگانی آنجا بجهت نماز
ورود نمود اتفاقا همیانی با نصد دینار در کمر داشت در آنجا با خود
نیافت گمان او بران قرار گرفت که این مرد که در زاویه مسجد نشسته
است آنرا برداشت مردم خود را فرمود تا آن بزرگوار را بانواع عقوبت
معاقب ساختند آخر الامر آن عزیز طوعا و کرها اعتراف نمود که
این زر را ادا نماید آن درویش مخلصان و مریدان برایشان تواضع
نمودند و آن زر بوی ادا فرمودند بعد از آن همیان را بازرگان از جای دیگر
یافت از آن ازارها که بایشان داده بودند صبر کرده بود خود بلرزید
و بملازمت آن عزیز رسید و بانواع تذللات در پیش وی متذلل
گردید و ندامتها و پشیمانیها کشید آن بزرگ فرمود ای فلان
این همه اظهار تذلل و انکسار چیست من همان روز که از تو آزار یافتم
با خدا عهد بستم که در بهشت نروم تا ترا نبرم غرض از عرض آنست که سلف
چنین کرده اند توقع که ایشان نیز از ذلالت این گروه بگذرند و عفو
کنند حضرت ایشان بنابر شفاعت شیخ تاج بالمراسله اولا
والمشافهه ثانیا عفو فرمودند درجه دران ایام که حضرت ایشان
قدس سره بعد از ارتحال حضرت خواجه قدس سره بجهت تعزیت
آنحضرت بدهلی تشریف برده بودند اصحاب حضرت خواجه قدس
سره بایشان بیعت مجدده نمودند خدمت خواجه حسام الدین

احمد در واقعه دیدند که گویا حضرت رسالت پناه صلعم بمنبر برآمدند و خطبه ثنا
و ستایش و مباهات و مفاخرت بنمایند و میفرمایند که می نازم
بانکه در امت من چنین عزیزی ظهور فرموده و مجدد دین متین گشته درجه
و نیز خدمت خواجه حسام الدین احمد در واقعه دیدند که گویا میفرمایند
که در بوباران فیروزآباد بعلای عظیم نازل خواهد شد که غساله وضو حضرت
ایشان بیاشامد از آن بلا نجات یابد و چون خواجه مشار الیه این
واقعه را بخدمت حضرت ایشان گذراند فرمودند که آب مستعمل
آشامیدن مکروه است بکتب فقه رجوع نمودند بنقد رحضب پیدا شد
که اگر چهار مرتبه دی نیت قربت اعضا شسته شود آب مستعمل نمی شود
و آشامیدن آن کراهت ندارد بنابران غساله مرتبه رابع را همه
یاران جمله اصحاب حضرت خواجه و جمله مریدان ایشان همه از بلا نجات
ارزانی داشت درجه یکی از مخلصان حضرت ایشان قدس سره
که صالح و حافظ قرآن بوده پیش بنده نقل نموده که حضرت ایشان
در عشره اخیر ماه رمضان کونه تکسر داشتند شبی درین ایام در
واقعه می بینم که مردم فوج فوج جوق جوق از هر طرف میدوند
پرسیدم که موجب این تلاش چیست گفتند که قطب الاقطاب
عصر حضرت میان شیخ احمد فاروقی بمازند و درین قلعه ستکین در
مسجد جامع تشریف ارزانی دارند و از امیر المومنین حضرت عثمان
رضی الله عنه بجهت بیمار پرسی ایشان آمده اند و مردمان بدیدن ایشان

بمروز

مبسر و مندس نیز در تکاپو شدم و شوق در بالفت و بدار بر انوار حضرت
امیر المومنین غالب گشت که حضرت حق سبحانه آن خلیفه برحق را بجهت
عیادت آنحضرت زنده ساخته بدین جهان فرستاده است
و بدار ایشان عنیمت است گویا آن قلعه سرا بارسنگ
سخ عمارت یافته است و بغایت رفعت و استحکام دارد
و آن قلعه بر بلندی واقعست چنانچه بر کوهها بر آیند مردم
بدان قلعه می برآیند چون نزدیک دروازه ان حصن رسیدم
شور و غوغای مردم و دویدن و رسیدن از هر طرف که بود
تسکین یافت و مردم از هر طرف راه صف بسته استاده
شدند بعد از ساعتی شور در شهر افتاده که حضرت امیر
المومنین عثمان رضی الله عنه حضرت شیخ احمد را عیادت
فرموده معاودت میفرمایند درین اثنا سه مرد سوار
اسپ پیدا شدند حضرت ذی النورین اند کی پیش و آن
دو مرد عقب من نیز برابر صف دست بسته ایستادم
چون مرا کو حضرت امیر المومنین رضی الله عنه از پیش من شد
دست بزانوی ایشان رسانیدم و بوسه دادم گریه شوق
در من پیدا شد حضرت امیر المومنین بمن فرمودند که هر گاه یاد کنی
حاضر شوم همدرین اثنا از خواب بیدار شدم و دیدم که اشک
از چشمه چشم جاریست درجه زمانی که حضرت ایشان
قدس سره بعد از ارتحال حضرت خواجه قدس سره بداهلی

تشریف برده بودند و بعضی اصحاب خواجه بعد ازین که
بشیوه ارادت پیش آمده اند بسبب حسد بعضی حاسدان
فتنه انگیز که مخالف نموده بودند و راه نامرضی پیموده آنحضرت بجهة
شکوک و شبهات اینها نصایح و مواعظه بسیار فرموده
بودند چون سودمند ندیدند سلب نسبت بعضی ازینها نموده
اند باز متنبه نشده اند بلکه اجتماع کرده بروضه منوره
حضرت خواجه رفتند توجه و التجا بجا آوردند یکی را از انها
که صاحب کشف بود در واقعه بنظر در آمد که گویا
هر یک ازین درویشان چراغی برافروخته است
که ناگاه برق خاطف در رسیده و همه چراغهای
ایشان را منتفی گردانیده و هم در معامله معلوم وی
ساختند که دانی این چراغها چیست توجهات درویشان
فیروزآباد است و برق خاطف کدامست توجه عالی
آنحضرت با وجود آن مشاهده جلالت قدر و علو درجه
آنحضرت دیدند رجوع نمودند اما از مدتی شیخ تاج شفاعت نموده از حضرت
ایشان ذلت آنجماعت استعفا نمودند و آنحضرت بکرم
بلطف و کرم عفو فرمودند بعد از آن صفا اندر صفا بود آنجماعه
بارادت و انابت بحضرت ایشان پیش می آمدند و در صحبت
و حلقه ایشان بادب و تعظیم تمام امیدوار فیوض و برکات
می نشستند و بضیافات و خدمات قیام و اقتدا می نمودند

وانحضرت

وانحضرت در هر سال در ایام عرس حضرت خواجه قدس
سره بدهلی تشریف می بردند الا ماشاء الله سبحانه
درجه عورت صالحه ساجده عابده و خدا طلب حق پرست
که اکثر بزرگان را دیده بود از هر جا بنصیبه خود رسیده میگفت
که در اکبرآباد بودم که بعضی عورات گفته اند که در فتح پور سیکری
درویشی آمده بود صاحب کشف و کرامات گاه پیدا میشد
و گاه غایب میگشت اکنون بعد از مدتی از غیبت بظهور آمده
است گفتیم بملازمت آن عزیز بروم و از تعطش طلب
خود در راه حق اظهار تمام باشد که نصیبی دریابم
چند عورت دیگر از اهل دولت هم همراه من شدند
تا از آن درویش التماس دعا کنند الغرض بوقت شام در
باغی که آن درویش در آنجا بود رسیدیم و کس فرستادیم
که اذن در آمدن ما بملازمت وی بیارد فرمود که بیایید
در وقت رفتن بهمراهان گفتم که شما بان عورات خورد
سال و جوانید مبادا در حرکات و سکنات بی ادبی کنید
و یا بر لباس فقر بخندید که موجب باشد که مضرت بشما برسد
باری بخدمتش رسیدیم و دیدیم که سیاه پوشیده است
و دو سه خادم همراه دارد ما یان سلام کردیم
و دورتر بادب نشستیم و من اندکی بفرق ازینها پیشتر نشستم
که اگر احیانا ازینها خنده ظاهر شود اعتراض درویش بر من

بنا شد لمحه نگذشته بود که آهسته در میان خود ادای و اشاره
بر سیاه لباس سیاه وی نمودند از انجا که نشسته بود باعتراض
تمام گفت که نزدیک فقیران باستهزا و تمسخر می آیید حیران
شدند با وجود که باشاره نازکی واقع شده بود و شب
تاریک بود و دور تر نشسته بودند غیر ازینکه بکشف دانسته بود
امری دیگر نیست از دهشت روح از بدن اینهان برهد و بغایت
وحشت کشیدند و دهشت یافتند و حیران گشتند بعد از لمحه
که آن عزیز از اعتراض تسکین گرفت من اظهار طلب
تعطش این راه نمودم فرمود که در هر زمان قطب یکی است
و درین زمانه قطب یگانه حضرت میان شیخ احمد اند هرگاه
که تو بخدمت ایشان رسیدی و از دریای عمان سیراب
نگردیدی از جوی خورد چه سیراب خواهی شد من خود را
به نکارت و جهالت انداخته گفتم که آری ایشان بزرگ
اند من تعریف ایشان شنیده ام خدا جل و علی میسر کند
که ایشان را به بینم اما الحال بخدمت شریف شما آمده ام ازینجا
بهره میخواهم فرمود چرا دروغ میگوئی تو فلان جا در
فلان وقت که نیم روز بود که بخدمت شریف ایشان
رسیدی و در میان ~~و در میان~~ تو و ایشان فلان و فلان
سخن گذشت هرچه رفته بود بعینه مطابق واقع و موافق
نفس الامر بیان نمود و حالا آنکه دران وقت بخدمت ایشان

بعضی

خبرها
بعضی استفسار نمودم و جواب باصواب یافتم که هیچکس حاضر نبود نا
چار اقرار کردم گفتم بلی من ایشان را ملازمت نمودم اما اکنون
از شما امیدوارم فرمود که من در حضرت ایشان امیدوارم یکبار
ملازمت رسیده اخبار کردم انشاء الله تعالی یکبار آنحضرت را
دیگر خواهم دید و هر که ایشان را دیده است آتش دوزخ بروی حرام
خواهد بود و عورات دیگر هم همراه آن عفیفه بودند بهمین عبارت
بلا تفاوت این ماجرا نقل نمودند درجه خواجه محمد اشرف
کابلی که یکی از مخلصان خاص الخاص حضرت ایشان بوده است
از فضلای عصر و عزیزان روزگار بود پیش فقیر الحقیر نقل
می نمود که بجهت ارشاد و انابت بخادمان حضرت ایشان
قدس سره استخاره کرده بودم در واقعه دیدم که صحرائیست
پیش فراخ و مسطح و دران دشت جمعی شتابان بزیارت عزیزی
میروند من نیز بشوق تمام متوجه آن جمع گردیدم
و از آن جماعه استفسار نمودم که بزیارت کدام عزیزی
میروید یکی از انها گفت ای بیخبر اینجا حضرت رسالت پناه
پیغمبر صلعم تشریف دارند بعد از استماع این خبر مسرت اثر
فرحت و شوق غالب شد بسرعت تمام خود را بان مجمع
رسانیدم دیدم که مردم انبوه حلقه کرده گرداگرد ایشان
ایستاده اند و یکدوره تمام شده و دوره حلقه دویم شروع
شده من هم خود را بسعی بلیغ مابین حلقه دویم رسانیدم و دران

اثنا هجوم مردم بسیار شد چنانچه حلقه سیم نیز با تمام رسید درین
ولا بخواطر عاطر این احقر آمد که ازین مردم نیک تحقیق باید نمود تا
اطمینان حاصل شود از آنجا باز استفسار کردم که این همه
سعی که بزیارت مینمایند بفرمایند که این کدام عزیز است همه جماعه
متفق اللفظ والمعنی گفتند که تا هنوز ندانسته که حضرت خاتمیت
علیه الصلوة والسلام والتحیة اند شوق غالب تر شد از کوتاهی
قد و قامت بصد مشقت بسر انگشتان پای ایستاده شده
ملاحظه نمودم که چون نظر من بر جمال پر انوار ایشان افتاد
دیدم که حضرت ایشانند با آن جماعه اظهار نمودم که ایشان
حضرت میان شیخ احمد اند شما فرمودید که حضرت رسالت
اند علیه الصلوة والسلام همه بالاتفاق گفتند که حضرت رسالت
اند علیه الصلوة والسلام من بعد که بیدار شدم گریه عظیم بر من
مستولی شد بعد از آن بسعادت ارادت و انابت حضرت
ایشان مستسعد گشتم درجه درویشی بلخی گفته
که در واقعه دیدم که گویا جنازه با عظمت و جلالت آورده اند
و جمعی کثیر و جم غفیر از سلف خصوصا اکابران ماوراء النهر
مثل قطب ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی و غوث
الافراد حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و قدوة الابرار
حضرت خواجه احرار یعنی عبید الله نیک اطوار و اقران
و امثال ایشان قدس سره بدان جنازه حضور ارزانی

کیفیت روی نمود بهوش
افتادم چون از بیخودی
بشعور آمدم

دارند

دارند و انتظار عزیزی می برند و چشم بر شاهراه او دارند
و بر پا ایستاده اند و درین میان بیکی از آن اعزه گفتم
که این نعش کدام عزیز است و این اولیاء کبار در انتظار
کدام بزرگوار ایستاده اند فرمود که این میت قطب بوده است
و این بزرگواران منتظر قدوم قطب الاقطاب اند تا تشریف
ارزانی فرماید که نماز جنازه بگذارد و ایشان اقتدا بدو کنند
درین اثنا بزرگی سرو قدی گندم گون مایل بسفیدی گشاده
ابرو سیاه چشم فراخ پیشانی بلند بینی انبوه لحیه
و مربع دو موی کحل که صباحتش از حسن یوسفی خبر میدهد
و ملاحتش از حسن محمدی ایما می نمود و انوار ولایت بر جبین مبارک
او مبین بود و جاه و وقار و تمکین و آثار خود داشت در رسید
که همه اولیا تواضع کردند و وی پیش رفت و امامت کرد چون
جنازه برداشتند از یکی پرسیدم که نام این امام و مقام این
همام کدام است گفت که نام ایشان حضرت میان شیخ
احمد و مقام حضرت سرهند است از خواب حاضر
شدم در طلب دیداران بزرگوار خود را بیقرار یافتم
علی الصباح از بلخ رحلت بجانب قطب الاقطاب نمودم چون
بسرهند رسیدم و بملازمت عالی حضرت مشرف گردیدم
حلیه مبارک ایشان را همچنان یافتم که در واقعه ملاحظه
نموده بودم روی نیاز بدرگاه عرش اشتباه ایشان مالیدم

وجنبد کاه کرد خانقاه ملایک بناه ایشان کردیم و دیدم
انچه دیدم ترجمه یکی از درویشان که آثار نیستی و دنارستی
بروی وی پیدا بود از سبیل حال و از سبیل انابت خود بحضرت
ایشان میگفت که شبی بعد از نماز خفتن بعزم بروح بر فتوح خلیفه
صدر الدین که از خلفاء خواجه محمد زاهد بلخی بود نامدت مدید بر مسند
مشیخت راهبری طلب طالبان سلسله کرده بوده بود و والد
من مرا در صغر سن بملازمت ایشان برده بود توجه اوردم
و گفتم یا خلیفه صدر الدین شما از ین عالم فانی بملک جاودانی
رفتید مرا به بزرگی که درین زمانه ازوی بزرگتر نباشد هدایت
و دلالیت نمایید که خواهیم در ربود خدمت خلیفه صدر الدین را
دیدم که آمدند و فرمودند که ترا بخدمت حضرت میان شیخ احمد
سرهندی قدس سره بفرستم که درین عصر احدی از
وی کامل تر نیست علی الصباح با کمال اشتیاق بخدمت
ان قطب آفاق شتافتم و بقبولیت یافتم ترجمه
تاجری صالحی که ساکن لاهور که یکی از قرای پنجاب
بود نقل نمود که محبت من با غوث الاعظم شیخ عبد القادر
جیلانی غالب بود همیشه بعد از صلوة خمس فاتحه بروح پر
فتوح غوث الثقلین میخواندم و در خلوت بعجز و انکسار بدان غوث
الصمدانی عرض حاجات خود می نمودم و با وجود وظایف و اذکار
سلسله علیه قادریه اشتغال داشتم تا شبی حضرت غوث

الثقلین

غوث الثقلین را قدس سره بین النوم و الیقظه دیدم و دیدم و یا لای
پای مبارکش غلطیدم و بوسیدم فرمود که در ظاهر نیز پرگفتن از جمله
ضروریات راه است عرض کردم که بهر که از مشایخ زمانه اکمل باشد
امر فرمایند تا بحضرت او خود را برسانم فرمودند که در سرهند
عزیزیست جامع العلوم ظاهری و باطنی و معرفت حق و اعمال صوری
و کمال معنوی دارد شیخ احمد نام نزد وی برو که درین عصر مثل او
دیگری نیست علی الصباح متوجه بارگاه آن قطب الاقطاب گشتم
تا انکه بآستان فلک نشان الحضرت پیوستم و حقیقت معامله معروض
داشتم مورد عنایات بی غایات و الطاف بی نهایات گشتم
بجذبه و سلوک بنواختند و کار مرا در اندک مدت ساختند
ترجمه میر سید احمد که از معتمدان حضرت ایشان ما بود نقل نمود
که در ان ایام که سلطان وقت حضرت ایشان را از سرهند ازار نمود
و ایذا رسانیده بود من در ملک دکهن بودم و ازین ماجرا اطلاع
نداشتم که ناگاه خبر شنیدم که سلطان زمان حضرت ایشان را
بشتاب تمام طلبیده و بشهادت رسانیده این خبر وحشت
اثر را شنیدم بسیار در اندوه شدم تا باشد که قاصدی خبر فرحت
اثری مسرت ثمری بر گوید دیدم که در کنار بازار بازرگان چند یکه
سیمای صلاح از ایشان هویدا و پیداست فرود آمده اند نزدیکها
رفتم و سلام کفتم و بنشستم یکی از انها انار اندوده و ستوه
در من فهمیده ازان معنی پرسید خبر موحش که در گوش من خورده بود

بیان نمودم وی آه سرد از دل بر درد بر آورد و سر بگریبان
خود فرو برد و هر لحظه متلون میشد تا در چهره اش تغیر کثیره راه یافت
بعد از زمان فراوان سر بر آورد و گفت خواطر جمع دار که حضرت ایشان
زنده اند لکن مقید اند مرا ازین سر بمراقبه فرو بردن و اخبار از
عالم غیب نمودن او حیرت فرو گرفت گفتم شما حضرت ایشان را
دیده اید گفت من کمترین مریدان ایشانم بالتماس تمام وی را در
خانه خود بردم و تسلی خاطر حزین بصحبت آن عزیز خواستم و پرسیدم
که چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برده اید و چه نعمت یافته اید و باعث
ارادت شما با ایشان چه بود چون دانست که از مخلصان ام سبب
ارادت خود چنانچه گذشته بود بیان نمود این مرد اینجا درزی
بکار میگذراند و در معنی از کمل بود درجه یکی از شاهزادها با پدر
خود محاربه داشت و با وجود کثرت لشکر و قوت محاربان فتح نمی یافت
روزی آن شاهزاده از درویشی که صاحب خوارق ظاهره و کرامات
باهره و کشف جلی و فراست سنی بود استفسار نمود که سر چیست
که با این همه لشکر بیحد و مبارزان بیعد فتح ما نمی شود و حال آنکه
که امرای پدر من هم اکثری با من متفق اند شیخ جلیل القدر توجه نمود
و بکشف و فراست خود دریافت و گفت که درین عصر چهار تن اند که
مدار این کار باستصواب ایشان است سه کس بر فتح شما راضی اند
و بزرگوار چهارم بدین معنی راضی نیست گفت که کیست گفت حضرت
میان شیخ احمد سرهندی تم کلامه الحق همچنان بود که یکی از کبرای

جهره

مشایخ

مشایخ هندوستان بخدمت حضرت ایشان نوشت که اکابر
زمان بفتح شاهزاده حکم میکنند شما درین باب چه میفرمائید
ایشان در جواب نوشتند که درین جنگها خود فتح شاهزاده
بنظر نمی در آید اما آخر کار معامله آن شاهزاده بلند در نظر می در آید
همچنان واقع شد که دران محاربات فتح شاهزاده نشد اما بعد
از ارتحال پدر شاهزاده پادشاه شد و دین را رواج داد و اسلام
را رونق بخشید و شریعت را از سر نو زنده گردانیده بود درجه
در نشوری خدا پرستی که بشرف ملازمت حضرت ایشان مشرف
شده بود نقل کرد که در شهر برهانپور بخدمت شیخ فضل الله
که او را یکی از اقطاب آن نواحی میتوان گفت رسیدم شیخ
اطوار و اوضاع حضرت ایشان را پرسید که در هند بخدمت
ایشان رسیده اید هان بگو تا ایشان را چه طور یافته اید و چه
قسم دیده اید گفتم از احوال باطن ایشان مرا چه یارا که بیان
نمایم اما در ظاهر رعایت سنت و دقایق آن چنانچه ایشان دارند
اگر مشایخ وقت همه جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان
نیاید شیخ بغایت مبتهج و مسرور گشت و فرمود پس هر چه آن قطب
الاقطاب از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح است
و در آن صادق و بآن متحقق است که علامت صدق و علو حال اتباع
بر کمال است مرا با ایشان اخلاص و محبت غایبانه تمامست و لهذا
دران ایام که حضرت ایشان را والی وقت بگفته بعضی دشمنان

مقالت

دین در حضور خود طلبید و تکلیف سجده خود نمود و ایشان او را سجده
نکردند در قلعه گوالیار ایشان را مقید ساخت شیخ همواره هر پنج وقت
نماز برای مخلصی ایشان میخواند و فاتحه و دعا ورد خود ساخته بود
ازینجاست که چون کسی پیش شیخ بارادت و انابت رفتی و او را
معلوم گشتی که سرهندیست فرمودی که عجب است که شما در شهر
حضرت ایشان ساکن اید و بجای دیگر مرید می شوید چنانست که آفتاب
را گذاشته بستاره رجوع میکنید درجه یکی از امرای وقت که در کار
ایشان ترددی داشت از اقضی القضات عصر که بخدمت ایشان
آشنا بود در خلوت پرسید که شما عالم اید و صادق القول و صاحب
دیانت و امانت از حال ایشان بگوئید فرمود که احوال باطنه این
طایفه از ادراک ما بیرونست اما اینقدر میدانم که اوضاع و
اطوار ایشان ما را باطوار اولیای ما تقدم یقین تازه بخشید زیرا که
چون ریاضات عجیبه و طاعات غریبه کمل متقدمین را در کتب سلف
مطالعه میکردیم در دل میگذشت که شاید مریدان ایشان
بمبالغه نوشته باشند چون اوضاع ایشان را دیدیم آن
تردد برخواست بلکه از محرران احوال اولیا آزرده ایم که چرا
کم نوشته اند درجه عالمی پرهیزکاری بپرهیزکاری مقتدای
عصری در باب تصانیف شریف حضرت ایشان میگفت که کتب
و رسایل قوم تصنیف است یا تالیف تالیف آنست که سخنان مردم را
بترتیب نیکو جمع نمایند و تصنیف آنکه علوم و اسرار

ونکات

ونکات و مقامات حاصل خود را بنگارند مدتها بود که تصنیف
از عالم ساقط شده بود و همین تالیف مانده هر چند من مرید
ایشان نیستم اما حق و انصاف آنست که درین جزو
زمان مکاتیب و رسایل ایشان تصانیف است
نه تالیف زیرا که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران
آنجا نقلی ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشتر مکشوفات
و ملهمات مخصوصه ایشانست و همه عالی و زیبا بر وفق
شریعت غرا جزاه الله خیر جزا درجه یکی از فضلای وقت
که بصحبت بسیاری از عرفا و علما رسیده بود و سالها
سخنان این طایفه علیه دیده و شنیده چون قیل و قال
بعضی معاندان دین در کمالات عالیات حضرت ایشان
قدس سره استماع نمود فرمود که حق اینست که مزاج
اهل زمانه شایان ادراک دقایق و حقایق این
بزرگوار نیست این عزیز در ایام سلف علی
بایست تا قدر و مرتبه او را و درجه کمال کلام او را در
می یافتند و متاخران سخن او را باستشهاد و استدلال
در کتب خویش ایراد مینمودند فطرت ارباب این عصر
با سخنان ایشان چون قضیه آن کوته اندیش است در
باب آن دانای حکمت کیش است و آن حکایت
چنین بود که دانای در محفل پادشاهی بر زبان

راند که جانوری دیده ام که اخگری را افروخته محمود مجلسیان را میخورد
که انرا ندیده بودند با دراک ایشان در نیامد با وی در پیچیدند
و بجهالت و بلاهت وی اتفاق نمودند درجه فاضلی کاملی
معمری به طیبت کشف و معرفت مجمری که مشایخ را دیده بود
و ارادت بشیخ محمد غوث گوالیاری داشت اعنی مولانا حسن
غوثی تذکره احوال اولیا نوشته است در احوال مشایخ که در
ممالک هندوستان بهدایت و ارشاد و اشتغال دارند
احوال حضرت ایشانرا نوشته است و در عنوان ایشانرا باین
القاب نگاشته بالانشین مسند محبوبیت و صدر آرای
محفل وحدانیت خدیو مقام قرابت صاحب مرتبه قطبیت درجه
هدایت و سیادت پناه سید میرک شاه و شیخ اجل کبروی
میر محمد مومن بلخی و مولانای ربانی حسن قبادیانی و اقضی القضات
مولانا تولک بمصحوب درویشی امانت دعوات نیازمندانه بحضرت
ایشان مرسل داشته بودند درویش صفاکیش دعوات همه را
بخدمت آنحضرت رسانید بعد از آن پیغام از پیر خود میر
محمد مومن بلخی معروض داشت که ایشان بعد از عرض نیاز بجناب
حضرت شما چنین گفته اند که اگر کبر سن و مسافت بعیده مانع
نبودی بملازمت ایشان رسیده بقیة العمر در خدمت بسر
میبردمی و از انوار فیض آثار احوال بلند بلا عین رات ولا
اذن سمعت اقتباس نمودمی چون این موانع در میانست التماس

آنست

آنست که از مخلصان خود دانسته با طاقات غایبانه متوجه
احوال این محب بظاهر مهجور بمعنی حضور می بوده باشند و آن درویش
گفت که مرا فرموده اند که از جانب من بایشان بیعت نمای بر
خواست و بخدمت ایشان از جانب میر مشار الیه بیعت کرد
و در وقت رخصت التماس نمود که اعزه آنجا معارف بلند
ایشانرا شنیده بشوق تمام التماس نموده اند که اگر مکتوبی
مشتمل بر حقایق علیه مرسل گردد غایت کرم خواهد بود و نهایت
لطف حضرت ایشان دو کلمه دعا بدست خط شریف خود
نوشتند و فرمودند که تا خبر وی از مکاتیب عالیه بوی دادند
و بعضی اعزه که از دیار بلخ و ماوراء النهر بهندوستان
عبور کرده میگفتند که ما در ملازمت سید قدوة العرفاء
میر مشار الیه بودیم که معارف حضرت ایشان چون بانجا رسید
و بمطالعه حضرت میر در آمد رقص کردند و فرمودند که اگر سلطان
العارفین و سید الطایفه درین وقت بودندی غاشیه
برداری آن عزیز میکردندی درجه سیدزاده صالح
خدا پرست که از مخلصان حضرت ایشان بود باین حقیر
نقل کرد که روزی یکی از منکران این طایفه گفت که
حضرت ایشان میگویند که اگر خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس سره درین وقت می بود خدمت من میکرد مرا
از استماع این سخن تعجب روی نمود گفتم معاذ الله که

ایشان چنین نه فرموده باشند که طریقه ایشان نیست که این
قسم حرف بر زبان رانده باشند اتفاقا در آن ایام
بعلت طاعون گرفتار گشتم شبی در شدت مرض دیدم که
ملایک بجهت قبض روح من از آسمان فرا آمدند که درین
اثنا حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پیدا شدند
و بملایکه خطاب کردند که این سیدزاده را حیات بخشید
و شما باز گردید قابضان ارواح پرسیدند که سبب چیست فرمودند
که اگر وی از عالم میرفت سه تن کافر میشدند بعد از آن
خطاب کرده بمن فرمودند که اگرچه حضرت ایشان این سخن را
که این طاعن نقل کرده نگفته اند اما در ایشان مراتب
و درجات از آن هم عالیتر است درجه هم وی گفته که شبی
حضرت خواجه معین الدین چشتی را در واقعه دیدم که گویا
براهی میروند و در پیش ایشان فوجی است و علمای پادشاه
یعنی علمهای پادشاهانه پیش پیش ایشان میروند و در عقب
ایشان نیز فوجی است و مانند پادشاه بجاه و جلال
و حشمت و عظمت میروند و من هم نزدیک ایشان میروم
درین اثنا شخصی با من گفت که پدران تو در سلسله چشتیه
ارادت داشتند تو چرا در سلسله نقشبندیه رفتی و مرید
ایشان شدی گفتم که سگ از هر جا که بر چه نانی بیابد همانجا
باشد و از آنجای بجای دیگر نرود و نگراید آن شخص گفت که در طریقه

حضرت

حضرت خواجه معین الدین و حضرت ایشان چه تفاوت دیدی که ملازمت
ایشان گزیدی و از پیران آبا و اجداد خود برمیدی گفتم که فرق در
میان حضرت ایشان و مشایخ آبا و اجداد مثل فرق میان
حبیب الله و کلیم الله علیهما السلام است نشنید و گفت بیت
موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات ؛ تو عین ذات در نگری در تبسمی
حضرت خواجه معین الدین قدس سره با آن شخص خطاب با عتاب
نموده فرمودند که او را هیچ مگو که پیروی بسیار میکند و متشرع است
و بغایت در استقامت است خطرت الرابع فی بعض المزایا
و شطر من المقامات الخاصة و درجات العالیة التی خصه الله تعالی
بها بلطفه و کرمه من بین اولیائه بمنه و کرمه درجه حضرت حق سبحانه تعالی
ایشان را از اخص اخوص و از علمای راسخین گردانید و از آن اقل
قلیل که بوراثت نبوی علیه السلام محرم اسرار متشابهات
قرآنی و مقطعات فرقانی ساخت چنانچه آنحضرت خود نگارش
نموده اند که این فقیر مدتها متشابهات را مفوض بعلم حضرت
حق سبحانه و تعالی میساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلات که بعضی علمای صوفیه
بیان کرده اند آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست
و آن تاویلات را از اسراری که قابل استتار باشند تصور
نمیکرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم خوانند
خواسته که بمعنی درد است که لازمه محبت است و امثال آن آخر

الحضرت الرابع

کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل شمه تاویلات متشابهات
برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی از آن دریای محیط بزمین استعداد
این مسکین گشاده گردانید و آنست که علما راسخین را از تاویلات
متشابهات مقطعات نصیب وافرست و همچنین آنکه بعضی علما از
وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت آن هم نیست بلکه
تاویل آنها را اسرار غامضه گفته اند با خص الخواص آنرا نموده
اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از آن حروف بحریست
مواج از اسرار حقیقت عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز
دقیقه محب و محبوب و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج
و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد کتاب متشابهات اند
و امهات وسایل بیش نیست عالم راسخ کسی بود که این را بآن
جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم
محکمات و بی عمل بمقتضای آن محکمات تاویلات متشابهات جوید
و صورت را گذاشته حقیقت بوید آنکس جاهل است و از جهل
خود بیخبر و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقم فرموده اند که علم
متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شربی ارزانی
دارند و درین نشه برقع از جمالشان برایشان بگشایند اما
امیدست که در نشه آخرت جم غفیر از امتان نیز به تبعیت وراثت
باین دولت مهتد گردند این قدر بعلم می درآید که درین نشه نیز بعضی

دیگر

دیگر را ورای آن اقل روا است که باین دولت مشرف سازند
اما علم بحقیقت معامله ندهد و تاویلات را منکشف نسازد
فی الجمله جایز است که تاویل متشابهات حاصل آن بعض بود
اما نداند که چه حاصل دارد زیرا که متشابهات کنایات از معاملات
است روا بود که معامله حاصل شود علم بآن معامله حاصل نگردد
این معنی را در یک فرد از منتسبان خود مشاهده نموده است
بدیگران تا چه رسد انتهی روزی خدمت مخدومزاده کی عالم
ربانی عارف سبحانی نور اتم قیوم خواجه محمد معصوم سلمه الله
سبحانه باین حقیر در خلوت فرمودند که بر حضرت ایشان اسرار
و رموز متشابهات و مقطعات منکشف شده است اما اظهار
نمیفرمایند هرگاه که التماس اظهار آن اسرار نموده میشود
میفرمایند که شیطان در کمین است مبادا استراق سمع
نماید حق سبحانه و تعالی علما را که باین معامله وارسیده اند
راسخین فرموده اند میتواند که باعتبار رسوخ ایشان در سر
این معامله باشد ناچار هر کرا آگاه ساخته اند وی مستور
داشته است عرض کردیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه
شیاطین را از آن محل مردود ساخته دفع نمایند از حوالی خود
اینها را مندفع گردانند تا استراق سمع نتواند نمود چون الحاح
و التماس ما از حد افزون شد آنحضرت استخاره کردند و از درگاه
الهی اجازت خواستند باظهار سر یک حرف ق مامور شدند

ورمزی ازان در معرض بیان نموده‌اند و ما را از هوش بیهوش
ساختند بمبالغه تمام از ایراد آن منع فرمودند درجه
حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را مجدد الف ثانی ساخته
چنانچه باین معامله تصریح فرموده‌اند و در مکتوبی که بعد از تحریر علوم
و معارف خاصه خود برنگاشته‌اند درجه این علوم مقتبس
از مشکلات انوار نبوة اند علی اربابها الصلواة والسلام والتحیة
که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته‌اند
و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف
است کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق
بالذات والصفات والافعال وتتلبس الاحوال والمواجید
والتجلیات والظهورات فتعلمون هؤلاء ان العلوم والمعارف
وراء علوم العلماء ووراء معارف الاولیاء بل علوم هؤلاء
بالنسبة الی تلک العلوم قشر وتلک المعارف لب ذلک القشر
والله سبحانه الهادی بدانید که بر سر هر مایه مجدد گذشته است
اما مجدد مایه الف دیگر است چنانچه در میان مایه و الف فرقست
در مجددین اینها هم همان قدر فرقست بلکه زیاده ازین مجدد است
که هرچه دران مدت از فیوض و برکات بامتان برسد بتوسط او
برسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند
انتهی و نیز در چند مکتوب ایما باین معامله فرموده‌اند که در انجا
تحریر نموده‌اند درجه ای فرزندان من آن وقت است که در امم سابقه

دیگر و مجدد

این

درین طور

درین طور وقت که پر از ظلمت است پیغمبر اولی العزم مبعوث میگشت و ابناء
شریعت جدیده میکرد درین وقت که امت خیر الامم است و پیغمبر
ایشان خاتم النبی صلعم و آله الصلوات والتسلیمات علماء امت
کانبیاء بنی اسرائیل داده‌اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت
فرموده‌اند لهذا بر سر هر مایه از علماء این امت مجددی
تعیین می‌نمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد
مضی الف که در امم سابق وقت بعث اولی العزم است و بهر پیغمبری
دران وقت کسی اکتفا ننموده‌اند درین طور وقت عالمی عارفی
تام المعرفة ازین امت در کار است که قایم مقام اولی العزم
امم سابق باشد انتهی و در جای دیگر درهمین باب نوشته‌اند
که آخریت این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن
سرور علیه السلام زیرا که مضی الف را خاصیتی است عظیم
در تغیر امور تاثیریست قوی در تبدیل اشیا و چون درین
امت نسخ و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان به
همان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است
و تایید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواهان
عدل برین معنی حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام
و حضرت مهدیست علیه الرضوان درجه فیض روح القدس از باد مدد
فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ای برادر
این سخن بر اکثر خلایق گرانست و از افهام اینها دور اما اگر بر سر
انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را [illegible] و موازنه کنند

وصحت وسقم احوال را بمطابقت علوم شرعیه وعدم مطابقت ان ملاحظه
نمایند وتعظیم وتوقیر شریعت ونبوت را به بینند که در کدام یکی بیشتر
بود شاید که از استبعاد برایند دیده باشند که فقیر در کتب ورسایل
خود نوشته است که طریقت وحقیقت خادمان شریعت اند ونبوت
افضل از ولایت است اگرچه ولایت ان نبی باشد ونوشته اند
که کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری
نیست کاشکی حکم داشتی نسبت بدریای محیط وامثال
این بسیار رقم نموده خصوصا در مکتوبات بیان طریق انجا ملاحظه
نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه وترغیب
طالبان این طریق نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای جل وعلا
بر انکس حرامست که خود را از کافر فرنگ تیز داند فکیف
از اکابر دین بیت ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد
گر بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از
لطف بر من قطره باری ٭ اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن
شکر لطفش کی توانم درجه نگارش فرموده اند ٭ علومی که تعلق
بمقام فنا فی الله وبقا بالله داشتند حق سبحانه وتعالی
بعنایت خود منکشف گردانید وهمچنین معلوم ساخت که وجه
خاص هر شی چیست وسیر فی الله بچه معنی است وتجلی برقی
چه باشد ومحمدی المشرب کیست وامثال آن ودر هر
مقام لوازم ضروریات آنرا مینمایند ومیگذرانند وکم چیزی
مانده باشد که اولیا را الله قدس اسرارهم انرا نشان داده اند

قطره

بغایت

ودر راه

ودر راه فرو گذارند ونمایند قیل من قبل بلا علة درجه نوشته اند
الله تعالی بمحض عنایت بیغایت در مدارج کمالات ترقیات
ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت
بود ونسبت ولایت بشهادت همانست که نسبت به تجلی صوریست
بتجلی ذاتی بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین وفوق مقام
شهادت مقام صدیق است وتفاوتی که میان این دو مقامست
اجل من ان یعبر عنه بعبارت واعظم من ان یشار الیه باشارت
وفوق این مقام نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات
ونشاید که میان صدیقیت ونبوة مقامی بوده باشد بلکه محال
بود واین حکم بمالیت بکشف صریح صحیح معلوم گشته وانچه بعضی
اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند وآنرا
بقربت نامیده اند بان نیز مشرف ساختند وبر
حقیقت ان مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار وتضرع
بیشمار اولا همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر
شد آخر الامر حقیقت را معلوم نمودند آری حصول ان
مقام بعد حصول صدیقیت در وقت عروج اما واسطه بودن
محل تامل است وآن مقام بسی عالیست در منازل عروج
فوق آن مقام نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا درین
مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علما اهل حق است شکر الله تعالی
سعیهم واینجا وجود هم در راه میماند فوق آن عروج واقع میشود
وابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدین والدوله در بعضی

مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود است
و مقام صدیقیت از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و پایان
تر از آن مقام نبوه است که فی الحقیقه بالاتر است و کمالی صحو و بقاست
و مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام ندارد که رویش
به تنزیه صرفست و تمام عروج است شتا ما بینهما بیت در پس
آینه طوطی صفتم داشته اند هرچه استاد ازل گفت همان
میگویم درجه علوم شرعیه نظریه استدلالیه ضروریه کشفیه
ساخته اند و از نظریه بضروریت آورده اند درجه
رقم فرموده اند که استطاعت مع الفعل منکشف شده است
پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت بمقارنت فعل می بخشد
و تکلیف بر اسباب و اعضا میداند کما قرر علمای اهل السنة
درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس سره
می یابد که ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه
علاء الدین قدس سره نیز ازین مقام نصیبی است و از
بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی
اند و از مشایخ متقدمین حضرت خواجه معروف کرخی و امام
داود طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی
اسرارهم درجه بقلم در آورده اند که درویشی را
هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه
او را بیکی از خلفاء خانواده حضرت خواجگان قدس
سره و اسرارهم رسانید و از آنجا طریقه این بزرگواران

اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت به برکت توجه آن بزرگ
جذبه خواجگان که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد او را حاصل شد و از طریق اندراج النهایت فی
البدایت نیز شربی میسر شد بعد از تحقیق این جذبه کار او
بسلوک قرار یافت و این راه را نیز بترتیب روحانیت
اسد الله الغالب کرم الله وجهه تا بنهایت رسانید یعنی
باسم که رب اوست از آن اسم بقابلیت اولی که معبر
بحقیقت محمدیست علی صاحبها الصواب و الصلوات و السلام
و التحیه و بمدد روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس
سره عروج نموده و از آنجا بدستگیری روحانیت
حضرت فاروق رضی الله عنه فوق قابلیت استعلا
میسر شد و از آنجا تا مقام که فوق آن قابلیت است
و آن قابلیت کالتفصیل مر آن مقام را و آن مقام
اجمال اوست و آن مقام اقطاب محمدیست بترتیب
روحانیت حضرت خاتمیت علی صاحبها الصلوه و التحیه
ترقی واقع شد و در وصول باین مقام نحوی امداد روحانیت
حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه
نقشبند اند و قطب ارشاد بوده اند باین درویش
رسید نهایت عروج تا این مقام است و دایره ظلیت تا همین

مقام منتهی می شود بعد از ان یا اصل یا ممتزج خالص است بظل
طایفه افراد بوصول این دولت ممتازند بعضی از اقطاب را
بواسطه مصاحبت افراد تا بمقام ممتزج عروج واقع میشود
و ناظر اصل ممتزج بظل میکردند اما وصول باصل خالص یا
نظر بان علی تفاوت درجاتهم خاصه افراد است ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و این درویش را
خلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول بان مقام که مقام
اقطابست از ان سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات عنایت شد و باین منصب سرافراز
ساختند و من بعد بعنایت خداوندی جل شانه شامل
حال او گشت و از انجا متوجه فوق ساحت یکدفعه تا باصل
ممتزج بمرور فنای در انجا میسر شد چنانچه در مقامات
سابقه و از انجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده
باصل الاصل رسانیدند و درین عروج اخیر که عروج در مقامات
اصل است مدد از اصل روحانیت حضرت غوث اعظم حضرت
محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی بود قدس سره بقوت
تصرف از ان مقام گذرانیده باصل الاصل واصل گردانیدند
و ایضا این درویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر است
مخصوص بانست از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار از عزیزی

که جذبه

که جذبه قوی داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آمده و نیز
این درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام والتحیة لکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
نگذشته بود اما بعد از عبور از ان مقام و حصول ترقیات عالیات
اخذ علوم است از حقیقت خود و در خود بخود از خود می یابد غیر
را مجال نمانده است تا در میان در آید درجه بر نگاشته اند
که در مرتبه لاتعین هر چند که شهود تجویز نکنند اما فوق شهود
مراتب بسیار است که همه در ان مرتبه مجوز است شهود دهلیز
وصل و وصول است مراتب وصول فوق است اما فهم هر کس
اینجا نرسد بلکه نزدیک است که انکار نماید درویشی را
از مخلصان حضرت ایشان ما این حالت رو داده بود
و سیر او فوق مرتبه تعین اول واقع شده بود و استهلاک
در ان مقام پیدا شد بعرض ایشان رسانیدند تجویز فرمودند
قبول نموده فرمودند و سیر ان درویش باضعاف زیاده
از ان سیر بوده که از ابتداء تعین اول بلکه این سیر را نسبت
بان سیر مقداری نبوده حکم قطره داشت از دریای
بی نهایت والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل
العظیم درجه نگارش فرموده اند که این درویش را
در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است بمقام

مشایخ سلاسل دیگر هم ممد و معاون کار او میشدند عبوری واقع شده
و از هر مقام نصیبی زاکرفت و مشایخ آنمقام از خلاصهای نسبتهای
خویش نصیبی ازانی داشتند اول بمقام اکابر چشتیه قدس سره
و اسرارهم عبوری واقع شد و از انمقام حظی وافر نصیب کشت
و از آن مشایخ عظام روحانیت حضرت خواجه قطب الدین پیش از
دیگران امداد فرمود الحق که ایشان در انمقام شان عظیم دارند
و رئیس انمقام اند بعد ازان بمقام کرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد این هر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این
مقام در وقت نزول از جانب یمین فوق آنشاه راه است
و مقام اول بجانب یساران صراط مستقیم این شاهراه
راهیست که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام
فردیت میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها را
راه دیگر است بی قطیت ازین راه نمی توان گذشت این مقام
درمیان مقام صفات و این شاهراه واقع شده است کانه
برزخ است میان این دو مقام درویشان از هر دو جهت بهره
ورست و مقام اول در جانب دیگر ازان شاه راه واقع
شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد ازان بمقام اکابر
سهروردیه گذار شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله تعالی
اسرارهم عبوری واقع شد انمقام منجلی بنور اتباع سنت است

علی مصدره الصلوة والسلام والتحیة و مزین بنورانیت شاهد
فوق الفوق و توفیق عبادات رفیق انمقامست بعضی سالکان
نارسیده که بعبادات ناقله مشغول اند و بآن ارام دارند نصیبی
ازان مقام بواسطه مناسب بآن مقام یافته اند بالاصالته
عبادات ناقله مناسب آنمقامست دیگر از از مبتدیان و منتهیان
بواسطه مناسبت بانمقامست و انمقام بس شریف است
ان نورانیتی که درین مقام مشهود میشود در مقامات دیگر کم است
و مشایخ اینمقام بواسطه کمال اتباع عظیم الشان و رفیع
المکان اند در ابتدا رجنس خود امتیاز خاص دارند بعد ازان
بمقام جذبه فرود آورده شدند و اینمقام جامعست که مقامات
جذبات در بخابی اندازه است و از انجا نیز فرود آورده شدند نهایت
مراتب نزول تا اینمقام قلب است که حقیقت جامع است
و ارشاد و تکمیل بفرود آمدن با اینمقام تعلق دارد درین
مقام فرود آورده شدند پیش از انکه در اینمقام تمکینی پیدا شود
باز عروجی واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت
ازین عروج که در مقام قلب واقع شد تمکین پیوست در رجعه
در نگاشته اند و از کمال خود خبر داده که قطب ارشاد که
جامع کمالات فردیت باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از
قرون بشمار و از منه بسیار این مقام کوهری ظهور می آید
و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میکردد و نور ارشاد و هدایت
ایمان و معرفت حاصل میشود و از راه او می آید و از و مستفاد میکردد

کس

بواسطه او هیچ باین دولت نمیرسد مثلا نور هدایت او در
رنگ دریای محیط است که تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا
گویا منجمد است که اصلا حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگست
و با او اخلاص دارد و یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالب شد
در وقت توجه گویا روزنی در دل طالب گشاده میشود از آن
راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین
شخص که متوجه ذکر الهی است جل سلطانه و با آن عزیز اصلا متوجه
نیست نه از انکار ملک او را نمی شناسد همین قسم افاده
الجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است
اما شخصی که منکر آن بزرگست با آن بزرگ از دریا بارست
هر چند که بذکر الهی جل شانه مشغول است اما از حقیقت رشد
و هدایت محرومست همان انکار و آزار سد راه او میگردد
و از فیض میماند و بی انکه آن عزیز عدم افاده او شود و قصد
ضرر او کند حقیقت هدایت از وی مفقودست و صورت رشد است
فاما صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت
با آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الله خالی باشند نیز
ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد هدایت میرسد درجه

رسالت

حضرت ایشان را بهفت درجه متابعت حضرت پناه صلعم
که از خصایص بزرگ آنحضرت مشرف ساخته اند تحقیق این
هفت درجه در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی مکتوبات حضرت ایشان
مسطورست بدانجا رجوع نمایند درجه بر حضرت ایشان مشارب

والاستعدادات

و استعدادات انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات و مبادی
تعینات ایشان و نسبتهای هر کدام با علیم علام از محبت و
محبوبیت و خلت و کذلک سالکانی بر قدم پیغمبر از پیغمبران
مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در آن
مشارب و انموده اند چنانچه میفرمودند که فلانی را در
ولایت موسوی بنقطه مرکز فلان ولایت و فلان قریب
دایره آن و امثال آن و این از خصایص عظیمه و مقامات جسیمه است
درجه تعین وجودیرا که تا این زمان عارفی بان لب نگشوده بر
آنحضرت ظاهر ساختند و باسرار و برکات آن مرتبه قصوی
ایشان را اشرف گردانیدند چنانچه در مکتوب هشتاد و نهم
از جلد سیوم مکتوبات حضرت ایشان مسطورست و غیر آن
درجه حضرت ایشان را باسرار علوم قلوب خمسه نواخته
اند خصوصا بمرتبه علیای علای قربت و اقصای منازل وصول
و از خصایص علیای آنحضرت چنانچه در رساله مبدا و معاد
افاده فرموده اند فاذا بلغ العارف الاتم للمعرفة و الاکمل
شهود اهذا المقام العزیز وجوده و الشریف رتبته
یصیر علی ذلک العارف قلبا للعوالم کلها و الظهورات
جمیعا و هو المتحقق بالولایة المحمدیة و المشرف بالدعوة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة فالافاقیات
و الانفسیات تحت انوار هدایته لما هو النایب مناب رسول
الله المهدی یهدی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز

وجودها بخصوصیة باحاد المرادین لیس للمریدین من هذا الکمال
نصیب هذه النهایة العظمی والغایة القصوی لیس فوقه کمال
والاکوم منه نوال الی ان یجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم ویسری بکنه الی مدة مدیدة واجال عدیدة النسبة
الشریفة من هذه الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم درجه حضرت ایشان را درجات
ثلثه ولایت منکشف ساختند ولایت صغری ولایت کبری ولایت
علیا وان هر سه درجه را به تفصیل در مکاتیب خویش نوشته اند
درجه حضرت ایشان را به تبعیت انبیا علیهم الصلوة والسلام والتسلیمات
بکمالات نبوت که فوق جمیع کمالات ثلثه است مشرف ساختند
جنانچه الخضرت در مکاتیب متعدده خویش تصریح بامعنی نموده اند
و بر نگاشته اند که اگرچه منصب نبوت ختم شده است اما از کمالات آن
مرکمل تابعان را بطریق طبعیه وراثت نصیب هست درجه بر حضرت ایشان
اسرار حقیقت قرانی و کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس منکشف
ساختند و ظاهر کردانیدند که بعد از هزار سال حقیقت محمدی با حقیقت
احمدی متحد گردد بعد از ان منکشف ساختند که بعد مضی الف ان با آن متحد
گشته دو امعنی را بتفصیل تحریر نموده اند درجه بر حضرت ایشان
قدس سره ظاهر ساختند که درین نشاه هر چند رویت نیست
اما بروبت ثابت بعد ازان مرقوم نموده که این دولت عظمی است که بعد
از زمان اصحاب کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هر چند
این بخت بعید می نماید گونه اند ایشان قبول کنند یا نه این نسبت فردا

وهو الذی کلامه دواء ونظره شفاء
الحضرة المهدی ایده وجده علی هذه
سنة

ومقبول اگر نیفتد دوا اما اظهار تعبت
منها بندم

بروجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت درجه
حضرت حق سبحانه الخضرت را بحق الیقین مشرف ساختند
که حق الیقین مصطلح صوفیه نزد ایشان عین الیقین است بعد از
تحریر ان نگارش فرموده اند که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید
که فهمد کسی که درک کند و که دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج
بود ارباب ولایت در رنگ علما ظاهر در ادراک ان عاجز اند
و در فهم ان قاصر که ان علوم متبس از مشکوة انوار نبوت است
که بعد از تجدید الف به تبعیت وراثت نازل گشته اند درجه
بر حضرت ایشان قدس سره در ای جذبه و سلوک طریقی ظاهر
ساختند و آنرا حضرت ایشان بطریق اقتباس نبوت تعبیر
نموده اند و تفصیل آن در مکتوب سیصد و یکم واقعست درجه
حضرت ایشان را بکمال اتباع سرور کاینات علیه وعلی آله
الف الف صلوات والتسلیمات بمقامی که فوق مقام
رضاست ممتاز گردانیدند جنانچه در دو مکتوب از جلد ثانی آنرا
نگارش فرموده اند درجه حضرت ایشان را خزینه دار رحمت
گردانیدند جنانچه در مکتوب یکصد و یازدهم از جلد اول بتقریب
سرهای دو جشمی اشارت بامعنی فرموده اند
حضرت حق سبحانه ایشان را بمقام سابقان که درجه انها
فوق درجات اصحاب یمین است واصل گردانیدند درجه حضرت
حق سبحانه تعالی حضرت ایشان را متکلم و محدث بفتح دال گردانیدند
جنانچه الخضرت در مکتوب نوشته اند فایده اعلم ان کلامه

سبحانه مع البشر قد یکون شفاها وذلک الافراد من الانبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات وقد یکون ذلک لبعض
الکمل من متابعهم بالتبعیة والوراثة ایضا فاذا کثر هذا القسم
من الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین
عمر رضی الله تعالی عنه وهذا غیر الالهام وغیر الالقاء
فی الروع وغیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا
الکلام مع واحد سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر
رضی الله تعالی عنه وهذا غیر الالهام وغیر الالقاء
فی الروع وغیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا
الکلام الانسان الکامل لم الجامع لعالمی الامر والخلق والروح
والنفس والعقل والخیال والله یختص برحمته من یشاء والله
ذو الفضل العظیم درجه حضرت ایشان را بولایت اصلی
الحاق بخشیدند درجه حضرت ایشان را به نسبت قیومیت مشرف
ساختند چنانچه در مکتوبات آنحضرت مندرجست درجه حضرت
حق تعالی بعضی مریدان ایشان را بطفیل ایشان بدرجه قطبیت رسانید
درجه حضرت ایشان میفرمودند که بر من منکشف ساختند که این
سلسله بدست فرزندان من تا روز قیامت باقی خواهد ماند
پوشیده نیست که احصای جمیع درجات آنحضرت از احاطه
حوصله کاتب و قرطاس خارجست بالضروره بهمین قدر اکتفا رفت
و برخی از درجات ایشان در حضرت سادسه که در بیان مکاشفات
آنحضرتست و شطری در احوال خلفای و اصحاب ایشان نیز

سر در آفاق و انفس منکشف ساختند
درجه حضرت ایشان را م
سبحانه م

ذکر

الحضرت ٥

ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی الحضرت الخامسة فی وظایف طاعاته
واخلاصه رضی الله عنه عمل حضرت ایشان قدس سره
در سرما و گرما و سفر و حضر آن بود که بعد از نصف لیل بیدار میشدند
و ادعیه مسنونه آنوقت میخواندند بعد از آن باستنجا میرفتند
نخستین قدم چپ در موضع خلا جای می در آوردند بعد از آن
پای راست و دعای مسنونه آنوقت میخواندند بعد از آنکه آنجا
می نشستند قوت بر پای چپ میکردند من بعد بکلوخ طاق
استنجا میکردند بعد از آن باب استنجا می نمودند بعد از آن
بوضو می پرداختند مستقبل قبله می نشستند و در حین وضو
مدد از کسی نمیخواستند آفتابه جانب دست چپ نهاده
اول آب بدست راست میریختند بعد از آن بر دست چپ بعد
از آن هر دو دست جمع نموده می شستند و خلال اصابع
از طرف کف دست می نمودند و در حین مضمضه مسواک استعمال
میفرمودند سه بار جانب یمین و سه بار جانب یسار میگردادند
و باز بر زبان میگذراندند و اگر زیاده میکردند رعایت کرده
تر می نمودند و ابتدای از دندان بالای طرف راست میکردند
بعد از آن بر دندانهای زیر همان طرف میکردند و در وضو التزام
مسواک لازم داشتند و بعد از فراغ مسواک را مثال قلم
کاتب نگاه میداشتند اکثر اوقات بخادم می سپردند و اصحاب
ایشان مسواک را در پیچ دستار نگاه میداشتند و آب مضمضه را
دور ترک می انداختند و تثلیث در مضمضه و استنشاق

با آبهای جدا جدا کرده بر روی مبارک بکمال آهستگی و لیست تمام از
بالای پیشانی آب میریختند و دست راست بر حضرات گذرانیدن
دست چپ بر رخساره چپ کونه تقدم میدادند تا ابتدای
به یمین باشد و در غسل وجه مبارک دستار خود را کج می
نهادند تا ربعی از سر مکشوف گردد و از آنجا نشسته شود
و بنوعی آب روی مبارک که میکشیدند که مبادا قطره بماند و بر جامه
بچکد بعد ازان دست راست تا آرنج سه مرتبه می شستند
و بهر مرتبه مکرر دست بالای آن میکردانیدند تا انکه قطره
نماند و همچنین دست چپ و آب از جانب انگشتان میریختند
و آبی که بر آن هیچ کار نفرموده بودند برای مسح بر دست راست
میریختند از ابدست چپ رسانیده دور ترک می انداختند
که رشاشه آن از زمین نخیزد و بجامه نرسد و تمام سر را
مسح میکردند از مقدم راس تا موخر ان بر فرق سر بباطن
اصابع بدین مسح میکردند و در اطراف سر بکف هر دو
دست از موخر این مقدم آن باز می آوردند بعد ازان بهمان
آب مسح باطن گوشش بسبابه و باطن ترانگشت می
کردند بعد ازان به پشت دست رقبه میمودند و در شستن
پای راست و چپ تثلیث میکردند تا شانا لنگ و پاره
ساق می شستند هر بار چندان دست بالای ان میکردانیدند
که نزدیک بخشک شدن میرسید و ادعیه ماثوره که در
وقت غسل هر عضوی مروی است مواظبت داشتند و بعد از

فراغ

فراغ از وضو نیز ادعیه ماثوره میخواندند و اعضای وضو را
بجامه های لطیف و نفیس می پوشیدند و بتجمل و وقار تمام متوجه
نماز میشدند و دو رکعت نماز تحیت میگذاردند و باقی نماز
تهجد را بطول قرارت ادا میکردند غالبا دو سه جزو قرآن
میخواندند گاه در غلبات حضور از نصف لیل تا صبح در یک رکعت
میگذشت و چون خادم فریاد میکرد که صبح رسید رکعت
ثانی را بتخفیف ادا نموده آنوقت سلام میدادند و اکثر اوقات
تا دوازده رکعت کم و بیش بر طبق اقتضای وقت میگذاردند
بعد از دو گانه بخشوع و خضوع و مراقبه و استغراق اشتغال
مینمودند بعد از فراغ صد بار استغفار و ادعیه دیگر و صلوات
میخواندند و تا صبح مراقبه میکردند و با کلمه طیبه می پرداختند و پیش
از صبح اذکی بر وفق سنت سنیه نبویه علی مصدرها الصلوة
والسلام و التحیه بخواب میرفتند تا تجدد بین النومین واقع نشود
و قبل از صبح بیدار گشته وضو جدید بر ساخته سنت در خانه
میگذاردند بعد ازان بجانب قبله دست راست زیر رخسار
راست داشته دراز میکشیدند و معابر خواسته متوجه
مسجد میگشتند و در آخر ترک این اضطجاع نموده بودند بعد ازان
فرض ظهر را در مسجد بجماعت کثیره در اول وقت و در آخر غلس ادا
می نمودند و خود امامت میکردند و طوال مفصل میخواندند بعد از فراغ
نماز بعضی ادعیه ماثوره میخواندند و بجانب قوم بمین و یسار
رجوع فرموده دست بدعا برداشته بعد از دعا هر دو دست

تهجد

بر روی خود فرود می آوردند و با اصحاب حلقه ذکر کرده می نشستند
و بشغل باطنی می پرداختند تا آفتاب برابر نیزه بلند میشد در
صحن حلقه گاه قرآن هم از حافظ میشنیدند آنگاه نماز اشراق را
بطول قرائت دو رکعت میگذاردند بعد از آن دو رکعت خفیه
ادا میکردند بعد از فراغ دعای استخاره تتمه ادعیه موقوته
و ماثوره می خواندند بعد از آن بخلوت میشدند و بمقتضای حال
گاه بتلاوت قرآن مجید و گاه بکلمه طیبه اشتغال مینمودند و گاه طالبان را
جدا جدا طلبیده از هر کدام احوال پرسی میکردند و موافق حال
هر کدام ارشاد میفرمودند و بسا وقت احوال باطن ایشان را
حالا و استقبالا بیان میکردند و بتفصیل شروح میساختند
و ترتیب میفرمودند و بر اسماء مقامات و کیفیات و ارادت
آگاه میساختند و گاه خلص اصحاب را طلبیده اسرار خاصه و معارف
مکشوفه خود بیان میفرمودند و در ستر آن اسرار بجان میکوشیدند
و در حین بیان معارف محبوس میگشت که القای و اعطای سبب
حال مینمودند بسا بودی که چون معرفت بلند را که از زبان گوهر
فشان ایشان میشنیدند بتوجه شریف ایشان همان لحظه
خود را متحقق بدان معرفت می یافتند و اکثر صحبت آنحضرت با اصحاب
و غیر ایشان بخاموشی بوده اند و اصحاب را از غایت وحشت و هیبت
آنحضرت قدرت آن نبود که دم توانند زد و تمکین ایشان بدرجه بود
که با وجود توارد و تکاثر و ارادات متنوعه و متلونه هرگز اثری از آثار
تلوین از آنحضرت ظاهر نمیگشت جوشی و خروشی و نعره و صیحه هرگز دیده

نشد

نشد مگر بر سبیل ندرت در بعضی احیان ایشان را گریه دست داده
و آب در چشم گردانیده و گاه در اثنای بیان حقایق تلون رنگ
رخسار دیده شد سر بر اصل سخن رویم چون ضحوه گیری میشد
نماز چاشت را بهشت رکعت ادا مینمودند احیانا بضرورت چهار رکعت
بعد از آن تناول میفرمودند در حین طعام دیده میشد که اکثر اوقات
بتقسیم طعام بدرویشان و خویشان و خادمان میگذشت
و درین اثنا گاهی بسه انگشت نواله میگرفتند و گاه دستی بطبق
رسانیده بدهان میبردند و تذوق گونه میکردند در آن وقت
چنان معلوم میشد که گویا ایشان را احتیاج بطعام نیست
محض برای آن چیزی میخورند که اکل سنت انبیا ترک آن نکرده اند
و در وقت خوردن جلسه ایشان بر طریق سنت بودی گاه
هر دو زانو بر میداشتند و گاه پای راست بر جای پای چپ
و زانوی راست بر زانوی چپ می نهادند بعد از فراغ طعام
ادعیه ماثوره آن وقت میخواندند و فاتحه بنا بر رسوم عوام بعد
طعام از آنحضرت مرئی نگشته که سنت نیست بعد از طعام
ساعتی بحکم سنت قیلوله مینمودند همین که سایه میگشت مؤذن
اذان میگفت لفظ الله اکبر مؤذن و یقظه ایشان معا واقع میشد
و بی اختیار بقوت تمام و بعجلت تمام بر زمین فرود می آمدند و این معنی
هرگز تخلف نکرده و در حین استماع اذان هو هو کلمه اذان اعاده
مینمودند مگر در وقت حیعلتین لا حول میخواندند و بعد از فراغ
استماع اذان دعا را خوانده متصل بر میخواستند و وضو

میگذاشتند

طعام

یکان لقمه

سنت ۴۰

سبحانه وجاهای نفیس و پسندیده می آمدند نخستین دو رکعت
تحیت مسجد میکذارند بعد ازان چهار رکعت سنت زوال بقرارات
طویل ادا میکردند بعد ازان چهار رکعت موکده ظهر میکذارند بعد ازان یکی
اتقی مسجد میگفت خود امام میشدند و قرارت طوال می نمودند بعد از
فراغ از فرض متصل بی انکه اشتغال بادعیه نمایند غیر از اللهم
انت السلام ومنک السلام تبارکت یاذی الجلال
والاکرام خواندن بر میخواستند و دو رکعت سنت موکده میکذارند
بعد ازان چهار رکعت دیگر سنت روابهت ادا میکردند بعد ازان
ادعیه که بعد از فرض ماثور است میخواندند بعد ازان روی بجانب قوم
کرده می نشستند واصحاب حلقه میکردند و حافظ قرآن میخواندند و ایشان
باباران متوجه و مراقب می نشستند بعد فراغ یک دو سبق کتب دینی
درس میفرمودند چون وقت عصر میرسید برای تجدید وضو میخواستند
بعد ذهاب مثلین وسنه اصلی در اول وقت عصر مسجد می آمدند و دو رکعت
تحیة المسجد و چهار رکعت سنت عصر میکذارند بعد ازان امامت خود
میکردند بجماعت کثیر فرض عصر میکذارند بعد ازان ادعیه کماثور
لازم وقت می خواندند بعد ازان کاه روی بجانب قوم کرده می نشستند
و یاران حلقه میکردند حافظ قرآن میخواند والخضرت متوجه و مراقب
می نشستند وکاه باحوال پرسی اشتغال مینمودند و در ضمن اثنای
باهم متوجه احوال ایشان میکشتند و همت بر ترقیات انهای کماشتند
وکاه باعمال صالحه دیکری بر میخاستند بعد ازان اول وقت نماز مغرب
کذارند بعد ازادای فرض دو رکعت سنت موکده میکذارند بعد ازان

واصحاب ۳

شش رکعت بسه سلام بطول قرارت ادا مینمودند و اکثر
قرارت در اوابین سوره واقعه و سوره اخلاص مکرر او غیرها
می بود و نماز عشا را بعد از زوال بیاض افق کرنزد امام اعظم
شفق عبارت ازان است و وقت متفق علیه است مسجد می آمدند
اول دو رکعت تحیة المسجد میخواندند و بعد ازان چهار رکعت سنت
یا دو رکعت میکذارند بعد ازان چهار رکعت فرض بجماعت کذارده
بی انکه اشتغال بادعیه نمایند و را اللهم انت السلام
الی اخره خواندن بر میخواستند و دو رکعت سنت موکده کذارده
چهار رکعت دیکر مستحب میکذارند بعد ازان وتر را دائمی نمودند
بعد ازان سوره الم سجده می خواندند وکاه در چهار رکعت بعد فرض
سوره سجده و سوره تبارک وقل یا ایها الکافرون وقل
هو الله احد میخواندند وکاه چهار قل در وتر اکثر سبح اسم
وقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد میخواندند و دعا قنوت
حنفی و شافعی را کجمیعت جمع کرده هر دو را ادا می کنند از باهم
میکردند و بعد از وتر دو رکعت نشسته میخواندند و سوره اذا
زلزلت الارض وقل یا ایها الکافرون قرارت میکردند اما او اخر شب
او دست این دو رکعت نموده بودند و مبغر نمودند که دران اختلاف است
و دو سجده که بعد از تر مغفرت الخضرت میکردند کما علما کرام است
ان فاضل اند وتر را کاه اول شب میکذارند وکاه اخر شب
و بعد از نماز تهجد اعاده نمی کردند کرقول بعضی علما در یک شب
دو وتر نیست بعد ازان وقت خواب سوره و آیات و تسبیحات

وادعیه ماثوره بر وجه ماثور خوانده بر فرش دراز میکشیدند چنانچه
روی بقبله و دست راست زیر رخساره راست می بود که خواب
با صواب آنحضرت بتمامی حضور و مراقبه بود و وصال و مشاهده
جمال بود زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست میفرمودند که
بحکم النوم اخ الموت حالتی که در وقت خواب روی مینماید
فوق حالت بیداریست هر چند عقل عقیل بکی باین دقیقه نتواند بود
و همچنین حال که در وقت موت روی نماید فوق حالت خوابست و حالتی
که در قبر روی نماید فوق حالت موتست و حالتی که در برزخ کبری
روی نماید فوق این حالتست و حالتی که در بهشت دست دهد فوق همه
آنهاست و در آخر عشره شهر رمضان المبارک در مسجد معتکف می
شدند و در عشره ذی حجه نیز عزلت میگزیدند و در آن عشره
با تیان طاعات و اذکار و صیام حرص تمام داشتند و درود بسیار
میخواندند و در شبهای جمعه هزار بار با اصحاب حلقه کرده صلوات بر پیغمبر
صلعم میفرستادند و بنماز جمعه و عیدین حاضر میشدند و فرض نماز ظهر را
بعد از چهار رکعت سنت بعد از جمعه به نیت آخر ظهر علی ادرکت وقتها
والمراوده بعد از وی باحتیاط میگذاردند که شرایط جمعه درین زمان
بقول بعضی یافته نمی شود و روز عید اضحی تکبیرات را در راه جهرا میگفتند
و در عشره ذی حجه موی و ناخن نمیگرفتند تشبها بالحاج الحرمین اما آنچه
متعارف شده که در روز عرفه در صحرا برآیند و دو رکعت نماز سر برهنه کرده
به تشبیه اهل حج گذارند ایشان آنرا نمی گذاردند و در عشره ذی حجه
هر روز در نماز عشا و در رکعت دوم نماز فجر سوره والفجر میخواندند و همچنین

و لم اوده

در تمام

در تمام آن ماه صلوة الکسوف والخسوف میگذاردند و نماز تراویح را
بیست رکعت در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و کم از سه ختم
قرآن در ماه رمضان نمیکردند و در میان هر چهار رکعت تراویح
سه کرت سبحان ذی الملک والملکوت میخواندند و در ایام دیگر چون
حفظ قرآن داشتند همیشه عن ظهر القلب بتلاوت حلاوت داشتند
و استماع قرآن در حلقات ذکر همواره جاری بود و در وقت قرائت
در نماز و غیره بطریقی قرآن میخواندند گویا ادای معنی در ضمن لفظ
میکنند و از شیوه قرائت ایشان بر سامعان به بداهت
ظاهر میگشت که اسرار قرآنی بر آن مقرب سبحانی فایض میگردد
بسیاری از مردم داخل مریدان هم نبودند میگفتند که حضرت ایشان
بر نهجی قرآن میخواندند که گویا الفاظ از دل ایشان می برآید و هرگز
رعایت اصوات آغانی نمیکردند و در تراویح کم کسی را از سامعان
میدیدیم که غنودگی وی را نمیگرفت الا حضرت ایشان که قرآن اکثر
استاده می شنودند و هرگز شایبه غنودگی گرد ایشان نمی
گشت روزی این حقیر عرض کرد که کرامات ایشانست که هرگز در
تراویح غنودگی ندارند فرمودند که شناوری دریای اسرار
قرآن نمیگذارد که چشم بهم زند در سفرها تا بمنزل رسیدن تلاوت
قرآن مینمودند و چون آیه سجده آمدی بالفور از مرکب فرود آمده بر زمین
سجده میکردند و تسبیحات رکوع و سجود در حالت انفراد تا پنج و هفت
کرت بلکه پنج و یازده میرسانیدند و گاه بر سه اقتصار میکردند علی حسب
اختلاف الاحوال والاوقات و در حال امامت اکثر بر چهار عدد اقتصار

ع

مینمودند تا مقتدیان سه مرتبه بفراغت بگویند و چند روزی در امامت پنج مرتبه تسبیح در رکوع و سجود گفته بودند که از حضرت جل و علا ممنوع شدند بعد ازان بر چهار اقتصار کردند و چنانکه احتیاط میکردند که در سنت نبوی علیه الصلوة والسلام نقصان نپذیرد و همچین در رمضان در زیادتی بر سنت احتیاط میفرمودند که واقع نشود و غیر از تراویح و صلوة کسوف هیچ نماز نفل را بجماعت نمیگذاردند که آنرا مکروه میدانستند و آنچه مردم در روز عاشورا و شب قدر و شب برات و لیلة الرغایب نماز نفل بجماعت میگذارند از شدت منع میکردند و خلاف سنت میگفتند و جماعه که نماز تهجد را بجماعت گذارند تشنیع آنها میکردند و در هر کاری شروع بنماز استخاره اکتفا می فرمودند و در تشهد بانگشت سبابه اشاره نمیکردند که در مذهب حنفی نکرده اند و حرام گفته اند هر چند که برخی از علما به سنت انهم رفته اند اذ دار اللامر بین السنة والکراهیة فرقه اولی مع ذلک احیانا بمقتضای حدیث در نوافل اشاره کرده اند تا این امر متروک مطلق نشود و فاتحه بارواح موتی و برای مهمات که بعد از نماز مرسوم مشایخ زمانه است نمیخواندند و عیادت مرضی نمیفرمودند و ادعیه ماثوره را بر مریض نمیخواندند و در دفع مرض مریض توجه باطنی می کماشتند که اثار آن ظاهر میگشت چنانچه در کرامات ایشان مسطور است و بزیارت قبور نمیرفتند و باستغفار و دعا ماثوره بدل میکردند و بمباطن توجه برفع عذاب و ترقی درجات اموات می نمودند چنانچه در مکاشفات ایشان مذکور است تقبیل قبور مستحسن نمی انگاشتند اما گاه گاه دست بر

برقوله

والد یا جد و پدر دستگیر خود نمیرسانند و اجابت دعوت خاص بسفر میرفتند و بدعوت عام نمیرفتند و در مجلس سرود و سماع و مولود حاضر نمیشدند و ذکر جهر را ترک اولی میدانستند و خواص بشر را بر خواص ملک فضل میدادند و نبوت را افضل از ولایت میگفتند اگرچه ولایت ان نبی بود و علیه صحو را بر علیه سکر ترجیح میدادند و صحو اخص خالص نصیب عوام کالانعام میگفتند و ولی عشرت را که نافع و هادی خلایق است بهتر از ولی عزلت که در جبال و خبایا بر تنها جان خود را سلامت برد میدانستند و جمیع اصحاب را بر جمیع اولیاء امت هر چند که اقطاب و اوتاد و ابدال باشند افضل میفرمودند و مشاجرات صحابه را بر جمیع اولیای امت ترجیح میدادند و بر اجتهاد محمول میداشتند و از هوای نفسانیه میرا می بودند و میگفتند که روزی جوانی که آثار صلاح بر ناصیه او پیدا بود بخدمت آنحضرت درود نمود عرض کرد که از پیرها بنور می ایم و حضرت شیخ محمد فضل الله بخدمت ایشان دعوات مخلصانه مرسل داشته اند و گفته اند که در مردم شهرت یافته است که ایشان در مکتوبات خود نوشته اند که مرتبه من از مرتبه صدیق اکبر افزون است حقیقت این ماجرا چون است ایشان فرمودند که هرگاه بخواب نمایم که حضرت امیر را کرم الله وجهه که بیان کمالات و فضایل متصف بوده اند بر خلفاء دیگر بتفضیل دستم خود را خود چون فضل توانم داد معرفت خدای بر انکس حرام باد که خود را از کافر فرونگ بهتر داند فکیف از اکابر دین و حضرت ایشان بعضی مریدان صاحب حال را که در صحبت ایشان

بزرگوار

خافی

ف

در افضلیت

مبلغ

از جواب اصحاب بر افضلیت

رشد و کیفیات بطلاب میرسید پیش از وصول بدرجه کمال و تکمیل
اجازت تعلیم طریقه داده اند تا مردم را از گرداب ضلالت برآورده دلالت
بجناب حق سبحانه نمایند اما از ناتمامی آنها بتکرار و مبالغه تصریح
میکردند که مبادا خیال تمامی کار نموده در عجب افتند و راه ترقی اینها
مسدود گردد و از طرف مشایخ طریقه علیه نقشبندیه را افضل میدانستند
و این طریق را بعینه طریق اصحاب کرام میگفتند و نسبت اینها فوق نسبتها
دیگر میدانستند و بدعتها که درین طریق احداث نموده اند مثل جماعت
تهجد و جهر استغفار سحر آنرا نمی پسندیدند و شیخ محی الدین بن عربی
را بزرگ میدانستند و با وجود در بعضی کشوف وی را تخطیه میکردند
و خطای کشفی وی را در رنگ خطای اجتهادی دورتر از مواخذه میدانستند
و درس بعضی کتب چون بیضاوی و بخاری و مشکوة و هدایه و نهایه
و بردوی و شرح مواقف و حاشیه عضدی و عوارف میفرمودند
و این حقیر شرح مواقف و بیضاوی و عضدی با حاشیه میر در خدمت
آنحضرت خوانده است و بسعادت تلمذ آنحضرت نیز مستسعد گشته
و طلب علم را تحریص و ترغیب بر علم مینمودند و تحصیل علم را بر سلوک
طریقه صوفیه تقدیم میدادند این حقیر را در ایام عنفوان جوانی
اکثر اوقات از استیلای حال ذوق خواندن نمیشد بمهربانی
تمام میفرمودند که سبق بیار و بخوان که صوفی جاهل تمسخر شیطان
بود و اکثر اوقات که بسفر متوجه میشدند روز دوشنبه و پنجشنبه
توجه میفرمودند و دیگر هر روز برای سفر مبارک میدانستند و
بساعات نجومی عمل نمیکردند که بولادت حضرت رسالت پناه

صلعم

صلعم نحوست ایام تمام رفته و عمل ایشان بر این حدیث بود که الایام
ایام الله والعباد عباد الله و در وقت عزم سفر استخاره البته میکردند
و ادعیه که در ابتدای سفر ماثور است میخواندند و همچنین در وقت آمدن
بمنزل و برآمدن اذان دعوات ماثورات میخواندند و نیز ادعیه
مرویه در وقت پوشیدن جامه نو و نوشیدن آب و خوردن طعام
و دیدن ماه نو و آینه ادعیه میخواندند و پاره ادعیه و وظایف ایشان
در رساله جداگانه متضمن وظایف یومی و لیلی ایشانست
مذکور است اکنون صفت صلوات ایشان بود بیان نمایم در وقت
تکبیر تحریمه ابهام هر دو دست بهر دو نرمه گوش رسانیده و اصابع
ایدی بی آنکه مفتوح دارند و یا مضموم بجانب قبله متوجه ساخته
الله اکبر گویان فرود می آوردند ارسال ناکرده زیر ناف دست
راست را بر دست چپ بطریقی که خنصر و ابهام یمین را حلقه میشد
و سه انگشت دیگر بر بند دست چپ دراز میشدند و قبض مینمودند
فاصله میان دو پای مقدار چهار انگشت میکردند و بر هر دو پای
برابر قوت مینمودند و بر یکی از دو پای استراحت نمی فرمودند
و نظر در قیام بر موضع سجده میداشتند و بترتیل و تجوید و تعمق
در معانی و اسرار قرآنی و حضوری که آنرا ایشان دانند
قرائت مینمودند بعد از آن تکبیر گویان برکوع میرفتند و نظر بر قدم
میداشتند و سر را با پشت برابر میکردند و زانوها بتفریج
اصابع ایدی بقوت میگرفتند بی آنکه انحنائی در زانوها واقع شود
بعد از آن قومه مقدار تسبیح مینمودند و در حال انفراد سمع الله لمن حمده

و ربنا لک الحمد را جمع میفرمودند و در حالت امامت سمع الله لمن حمده
و در وقت اقتدا ربنا لک الحمد میخواندند و میان دو سجده مقدار یک
تسبیح جلسه مینمودند و در سجده نظر بر نرمه بینی میکردند و شکم
را از زانو و زانو را از بازو جدا میداشتند و بر جمیع مواضع
و اعضاء سجده قوت برابر می کردند و حالتی و قوتی که در اوان رکوع
و سجود حاصل وقت میشد مگر معلوم ایشان خواهد بود و در قعده
تشهد انگشتان هر دو پای را متوجه قبله میداشتند و نظر
در کنار خود میکردند و آثار خضوع و خشوع از استیلای باطن
بر ظاهر ایشان پیدا و هویدا بود و جمیع اصحاب ایشان در
صورت بنماز ایشان تقلید میکردند این حقیر پیش از انتظام در
زمره خدام آن امام همام گاه گاه در نمازهای جمعه بمسجد ایشان
میرسید و نماز گذاردن ایشان را که میدید بی اختیار از جا میرفت
و بیقین میدانست که ایشان همواره با سرور کاینات صحبت
میداشتند و نماز گذاردن آنحضرت علیه السلام والتحیة می دیدند
بر وفق آن نماز میگذاردند و اگر نه این حقیر علما و مشایخ دیگر را
هم میدید اینقسم نماز از هیچکس نمیدید همیشه در اول وقت
نقطه وقت نماز گذاردن و بیک نسق پیوسته ادا کردن از غرایب
روزگار است گاهی ندیدیم که از وقت خود لمحه و لحظه تجاوز و تفاوت
کرده باشند و یا از طریق ادای نماز گاهی در قومه و یا در جلسه یا در
ادبی از آداب نماز گونه تفاوتی ظاهر شود نماز ایشان اعظم
خوارق بود که خرق عادت و عرف عالم مینمود و پر ظاهر است

که همواره

که همواره بر یک طور بی حصول ملالی و کلالی همچنان بتعظیم و توقیر و تمکین
و وقار و خشوع و انکسار نماز گذاردن کمال رسوخ بر اتباع نبوی
و نهایت قوت باطن میخواهد این حقیر چه بلکه جمیع کثیر را موجب
اعتقاد و ارادت نماز با نیاز ایشان شده است و در ماه مبارک
رمضان مصلا را در مسجد می انداختند و مشاعل می افروختند
و جم غفیر از دور و نزدیک در آن ایام از صلحا و علما و مریدان
و مسترشدان بخدمت ایشان می شتافتند و در تراویح
و ختمات قرآن قیام می نمودند و در تعجیل افطار و تاخیر سحر بسیار
میکوشیدند و روز حتی الامکان بخلا جا نمیرفتند و استنجا
در روز اتفاق می افتاد از روی احتیاط آن روزه را قضا میکردند
و بتلاوت قرآن و استماع آن روز و شب مداومت مینمودند
و در ادای زکوة طریقه آنحضرت چنان بود که هرگاه مبالغ فتوح
و نظر میرسیدی انتظار حولان حول نکردندی که تا سال نمی ماند
بمجرد رسیدن آن حساب کرده زکوة آنرا ادا مینمودند و باهل
صلاح و بیوه ها و قرابتان و اهل رحم قسمت میفرمودند و برای حج
چندین بار قصد نمودند میسر نشد و همیشه در شوق آن شده
بودند و در همان شوق از جهان عبور فرمودند که عزم حج نموده میشد
اما استخاره راه نمیدهد و بحج رفتن بنظر نمی در آید و اینجمله خوارق
ایشانست که تا آخر دم میسر نشد خلق و تواضع و شفقت
بر خلق الله و رضا و تسلیم بر کمال داشتند و خویشان ایشان را
از حکام ستمکار آزار بسیار رسیده است به تسلیم و رضا رفته آنرا

بر روی میآورده اند هر گاه عزیزی بدیدن ایشان آمدی بتعظیم
برمی خاستند و بصدر مجلس جا میدادند و باندازه وی سخن میکردند
و تعظیم کفار اگرچه از اهل حکومت و جاه بودند نمیکردند ابتدا بسلام
هر کس که میدانند از ایشان بود معلوم نیست که کسی در کفن سلام بر ایشان
سبقت کرده باشد و در رعایت حقوق اهل رحم بغایت الغایت
میکوشیدند و هر گاه که خبر از زوال حال کسی میرسید عبرت میگرفتند
و تاسف میخوردند و کلمه ترجیع میخواندند و بنماز جنازه او میرفتند
و بدعا و فاتحه امداد میکردند لباس ایشان قمیص مشقق المنکبین
بودی بالای ان فرجی می پوشیدند مکرر حر غالب به تنها در بر این
کفایت میکردند و در حین بستن دستار بر سر میگردانیدند جانبی
سنت است و فرش بین الکتفین همواره مسدول میداشتند
الا در اوان استنجا و بول دیگری بستند و سراویل فوق الکعبین می
پوشیدند و در ایام جمعه و عیدین لباس فاخر زری پوشیدند
و سابق را بدرویشی و یا خویشی و یا خادمی و یا قادمی می بخشیدند
تا بجاه و شصت درویش بلکه ناصد کس از علما و عرفا و مشایخ
و حفاظ و مردم اشراف و سادات در خدمت ایشان بودند
که هر همه را از مطبخ ایشان طعام میرسید مکاشفه شبی حضرت
ایشان رضی الله عنه با اصحاب عالیدرجات و درویشان ارباب
مقامات برای زیارت مزار پر انوار امام رفیع الدین که از اجداد
امجاد الحضرت اند و از خلفا حضرت سید جلال مخدوم جهانیان
تشریف برده بودند و نادرت مزید محاذی قبر امام قیام داشتند

و مراقبه و توجه برداشتند بعد از رجوع از مزار بزرگوار با اصحاب اسرار
فرمودند که چون مقابل مزار امام بایستادم بحضرت صمدانیت
جلت عظمت توجه نمودم و عرض کردم که خداوندا ترا میدانی این
مزارات رحمت فرمای و عذاب از ارباب این قبور رفع نمای
حکم شد که تا یک هفته بنا بر التماس تو از این قبرستان عذاب
برداشتیم گفتم بار خدایا رحمت ترا نهایت نیست در مغفرت بیفزای
فرمان در رسید که تا یکماه بنا بر ملتمس تو عذاب از این مقابر
رفع نمودیم باز التجا پیش از پیش کردم خطاب آمد که چون مکرر
رفع عذاب اینجماعه از درگاه ما درخواستی ایشان را بخشیدیم
مکاشفه روزی بزیارت تربت والد ماجد خویش تشریف
برده بودند بخاطر عاطر آنحضرت خطور نموده که در حدیث نبوی
علی مصدرها الصلوة والسلام آمده که چون عالمی بر مقبره گذر نماید
تا چهل روز عذاب از اهل آن مقبره بردارند مقارن این خطور
ملهم شدند که از فردوم تو تا روز قیامت از اهل آن مقبره
عذاب برداشتیم مکاشفه روزی حضرت ایشان برای
زیارت امام رفیع الدین رفته بودند و در مقبره ایشان قبر
عورتی عفیفه از اهل غربت بلکه از اهل حقوق آن حضرت نیز
بوده از زیارت امام بزیارت قبر ان عفیفه آمدند محاذی آن قبر
نادرت مزید ایستادند و آثار خشوع و خضوع در ان وقت بر رخساره
آنحضرت پیدا میشد بعد از مدتی بحجتی و مسرتی بر روی مبارک
ایشان ظاهر گشت چون بمنزل تشریف آورده بودند بعض

عضیفه ص

آنحضرت الشاد رسده فی مکاشفه

محرمان اسرار آنقبله ابرار استفسار نمودند که باعث این دیر نشستن
بران قبر چه بوده و نخستین بر رخساره مبارک ایشان آثار انکسار
و اصفرار ظاهر شده بود و بعد از مدت مزید آثار فرحت و احمرار هویدا
گشت فرمودند که چون بر قبر ان رسیدم او را معذب دیدم متوجه گردیدم
معلوم شد که اندفاع عذاب را صورت نیست متوجه ارواح ابا و اجداد
خود گشتم ارواح ایشان حاضر گشت دفع عذاب حاصل نگشت توجه
بارواح عالیات حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم نمودم که
ارواح این عزیزان حاضر شدند رفع آن عذاب بحصول نپیوست
بصد هزار نیاز متوجه بارگاه محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام گشتم
دیدم که آنحضرت علیه والسلام والتحیه بر تخت نبوت سوار تشریف
آوردند و ورود تخت محمدی و دفع عذاب معا واقع شد آن عفیفه
از اهل حقوق مرا دعا کرد که حق تعالی ترا براحت رساند چنانچه
تو مرا راحت رسانیدی این زمان آثار بشاشت بروی من ظاهر
گشت **مکاشفه** روزی حضرت ایشان قدس سره بتقریبی
فرمودند که چون نظر کشفی سر داده میشود بعد از حضرت غوث الثقلین
در مشایخ سلسله علیه قادریه مثل شاه کمال کیتهلی کم کسی بنظر در آید
مکاشفه روزی حضرت ایشان قدس سره در حلقه بامداد نشسته
بودند و استغراق و توجه و مراقبه داشتند ناگاه شاه سکندر
آمده خرقه متبرکه حضرت شاه کمال کیتهلی بر دوش حضرت ایشان انداخت
چون آنحضرت چشم بگشادند شاه سکندر را دیدند برخواستند
و بتواضع تمام معانقه کردند شاه گفت که جد من حضرت شاه کمال

نزدیک

نزدیک وصال این جبه متبرکه را بمن سپرده بودند که پیش تو بطریق امانت
باشد بهر کس که خواهیم گفت خواهی رساند الحال چند مرتبه می شود
که در معامله از حضرت شاه کمال مامور میشود که این جبه را بشما
برسانم با آنکه بر من بسیار تعذر داشت که خرقه متبرکه جد بزرگوار
و نعمت خانه خود بیرون دهم لیکن چون بتاکید و تهدید مامور گشتم ناچار
بی اختیار آوردم حضرت ایشان آن جبه را در پوشیدند و برخواستند
و بخلوت شدند میفرمودند که در آنوقت بخاطر گذشت که عجب رسمی که میان
مشایخ افتاده است که جامه بیکی می پوشانند و بهمین قدر او را خلیفه
مینامند باید که اول خلعت معنوی بپوشانند و از زلال احوال و کمال
بپوشانند آنگاه خلیفه خودش خوانند که درین اثنا حضرت غوث الثقلین
قدس سره را دیدم که با خلفاء خود و با شاه کمال حاضر شدند و
تصرفی در کار من فرمودند و دل مرا در تصرف خود آوردند و انوار و اسرار
بیشمار و نسبتهای خاصه خود عطا فرمودند و من غرق دریای
آن انوار گشتم و در غواصی آن محیط در آمدم چون چند ساعت
بر من ترتیب گذشت در عین آن غلبات ناگاه بر دلم عبور نمود
که تو مربی اکابر نقشبندیه بودی اکنون اینمعنی صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم که مشایخ سلسله علیه نقشبندیه از حضرت خواجه عبد الخالق
تا حضرت خواجه ما خواجه محمد باقی قدس اسرارهم در رسیدند و حضرت
خواجه بهاء الدین قدس سره نشستند که بعد از نشستن اکابر آن
نقشبندیه فرمودند که فلانی مربی ماست و از تربیت ما بکمال و اکمال
رسیده شما را با او چه کار است اکابر قادریه فرمودند که در طفولیت ما را

در پهلوی حضرت شیخ عبد القادر
گیلانی قدس سره

با او نظری بوده و چاشنی از خوان الوان نعمت ما ربوده الحال خرقهٔ ما
پوشیده درین مباحثه بودند که از گیرویه و چشتیه و بسیاری از
مشایخ امت در رسیدند و اجتماع عظیم برپا شد بحدی که دشت
و صحرای شهر از کثرت ایشان برگشت و در اخیران روز مصالحه نمودند
که چون بدرجه کمال و تکمیل از تربیت نقشبندیه رسیده اند و اعتبار
تمام آنراست بیشتر بران طریقه باشند و اکثر دران طریقه ارشاد
طلاب فرمایند و در طریقه قادریه نیز هدایت و تکمیل نمایند
مکاشفه حاجی حبیب که از خادمان خاص حضرت ایشان بوده است
کثیر الخدمه و موضع ریاضت و مجاهده متصف در سفر و حضر همواره
در ملازمت آنحضرت می بود میگفت که در حضرت اجمیر
در خدمت حضرت ایشان قدس سره بودم هفتاد
هزار ختم کلمه طیبه کرده بخدمت حضرت رفتم و هفتاد
هزار بار کلمه طیبه خوانده ام ثواب آنرا بحضرت ایشان
میگذرانم آنحضرت فی الفور دستهای مبارک
خود برداشتند و دعا خواندند و روز دیگر فرمودند وقتی که
من دعا میخواندم ملایکه فوج فوج از آسمان برای صواب
این کلمه طیبه می آمدند چندانکه جای پای ماندن بر زمین نمانده
بود این ختم در معامله من بسیار مدد نمود بعد از آن فرمودند
تا مسبحه هزار دانه راست کردند و همیشه در خلوت ذکر کلمه طیبه
بزبان بموافقت دل چنان اشتغال میداشتند و در شبهای
جمعه آن مسبحه را در حلقه یاران حاضر می ساختند و باجتماع هزار بار

صلوات

صلوات بر سرور کاینات علیه و علی آله الصلوات والسلام
میخواندند و الحال آن سنت سنیه ایشان در اصحاب آنحضرت
جاریست ابتدای مسبحه گرفتن ایشان این بود باز خطاب
مستطاب بمن کرده فرمودند که بدانچه گفتیم عجبی در تو راه نیابد
سخنی از خود هم بگویم هر شب بعد از تهجد پانصد بار کلمه طیبه خوانده
بارواح محمد عیسی و محمد فرخ و ام کلثوم فرزندان خویش که ارتحال
نموده اند می بخشیدم از آن باز چنانست که روح محمد عیسی هر
سحر می آید و مرا بیدار میکند و باعث میشود که ختم کلمه طیبه بنمایم
بعد از بیدار کردن من میرود و ارواح برادر خود محمد فرخ و خواهر
خویش ام کلثوم را طلبیده می آرد که پدر بزرگوار بیدار شده است
و تا آنکه من وضو بسازم و تاختن وضو و گذاردن نماز تهجد روم
و ختم کلمه طیبه میکردند و پیش من بودند چنانچه مادر نان طیار
میسازد و فرزندان خورد سال گرسنه گرد پیش من
می آیند تا نان بایشان دهد بعد از آن که ثواب کلمه طیبه
بایشان می بخشیدم میرفتند الحال از کثرت ثواب امتداد
و امتلا دارند و معمورند که هرگز نمی آیند مکاشفه حضرت ایشان
قدس سره میفرمودند که در قریه فلان که از قرای معظمه بلده
سرهند است و برای خادمان خانقاه آنحضرت در بسته
شده بود مشاهده افتاد که بارگاه عظمت و جلال حضرت
صمدیت نزول اجلال بی کیف فرموده و خیمه عالیجاه بیچون
و بی نمون برپا گشته و چشم بیقیاس چگونگی ظهور فرموده

مکاشفه روزی حضرت ایشان قدس سره بتقریبی بروضه
شاه ابو بخاری که از مزارات متبرکه مشهوره بلده سرهند است
رفته بودند و راقم این سطور در رکاب سعادت بوده که آنحضرت
بزیارت شاه مشار الیه درآمدند و نزدیک مزار وی بسیار
نشستند و توجه مراقبه داشتند بعد از مدت مزید برخواستند
و وداع خواستند بعد از مراجعت چون بخانقاه خود رسیدند
محرمان اسرار از مکالمات که در میان شاه ابو بخاری و حضرت
ایشان گذشته پرسیدند فرمودند که چون بمزار فیض آثار پرانوار
شاه درآمدم شاه حاضر شد و تعظیم و تکریم عظیم بجا آورد و گرمیها
و محبتها اظهار نمود که ذکر آن طول دارد اینقدر وا مینماید که فرمود
صاحب ولایت درینجا منم چون مثل شما بزرگی مهمان من
بیاید تحفه به ازین ندارم که ولایت خود را بشما بگذارم من بعد
صاحب ولایت درین ملک شما باشید و اینملک در تحت
تصرف شما باشد بعد از آن بمدتی مصداق کشف صریح صحیح حضرت
ایشان قدس سره معمری نزد راقم این سطور نقل کرد که در سرهند
مجذوبی بود بسیار بزرگ شیخ داود نام که مزار پرانوار وی نزدیک
رسید یکی را پیش شاه ابو بخاری فرستاد که او را طلبیده بیار
وی گفت که شاه ابو بخاری مردی مجذوبست همواره در حوض
آب کلان سرهند ایستاده می باشد با وی چه گویم گفت که تو
پیغامبری که پیغام من برسان خواهد آمد آن مرد برفت و پیغام
شیخ داود بوی رساند شاه ابو بمجرد استماع این سخن فالفور

در مقبره شیخ مجد الدین قصداری واقع است و چون وقت ارتحال او
م

بخاری

روان

روان شد و بخدمت شیخ داود رسید شیخ داود گفت که تا حال
درین شهر صاحب ولایت من بودم و پاسبانی و نگهبانی اینجا بمن
حواله بود من میروم و این شهر را بتو حواله کرده اند و ترا صاحب ولایت
ساخته اند نیک خبردار خواهی بود این سخن بگفت و برفت و شاه
ابو آمده بجای خود نشست از آن زمان رجوع خلق الله بشاه
ابو چنان شد که مردم فوج فوج بزیارت وی آمدند و خوارق از
وی میدیدند و مشهورست که ضیافت سگان کرده بود و آنچنانست
که سگی را گفت که برو سگان شهر را طلبیده بیار وی برفت و بعضی
سگان خبر کرد آنها بیکدیگر خود خبر کردند گلاب قطار قطار متوجه ملازمت
آن بزرگوار گشتند و شور افتاد که مردم بتماشا آمدند چون جمله
سگان جمع شدند شاه برخواستند و نظر بر آنها انداختند
فرمودند که یک سگ گرگین که این مهمانی بطفیل اوست نیامده
سگی از آن میان بجانب شهر روان شد و او طلبیده آورد شیر
برنج پخته بودند در پیش هر یک طبق سفالین نهادند همه بی منازعت
و خصومت با یکدیگر بادب تمام خوردند بعد از آن منتظر نشستند
تا شاه فرمود بروید آنگاه برخواستند و برفتند و نیز همان معمر
پیش این احقر روایت کرده که حضرت شاه ابو را گوسفندان
بسیار بود مسکن و ماوای ایشان در سواد قصبه سرهند بطرف
مشرق از شهر بوده است و هر طرف زراعت بود گوسفندان زراعت
ها را میخوردند مزارعان شکایت بحضرت شاه آوردند فرمودند
بگذارید که بخورند آنچه زراعت قصبه جاهای دیگر پیدا شود وقت خرمن همان

قدری درمن نماحاصل کرد اتفاقا مزارعان دیگر زراعتها را بدرو
خرمن کردند و این مزارکاهها را که از خوردن گوسفندان بکان
خوشه مانده بود بدرو خرمن نمودند و خرمن ساختند بکرامت شاه
بقا نفدر غله بک زیاده زیاده ازان کاهها پدا میشد که دیگران
از زراعتهای خود پیدا میکردند **مکاشفه** روزی در بلده
فاخره لاهور پری زاده فردوس بکر مسا بحضرت قدس سره
رسیدایشان برخواستند و احترام او بجا آوردند حضار
مجلس بعد از رفتن او معروض داشتند که این پره مرد زاده فردوس
بود فرمودند که وی از ابدالان ست واین پیشه را فی الباب
خود ساخته **مکاشفه** درین عشره اخیر ماه مبارک رمضان
فقیر مودند که امروز عجب معامله معاینه افتاد که چشم در راه قبر
فروبسته بودم ناگاه دیدم که شخصی در بهلوی من نشسته است
چون بنگاه کردم سید اولین و آخرین است علیه و علی آله
افضل الصلوات والتسلیمات فرمودند آمدم تا برای تو
اجازت نامه بنویسم که تا حال چنین برای هیچکس ننوشته
ام دیدم که در من ان نامه الطاف عظیم و اعطاف مخیمه که تعلق
باین جهان دارند نگارش فرمودند و در ظهر آن نیز عنایت کرده و رقمت
کبیره که متعلق بان عالم بود رقم فرمودند چنانچه در دفتر ثالث مکتوبات
قدسی آیات نوشته اند **مکاشفه** میفرمودند که مراهمیت برای نماز
تجهد باذان و اعلام و صدا و مانند آن پیدا کرده اند و هرگز بخودی خود بجهة
نماز تجهد برنخواسته ام مگر یکبار که صرفا داعیه ماند از سید بیدار شدم

لعم

کفتم که من کیم که بخود برخیزم که بندگی او تعالی و طاعت به بردازم باز
سر بخواب مانیم لحظه نگذشته بود که از هر طرف اوازاذان و
اعلام برخواست لا علاج برخواستم و بنماز پرداختم **مکاشفه**
میفرمودند که شریعت را دیدم که درین جای من فرود آمد است
چنانچه کاروانی در مکانی فرود آید اشارت بمسجد و خانه و خانقاه
خویش کردند **مکاشفه** میفرمودند که در عشره اخیر ماه مبارک
رمضان بعد از ادای نماز تراویح بر بستر خواب اضطجاع نمودم
و دران وقت خادمی بایم می مالید از روی سهو و نسیان بر بهلوی
چب دراز گشتم بعد ازان بیادم آمد که سنت اضطجاع که ابتدا
به بهلوی راست خواهد بود متروک شد که نفس از کاهلی جنابت
وانمود که هرچه از روی سهو و نسیان بوقوع آید معفو ست لیکن
خوف فوت سنت دامن گرفت لا جرم برخواستم و قیام
تمام نموده از سر نو اضطجاع کردم و ابتدای به بهلوی راست نمودم
متعاقب این ادا ست از عنایات ایزدی فیوض و برکات و انوار
و اسرار بشمار برمن بظهور پیوست و بخاطر داد ند که بسبب
اینقدر رعایت سنت که از نو بوقوع آمده در آخرت ذرا بهیچ وجه
عذاب نکنم و خادم را که دران وقت پایت می مالیده بسر آمرزیدم اعلم
مکاشفه می فرمودند که امروز در حلقه ظهر حافظ قرآن بخواند
بعضی وساوس در باب قرآن بخواطر خطور کرد ان کرفت اندیشناک
گشتم که نفس مطمئنه گشته و ولایت متحقق شده و فنا و بقا بحصول پیوسته
این خطرات از کجا برخواست متوجه گشتم بعد از توجه بسیار دانستم

ونفرع بشمار دیدم که مرغ عظیم الخلقه از سینه من برامد و بریده
رفت توجه نمودم که این چه بوده مذاردادند که خناس بود که در سینهای
مردم وسواس میکند و پیغمبر علیه السلام امر بستعاذه از شر این خناس
ست چنانچه فرموده او تعالی ست قل اعوذ برب الناس ملک الناس
الٰه الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس
وبسیر ملهم گردیده که در اصول دین هر خطره بد که بگذرد و منشاء
آن این خناس ست که در صدور آشیانه دارد هر وقت میخش میزند
وایضا مذاردادند که آشیانه او از سینه بیکینه تو دور گردیم الحق
بعد از خروج این خناس شرح صدوری عجب مرا روی داد **کاشفه**
میفرمودند که روزی چند بر این دیده قصور اعمال بر نهجی استیلا داشت
که چون در نماز در سوره فاتحه لفظ ایاک نعبد بخواند مصداق کریمه
لِمَ تقولون ما لا تفعلون می شنوم و نخوانم ترک واجب کرده باشم
تا انکه مذاردادند که شرک از عبادت تو برداشتیم و منطوق الا لله الدین
الخالص بظهور رسید **کاشفه** میفرمودند که در خلقه با مداد گذشته
بودم که ناگاه نوعی از فنای خاص الخاص روی داد که تعین مرا در ربود
و این دیده نادیدنی گشید که بعد از نماز عصر همان روز امام الائمه سراج
الامم ابو حنیفه کوفی را دیدم با جمیع تلامذه و مجتهدان مذهب
مهذب خود با بعضی اساتذه خویش مثل ابراهیم نخعی وغیره که گرداگرد
من جمع شده بودند و مرا احاطه نموده بودند ناگاه دیدم که نور امام
اعظم و انوار ان ائمه کرام در من درآمد و من بان انوار متحقق و بقا
یافتم و تمام متجسم بان انوار گشتم و انوار هر واحدی جدا جدا اجزا

من

اجزا من گشت بعد از دو سه روز این معامله همین قسم
تعین و تحقق با نوار امام شافعی و تلامذه و اساتذه و مجتهدان
مذهب او بظهور رسید حیران دیدم که انوار علماء حنفیه
از من برون امدند و با نوار شافعیه بقا یافتم و انوار هر واحدی
علاحده علاحده اجزا من گردید همچنانکه سابقا متحقق شده
بودم بعد ازان دیدم انچه از من برامده بود باز در من درامد
و با نوار هر دو مذهب متحقق شدم و دران وقت جنان مشهود
گشت که حق از بین دو مذهب برون نیست اگر از حنفی
جای از حق مانده ست شافعی گرفته ست و از شافعی تجاوز
نموده و این معنی را بمبالغه تمام میفرمودند و ایضا میفرمودند
که دو حصه یا سه حصه که حق با امام ابو حنیفه ست و ثلث
یا ربع با امام شافعی و از شافعی هرگز در نگذشته پس حضرت
ایشانرا باین اعتبار الحنفی الشافعی میتوانگفت **کاشفه**
میفرمودند که بی شایبه تکلف و تعصب گفته میشود که نور انیت
مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید و سایر
مذهب در رنگ حیاض و جداول در نظر میرسیدند **کاشفه**
می فرمودند که روزی بروح یکی از فرزندان متوفی خود طعامی برای
فقرا و درویشان طیار کرده بودم درین اثنا برزبان رفت
که این صدقه از ما چگونه قبول شود که حق سبحانه و تعالی میفرماید
انما یتقبل الله من المتقین درین سخن بودم که ندا از حضرت
حق جل و علا در رسید انه من المتقین **کاشفه** میفرمودند

که مرا بشری می ساختند بر سر هر جاده که تو نماز بگذاری آن بیت
را به تخشم **مکاشفه** میفرمودند که مرا از حضرت پیغمبر صلعم
بشارت است که فردا قیامت چندین کس را بشفاعت تو بخشند
مکاشفه میفرمودند که بر من مکشوف شده که در هند و ستان
انبیا گذشته اند اما کمتر کسی با ایشان گرویده با بعضی انبیا
دو کس و با بعضی پیغمبران سه و با بعضی رسل یک کس ایمان آورده
اند زیاده بر سه کس در نظر نمی درآید و اکنون خواهم مواضع آن بقعه و قرار
مساکن آن انبیا را بیان کنم که بر ما معلوم ساخته اند و مقابر ایشان
نیز اظهار نمایم که انوار ایشان مقابر تا حال مثلالی در نظر می درآید **مکاشفه**
میفرمودند که بر ما معلوم ساختند که از عهد ما تا ظهور حضرت مهدی باین
کمالات و معاملات که حق تعالی بر ما افاضه فرموده دیگری دیگری
بظهور خواهد آمد **مکاشفه** میفرمودند که یکبار اراده نمودم که بگوشه
از کوهها رفته منزوی باشم و خلوت و انزوا گزینم استخاره کردم و طلب
اجازت از حضرت رب العزت نمودم خطاب مستطاب از درگاه
رب الارباب در رسید که طریق محبوب و مرضی و انسب و الیق
همین است که تو بران هستی نه طریق انزوی و خلوت **مکاشفه**
میفرمودند که محاذی بمن قبری فرزندی اعظمی خواجه محمد صادق قدس
سره مدفون خواهند ساخت که ایکاره از ریاض جنت دیده ام
مکاشفه مخدوم زاده عالیقدر خواجه محمد معصوم نوشته اند که حضرت
ایشان میفرمودند که اگر مشتی از خاک روضه من در قبری بیندازند
امیدوار رهای عظیم فکیف کسی که دران مقبره مدفون گردد میفرمودند

زمینی

زمینی که بطرف برون از کنشید من متصل دروازه غربی آن واقعست
تخمیناً دو گز کمابیش عرض و سه چهار گز طول روضه ایست از ریاض
جنت و این زمین و زمین درون کنشید زمینی است که بعد زمین
کعبة الله و روضه رسول الله و زمین بیت الله المقدس در شرف و
کرامت عند الله برابر این هیچ زمین نیست و ایضاً نیز
این مخدوم زاده بلند پیر روایت کرده اند که حضرت ایشان در حدیث
آمده القبر روضة من ریاض الجنة معنی آن بر ما مکشوف ساختند
که حجابی و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع
میگردد گویا آن بقعه فنا و بقا بجنت پیدا میکند و بهمین
معنی است قول پیغمبر علیه السلام که ما بین قبری و منبری روضة
من ریاض الجنة باید دانست که این قسم روضه مراخص خواص
راست بر مومنی و موسنی را میسر نیست غایة ما فی الباب
چون مقام ایشان صفای و نورانیتی بنا شده استعداد
آن می شود که بر انوی از جنت بران مقام منعکس گردد بحکم
آینه که مصفا کنند میگردد **مکاشفه** میفرمودند که جناب
آفتاب بی تکلف میتوان دید اما بر دل شاه سکندر پرشاه
کمال از غلبه اشعه نور ظهور نظر نتوانکرد **مکاشفه** روزی می
فرمودند که بر ما چنان ظاهر ساختند که حقایق و معارف
که بر روی رقم آمده بنظر اقدس انور حضرت مهدی موعود
خواهد درآمد و مقبول حضرت او خواهد شد **مکاشفه**
میفرمودند که بر ما مکشوف شد که حضرت مهدی موعود رضی الله عنه

حق تعالی

ظهور

بیدا کند

برین نسبت علیه مخلوق خواهد بود اشارت نسبت خاصه خویش
مینمودند چنانچه در بعضی رسایل و مکاتیب خود بان تصریح نموده اند
مکاشفه میفرمودند که شبی از شبها ما را نمودند که در صورت تاخیر
تاخیر ادای وتر تا وقت تهجد چون مصلی بخواب رود نیت دارد
که در آخر شب آنرا ادا نماید کتب اعمال او دران شب بنام او حسنات
می نویسند تا زمانیکه وتر را ادا نماید پس هر چند در ادای وتر تاخیر نماید
بهتر بود مکاشفه میفرمودند که در نظر کشفی میدرآید که عالم را ظلمات
بدعت فرو گرفته است و نور سنت دران چون کرمک شب تاب
در بعضی جاها خال خالی مینماید مکاشفه روزی بتقریبی تکرار کلمه طیبه لا اله
الا الله محمد رسول الله مینمودند فرمودند که تمام عالم را در جنب آن کلمه
مطهره کاش حکم قطره میداشت نسبت بدریای محیط این کلمه مقدسه
جامع کمالات ولایت و نبوتست مردم تعجب دارند که بیک گفتن
این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود و از خلود جهنم چون وارهد
محسوس و مشهود من شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه طیبه
معظمه ببخشند و به بهشت برند گنجایش دارد و اگر برکات این کلمه را
قسمت کنند بتمام عالم تا ابد الاباد همه معمور و سیراب باشند
مکاشفه میفرمودند که هر که داخل طریقه ما شده است و خواهد شد
تا قیام قیامت بواسطه و بیواسطه از رجال و نسا همه را بنظر کیمیا
اثر من در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن اینها بمن عرض نمودند
اگر خواهم همه را بیان کنم مکاشفه میفرمودند که حق سبحانه و تعالی
بمحض کرم و عنایت و خاص لطف و مرحمت خویش مرا میسر

ساخت

ساخت که دنیای ترا آخرت گردانیدیم مکاشفه روزی حضرت
ایشان قدس سره بجهت قضای حاجت بمستراح در آمدند
دید که در انجا کاسه ناتمام از سفالین است که کناس بان نجاست
بر میداشت و اسم الله بران نقش کرده اند و ملوث بقاذورات
شده آنحضرت کاسه را بدست خود گرفته بر آمدند و خادم را فرمودند
که آفتابه آب بیار و آن کاسه را بدست خود از قاذورات پاک
ساختند هر چند که خدام التماس نمودند که ما آنرا پاک کنیم قبول نکردند
بعد از پاک نمودن آنرا بر طاق بلند بجامه سفید پوشیده بتعظیم
تمام نگاه داشتند و هر گاه که میخواستند که آب بیاشامند
در همان کاسه می آشامیدند درین اثنا از درگاه رب الارباب
خطاب مستطاب بآنحضرت در رسید که چنانچه تو بنام مرا بزرگ
داشتی ما نام ترا در دنیا و آخرت بزرگ گردانیم و میفرمودند
که اگر صد سال ریاضت و مجاهده میکشیدم فیوض و برکات که
ازین عمل یافتم از آن مجاهدات سنین بحصول نمی پیوست حضرت
مخدومزاده خواجه محمد معصوم در بعضی مرقومات خویش بر نگاشته
اند که حضرت ایشان میفرمودند که یک روزی وضو تنگ داشتم
و جنازه عاجزه من ام کلثوم آوردند خواستم که وضوی تازه بکنم
آنگاه بنماز جنازه بپردازم درین اثنا در سر من ندا در دادند که اگر
بهمین وضو نماز جنازه بگذاری این میته را ببخشیم بنا برا بهمان وضوی
نماز جنازه ادا کردم مکاشفه روزی در حلقه بامداد مراقبه داشتند
و دید قصور اعمال غالب گشته و انکسار و تضرع استیلا یافته بود

ورفعه الله

که بحکم من تواضع لله رفعه الله از حضرت غفار الذنوب وستار العیوب جل شانه وعم احسانه خطاب مستطاب فوررسید که غفرت لک ولمن توسل بک الی بواسطه او بغیر واسطه الی یوم القیمة یعنی ترا و انرا که بواسطه و بی واسطه تا روز قیامت بتو متوسل گردند بیامرزیدم و باظهاران مامور ساختند **مکاشفه** روزی در اجمیر بزیارت روضه شریفه قطب الاقطاب حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند نامدتی محاذی صدر قبر بدر الاولیاء مراقب نشستند چون بیرون آمدند بحیرمان اسرار فرمودند که حضرت خواجه اعطاف والطاف بسیار نمودند واز برکات خاصه خود ضیافات بظهور آوردند وبخنان اسرار گفتند ومارا از سعی خلاصی خود از قید لزوم رفاقت عسکر منع نمودند وبتفویض آن برضای لو تعالی امر نمودند درین اثنا مجاوران مرقد منور حضرت خواجه قدس سره جادر قبر بوش الخضرت راکه هر سال تازه بر قبر فوقیت اثر می اندازند و قدیم را بیکی از کبار مشایخ وقت منبر سازند ویا بسلطان عصر تبرکا می آرند وسلاطین آنرا جون لعل وزمرد در صندوق باادب وتعظیم نگاه میدارند بطریق تحفه نزد ایشان آوردند وگفتند که از شما سزاوار این تبرک که باشد حضرت ایشان باادب تمام گرفتند وفرمودند که این جامه تبرک حضرت خواجه را برای کفن ما نگهدارید که ایام ازین نزدیکتر بحضرت خواجه قدس سره بود لاجرم انرا بما عنایت فرمودند **مکاشفه** حضرت ایشان را عرض اخیر فرمودند هر کمال که حصول آن در حق بشر متصور است وممکن الوصول بطفیل الا سر در

علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات نوع مراقبه که بدان ارزانی داشتند وحل این عبارات را حضرات محذومزاده‌های عالیقدر در یکی از مکتوبات خویش نگاشته اند **مکاشفه** حضرت ایشان قدس سره در بعضی مکاتیب جلد ثالث چنین نگارش فرموده اند ملامت خلق جمال این طایفه است وصیقل زنگار ایشان باعث قبض وکدورت جرا باشد اول کلکه بقلوب رسید یعنی در کوالیار محبوس میشد که انوار محبت خلق از بلاد دوری در رنگ سحابهای نورانی بی دریغ می رسیدند وکار را از حضیض بأوج می بردند سالها بترتیب جمال قطع مراحل می نمودند الحال بترتیب جلال قطع مسافت نمایند ودر مقام صبر یک در مقام رضا باشند جلال وجمال را مساوی دانند که جفای محبوب از وفای او شیرلذت بخش است الی آخره **مکاشفه** میفرمودند که شیخ ابن عربی با این همه گفت وگو با این همه تبحر وخلاف از مقبولان بنظر می درآید ودر اعداد اولیا مشاهده میگردد **مکاشفه** باکریمان کارها دشوار نیست اگر کاهی باشد که بسلامی برنجند وگاهی بدشنامی خندند ورنجنده شیخ در خطر است وقبول کننده با بخنان او نیز در خطر است شیخ را قبول باید کرد وبخنان خلاف او قبول نباید کرد امنیت طریق وسط اول در قبول وعدم قبول شیخ که اختیار نمود طریقه الخضرت چنین بود که بعد از نماز بامداد متوجه قوم شده می نشستند وبعد از دعا بمراقبه می پرداختند یکبار بامداد غرفه بعد ازین سلام نماز فجر بهمچنان رو بقبله نشسته می ماندند تا آنکه آفتاب بلند میشد

شکایات واختلافات

ورسیان انکه بعضی از فقرا

بعد ازان سر از جیب مراقبه برآورده با صحابه سر میفرمودند که امروز
شوق زیارت کعبه معظمه در سر افتاده بود و اشتیاق حرم محترم
روی داده ناگاه دیدم که کعبه معظمه بکرمه بطواف من آمد و گرد من گشت
عجب که اصحاب کشف از بعضی غافل ماندند و اگر نه بایستی ایشان نیز
در اثنای وقوف گرد من میگشتند و طواف میکردند مکاشفه یکبار دیگر
هفتم شهر مبارک رمضان فرمودند که امشب شب قدر است و بعد از ادای
تراویح گفتند که در آن حدیث شریف که در لیلة القدر موعود است
مرا غیبت در ربود از حیز ادراک رفتم چنانچه لشکری بمن
رود و عقب ان واپس ماندگان با هستگی و درماندگی میروند ازا
دیدم مکاشفه بامداد شب برات بود که بر الخضرت قدس
سره منکشف گردانیدند که نام شیخ طاهر لاهوری را که از مریدان
خاص ایشان بود از دفتر سعدا بیرون کشیدند و در دفتر اشقیا
در آوردند ایشان متوجه بارگاه الهی شدند و توجه نمودند و توجه
بدفع ان نمودند بنظر درآمد که بر عرش مجید این قضا را مبرم نوشته اند
حیرانی روی داد درین اثنا بخن غوث الثقلین قدس سره
بخاطر رسید که فرمودند که در قضای مبرم هیچکس را دست تصرف نیست
جز من بیاد الخضرت آمد بالتجا و تضرع مناجات کردند که الهی چون
یکی از بندگان برگزیده خود را بدین نوازش سرافراز فرموده اگر این
بنده خود را بدین معنی ممتاز فرمای از عنایت بعنایت تو
بعید نیست با جابت مقرون گشت در اثنای وقوف معلوم نمودند که
قسمی از قضاست که در لوح محفوظ مبرم است پس عند الله مطلق معلق است

بشفاعت یا بامری دیگر درین قسم قضای مبرم دست تصرف با خلص خواص
میدهند و انکه عند الله مبرم است از تغیر و تبدیل منزه است ما یبدل
القول لدی حاکی از همین معنی است حضرت ایشان قدس سره در
احوال احزوی شاهی جیل و مشرکان فترت رسل چنین میفرمودند
که بعد از مدت مزید عنایت خداوندی جل و علا انچنان نمود و منکشف
گردانیدند که اینجماعه نه در بهشت مخلد خواهند بود و نه در دوزخ خواهند
بلکه بعد از بعثت انبیا و احیای اخروی ایشان را در مقام حساب
داشته باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفا
حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق
و لاشی محض خواهند گردانید پس خلود کرا بود و مخلد کدام باشد
این موقف عزیز را چون در محضر انبیای کرام علیهم الصلوات و
السلام عرض نمودم همه بتصدیق آن فرمودند و قبول نمودند مکاشفه
میفرمودند که بر سر قضا و قدر اطلاع داده اند و ازا هیچ تکلف ساخته اند
به هیچ وجه با اصول شریعت غرا مخالفت لازم نیاید و آن انقض
ایجاب و شایبه جبر همراه نیست در ظهور بمثابه قریب الی الدرک است که
با وجود عدم مخالفت با اصول شریعت چرا پوشیده داشته اند اگر
شایبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب میداشت لا یسال
عما یفعل حق را زهره انکه از بیم اولب گشاید زیان خیر تسلیم او حضرت
مخدوم زاده عالیقدر خواجه محمد معصوم سلمه الله در بیاض خود نوشته
اند که حضرت ایشان قدس سره بدعوتهای عامه تشریف می بودند
روزی یکی از ارباب غنا خدمت ایشان آمده التجا نمود که بروح یکی از

اقربای خود طعامی طیار کرده ام حضرت ایشان باجابت دعوت
مرا سرافراز و ممتاز فرمایند چون دعوت عام بود اجازت ننمودند
وی اظهار انکسار و ابراز نیاز و ابرام تمام نمود درین اثنا حضرت ایشان
ملهم شدند که اگر تو درین رفتن هتک حرمت خود اختیار کنی آن میت را
روز حشر چندان نور دهم که تمام اهل محشر بدان نور منور گردند
حضرت ایشان متردد گشتند که کدام هتک حرمت است که بدان
اشارت میشود معلوم ساختند که همین رفتن تو باین قسم مجلس
هتک حرمت است پس اجابت دعوت وی نمودند و بخانه
وی رفتند و تشریف داشتند مکاشفه میفرمودند که فوق
مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل را علیه و علیهم السلام
والصلوات بعد از تحریر این معنی بچند روز فرمودند که سحری بعد از
فراغ نماز تهجد بر کافه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات درود می
فرستادم دیدم که پیغمبران علیهم السلام با جمعهم از مقامات خود
عروج میفرمودند در مقامی که فوق این مقام بود بوسایط چندی
ملحق گشتند بعد از آن سرور کاینات علیه و علی آله الف الف صلوات
والتسلیمات در مقامی که مربوط بمتابعت ملت حضرت ابراهیم
خلیل الله علیهم السلام بود عروج نمودند تا بمقام عزیز ملحق گشتند
مکاشفه میفرمودند که بر ما منکشف گردانیدند که حقیقتهای
گنجینه رحمت حضرت رحمن است جل سلطانه و هیچ رحمتی ازین
گنجینه بیرون نیست چه رحمتهای دنیوی و چه رحمتهای اخروی بود
و نه رحمت که برای آخرت ذخیره کرده اند مستقر آنها یک چشمه

هاست

هاست و چشمه دیگرش گنجینه رحمتیست که در دنیا پهن کرده اند مکاشفه
یکبار حضرت ایشان قدس سره طعامی بروحانیت فرزندان گرامی خود
که در حضور آنحضرت ارتحال فرموده قسمت نموده بودند میفرمودند
که بعد از توجهات کثیره آن طعام بدرجه قبول افتاد چنان مکشوف
گشت که ملایکه کرام خوانهای طعام را میبرند و بقبور ایشان میرسانند
و در چمنی از چمنهای بهشت آنرا جمع میکنند چون بتمامه آنجا مجتمع شد
دیدم که بر سر آن طعام رفتند و آن طعام بتمام در ایشان در رفت بعد
از آن دیدم که ایشان را باین سبب استعداد فوق پیدا شد و در صدد
عروج گشتند چون عروج بسیار کردند بهشتی ظاهر شد در نهایت
رفعت و منزلت و غایت طراوت و نضارت ایشان در آن جنت
در آمدند و چون حضرت ایشان قدس سره در اثنای تصدق اموات
جمیع مومنین و مومنات و ملایکه عالیات را نیز شریک ساخته بودند
میفرمودند که هیچ قبر مومنی و مومنه را نمی یافتم که طعام آنجا نرسیده
بود و هیچ بهشتی در نظر نمی در آمد که ازین ضیافت خالی باشد
و نیز میدیدم که در ملاء اعلا هم خوانهای گوناگون می برند
و در ثواب ایشان هیچ کم نکردند همچنین هر بار که حضرت ایشان
قدس سره بروحانیان اموات عطیات میگذرانیدند همین
قسم معاینات و مکاشفات میفرمودند مکاشفه حضرت
ایشان قدس سره میفرمودند که یکبار بعیادت شخصی رفته بودم
که معامله او باختصار رسیده بود چون متوجه حال او شدم دیدم
که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند متوجه شدم دفع آن ظلمات

شد هیچ فایده نکرد بعد از توجه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی
از صفات کفرست که در وی مکنونست و منشا آن کدورات موالات
با کفر و اهل کفر توجهات آن کفر نماید تنقیه از آن ظلمات مربوط بعذاب
نارست که جزا کفرست و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که ببرکت
آن آخر او را از دوزخ خواهند برآورد چون این حال را در وی مشاهده
نمود بخاطر گذشت که آیا نماز جنازه باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد
که نماز باید کرد مکاشفه میفرمودند که وقتی بعد بانگ نماز دعا میکردم
و دست بر زانو داشتم درین اثنا بخاطر گذشت که دست برداشته
دعا کنم که این روش از آداب دورست دست برداشتم
و بدعا پرداختم بهمین قدر رعایت آداب از درگاه غفار ستار
ندا در رسید که ترا هرگز هیچ قسم عذاب نکنم نخواهم کرد مکاشفه
در اخبار خبر کرده اند که چون شخصی بمیرد و بر ذمه وی قرضی باشد
و یا از حقوق عباد چیزی بود روح وی را ترقی نیست و تا زمانی که
از جانب وی ادا کرده نشود محبوس است او را بالای آسمانها
نمیبرند حضرت ایشان میفرمودند که بر من چنان ظاهر ساختند
که این حکم مخصوص بکسی است که روح او را در آن نشا ترقی واقع
نشده اما اگر درین دار با وجود این تعلقات ترقی شد بعد از مردن
نیز وی را ترقی واقع شود بخلاف شخصی که درین دار محبوس بود
بعد از موت نیز محبوس است که ترقی بعد الموت مربوط است بخلاصی
ازین تعلقات مکاشفه قال الله سبحانه و تعالی هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعلمون علما

کرام

کرام ازین استنساخ ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میدانند
حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که من وقتی این آیه را تکرار میکردم
یکبارگی بخاطر ریخت که حضرت حق سبحانه و تعالی استنساخ را که بخود
نسبت فرموده آنرا حقیقتی خواهد بود بعد از آن چنان معلوم
و مکشوف گشت که در آن مرتبه مقدسه نیز استنساخ ورای
استنساخ ملک ثابتست لیکن مخصوص افراد به بعضی که حق
سبحانه با ایشان رازهاست نمیخواهد که ملک را بر آن اطلاع بود
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مانا نکه همین سرست که حق
سبحانه از بعضی خواص و ارباب اختصاص خویش ملایکه کرام کاتبین
اعمال را بر طرف میسازد بیت میانی عاشق و معشوق رمزیست
کراما کاتبین را هم خبر نیست قال الله تعالی سبحانه یتوفی
فی الانفسین حین موتها نسبت بسبحانه التوفی الی نفسه
ان المتوفی ملک الموت کما یدل علیه الایة
الاخری اذ یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط
الملک وما جاء فی الاخبار من توسط الملک المذکور
لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی
تاویل و توجیه فتامل مکاشفه چون دفتر اول مکتوبات
قدسی آیات بر عدد سیصد و سیزده مکتوب موافق عدد اصحاب بدر
تمام گشت بعضی اصحاب بعرض رسانیدند که اگر حکم شود مکاتیب

والله ذو الفضل العظیم
ملک را که

که بعد ازین صدور یابد جمع نموده شود و شروع در دفتر ثانی نموده آید
فرمودند که اینهمه علوم و معارف که تحریر یافته دران متردیم که آیا
مقبول و مرضی باشد یا نه درین اثنا انکسار و افتقار بجناب قدس
قدوسی و توجه خاص درین باب اتفاق افتاد از درگاه اله جلال جل
جلاله و عم نواله در رسید که اینهمه علوم و معارف که نوشته شده
بلکه هرچه در گفت و گو بتو در آمده باشد همه مقبول و مرضی است
بلکه اشارت میکنند که این همه را من گفته ام و کلام من است
و میفرمودند که در آنوقت این علوم را تفصیلاً و اجمالاً ملاحظه
نمودم علی الخصوص در بعضی علوم که در آنها تردد داشتم همه را در آن
حکم داخل یافتم بجمع تحریر دفتر ثانی مامور گشتم مکاشفه
در تعیین ذنوب کبایر اختلاف علماست اختلافاً کثیراً بحیثیت
تعبیر تعیینها و تشخیصها کما لا یخفی علی المتفحص فی کتاب الکلام
والفقه حضرت ایشان میفرمودند که شبی بعد از نماز تهجد بخاطر رسید
که متوجه باید گردید و بتعیین کبایر وا رسید باندک توجه معلوم ساختند
که کبایر همگی هفت است چنانچه درین حدیث نفیس نیز آمده که
اتقوا السبع الموبقات و اصل اینها شرکست و شش دیگر
گرداگرد وی گویا شرک تنه است و آن شش شاخ هاویست و باقی
ذنوب داخل دایره صغایره است بعضی صغایر را تعیین میفرمودند
مثل ریا و کذب و غیبت اما اینها را سر صغایر میفرمودند مکاشفه

جنان

والله اعلم

تا رسول الله صلی الله
قالوا و ما هن قال
الشرک بالله والسحر
وقتل النفس التی حرم
الله الا بالحق واکل
الربوا واکل مال الیتیم وتولی یوم الزحف وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات

الحضرت السابعة

فی دفع شکوک السالکین المخالفین فی کلامه رضی الله تعالی
عنه و ذکر مدایح کلماته قدس سره بدانند که از حضرت ایشان
قدس سره با وجود صحو و نهایت اتباع سنت سنیت از زبان خامه
عنبرین شمامه در بعضی اوقات کلمات شکر آمیز از غلبه وقت سر
زده است چنانچه بعضی مشایخ بخدمت ایشان نوشته اند که با وجود
آنحضرت که سراپا صحو اند کلمات سکریه از ایشان چون سر زند
ایشان در جواب آنها نگارش فرموده اند که صحو خالص نصیب
عوام کالانعامست این طایفه را هرچند صحو بود بی فرح سکری
نیست و بی سهو اظهار این طایفه را هرچند صحو بود همه علوم را بر
نتابد و نیز آنحضرت در اظهار آن مامورند چون سابقه
را دانستی لاحقه را بشنو مکاشفه یکی از شبهات بعضی
مخالفان بر زبان رانند آنست که حضرت ایشان در عرضه داشت
یازدهم که بر پیر بزرگوار خود حضرت خواجه باقی قدس سره نوشته اند ثانیاً
معروض آنکه در اثنای ملاحظه آنمقام مرة ثانیة مقامات
دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه نیاز و عجز
چون بمقام فوق آنمقام رسیده شد معلوم گشته که اینمقام
حضرت ذی النورین است و خلفای دیگر را هم دران مقام عبوری
واقع شده و اینمقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین
مقامات فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالای آن مقام مقامی

شبهه اول

در ملاحظه در

دیگر در نظر در آمد چون بانمقام رسیده شد معلوم گشت که انمقام
حضرت فاروقست و خلفای دیگر راهم در انجا عبوری واقع
شده است و فوق انمقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله
تعالی عنهم بانمقام نیز رسیده شد و از مشایخ خود حضرت
خواجه نقشبند قدس سره در هر مقامی با خود همراه می یافتم
و خلفای دیگر راهم در انمقام عبوری واقع شده است درین
تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات بالای انمقام
هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام حضرت خاتمیت علیه و علی
اله الصلوات والتسلیمات و محاذی مقام حضرت صدیق اکبر
مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن در نظر در نیامده بود
ظاهر شد و اندکی از ان مقام ارتفاع داشت چنانچه صفه را از روی زمین
بلند سازند و معلوم شد که انمقام مقام محبوبیت است و انمقام
رنگین و منقش بود خود راهم بانعکاس انمقام رنگین و منقش
یافت بعد از ان بهمان کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ
هوا یا قطعه ابر در افاق منتشر شد دیده شد و بعضی اطراف را
در گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام صدیق اند رضی الله عنه
و خود را در مقامی محاذی آن می یابد بکیفیتی که معروض داشت
تم کلام الشریف ازین کلمات قدسی آیات انکه انانکه در قلوب
ایشان مرضی است باینمعنی پی برده اند که ایشان خود را از صدیق

اکبر

بیان انکه مرتبه ما از مرتبه صدیق اکبر افضل است

جواب

اکبر بلند تر گفته اند آنجا که محاذی مقام صدیق اکبر مقام دیگر ظاهر شد
و اندکی از انمقام ارتفاع داشت و خود را بانعکاس انمقام
رنگین و منقش یافت مکاشفه گوئیم که این اعتراض از عدم تدبر
و تفکر است و عدم اطلاع بر اصطلاح این طایفه چه یافت دیگر است
و وصول دیگر بسیار است که گدا در مستی و سکر خود را بادشاه یابد
و وصول بدرجه بادشاهی او را حاصل نبود با انکه گفته اند که بعکس
انمقام خود را رنگین یافت نگفته اند که بانمقام آفتاب که در
فلک چهارم است عکس وی که بر زمین ساطعست نتوان گفت که زمین
بمقام خورشید رسید و نیز انچه حضرت ایشان در همچنین عرضه
داشت در مبادی این سخن نوشته اند که خلفای دیگر راهم درینمقام
حضرت صدیق اکبر عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در
عبور و مقام و مرور و ثبات جوابیست شافی امراض قلبیه را
انجا مقام بوده است و خلفای مرور و عبور زمانی که حضرت
ایشان را باین حرف نزد جهانگیر بادشاه بردند بادشاه
از ایشان پرسید شنیده ایم که شما نوشته اید که مرتبه من از مرتبه
صدیق اکبر افضل است ایشان همین جواب فرمودند و تمثیل برینمعنی
آوردند که مثلا شما احدی را برای خدمتی نزد خود بطلبید و نوازش
فرمائید و با وی سرگوشی کنید ناچار وی طی مقامات پنجهزاریان کرده
پیش شما خواهد آمد من بعد بجای خود رفته خواهد ایستاد و ازین
جا لازم نیاید که مرتبه احدی از مرتبه پنجهزاری زیاده شد سلطان بدین
جواب از سر عتاب در گذشت که درین اثنا مردی دور از خدا شناسی

یعنی حضرت صدیق اکبر را

گفت دیدید شیخ را بشما کہ ظل اللہ و خلیفہ او تعالی ایدہ سجدہ
نکرد یک تواضع رسمی کہ با یکدیگر میکنند ہم بجا نیاورد سلطان
ازین سخن بشوریدہ و حکم بقتید کوالیار نمود و قبل ازین شاہزادہ
دین پناہ شاہ جہان کہ بلا ایشان خلاص تمام داشت علامی و نہائی
افضل خان و خواجہ عبد الرحمن مغنی را با کتب فقہ پیش ایشان
فرستادہ بود کہ سجدہ تحیت برای سلطان آمدہ است اگر شما سجدہ
کنید ہیچ گزندی از بادشاہ بشما نخواہد رسید کہ من ضامن
و متعہد میشوم ایشان فرمودند کہ این رخصت استغرامیت آنست
کہ دون حق را سجدہ نکنند و نیز حضرت ایشان در میادی ہمین
عرضداشت نوشتہ اند کہ ہر کہ در عالم ست حتی کہ کافر فرنگ
و ملحد زندیق از خود بوجوہ بہتر میداند و بدترین ہمہ خود را می انگارد
انتہی ہر گاہ کہ دید قصور ایشان بمرتبہ رسیدہ باشد این گمان
بدبردن کہ ایشان خود را از صدیق اکبر کہ بعد از انبیا علیہ السلام
افضل بنی آدم ست افضل دانند از عقل و فراست دور ست و نیز
حضرت ایشان قدس سرہ در مکتوبی کہ بشیخ حمید بنگالی نوشتہ
اند نگاشتہ اند کہ بعضی از اغلاط صوفیہ آنست کہ گاہ سالک فرو
در مقام و مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ فی الحقیقہ افضلیت
انہا بإجماعست ثابت شدہ و بیقین مقام این سالک دون
مقامات آن بزرگان ست بلکہ این اشیاہ گاہ ست و گاہ نیست
کہ نسبت با نبیا کہ بہترین خلایق اند قطعا علیہم الصلوات و التسلیمات
واقع شود عیاذا باللہ من شر ذلک منشا غلط بعضی را آنست

کہ ہر یکی از انبیا و اولیا اولا عروج نمایا سماست کہ مبادی تعینات وجودی
ایشانند و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود ثانیا عروج در آن
اسماست و از آن اسما الا ما شاء اللہ سبحانہ اما با وجود این عروج
ماوی و منزل ہر کدام ایشان ہمان اسم ست کہ مبدا
تعین وجودی اوست لہذا در مقامات عروج ہر کہ ایشان را
جوید اکثر در ہمان اسما یابد بجہت مکان طبیعی این بزرگواران در مراتب
عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط از آن اسما بواسطہ
عروض عوارض ست پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما
بلند تر واقع شود لا جرم از آن اسما نیز بالاتر واقع شود و خواہد
رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذا باللہ سبحانہ از انکہ این توہم
یقین سابق را زایل کرداند و در افضلیت انبیا علیہم الصلوات
و التسلیمات و اولیت اولیائی کہ باجماع افضل اند اشتباہ
پیدا آرد و این مقام از منزلہای اقدام سالکانست در آنوقت
سالک نمیداند کہ آن اکابر از آن اسما عروجات بی نہایت
فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما الکہ
طبیعہ ایشانست و او را نیز در ایجا مکان طبیعی ست کہ بدون
او دون آن اسماست و انزل انہا جہ افضلیت ہر شخصی باعتبار
اقدمیت اسم اوست کہ مبدا تعین او گشتہ ست ازین قبیل ست
کہ الخ مشایخ گفتہ اند کاہ ست کہ عارف در مقامات عروج بر رخت
کبری را حایل یابد و بواسطہ او ترقی نماید حضرت خواجہ ما قدس سرہ
میفرمودند کہ رابعہ نیز از ہمین جماعہ ست این جماعہ در وقت عروج چون

الیقین

از اسمی که مبدا اوست و تعین برزخیت کبریست بفوق گذشته اند
توهم نمودند که برزخیت کبری در میان حایل نمانده است و از برزخیت
کبری حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشته است و
منشا آن غلط جمعی دیگر را چون سیر سالک در اسمها واقع شود که
مبدا تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل
اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت همان اسمست
پس لاجار در ضمن اسمای که مبادی تعینات مشایخ دیگر است
پس اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی گذشته
بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیت خواهد نمود نمیداند
که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته آنموزجی
است از مقامات ایشان نه حقیقت این مقامات و چون درین
مقام خود را جامع می یابد دیگران را اجزاء خود میداند و می انگارد
لاجرم توهم اولیت خود پیدا میکند درین مقام شیخ بسطام میگوید
لوای ارفع من لوای محمد از غلبه سکر نمیداند که ارفعیت لوای او نه از
لوای محمد است علیه الصلوات والتسلیمات بلکه آنموزج لواء اوست
که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است که آنچه او گفته
از وسعت قلب خود گفته که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب عارف
نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه آنموزج بحقیقت است
والا عرش که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا عظیم میداند قلب عارف
را در جنب آن چه اعتبار و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر

انکه

وجودی

نمود پیدا

قلب

عشر

عشیر آن در قلب نیست اگر چه قلب عارف بود رویت آخروی بظهور
عرش متحقق نیز خواهد شد این سخن را بمثالی واضح گردانیم انسان را که جامع
عناصر و افلاکست هرگاه که نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک
را اجزای خود می بیند و چون این دید غالب آید دور نیست که بگوید
من از کره زمین بزرگترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان
می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزای خود است و کره زمین
و سموات فی الحقیقه اجزای او نیستند آنموزجات
آنها را اجزای آن ساختند و کلانی او از آن آنموزجاتست که اجزاء
وی اند از حقیقت کره زمین و سماوی و بهمین اشتباه آنموزج
شی بحقیقت شی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع
محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقایق
کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال
مرتبه الوهیت است و آنموزجی است از آنموزجات آن نه بر حقیقت
است آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریای
از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست ما للتراب
و رب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در اسمی که
رب اوست واقع شود گاه هست که پندارد که بعضی اکابر که
بتعین از وی افضلند بتوسط او ببعضی از درجات فوق رسیده
اند و بتوسط او ترقی فرموده اند از اینجا مزال اقدام سالکان است
عیاذا بالله سبحانه که باین کمال خود را افضل داند و بخسارت
ابدی پیوندد چه عجب و کدام افضلیت اگر پادشاه عظیم الشان

که جامع

میداند و

وقت

جاتست

وتمام السلطان در تصرف زمین داری که داخل مملکت اوست برود
بتوسط آن زمین دار ببعضی و از مقامات بر سد و بتوسط فتح مواضع آن
نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل خیریت که خارج مبحث
چه هر حجام و حایک ببعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذو فنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن افضلیت از اعتبار
خارجست آنچه معتبرست فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت
این درویش را نیز این قسم اشتباهات بسیار واقع بود
و ازین تخیلات بسیار گشته و تا مدتها این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جل شانه شامل حال او بود که در تعیین سالی
سر موی تذبذب نرفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه
نیافت سبحانه الحمد والمنة علی ذلک و علی جمیع نعمایه
آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر شد در حیز اعتبار نمی آورد و بر محامل
نیک صرف میکرد و مجملا اینقدر میدانست بر تقدیر صحت این
کشف این زیادتی را جمع بفضل خیری خواهد بود هر چند که
این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الهی است جل
سلطانه و این زیادتی در آن قربست پس خیری باشد چون نباشد
اما در جنب یقین سابق این وسوسهای منشور میگشت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا
می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف
ظاهر نشود و خلاف معتقد است و معتقدات اهل سنت
و جماعت سر موی منکشف نگردد روزی این خوف غلبه کرد

آن زیادتی

که مبادا

که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توهمات مسالت فرمایند
و غلبه این خوف بیقرار و بی آرام ساخت التجا و تضرع را بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حال تا مدتی
کشید اتفاقا درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد درین
معامله آن عزیز را ممد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت
خداوندی جل سلطانه در رسید حقیقت معامله را کما ینبغی
وانمود روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوات والسلام که رحمت عالمیان است درین وقت
حضور ارزانی فرمود و تسلی خواطر حزین نمود و معلوم گشت
که آری قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل
شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص
باسمیست که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثال اینمقام را بر نهجی منکشف گردانیدند که جای ریب نماند
و محل رین بالکلیه زایل گشت و این درویش در بعضی از
علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب
و رسایل خود نوشته بود منتشر گشته است خواست که منشا
اغلاط آن علوم را که محل اشتباه بود بمحض فضل خداوندی
جل سلطانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه
مشتهر را اشتهار توبه در کار است تا مردم از آن علوم خلاف
شریعت فهم نکنند که درین راه غیب الغیب کلها می شکفد
جمعی را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت رهنمونی می فرماید تم

و به تقلید نه یقینند و تبعیت و تکلیف تضلیل نکنند

در دفع شکوک

کلامه و نیز حضرت ایشان قدس سره برای دفع همین قسم
شکوک و شبهات نوشته اند و معامله عروج سالک از اسما که مبادی
تعینات ویست بمثالی واضح کرده اند و آن اینست که ارباب
معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزای ارضی و اجزای ناریست
وقتی که دخان صعود نماید اجزای ارضی بصاحب اجزای ناری
بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود و گفته
اند اگر دخان قوی باشد عروج او تا کره نار متحقق میشود درین
صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزای آبی و اجزای هوای که بالطبع
تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا خواهند
رفت درینصورت نمیتواند گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
اجزای هوائی چه آن تفوق باعتبار قسر قاسر بوده است نه باعتبار
ذات و بعد از وصول بکره نار چون اجزای ارضی هبوط نمایند
و بمرکز طبیعی خود برسند هر اینه مقام اینها فرودتر از مقام
آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک
از مقامات باعتبار قسر است که آن قاسر افراط محبت
است و قوت جذبه عشق و باعتبار ذات مقام او تحت مقامات
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این
توهم پیدا شود خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست
که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط
چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات
پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شیء است

بنفس

بنفس شیء اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی و نجنا عن
الاشتغال بالملاهی بحرمت سید الاولین والاخرین
علیه و علی آله و صحبه الصلوات والتسلیمات اتمها
واکملها انتهی و نیز گوییم لیس هذا اول قارورة کسرت
فی الاسلام از قدیم الایام کلمات متشابهه واقع شده
آمده است در کلام الله لفظ ید و ساق و استوی که جمعی را مجسمه
ساخته و از راه برده و در حدیث آمده که ان الله خلق آدم
علی صورته و رایت ربی علی صورة امرد شاب فی سکک
المدینة و در مشایخ شیخ بایزید بسطامی گفته که لوائی
ارفع من لوای محمد کما مر بتفصیله و شیخ محی الدین
عربی گفته که خاتم النبوة خشت فضه است و خاتم الولایت خشت
ذهب و نیز گفته اند که خاتم النبوة الولایة معارف و علوم اخذ
مینماید و نیز حضرت خواجه نقشبند فرموده که در مقامات شیخ منصور
حلاج و شیخ منصور بایزید بسطامی و شیخ جنید بغدادی
سیر کردم بدانجا که ایشان رسیده بودند رسیدم تا آنکه
ببارگاه رسیدم که از آن معظم تر بارگاهی نبود ملهم گردیدم که این
بارگاه محمدیست علیه الصلوات والتسلیمات گستاخی نکردم
و آنچه ابو یزید کرده بود نکردم و نیز حضرت خواجه بزرگ قدس
سره فرموده اند که ابو یزید گفته که در صفات انبیا سیر کردم

از خاتم

بیارگاه محمد علیه الصلوات والسلام رسیدم خواستم که در صفت
او علیه السلام سیر کنم دست رد بر پیشانی من کشیدند و من به
عنایت الهی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی
نکردم و من نیاز بر استان عرش نشان الحضرت علیه الصلوات
والسلام والتحیه نهادم بر من کرم فرمودند و مرا داخل این مقام
گردانیدند انتهی بر ظاهر است هر کس که مقام محمدی علیه السلام بر
ناچار از مقامات سایر انبیا و خلفا بالا رفته باشد هر تاویلی
که در بیجا کنند اینجا نیز بکار برند شیخ عطار فرموده که بنجا نکه
در عالم شهادت انبیا و خلفا را ایشان را اماکن خاصه هست
که مسافران و زایران بزیارت ایشان می آیند و استفادها می
برند همچنین در عالم غیب نیز ایشان را مقاماتست که سالکان
طریقت جهت دریوزه فتح کاروی و برای طلب نعمت احوال باین مقامات
انبیا عظام و اولیا کرام نیز میرسند و بران استانها روی نیاز
نهاده مسالت کشایش مینمایند بلکه بساست که فتح باب نمی
یابند پس عنبه علیه نبویه علیه السلام والسلام میرسند و از انجا
فیض میبرند سوال انکه گویند که حضرت ایشان از وحدت وجود
که مسلم منطق علیه متاخرین صوفیه است منکرانند جوابش
آنحضرت قدس سره درین باب انچه میفرمودند و چیزیکه از کلام
ظاهر میشود انست که وحدت وجود در اثنای راه بر سالکان این

ابن طریقه منکشف میگردد اما از اکمال الکمال نمیدانند که فوق
آن ترقی باشد چنانچه نوشته اند که این حال نیک است اما بشرط
عبور و الحضرت را نیز در میادی حال حاصل شده بود چنانکه
و چنانچه حضرت ایشان می نویسند که آنچه از مسئله وحدت وجود
و توابع آن گفته اند در اوایل حال بان مشرف ساختند و شهود
احدیت در کثرت میرسند از ان مقام بدرجات بالا پردند
و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق این مقامات
و معارف از کلام قوم هریجا یافته نمیشود و اشارات و رموزات
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل
بر صحت انها موافقت شریعت و اجماع اهل سنت است
در هیچ چیزی مخالفت بظاهر شریعت غرا انداز ند و نه در هیچ چیز
موافقت بحکما و اصول معقوله انها بلکه از علماء اسلام
جماعه که مخالف با اهل سنت دارند با صول انها نیز موافقت
نیست و نیز حضرت ایشان بشیخ صوفی نوشته اند که در وقتی
در مجلس شما از فقیر مذکور ساخت که او انکار وحدت وجود
مینماید مخذوم ما معتقد فقیر از جوزدی باز بمشرب اهل توحید
بود و والد فقیر بظاهر بر همین مشرب بوده اند و بر سبیل دوام
بهمین طریق اشتغال داشتند و با وجود نکرانی تمام بجناب
فوق و مرتبه بیکیفی بحکم ابن الفقیر نصف الفقیه فقیر الدین

علم

مشرب ارزوی حظ وافر بود ولذت عظیم داشت تا انکه حضرت حق سبحانه
بمحض کرم وفضل خویش بخدمت ارشاد پناهی حقایق ومعارف اکاهی
موائد الدین الرضی شیخنا وامامنا وقبلتنا الشیخ محمد الباقی
قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس رسانید وایشان
بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند وتوجه بلیغ بحال
این مسکین نمودند ومرعی داشتند بعد از ممارسته این طریقه
علیه در اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت وعلوی در این
کشف پیدا شد علوم ومعارف اینمقام فراوان ظاهر گشت
وکم دقیقه از دقایق اینمرتبه مانده باشد که انرا منکشف نگردانیدند
ودقایق ومعارف شیخ محی الدین عربی را کما ینبغی لایح کردند
وتجلی ذاتی که صاحب فصوص انرا بیان فرموده است ونهایت عروج
خبران نمیداند ودر شان ان تجلی فرموده وما بعد هذا الا العدم
المحض بان تجلی ذاتی مشرف گشت وعلوم ومعارف ان تجلی
را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند نیز بتفصیل معلوم شد
وسکر وقت وغلبه حال درین توحید بحدی رسید که در بعضی
عرایض که بحضرت خواجه قدس سره نوشته بود این رباعی را
که سراسر سکر است مرقوم نموده بودند رباعی ای دریغا کاین شریعت
ملت اعمائی است ملت ما کافری وملت ترسائی است کفر وایمان
زلف وروی ان پری زیبائی است کفر وایمان هر دو اندر راه ما تنهائیست

بلغ

واین

واین حال تا مدت مدید کشید واز شهور بسنین کشید وانجامید
ناگاه عنایت بیغایت حضرت جل وعلا دریچه غیب در عرصه
ظهور امد وپرده روپوش بیچونی وبی چگونگی برانداخت علوم سابق
که مبنی از اتحاد وحدت وجود بوده اندرو بزوال اوردند احاطه
وسریان وقرب ومعیت ذاتیه که در انمقام منکشف بود مستتر
گشت وبیقین یقین معلوم گشت که صانع را جل سلطانه با عالم
ازین نسبتهای مذکور هیچ ثابت نیست احاطه وقرب او تعالی
علمیست چنانچه مقرر اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم او سبحانه
با هیچ چیز متحد نیست او ذات تعالی وتقدس وعالم عالم او سبحانه
بیچون وبی چگونه وعالم سراسر بداغ چونی وچگونگی متسم
بیچون را عین چون نتوان گفت وواجب را عین ممکن نتوان خواند
قدیم هرگز حادث نشود ممتنع العدم جایز العدم نگردد وانقلاب
حقایق محالست عقلا وشرعا وصحت حمل یکی بر دیگری ممتنع
است اصلا ورا ساعجست که شیخ محی الدین عربی وتوابع او
ذات را واجب تعالی را مجهول مطلق میگویند ومحکوم بهیچ
حکم نمیداند وما هو الا الحکم علی الذات انتهی معلوم
ضمایر اولی البصایر بوده باشد که حضرت ایشان قدس سره اثبات
اعلای درجات وحدت وجود مینمایند غایت ما فی الباب اختلاف
که بجمعی از صوفیه وجودیه دارند انست که چون اینجماعه اشیا را مظاهر

تذییل

اسماء الهی میدانند و مظهر را عین ظاهر از تجلیه بعینیت قایل شده اند
و میگویند که ذات حق سبحانه و تعالی وجود مطلق است و اشیا را
وجود مقیده و قید جز در وهم نه للاجل بعینیت قایلند و حضرات این
جماعت میفرمودند که حقایق اشیا عدم ماست که مرایای کمالات
و مظاهر حضرت وجود واما وجود از جمله محالات است
و ظهور غیر وجود در مرات عدم از تمتعات للاجل بعینیت قایل
نشده اند و بکنه شریعت و حقیقت رسیده اعلای درجات توحید
را ثابت نموده اند پس فرق درمیان این دو مشرب بر هوشمندان
مخفی نیست که کدام بحقیقت توحید و متابعت شریعت اقرب است
والله اعلم قدس سره حضرت ایشان قدس سره نوشته اند
من هم من عبدالله ام جل وعلا وهم مراد الله عز شانه سلسله
ارادت من بی توسط بالله متصل است تعالی و بدل من نایب
الله است سبحانه ارادت من بمحمد رسول الله صلعم بوسایط کثیره است
و در طریقه نقشبندیه بیست و هفت واسطه و ارادت من بالله
تعالی بقوله وساطت نمی نماید چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد
رسول الله ام صلعم و هم پیره پس روا نباشد و بر خوان این دولت
هر چند که طفیلی ام اما ناخوانده نیامده ام و هر چند تابع ام اما از اصالت
بی بهره نیم و هر چند امتم اما شریک و دولتم نه شرکتی که ازان دعوی هم
سری خیزد که آن کفر است بلکه شرکت خادمست با مخدوم مانند طلبیده

نسخه

فقرات سبعه در فارسی است و در اصل بعدد و حروف

حقیقت کعبه و مشهد و صفت قرب

مناسب

بیست و یک واسطه درمیان است و در طریقه قادریه بیست و پنج و در طریقه چشتیه

برسفره این دولت حاضر شده ام و تا نخواسته اند دست باین
دولت دراز نکرده ام هر چند در طریقه نقشبندیه بر من عبدالباقی
است اما متکفل تربیت من الله باقیست من بفضل تربیت باقیه ام
و براه اجنبیا رفته سلسله من سلسله رحمانیست که من عبدالرحمن ام
جه رب من رحمن است و مربی من ارحم الراحمین و طریقه من طریقه
سبحانیست که از راه تنزیه رفته ام و از اسم و صفت خود ذات
اقدس تعالی نخواسته ام این سبحانی نامان سبحانی است که بایزید
بسطامی بان قایل گشته است که از ایا آن مساسی نیست آن از دایره
نفس است و این ماورای النفس و آفاقست دان تشبیه است که لباس
تنزیه پوشیده است و تنزیه است که گرد از تشبیه بوی نرسیده و آن
از سر چشمه سکر جوش زده است و این از عین سکو برآمده ارحم
الراحمین در حق من اسباب تربیت را غیر از معدات نداشته است
و علت فاعلی در تربیت من غیر از فضل خود را نشناخته از کمال
کرم اهتمام و غیرتی که در حق من دارد تعالی و تقدس تجویز نمیفرماید
که فعل دیگری را در تربیت من مدخلی باشد و تا من بدیگری در نیمغنی
متوجه گردم مربی الهی ام جل شانه و مجتبای فضل و کرم نامتناهی
او تعالی بکریمان کارها دشوار نیست تم کلام الشریف بعضی از اهل
زمان براین مکتوب چند اعتراض نموده اند و جوابهای ازان
ظاهر میگردد قدس سره مکتوبرا بجنس ایراد نمیباید نوشت اند که حضرت

برامده

صحو

حضرت ایشان باندازه شکوک آنها مکتوب نوشته اند که اعتراض

ازم

خواجه ما قدس سره اوایل حال سیر این فقیر را سیر مرادی مقرر فرموده اند
واین ابیات مثنوی مطابق حال این فقیر دانسته میخوانند نظم
عشق عاشق یا دو صد طبل و نفیر ٭ عشق معشوقان نهانست و ستیر
لیک عشق عاشقان تن زه کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربه کند
واز مردان هر که واصل گشته براه اجتبا رفته است راه اجتبا
مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات صاحب
عوارف قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب
تصریح باینمعنی فرموده است و راه مرید از راه انابت و راه مرادان
را راه اجتبا فرموده اند قال الله تبارک وتعالی اللّٰهُ یَجْتَبِی
اِلَیْهِ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی اِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ اری راه اجتبا
بالاصالة مخصوص بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات است و امتان را
در رنگ سایر کمالات به تبعیت ایشانست تا آنکه اجتبا مطلقا
مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات والسلام و امتان را از آن
اصلا نصیب نیست که آن غیر واقعست مخدوما وصول فیوض هر سالک
را بتوسط و حیلولة خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام
تا زمانیست که حقیقت آن سالک که محمدی المشربست بحقیقت محمدی
منطبق نگشته است و بآن متحد نشده و چون بکمال متابعت بلکه بمحض
فضل در مقامات عروج این حقیقت را با آن حقیقت اتحادی حاصل
شد و توسط برخواست چه توسط و حیلولة در مغایرست و در اتحاد

وتوسط

و توسط متوسط و حاجب و محجوب نبود آنجا که اتحادست معامله
بشرکت است اما چون سالک تابعست و الحاقی و طفیلی است
از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را بحقیقت
آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام انطباق و اتحادی
پیدا میشود بیانش آنست که حقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوات
والسلام که جامع جمیع حقایق است و آنرا حقیقة الحقایق
گویند و حقایق دیگران در رنگ اجزای اند مر او را با جزئیات
زیرا که اگر محمدی المشربست حقیقت سالک در رنگ جزئیست
مر آن کلی را و محمولست بروی و حقیقت غیر محمدی المشرب در رنگ
جزای است مر آن کل را و غیر محمول است بروی و این حقیقت غیر محمدی
المشرب را اگر اتحادی در عروجی پیدا شود با حقیقت پیغمبری خواهد بود که این
بر قدم اوست و محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکتی
در کمالات او پیدا خواهد کرد لیکن از قسم شرکت خادم بود
با مخدوم و چون این جزئی را بعلاقه کمال متابعت بلکه بمحض
فضل محبت خاص بکلی خود پیدا خواهد شد و شوق وصول آنرا دامن
گیر او میگردد و آن قیدی که کلی را بجزئی آورده بود بفضل و کرم
خداوندی جل شانه رو بزوال می آرد و بتدریج بعد از نزول
و زوال این جزو را بکلی خود انطباقی و الحاقی حاصل میشود و آنکه گفتیم
محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه بمحض فضل این فقیر را پیدا شده بود

و در غلبات آن محبت میگفتند که محبت من بحضرت حق سبحانه از آن
جهت است که او تعالی رب محمد است تا این قسم محبت پیدا نشود و الحاق
و اتحاد چگونه متصور بود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم و حقیقت توسط و عدم توسط را بیان مینماید
نیک استماع فرمایند و طریق جذبه را چونکه کشش از جانب مطلوبست
و عنایت الهی متکفل حال طالبست ناچار قبول وساطت
نمیکند و در طریق سلوک چونکه انابت از جانب طالبست از وجود
وسایط چاره نبود و در نفس جذبه هر چند وسایط در کار نیست
اما تمامی جذبه منوط بسلوکست که اگر سلوک که عبارت از اتباع شریعت
است از توبه و زهد و غیرهما تا بجذبه منضم نگردد و جذبه ناتمام و ابتر است
بسیاری از هنود و ملاحده را دیده ایم که جذبه دارند اما چون که بمتابعت
صاحب شریعت متحلی نگشته اند ابتر اند و غیر از صورت جذبه نصیبی ندارند
و در طریق جذبه اگر بتوسط متابعت شریعت که عبارت سلوک است وصول
بمطلوب میسر شود بی واسطه و بی حیلوله امری خواهد بود گفته اند
لو دلیتم بدلوا لوقعتم علی الله یعنی اگر کشیده شوید شما
بحضرت حق سبحانه و تعالی و رسانیده شوید بباطن بطون هر آینه
در میان شما و در میان حق تعالی جل و علا حیلوله و حجاب امری
نخواهد بود حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که وصول از راه معیت
که حق را جل سلطانه با بنده است اگر میسر شود ناچار بی توسط

صاحب

امری

امری خواهد بود که مناسب معیت است اگر واسطه است در سلسله که تربیت
یافته است که عبارت از سلوکست و راه معیت یکی از طرق جذبه است
و حدیث نبوی علی صاحب الصلوات والتسلیمات المرء مع من
احب نیز تایید این معنی میفرماید زیرا که مرد را با محبوب خود
چون معیت بر ثبوت پیوست واسطه مرتفع گشت تم کلامه الشریف
درین مکتوب در باب توسط و عدم توسط سخن بشرح و بسط
تام نوشته اند و دیگر در همان مکتوب نوشته اند که اویسی گفتن
انکار از پیر ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی است که روحانیان را در تربیت
او مدخلیتی باشد حضرت خواجه احرار قدس سره با وجود پیر ظاهر
چونکه امدادی از روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس سره با وجود
پیر ظاهر چونکه مددها از روحانیت خواجه عبد الخالق قدس سره
یافته بودند اویسی بودند علی الخصوص شخصی که با وجود اویسیت
اقرار به پیر ظاهر هم داشته باشد انکار پیر بر سر او بستن
عجب انصافست و مراد از ترکیب لفظ عبد الباقی معنی اضافیست
نه معنی علمی هر چند بابلغ وجوه اشعاری بمعنی علمی هم دارد یعنی
پیر من هر چند بنده باقیست اما متکفل تربیت من الله باقیست
اینجا کدام تحریف است وجه سوی ادب الله تعالی انصاف
دهد دیگر قصوری که در معنی سبحانی که از بسطامی از غلبات سکر
صادر شده است گفته باشد لازم نمی آید از آن قصور در قایل مستقر
و مستمر باشد تا دیگری از وی افضل بود چه بسیار معارفست
که در وقتی بمقتضای حال آن وقت صادر شده است و در وقت

مع

یافته اند اویسی میگفته اند و همچنین
حضرت خواجه نقشبند قدس سره

دیگر بعنایت خداوندی جل شانه چونکه قصور المعرفت را دریافته است
ازان درگذشته و بمقام فوق رسیده و هم معترض گفته بود که ارباب سکر
اگر این قسم سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب
صحو اظهار این سخن بسیار مستبعد است ایشان در جواب نوشته
اند که هر که این قسم سخنان نوشته است منشا آن سکر است
بی مزج سکر درین باب دست بقلم نبرده غایة ما فی الباب
در سکر مراتب کثیره است هر چند سکر بیشتر شطح غالبتر
سکر بسطامی باید که بی تحاشی قول لوائی ارفع من لوای محمد
ازان بوجود آید پس هر که صحو دارد گمان نکنند که سکر همراه او نیست
که آن عین قصور است صحو خالص نصیب عوام کالانعام است
هر که صحو را ترجیح داده است مرادش غلبه صحو است نه صحو صرف و همچنین
هر که سکر را ترجیح میدهد غلبه سکر است نه سکر خالص که آن
آفت است جنید که رئیس ارباب صحو است و صحو را ترجیح بر سکر
میدهد چندان عبارت سکر آمیز دارد که چه تعداد آن نماید فرموده
هو العارف والمعروف وگفته لون الماء لون انائه
و فرموده المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له
اثر و صاحب عوارف که از کمل ارباب صحو است در کتاب او
چندان سکریه است که شرح دهد و این فقیر در ورقی بعضی سکریه
او را جمع کرده است از بقایای سکر که تجویز افشای اسرار نموده
می آید از سکر است که مباهات را افتخار کرده میشود و از سکر است
که مزیه خود بر دیگران کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای اسرار

انجا

انجا کفر بود و خود را از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقید سکر
در صحو در رنگ نمکست که مصلح طعامست اگر نمک نباشد طعام
معطل و بیکار ماند بیت گر عشق نبودی غم عشق نبودی ع چندین
سخنی نغز که گفتی که شنودی ع این فقیر که اینهمه دفاتر در بیان علوم
و اسرار این طایفه علیه نوشته است ظاهرا بخاطر شما قرار یافته
که از روی صحو خالص نوشته است بی مزج سکر حاشا و کلا که آن
حرام و منکر است و گزاف و سخن بافیست سخن بافان
که بصحو خالص موصوف اند بسیار اند جز این قسم سخنان نیافتند
و دلهای مردم نبرند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست ع مخدوما این قسم سخنها
که منبی از افشای راز باشد و از ظاهر مصروف بود در هر ورقی
از مشایخ طریقت قدس اسرارهم بظهور آمده است و عادت
مستمره این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیر آنرا ابتدا
کرده باشد و اختراع نموده لیس هذا اول قارورة کسرت
فی الاسلام پس این شور و غوغا چیست اگر لفظی صادر شده است
که ظاهرش متابعت بعلوم شرعیه ندارد آنرا باندک توجه ظاهر
صرف نموده مطابق شریعت باید ساخت مسلمانی را متهم نباید
ساخت اشاعت فاحشه و تفضیح فاسق هر گاه در شریعت
حرام و منکر باشد تفضیح مسلمانی بمجرد اشتباه چه مناسب

از جای م

بود و شهر بشهر بان منادی کردن کدام تدین باشد طریق مسلمانی
و مهربانی انست کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعیه است باطنش
بحقیقت اراسته باشد اگر از شخصی صادر شود باید که قایل ان
کیست اگر ملحد و زندیق بود رد آن باید کرد و در اصلاح آن بباید
کوشید و اگر قایل آن کلمه از مسلمانان بود و ایمان بخدا و رسول
داشته باشد در اصلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای
ان پیدا باید نمود یا از ان قایل حل ان مسایل باید طلبید و اگر در
حل ان عاجز اید نصیحتش باید نمود امر معروف و نهی منکر برفق اولی است
باجابت نزدیک است تم المکتوب این مکتوب در اواخر جلد ثانی
ثالث مکتوبات ایشانست چون بسیار بود و این کتاب مختصر
بنابران تمام نیاورد بدانجا رجوع نمایند که فواید بسیار دارد و انچه
در اخر این مکتوب نوشته اند در حل جمیع شبهات و اهیه
مخالفان کافیست بدانند که معارف و اسرار مختصه که از
مبدا فیاض بر باطن شریف انحضرت ورود مینمود چند قسم
بود نوعیست که هرگز انرا از دل بر زبان نیاوردند الا برمز و ایما
و اشارت هم در معرض ظهور نکشیدند مثل تاویل مقطعات
و متشابهات قرانی که بر انحضرت انکشاف یافته بود دویم
و ان قبیل است که اظهار آن بحضرات مخدومزادها مخصوص است و دیگری را
در ان شریک و محرم نکنند و هر قسم بقلم نیامده است سیوم از ان

در اسرار مختصه

شرح

قبیل

قبیل که با محرمان دیگر هم از کمل اصحاب در میان می اوردند فاما در حین
بیان خلوت میکردند بلکه دروازه می بستند و اگر بناگاه ورود نامحرمی
اتفاق می افتاد سکوت می ورزیدند یا بساط سخن بغیر می دادند
و تتمه اسرار را در وقت دیگر بیان میفرمودند و این گرامی معارف را
حتی الامکان بتحریر نمیکشیدند مگر انکه محرمی التماس مینمود بنابر اجازت
و اجابت مسئول بطریقی که هر کس بی بادراک ان نبرد نگارش
میفرمودند قسم چهارم از معارف انست که بالتماس سایلان
یا به نیت افاده طالبان عمولا و شمولا بتحریر در امده این معارفست
که در رسایل و در دفاتر مکاتیب ثلثه وافر البرکه که مشتمل است و هر
معرفتی از ان شفا دل بیماران و رنجوران است و موصل دوران
و مهجوران همگی مکتوبات قدسی آیات و رسایل زیاده از چهل
هزار بیت نخواهد بود دفتر اول مشتمل بر سیصد و سیزده مکتوب است
که بنابر امر عالی انحضرت بر طبق انبیاء مرسل و نیز موافق تعداد
رجال جیش بدر در سنه هزار و بیست و پنج اختتام یافته
چنانچه تاریخ ان از دار المعرفت می براید و دفتر ثانی محتوی بر نود
نه مکتوب موافق اعداد اسماء حسنی و دفتر ثالث حاوی یکصد و
چهارده مکتوب بر طبق سوره قران و رسایل ایشان مثل مبدا
و معاد و معارف لدنی که متضمن احوال و مقامات خاصه
ایشانست و رساله مکاشفات غیبیه و رساله اثبات نبوت

بلغ

وتمامی

عدد

ورساله اداب المریدین وشرح رباعیات حضرت خواجه وتعلیقات
عوارف وروشیعه وغیر ذلک نیز ازین قسم است وازراه وقت
مطالب وغموض عبارات وتحقیق اسرار وتدقیق رموز واشارات
کرامتی است ساطعه وایتی است قاطعه بر علو شان وسمو المکان
ومکاتیب ایشان ونازکیها وباریکیها که در کشف حقایق الهی نموده
اند واعلام علماء اکابر مشایخ شیفته ان شده اند ودقایقی که در میان
حضرات خمس وتوحید وجودی وشهودی ومشاهده ومکاشفات
وایقان وایمان غیب وعیان وبیان اطوار سوء وظهور انوار مختلفه
وتجلیات متکیفه وغیر متکیفه وجمع بین التشبیه والتنزیه وصرف تنزیه
وخفایای اطلاق ومحال تعینات وتجلی باقی ودایمی ومعامله وراء تجلی
سکر وصحو وعلم وراثت وغیر وراثت وتحقیق صنوف ولایت
از صغری وکبری وعلیا ومقام نبوت ورسالت وصدیقیت وقربت
ودنی وتدلی ومحبت وخلت ودرجات سبعه متابعت وصباحت و
ملاحت والجمع بینهما وسیر افاقی وانفسی وماورای افاق وانفس
بر هوشمندان پیدا وهویداست همین علوم ومعارف که بقلم در امده
باوجود علو مقال وفصاحت وبلاغت از مرتبه اعجاز توان گفت
زیرا که ابناء روزگار از ایشان مثل ان معترف بعجز اند وچون در خلوات
بزبان الهام ترجمان بیان میفرمودند صورت دیگر میگرفت گوییا
مرقومات قال است وملفوظات حال وان بیان معرفت واین القا

نسبت

نسبت واعطاء نعمت یعنی در پرده تقریر معارف تصرف مضمر داشت
که سامعان را سکری وحضوری فرو گرفت ولذتی وحالی حال میگردید
که بتحریر نگنجد وتعبیر بهمان حال که بر منصه ظهور میکشیدند طالبان را
متحقق ومتصف میگردانیدند چون محرمان راز از خلوتکده
اسرار بیرون میشتافتند خود را مست وسکران میبافتند
وانانکه ایشان را بمحرمیت قبول میفرمودند پیوسته تمنا می نمودند
که کدام روز باز بر سر بیان معارف خواهند امد طریقه انیقه
انحضرت در تقریر وتحریر حقایق ان بود که تا بماخذ ان علوم
رو نمیشدند از ان سخن نمیکردند تا انکه بر انحضرت منکشف
نمیشد در بیان نمی اوردند چنانکه بعضی مخلصان از احوال
حضرت خضر والیاس همواره میپرسیدند ایشان بسکوت
میگذرانیدند بعد از مدتی چون ملاقات بایشان واقع شد
در بیان بان یاران ازین مقوله متغیر بودند نگارش فرمودند
چنانچه بعضی دوستان از سر گرفتاری حضرت یعقوب بحضرت
یوسف میپرسیدند وایشان غیر از خاموشی جواب نمیدادند
واز روی علم بحل ان نمی پرداختند چون حق سبحانه تعالی
حل این معما بر ایشان منکشف شد بیان فرمودند وبقلم
اوردند وبان عزیز که استفسار کرده بود فرستادند بعضی از
محرمان حضور معروض داشتند که قصه بقیة النحل که از اسرار است

متحقق

دران مکتوب اندراج یافته وازان فاضل که بدو فرستاده اند باعمل
دنیا مخمور است جماعه سقیم العقل را باعث شورش نشود لمحرره
انا خصمنک بعد از ان این بیت خوانده اند ست بار این غنچه خندان که سبزه
بمنش میسپارم بتوار خشم خودی جمنش به برکت توجه
آنحضرت وحوالت بحضرت حمدیت امعامله سری نکشید وبچکس ازا
نفهمید ولیکن بودی که موجب تحریر حقایق حل کلام مغلق که از اکابر
سرزده می بود خصوصا کلامی که بظاهر شریعت موافقت نداشت
وبهانه طلبان تحد طینت از اوزنگاسل ساخته ایشان
آنرا تاویل مستقیم بر طبق شریعت غرا مینمودند یا در توجیه ظاهر کشتی
که این مقوله از سکر وغلبه حال سر برزده ویا خطای کشفی
واقع شده بهمان می نوشتند ولیکن خطای کشفی را چون خطای
اجتهادی محل مواخذه نمی ساختند اما قابل تقلید نمیشمردند
واگر مدعیان ناقص العلم وقاصر الفهم را در مقام ان مدعا شدید
میدیدند ایشان نیز بنا بر حمیت اسلام وعزت دین وکمال
متابعت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات روان
رقم میفرمودند ازین قسم انچه بتقریر پیوسته سیری که در ای انفس وآفاق
مشهود گشته نگارش رفته وازین قبیل است انچه در کلام سید الطایفه
رقم فرموده اند چون حادث بقدیم مفردن کرد ودر ا از عاند الا سوال
مخالفان کوبند که ایشان بر کلام اکابر مشایخ سلف کرده اند جواب

کوییم که حضرت ایشان قدس سره سراپا غرق محبت ومحبت کربار
سلف وخلف بوده اند لیکن اگر در بعضی کلمات ایشان تخن کرده
اند مبنی بر تبعی وحکمتی والهامی واعلامی بوده بالجمله اگر بر سر
انصاف آیند وعلو حال وسمو مقال وعلوم واعمال انصاحب
تکمیل واشباع اتباع الحضرت بینگرند بلا توقف وتامل
حکم فرمایند که الحضرت را میرسد که از روی کشف والهام
مخالفت بکشوفات ایشان نمایند چه از پیشگاه چنین آمده است
که شریعت بنی لاحق مخالفت شرع پیغمبر سابق بوده هرگاه مخالفت
بوحی ثابت کرده اگر بالهام نیز تحقق پذیرد چه مانع وچه
نقص سابق بمخالفت لاحق لازم نیاید مع ذلک مشاجرات
ومخالفات صحابه کبار از راه اجتهاد بوده است ودر علمای این
خلاف شایع وضایع است ودر مشایخ نیز این نوع مخالفات
کشفی بسیار واقع شده خلاف شیخ علاء الدوله سمنانی
با شیخ محی الدین عربی در مسئله وحدت وجود مشهور است
با انکه علاء الدوله ویرا عارف سبحانی گفته ودر بسیاری از
تصانیف خود ویرا بعلو درجات ستوده اینچنین است احوال
مجتهدان میان یکدیگر شاگرد را ابعاد از وصول بدرجهٔ اجتهاد واتباع
رای خود واجب هر چند باستاد مخالفت کند امام ابو یوسف
در یک مسئله خلق قران شش ماه با امام اعظم بحث وجدل

ولایت م

سخن م

مسئله نجم

کرده بود و در بسیاری از مسایل بر خلاف رای امام برای صاحب
فتوی داده اند کذلک برتبه عرفان و ولایت اما بر ناقص المعرفت و دنی الرتبه
را این درجه نباشد و با وجود ان ادب بزرگان را نگاه میداشتند
قرارت م بیکبار اصحاب کبار الحضرت نزد ایشان کتاب عوارف شروع نمودند و التماس
شرح ان کتاب نمودند حضرت ایشان بکان بزوی شرح بران کتاب تصنیف
نمودند بعبارت عربی و غایت فصاحت و بلاغت بعد ازان فرمودند
که خود را از تالیف شرح عوارف کذاشتیم میترسیم که مبادا در بعضی
مواضع سخن بجای رسد که حسن ادب شیخ از دست رود و ابتدای
توجه الحضرت به تحریر معارف و حقایق و مکاشفات و معاینات
خود بامر حضرت خواجه قدس سره بوده که حضرت خواجه از الحضرت می
فرمودند و ایشان در جواب می نوشتند و امر بر رساله در احوال
بزرگان علیهم این سلسله نقشبندیه از راه کشف خافی نیز کرده بودند
وان رساله بانام رسیده بخدمت حضرت خواجه فرستاده اند
ایشان بوصول ان رساله دو قها کرده اند و تحسینها نموده اند این
تحسین و نموده اند و تصدیق کرده اند و بعضی دقایق دیکر در احوال بعضی
عزیزان استفسار کرده اند جانجه ان مکتوب حضرت خواجه در مکاتیب
ایشان م واقع است و نیز امر ارواح طیبه سلف بلکه امر عالیشان سید
اولین و آخرین علیه من الصلوات و اکملها و من التسلیمات
ایشان م امتها بوده است جانجه در مکتوبی که بحضرت خواجه نوشته اند ایمای باین

طبع

مرح

معنی نموده اند در رساله بالتماس بعضی ازان تیسر شد که التماس نموده
اند که نصایح بنویسی که در طریق نافع بود و بمقتضای حال زندگانی کرده شود
الحق رساله کثیر الرکته غریب است بعد از تحریر آنچنان ظاهر و معلوم
شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوات و السلام و التحیه
بجمیع کثیر از مشایخ امت خود تشریف ارزانی داشته اند و از کمال کرم
خویش از ابو سه میکنند و میشایخ مینمایند که این نوع سعادت
می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستعد کشته نوازنی و ممتازند
و عزیز الوجود و بزرکی الحضرت علیه السلام و الصلوات و التحیات
ایستاده اند و القصه بطولها و در همان مجلس با شاعت این واقعه
فقیر را امر فرموده اند کاریمان کار دشوار نیست بلکه چون بمقتضای انکه
ایشان از وراثت جد معظم فاروق اعظم رضی الله عنه واقع شده و محدث
بفتح دال ساخته بودند للجرم اینهمه اسرار حقایق و دقایق
از دست سبحانه چنانکه کذشت ع ایشان نه اند این همه الحان را طرب
و نیز حضرت در اواخر جلد اول مکتوبات نوشته اند که این معارف
که مسوده یافته امید است که از الهامات رحمانی باشند که اصلا
وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود و لیل بر ینمعنی انکه چون
در صدد تحریر این علوم شدم بلتجی بجناب اقدس خداوندی جل
سلطانه کشت دید ملایکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات و السلام
از نواحی مقام دفع شیطان میکردند و نمیکذاشتند که در حوالی

کر الجی یعقوب بحال لعمر و لکلام انه
محدث و محدث بفتح الدال عمر رضی

ان امکان کرده و چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار این نعمة
عظمی جرات نموده اند رجا که از مظنه عجب و ریا مبرا باشد چگونه عجب را
گنجایش بود که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت
نصیب عین است و نیز موید تحریر علوم کثیر و امر عظیم و کبیر است
یکی فرمودن موید علیه السلام والصلوات والتحیات قدس سره که تو
مجتهد عالم کلامی دوم فرمودن علی مرتضی کرم الله وجهه ایشان را در
واقعه دیدم که آمده ام تا ترا علم سموات تعلیم دهم و باعث دیگران
بود تا ساعتی از بار وجود بیاسایند چنانچه آنحضرت نوشته اند
که جمعی برای تسکین از بار وجود بسماع و رقص مشغول گشتند و جمعی
بتصنیف خود را انداختند و از گرانی خویشتن را سبکسار ساختند
و باعث دیگر بر تحریر این اسرار آنست که بر آنحضرت ظاهر ساختند که
مرقومات تو بنظر کیمیا اثر حضرت مهدی موعود خواهد در آمد و مقبول
خواهد شد و این تکثیر تحریر از آنست که حضرت ایشان نوشته اند
که علوم و معارف الهامیه از اعظم آیاتست و ارفع خوارق لهذا
معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بگشا دم که این همه علوم
و معارف که در رنگ ابر نیسان می بارد از کجاست علومی اینهمه
کثرت بتمامها موافق علوم شرعیه و سر موی مخالفت سنت را در آنجا
گنجایش ندارد این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواجه
ما قدس سره نوشته اند که علوم شما همه صحیح است و بعد از اتمام

بنام آنحضرت

مکتوب

مکتوب بیان طریقت نگارش فرموده اند است بیان طریقی که حضرت حق سبحانه
این حقیر را بان طریق ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت و بنیاد
سنت نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است
که برین بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها بنا نموده اند اگر این بنیاد
نمی بود معامله تا باینجا نمیرسید و نمی افزود که تخم از بخارا و سمرقند
آورده در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحا گشتند
و بآب فضل سالها آنرا سیراب داشتند و بترتیب احسان
مربی چون آنگشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات
بخشید **قدسیه** در علوم و معارف که ترجمان احوال و مواجید
است اگر تناقض و تدافعی مفهوم گردد حمل بر اختلاف اوقات
و تنوع اوضاع باید نمود چه در هر وقتی مثل آن احوال و مواجید
علاحده است و در هر مقامی علوم و معارف جدا پس فی الحقیقه
تناقض و تدافع نباشد مثل آن مثل احکام شرعیه است که بعد از
نسخ و تبدیل احکام متناقضه مینماید و چون اختلاف اوقات
و اوضاع را ملاحظه نموده می آید تناقض و تدافع مرتفع میگردد
والله سبحانه حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین
قدسیه مبارک شبی که لیلة القدر قدر و مرتبه از آن استعاره
نماید و لیلة البرات برات علو درجه از آن بر باید وقت و حال
بران صاحب کمال خوش بود این دو بیت مولوی را از سر جوش
و خروش چند بار تکرار کردند **مثنوی** عشق معشوقان نهانست و ستیر
عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان تن زه کند

بدایت

ساختن

۸ این حضرت مجتهد است
آنحضرت الثامنة فی الملفوظات

عشق معشوقان خوش و فربه کند بعد از آن فرمودند که عشق عاشقان را
که عشق معشوقان از علو مرتبه هیچ مناسبتی بعشق عاشقان نیست
زیرا که متعلق عشق معشوقان همان ذات عاشق است بی آنکه
صفتی از صفات عاشقان ملحوظ بود و در عشق عاشق ملحوظ
صفات معشوق است مگر آنکه عاشق را بمرور تصرف استیلای
عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد تا محبتش بآن وقت
ذاتی گردد بمحبت معشوق بعاشق نسبتی پدید آرد چنانکه در
اواخر احوال از مجنون عامری نقل کنند و الا در ابتدا و توسط
در عشق عاشق منظور صفات معشوق مثلا در مجاز صباحت
خد و رشاقت قد و ملاحت تبسم و فصاحت تکلم و غنج
و دلال گوشه چشم و چین ابروی خشم کین و گیسوی پرشکن
و زلف و خطوط غبغب و چاه ذقن و امثال آن اما در عشق که معشوق را
بعاشق است هیچ یکی از اینها ملحوظ نیست آنگاه فرمودند که عشق
صفات را از بی آرامی و تلوین ناگزیر است از آن که عشق عاشق با دو صد
طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام و تمکین زاری و تضرع
و نزاری عاشق و بهی و فربهی معشوق آثار آن و اینست و آنکه گفته است که عشق
معشوقان نهان و ستیر است نیز محبت ذاتیه مبشر است
لان الذات اخفی من الصفات و ادق منها و این تعبیری
بود از آن حضرت برمز و اشارت از معنی قول او تعالی یحبهم و یحبونه
قدسیه روزی درویشی صفا کیشی از آنحضرت پرسید که حضرت
غوث ربانی محبوب سبحانی شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره فرموده

که در

که در هر چیز رحمت است الا در محبت که در وی هیچ رحمت نیست که بکشند
و از کشته خود دیت خواهند معنی این کلام چیست حضرت ایشان
ساعتی متوجه و مراقب گشته روی بحاضران آورده فرمودند که این
کلام از زوال عین و اثر خبر میدهد که صاحب حال بدین مقال لب
گشوده است با آنکه در حق او همگی از معشوق رحمت در رحمت بروز
مینماید لیکن این بیچاره از فرط تعطش که ببقاء محبوب و تحقق بمعشوق
دارد غیر آنرا رحمت نمیداند زیرا که درین زمان از مقتول محبت از
محبوب بعید بود استماع اسم و رسم وی و خبر موطن و مسکن
وی او را رحمت بود اما وی رحمت رویت محبوب را میدانست چون
بلطف محبوب از بعد بقرب رسید تعطش آنرا عدم رحمت دید
رحمت در هم آغوشی وی شناخت و چون بعنایت محبوب هم
آغوش وی گشت از استسقای طلب آنرا نیز عدم رحمت
در خیال بست و رحمت در عین معشوق شدن دید چون بمرحمت
معشوق عین وی گشت چندان مراتب دیگر درین عینیت مندمج
بود که تعطش او آنرا رحمت ندید ناچار هل من مزید گویان طالب
آن مراتب و مرایا گردید و آنکه گفته اند از کشته خود دیت خواهند
او بذلت خود خویشتن را کشته یافته است و مواخذه که بروی
رود از فنای و بقایای آثار دیت فهمیده بجرئت تمام میگوید
آنچه میگوید اما نمیداند که در آن مراتب قتل وی با تمام نرسیده
بود و در معرفتی مانده است بعد از قتل دویم که ازاله آن رمق نموده
رمقی دیگر دقیق تر در نظر قاتل مینمود که بدفع آن میکوشید

بجرئت

کذا و کذا اینجا دیت طلبیدن قاتل از مقتول آنست که مقتول خود را همگی و تمامی
بقاتل سپارد تا سر موی از مقتول با ویست قاتل مواخذه دیت
در میان دارد چگویم که با وی چه میرود و چه می بیند و چه میدهد
و چه می ستاند همو داند قدسیه روزی فرمودند که شیخ علاء
الدوله میگوید رباعی قدسیه این وهم بود کز تو دوئی برخیزد
امکان و حدث بر هر دوی برخیزد شاید که دوئی از تو دمی برخیزد
گر لطف خدا در رسد از راه وهب این رباعی اشارت بزوال
عین مینماید اگر قاتل آنرا جز بیک لمحه نمیداند زیرا که ازاله عین جز بتجلی
ذاتی میسر نمیگردد و آن نزد قایل نیست مگر برقی لاجرم اثر وی جز بدمی
نباشد و آنکه گفتیم زوال عین جز بتجلی ذاتی صورت نه بندد مجملش آن
است که چون اسمی و صفتی ملحوظ بود ناچار عین ثابته در میان عارف
و در میان حایل باشد پس زوال عین متحقق نگردد آنگاه فرمودند
که صاحب فصوص قدس سره بزوال عین مطلقا قایل نیست و تجلی
ذاتی را جز بصورت متجلی که اثبات نمینماید آنجا که در فص ششم
میفرماید التجلی من الذات لا یکون الا بصورت المتجلی له فالتجلی
له لا یری الا صورته فی مرآة الحق و نیز میفرماید که عین
که معلومی است از معلومات الله اگر زایل گردد انقلاب علم او
سبحانه بجهل لازم می آید و این محال است و اعتقاد آن ضلال
و بزوال اثر نیز این بزرگوار قایل نیست میگوید که چون عین زایل
نگردد اثر کجا رود و از کلام بعضی صوفیه چنان معلوم میشود که عین زایل
گردد اما اثر نرود اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زایل پذیراند

چنانچه

چنانچه کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر مصرع این مطلبست
و آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر نگفته ظاهر میشود که زوال
عین از وی نیز متحقق نشده زیرا که اثر حکم عرض دارد و عین
حکم جوهر چون جوهر رود عرض چگونه ماند که عرض بجوهر
قایم بود و بسر خود وجودی ندارد ع اگر سر رود درد سر کی ماند
بعد از آن رباعی شیخ ابو سعید که در جواب سایل از محو
اثر نوشته فرستاده بودند خواندند و مصراع چهارم آنرا
تکرار نموده فرمودند که ما بزوال عین و اثر بشیخ مهنه موافق ایم اما
چون من همه معشوق شدم عاشق کیست قدسیه نگویم بلکه چون شیخ
علاء الدوله سمنانی گوید توئی برخیزد و دوئی برنخیزد و لیکن
سمنانی آنرا دمی گوید و ما مستمر شناسیم که نزد ما تجلی ذاتی
دایمی بود نه برقی و نیز فرمودند که زوال عین و اثر را برخواستن
دوئی لازم نیست بل نشاید زیرا که هستی ظل از اصل ودیعت
بود که از خود میدید و چون باصل دهد توئی برخیزد چه توئی
او همان ماهیت مودعه او بود اما دوئی برجا باشد که ظل اصل
نشود فهم من فهم درینمقام دقایق و حقایق بحدی افاضه
میفرمودند که قوت مدرکه را طاقت احاطه نماید درین
اثنا فرمودند که شیخ علاء الدوله بران قول صاحب قول
فتوحات مکی که حق را وجود مطلق گفته اینهمه غوغا از آن

دارد که قسم کلی را منحصر در سه قید مطلق میداند و غیر خاص و عام
قسم ثالث نمیگوید الحق بحسب قانون منطقی چنین است اما
شیخ این معنی که مطلق گفته مطلق قید اطلاق نیز روا
گفته و این قسم ثالث است که مصطلح اوست و للمشاحت
فی الاصطلاح بر این تقدیر هیچ نیست نزاع بکر لفظی چنانکه ذات
در ادراک و تصور ما نزاید صفات نیز چنین است زیرا که
هر چه از صفات مدرک سالک گردد ظلال صفات است الخ
ماست آنست که بحکم اذکرونی او فات خود را بیاد او
سبحانه مستغرق داریم تا او تعالی بحکم اذکرکم
شما را بکرم خود یاد کند که وعده یاد فرموده است و ذکر بعوض
حصول احوال و مکاشفات نکوبند و مطلبی در تخیل جا ندهید
ولی بغیر عرض بل بجان منت داشته بذکر و عبودیت پردازید
اگر قبول کند بهر چه اوست سبحانه بنوازد و آن وقتی متعقد است
اهل سنت و جماعت را شکر الله سبحانه سبحهم بود بران
اعتقاد نمایند و شکر بجای آرند و آورده اهل من مزید گویند والله
اعلم بیار تنهید بعد ازان فرمودند که سبحان الله بحمده
ما را با وجود حصول کمالات دائمه از پس خود مراعات تنزیه
او سبحانه در مراقبات صفات و تصورات آن خوف دزدی
می آید و بعضی مشایخ را شنودیم که مبتدی باید مراقبه ذات

سبحانه میفرمایند و آن اینست پرتنگ چیزیکه محیط تمام عالمست تغیر مینماید و از
میان صنادیدان آن مراقبه چنان مفهوم میگردد که ان نور را بسیط
و عریض در تخیل می درآرند حق سبحانه و تعالی ازین تخیل ایشان
منزه است و بسیطی هست حقیقی که ابجا انبساط و طول و عرض
مانندان و این تخیلات را راه نیست قدسیه از همانروز که در
خدمت حضرت خواجه قدس سره طریقه کرفتم مرا یقین حاصل
شده بود که عنقریب حضرت حق سبحانه بمحض کرم مرا بنهایت
این راه خواهد رسانید و هر چند که از راه دید قصور حال و اعمال
نفی این یقین مینمود صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد
زبانم می بود بیت ازین نور کاه از تو بردل نافت ۱۰ یقین دانم
دانم که آخر خواهمت یافت قدسیه حضرت خواجه احرار طاب
ثراه کم نسبتی بود از نسبتهای مخصوصه خود که بحضرت خواجه ماضی سره
عطا نفرمودند و کم نسبتی باشد ازان نسبت خواصه که حضرت خواجه
قدس سره بما عنایت نفرمودند مگر یک نسبت که از نسبتهای
عالیه عظیمه از عطیات حضرت خواجه احرار قدس سره مانده بود
که از حضرت خواجه قدس سره ما نخواسته ایم از ارتحال خود
روزی که بزیارت روضه منوره الحضرت رفته بودیم بما مرحمت
نمودند سرکی حضرت خواجه ماضی قدس سره بترتیب طالبان نازمانی
بود که معامله من با نهایت رسیده بود چون از کار من فارغ شدند

محسوس گردید که ایشان خود را از کار شیخ کشیده تر و طلبا را باین حواله
نمودند و در باب من فرمودند که ما این تخم را از بخارا و سمرقند آوردیم
و در زمین برکت آئین هند کشتیم قدسیه ببرکت ظهور عظمت
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله باعتبار درجات قابل
آنست هر چند کوین عظیم تر و برکت و عظمتش بیشتر و این
مصراع عربی خواندند شعر یزید لك وجهه حزا اذا ما زدته
نظرا و همیشه میفرمودند که آنچه توی دردیا معلوم نیست که بهابر
آن باشد که کسی در گوشه خرزه بنشیند باین کلمه طیبه ملتذ بود اما
چه توانکرد که جمیع آرزوها میسر نیست از امور یکه عارف را
از ملکیت به بشریت می آرد هیچ چیز چیز خوردن نیست گاه
نجد صور مثالیه که در وقت طعام بنظر می درآید قدسیه
هر چند ما را عطا فرموده اند محض بفضل و کرم اوست تعالی اما
نهایت کرم آن تواند بود که متابعت سید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات خواهد بود که مدار کار خود را بران میدانیم که هر چه
بما داده اند از راه اتباع داده اند و هر چه داده اند از آنست که از
ما در اتباع بحکم بشریت نقصانی رفته باشد بدین تقریب
فرمودند که دیگر روز بسهو در حین درآمدن در خلاجای پای راست
نهادم در انروز ابواب احوال برمن بسته شد بعد از ندامت و استغفار
بسیار کار بدایخه بود رجوع نمود قدسیه روزی از جهة استیلای

تقاضای

تقاضای بول بسرعت تمام بمتوضا درآمدم نظرم بر ناخن افتاده بود
بان نقطه سیاهی که از اسباب کتابت و حروف قرائت
آنجا نشسته از ادب دور دیدم بعجلت تمام از انجا باز کردیم
و آنرا شستم بعد از ان پسندیدم و ترک ادب را بمنزلت زیاده
داشتم قدسیه یکباری صیام تطوع نگاه میداشتند یکی پرسید
که این روزها را بچه نیت نگاه میدارند فرمودند که قضای احتیاطی
در بعضی ایام صیام رمضان استنجا در روز اتفاق یافته بود
بنابران بر احتمال وصول بلک در جوف برای احتیاط قضا
نگاه میداریم قدسیه همواره اصحاب خود را بکثرت ذکر و دوام
حضور و لزوم مراقبه تحریض مینمودند و میفرمودند که این دار دار
عملست و مزرعه کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب
و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار باشند قدسیه برخی از
مردم از رسایل حضرات خواجگان قدس اسرارهم قلت عمل فهمیده
اند نمیدانند چنانست که طریقه این اکابر در اتباع اطوار نبویه اوفق
و اوثق افتاده است و الحضرت علیه السلام با وجود مراد بیت
و محبوبیت از کثرت صلوات اقدام مبارک ورم میکرد چون
غایت ما فی الباب چون طریقه نقشبندیه قدس اسرارهم در
در بدایت و توسط بجذبات تعلق دارد ناچار حال ایشان از
کثرت سکر و استغراق تقاضای کثرت نوافل اعمال ندارد
بل دوام حضور را با اتیان فرایض و واجبات و سنن موکده جمع

یا تنجا رخ با انکه علت تقاضای
بول شد اهم آن محبت اصبع بود را
بر خود ص

نموده بر همان اقتصار فرموده اند مع ذلک رعایت عظیمت را از آن
اهم مهام فرموده و شمرده اند که آن از ریاضات عظیم است خصوصا
با جذبات و غلبات اما چون بعنایت ربانی احوال از تلوین به تمکین
رسد ناچار بکثرت طاعات گردانید و درین وقت مدار کثرت ترقیات
بر کثرت اعمال بود قدسیه مردم ریاضت را منحصر در گرسنگی و روزه
داشتن دانسته اند اما رعایت توسط احوال در اکل زیاده از دوام
صیامست طعام لذیذ در پیش اینکس نهاده باشند نیمه اشتها را
بخورد و نیمه دیگر که باقی مانده است که دست از آن بدارد سخت ریاضتی
است و از آن ریاضت بمراتب زیاده تر زیرا که وی طعام را نادیده
از آن امساک ورزید و این پاره چشیده و دست از آن کشیده است
قدسیه شرم می آید که در حال انفراد و قوت و استطاعت اقتصار
بر اقل تسبیحات در رکوع و سجود نموده اید قدسیه در نماز رعایت
سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب کند چه این رعایتهای
همه ذکر است زیرا که یاد کرده امر است سبحانه و توجه باو تعالی قدسیه
مردم هوس ریاضات و مجاهدات مینمایند هیچ ریاضت و مجاهده
برابر رعایت آداب شریعت نیست لاسیما نمازهای فرض و واجب
و سنن ادای نماز بنوعی که فرموده اند بسیار دشوار است و متعذر
حق سبحانه میفرماید و انها لکبیرة الا علی الخاشعین
قدسیه اشارت بسبابه در تشهد اگرچه ظاهر بعضی احادیث
دلالت بر فعل آن میکند و نیز بعضی روایات از مجتهدان حنیفه بر

ریاضت

اشارت بسبابه

جواز

جواز آن آمده است اما چون نیک تتبع نموده شد احوط و مفتی
بترک اشارت ظاهر گشت که بسیاری از علما حرام و مکروه
گفته اند و چون امری در حل و حرمت دایر گردد ترک او اولی بود
احوال تابع شریعت است نه شریعت تابع احوال که شریعت قطعی
است بوحی ثابت گشته است و احوال ظنی است بکشف الهام
به ثبوت پیوسته قدسیه عجب است از درویشان خام ناتمام
که بر کشف خود اعتماد نموده بانکار و مخالفت شریعت بیضا اقدام
مینمایند و حال آنکه اگر کلیم الله در عهد نبوت پناه صلی الله علیه
وسلم بودی غیر از اتباع شریعت غرا او را چاره نبودی تا باین کور
باطنان چه رسد قدسیه در باب ماتریدیه میفرمودند که این
بزرگواران از مداخلات علوم فلسفیه دورترند باقتباس انوار
نبوت نزدیکتر قدسیه حضرات خواجگان قدس اسرارهم فرموده
اند که نسبتی که ما فوق همه نسبتهاست از آن است که طریقه ایشان
در متابعت سنت سنیه است و رعایت عزیمت قومیه فوق
طریق دیگر آنست لاجرم نسبت این عزیزان نیز فوق
نسبت سایر طرق باشد قدسیه عمل صالح را عجب
چنان ناچیز کرده اند که آتش هیزم را و منشأ عجب آنست که عمل
در نظر عامل زیبا می در آید که قبایح و شنایع مخفیه خود را یاد کند
و حسنات را متهم دارد بلکه از اتیان عبادات مستحی گردد قدسیه
تا کسی را در علوم ظاهری مهارت تمام نباشد غوامض کلام این طایفه

باید

استفاده نتواند کرد قدسیه تمیز نمودن میان موهوم و موجود دیگر است
و تمیز کشتن آن دیگر قدسیه فرق میان نفی و انتفا فرقی تمام بین شکرف
که نفی در بدایت و توسط بود و انتفا در نهایت بود قدسیه در طریقه حضرات
خواجگان قدس اسرارهم تعلیم و تعلم اسم ذات و نفی و اثبات هر دو
آمده و آنچه ما را معلوم ساخته اند آنست که اسم ذات را بجذبه مناسب
بیشتر است و نفی و اثبات را بسلوک چون درین طریقه در بدایت تقدم
جذبه مناسب حال مبتدی است مبتدی این طریقه را اولی است که تکرار اسم
ذات کند و چون بسلوک قدم نهد لایق حال او نفی و اثبات است
قدسیه یکی از آن حضرت پرسید که سر چیست که ظهور نسبت و حضور
در محافل و مجالس و امواق و صحبت ارباب تفرقه زیاده تر می یابیم و در
خلوات و حجرات و صحبت اصحاب جمعیت کمتر می بینیم فرمودند که شخصی از
خواجه احرار قدس سره نیز همین معنی استفسار نموده بود ایشان
فرموده بودند که نسبت خواجگان با محبوبست چون محبوب را بخلوت
خوانند در حیا رود اما جواب حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت دافع
شده است لیکن حل این معما آنست که ظاهر را با باطن الفتی و خلقی است
که هم جلیسا را با یکدیگری باشند و هر یک از ظاهر و باطن بکار خود
اشتغال دارد و چون ظاهر سالک در محافل و کثرت بنا بر اختلاط
خلق از مصاحبت باطن باز نماند کردو ناچار باطن بی مزاحمت اختلاط
ظاهر بسر کم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از آنست و چون
سالک بخلوت رود ظاهرش از مشاغل محافل پرداخته متوجه مصاحبت

و مونست

و مونست باطن کردد و باطن نیز بظاهر بسوم مجالست بجا آرد ناچار
در حضور فتور رود لیکن بعضی باشند که ایشان را در خلوات و حجرات جمعیت
بیشتر از خلوات و کثرت بود سرش آنست که باطن ایشان را قوتی
حاصل شده است که بظاهر غالب آمده است از اتابع خود ساخته اند
و برنگ خود منصبغ گردانیده اند پس با تفاق ظاهر و باطن نسبت
را تر آید حاصل است قدسیه روزی حضرت ایشان قدس سره فرمودند
که اگرچه صحبت علیه منافع بسیار بدین محمد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
رسیده که بسیاری از فاجران این است ببرکات افاضات ایشان
بکمالات پیوسته اند و از انوار صحبتهای این عزیزان ظلمت بدعت مندفع
کشته و بسا اسرار غامضه کتاب و سنت بکشف ایشان بعرصه
ظهور آمده لیکن بمضار بسیار از ارباب سکر این طایفه علیه بدین مبین
لاحق کشته و ناقصان بی باک را که گاه آمده و سکریات و شطحیات
ایشان موجب ضلالت جمیع کثیر شده حق را سبحانه در ظهور این کلمات
از ایشان حکم و مصالح خواهد بود یک زبان این اکابر بحکم
تخلقوا باخلاق الله برسنت الهی جریان یافته چه در کلام
مجید نیز متشابهات چون ید و استوی علی العرش و ساق و غیرها
که حمل او تعالی را جسم ثابت کرده اند لهذا بضلالت انتفا نداند با انکه
خدا بتعالی دانا بود بضلالت اینها از آن الفاظ بلکه اتباع بنوی نیز
از آن برکنار کان سرزده که ضحک الله وان الله خلق آدم علی صورته

واقع شده است

درایت ربی فی سلک المدینة علی صورة امر در شتاب وضع
الله بلد علی کتفی فوجدت بودها از آنحضرت علیهم السلام
نزآنده با آنکه انبیا سیما خیر الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
در غایت صحو بودند پس از صوفیه علیه صدور این قسم کلمات وظهور
این نوع شطحیات موجب طعن ولعن بنود بعد ازان زمودند تا که اهلی
بشریعت در داده ایم وبخزمت سنت سنیه مصطفوی بر علیها جهما
الصلوات والسلام والتحیه همیشه بر پا استاده ایم لوزبان قلم
ما نیز بعضی کلمات سکر سمات جریان یافته است ناظاهر بینان
چه در یابند **للحضرت الثالثة في بيان شمايله وحليته**
نخستین حلیه مبارک آنحضرت بیان نماید تا سالکان راه طریقت
وسایران سبیل حقیقت از واسطه وصول دانسته بصور صوریه
خداوند حلیه جلیه کرایند و برکات وفیوض بدان رابطه حاصل نمایند
سایه رهبر به از ذکر خیر است هر چند که ذکر و شغلی موجب نزدیکیست
لیکن رابطه اقرب طرقست وراه نقبست **ذکر حلیه نقشبندیه**
عجب قافله سالارانند که بر بندازره بهمان بحر قافله را بدانک
آنحضرت کندم گون مایل بسپیاض کشاده پیشانی بودند وازناصیه
ورخسار ان قدوه کبار نوری می درخشید که حشم درشاهد
آن خیره میگردید کشاده ابرو بودند وابروهای ایشان چون
قوس مخنی دراز و سیاه وباریک بود وچشمان ایشان کشاده

دراز

دراز و سیاه بودند و سواد آن اسود و بیاض آن ابیض و پسنی
مبارک آنحضرت صلعم بلند و باریک بود ولبهای آنحضرت سرخ و
باریک بود و فم مبارک آنحضرت نه دراز بود و نه کوتاه و دندان مبارک
ایشان باکیدگر متصل بود و دندانهای چون لعل بدخشان و طیب
شریف ایشان اینوه باشکوه و دراز و مربع بود و بر رخسارهای
ایشان موی ریش مبارک سه موی تجاوز ننموده و آن حضرت
تمام قد بودند و نازک اندام و هرگز بر بدن مبارک ایشان مگس
و چرک ننشسته بود و پای ایشان چون رخساره خوبان پاشنه
چین و چکل صفا و در خشان بود و در عرق ایشان هرگز بوی
ناخوش ننامده بود چنانکه در هنگام گرما و تابستان متعارفست
و بول و غایط ایشان مثل مشک خوشبو بود و در زمین که
مبرز بخیت غایب میشد و حسن ایشان از حسن متبر یوسف زیاده
بود و وجاهت ایشان از وجاهت خلیل الرحمن نشان میداد
و هر که ایشان را میدید بی اختیار ما هذا بشرا ان هذا الا
ملک کریم بر زبان او جاری میشد و بی اهمال
کلمه سبحان وهذا ولی الله بر لسان راندی اذا رؤ
واذکر الله کویا در شان ایشان وارد شده بود
و با وجود ضعف اسلام غلبه کفر و کافری بسیاری از کفار بر دست
انقبله ابرار مسلمان شده بودند و جمعی کثیر از فساق و فجار
بمطالعه اطوار آن بزرگوار نایب میگشتند و بصلاح و تقوی
و خدا ترسی و حق پرستی می آمدند و جم غفیر از اطراف واکناف

عالم در واقعات و منامات صورت ایشان را دیده در رابطه حاصل نموده
بخدمت شریف ایشان میرسیدند و بعینه همچنانکه در واقعه میدیدند
از ملازمت می یافتند بسیاری از علما و صلحا و درویشان و نواب کرام
حلیه ایشان را در معامله معاینه نموده اند و نقل از انحضرت میکردند
و دل ایشان بیان ذکر ایشان مبهوت میگشتند و بشوق تمام بصحبت آن کعبه انام میرسیدند و طریقه اخذ میکردند همان شغل بودی که از ایشان در واقعه گرفته بودند از خوارق ایشان بود که مریدان بان کثرت در خدمت ایشان می بودند میسر نمودند توجه نموده اعطار احوال مینمودند و ازان احوال گذرانده احوال دیگر بجای آن عنایت میفرمودند کذا و کذا ثم کذا و کذا الی ما شاء الله سبحانه بر هر واحدی ایشان را معامله دیگر و جدا بود و با هر سری سری علاحده و هر کس که از مریدان و ملازمان میدانست که شفقت و مرحمت که با من دارند با دیگری ندارند از روز طریقه گفتن تا انکه بولایت رسانیدن معامله ایشان با مریدان حاضر هر روز بلکه هر ساعت همچنین بود این حقیر از خود میداند که هر روز تا ده بار کما بیش استفسار احوال باطنی میفرمودند حالی که بخدمت ایشان مرور فی میداشت همان لحظه برطرف میگشت و حال دیگر عالیه ازان بجای آن می نشست و گاه در میان حالتین قبض کونه روی میداد بعد ازان حال دیگر بتوجه آن حضرت عوض میگشت یعنی بخرقه این حال تو اینچنین بعد ازین فلان حال بر تو وارد خواهد شد چنانچه فرموده بودندی و همان طور واقع میشدی بلک بعد از وصول بولایت و خلافت و رحلت بعضی

کشتی م

حقیر شده بود که بر کرتخلف نمودیت و گاه گاه از خود میفرمودند که م

اصحاب غایبانه نیز متوجه احوال ایشان میگشتند و احوال خلفا را نیز از حضیض مراتب باوج کمالات وراثت نبوت میرسیدند و اگر یکی را بخواستند از ولایت موسوی مثلا بولایت محمدی برند بکمال تصرف جبر تقبل نموده میبردند و سالک صاحب علم سر در خود می یافت که از کجا بکجا آمد چنانچه در احوال حضرت مخدوم زاده کلان علیهم الرضوان و حضرت میر محمد نعمان و غیر ایشان معلوم خواهد شد و اشراف بر احوال خیر مآل طالبان و اخبار از احوال آینده ایشان و وقوع بر طبق ان لا یعد و لا یحصی ست چه شمار مریدان ایشان از لکها زاید است اگر نسبت بهر یکی از طالبان یک کشف و کرامت اعتبار کنیم خوارق ایشان چندین لک بشمار آید و این حقیر هفده سال در خدمت ایشان بوده اگر از همان ایام داعیه تحریر کشوف و کرامات و تسوید مقامات و درجات ایشان مصمم میکرد و واقعات روزمره را تحریر میکشید هر چند که هر ساعت و هر لحظه از انحضرت قدس سره ظهور خوارق نموده اگر تنزل نموده هر روزی یک کرامت فرض کنیم شش هزار کرامت درین مدت ملازمت احقر تحریر می بوست الحال بعد وصال ان غوث ابدال این عزیمت تصمم یافت خلفای حضرت ایشان بجهت ارشاد بلاد متفرق گشتند و اکثر یاران نیز بنا بر اتفاق بسیاحت افتادند در زمان این تحریر متوجه بیاد این حقیر ماندند و الحق از باقی ماندها شنیدن تحریر کشیدن چه توان کرد ما لا یدرک کله لا یترک کله القلیل یدل علی الکثیر و القطرة تنبئ عن البحر الغدیر هر چند این حقیر قبل ازین در حین حیات بکرات

ولایت م

بخندین سال م

آن کعبه حاجات یکباری مقامات ایشان را مسوده کرده بود و آنرا سیر
احمدی نام نهاده و در نظر کیمیا اثر ایشان در آورده چون برین قصه
رسیدند که حضرت خواجه در استخاره که حضرت مولانا خواجگی بایشان
امر کرده بودند طوطی را دیده بودند که از سر شاخ درختی پریده بر دست
مبارک آنحضرت نشسته الی آخر القصه المذکورة غالبا فقیر در انجا طایر
هندی نوشته بود و بر سبیل طیبت فرموده بودند که باری نخستین
تصنیف شما در ذکر احوال ما واقع شد گویا از راه کشف دانسته
بودند که ازین حقیر تصانیف بوقوع خواهد آمد الحق همچنان بوقوع پیوست
بعد ارتحال آن کعبه آمال کتاب کرامات الاولیا در اثبات خوارق
بعد موت تالیف نمودم و فتوح الغیب غوث الاعظم شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی قدس سره را ترجمه فارسی کردم و روایح در
بیان اصطلاحات صوفیه و اشتغال قادریه و نقشبندیه جمع نمودم
و سنوات اتقیا در بیان تواریخ وصال و احوال ارباب کمال از خلقت
آدم تا زمان خود تالیف کردم و یا از آنجا که هر چیز بر وقت موقوفست آن
مسودات سیر احمدی در حال حیات آن قبله حاجات همراه کالاهای وافر
بسرقه رفت و در فراق آن شیونی سلخ شد و طبیعت برودت گرفت
تا آنکه در سنه هزار و سی و نه باز در پی تالیف مناقب آنحضرت گشت
برخی از آن صورت جمع یافته بود که تفرقه روی نمود و در سنه هزار
چهل و سه در عین تفرقه آن مسودات را بر بیاض آوردم که سیدی
از دوستانی که تا ده سال حاکم سرهند بود ازین مسکین استدعی نمود
که کتابی در بیان احوال اولیا جمع نماید تا آخر سال چهل و چهار فراغ

و حضرت ایشان آنرا خط زده و لفظ طوطی نوشته اند

سانح بدر

جمع نمودم و درجات الابرار تاریخ آن یافت و میخواست که آن مسودات را

از

از تالیف آن واقع شد و مجموع الاولیا نام نهاده شد ذکر احوال یکهزار
و پانصد بزرگوار در آن کتاب اتفاق افتاد بعد از آن خاطر را
بر تبییض مقامات ایشان آوردم پاره از آن جمع نموده بودم و تاریخ
آنرا منازل شیوخ یافته که آن حاکم بآن تکلیف تصحیح و مقابله
آن کتاب مجمع الاولیا نمود الحق آن کتاب جامع کتب و رسایل
این طایفه است بعضی مداهنان طلب علم مشاجرات صحابه را در آن
کتاب بخوش آمد او داخل ساخته از اعتبار ساقط کردند و در سنه
یکهزار و چهل و هفت بعد خلاص و فراغ از مقابله توفیق رفیق گشت.
استراق زمان نموده شب و روز در تحریر مقامات آنحضرت
میکوشید و از آن میترسید که باز مانعی از چپ و راست پیدا شود
و کار را در تسویق نیندازد شعر تجری الریاح بما لا یشتهی الانفس
بر حکم عرفت ربی بفسق العزایم بندگان شاهزاده عالیقدر والا
گوهر ولی عهد و وصی عصر دانش پژوه سلطان محمد دارا شکوه کتاب
بهجة الاسرار که عربیست در مناقب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی واقعست برای توجه باین حقیر حواله نمودند بامر واجب الامتثال
آن شاهزاده آن کتاب را ترجمه نموده و مقامات حضرت غوث الثقلین
نامش نهاده از نظر کیمیا اثر آن عالی گهر گذرانید که بدرجه قبول افتاد
من بعد از روضة الناظرین که چه هم در مناقب و مآثر غوث الصمدانی
قدس سره واقعست دادند که آنرا نیز ترجمه نموده از نظر کیمیا اثر بگذراند

از انسیز ترجمه نموده بعد از ان تفسیر عرایس که تصنیف شیخ روزبهان
بقلی است مرحمت فرمودند که آنرا ترجمه نماید ربع آنرا بترجمه رسانیده
انشاء الله العزیز بعد اتمام این کتاب حضرات القدس بترجمه بقیه ان
آن خواهد پرداخت سبحان الله وبحمده سخن بتقریب بی تقریب از
از کجا تا بکجا رفت و مقصود ان بود که بنا بر موانع دوران تبییض
مسودات حضرات القدس در تسویق افتاد لابل مطلب آن بود
که تمهید بیان خوارق و مقدمه شرح کرامات حضرت ایشان کرده
شروع در آن نماید او هم قلم شخصانی کرده از شاهراه مقصود
بدیوار سکه غیر نافذه کرد نی نی خامه عنبرین شمامه نظر بر مطلوب خود دوخته
و خبر سکه نافذه جیده نیندوخته سر رشته اصل را از دست
نداده و بر اصل مطلب بر روی افتاده چه مقصود آن بود که حضرت
ایشان بعد مطالعه مسودات سیر احمدی فرموده بودند و طیبت نمودند
که باری نخستین تصنیف شما در بیان احوال ما واقع شد در اینجا اشارتی
و کرامتی است که ازین حقیر ورای آن تصنیف دیگر بوقوع آید و آن تصانیف را
خامه پخته بجهت اثبات مطلب استدلالا مذکور آن ساخت الله اکبر
ازین دراز نفسی برگردم و شروع در بعضی خوارق و کرامات حضرت
ایشان نمایم که علم را بجمیع آن از حیطه احاطه بیرون است چه جای
آنکه صفحات قراطیس آنرا بردارد بهر حال بنا بر سنت جاریه ارباب تصنیف
که احوال و مقامات کبرا و سلف نوشته اند شطری از کرامات ایشان

نیز بر طریقه مسلوک ایشان رویم و چندین از تصرفات
و کرامات بی نهایات ایشان از زبان قلم بیرون آریم هر چند
نشر هدایت و ارشاد از ان قطب اوتاد در قرا و بلاد و سرایت
رشد و صلاح در عالمیان و احاطه تقوی و فلاح در جهانیان
و ظهور دقایق حقایق که قلم سابقین بتحریر مثل آن سبقت ننموده
و بروز اعماق اسرار که از زبان متقدمین بتقریر آن مقدم نفرموده
و قبول خواص و عوام و گرویدن اولیاء کرام و تصرفات در ارباب
ارادت اعظم خوارق ایشانست کرامات حضرت ایشان قدس
سره نوشته اند که خوارق بر دو قسم است قسم اول ظهور علوم
و معارف الهی است که بذات و صفات واجبی تعلق دارد و ورای
طور نظر عقل است و خلاف متعارف و معتاد که بندهای خاص
خود را بان ممتاز ساخته است و مخصوص باهل حق و ارباب معرفت
گردانیده و نوع ثانی که اکوان تعلق گیرد و مشترک در محق و مبطل است
چه اهل استدراج را نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای
جل و علا شرافت دارد که باولیاء خود مخصوص ساخته است و اعداد
را در ان شرکت نداده و نوع ثانی در عوام معتبر است و در انظار
ایشان مغرور و محترم اینمعنی اگرچه اهل استدراج ظهور نماید نزدیکست
که از نادانی ویرا پرستش نمایند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق
نمی شمرند زهی بیخردان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غایب

نگاشته اند ما نیز

تعلق دارد کدام شرافت در وی حاصلست بلکه این علم شایبهٔ
که بجهل مبدل گردد نادانیان از مخلوقات و حالات ایشان حاصل
آید سوءِ ادب و اجنبی ست تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت مزاوار
بود و باحترام و اعزاز شایان باشد بیت بری نغفته رخ دیو در گلخن
بوجهت عقل رخیرت که این بوالعجبی ست از نیجاست که از متقدمین مثل
سید الطایفه معلوم نیست که ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت
حق سبحانه از حال کلیم خود خبر داده ست ولقد اتینا موسی
تسع ایات بینات کثرت خوارق دلیل افضلیت صاحب
آن نباشد و قلت کرامات علامت نقص نه با انکه ظهور خوارق داخل
ماهیت ولایت نیست بلکه از لوازم آنست بساست که کرامات
بروی بگذرد و او را ازان اطلاع نباشد کرامات و نیز نوشته
اند که علوم و معارف الهامیه از اعظم آیاتست و از ارفع خوارق
لهذا معجزهٔ قرانی از سایر معجزات قوی و ابقی آمد کرامات کرامتی که
از ارباب ارشاد و ضروریست که مریدان رشید را از خلق
بخلق برند و از حالی بحالی بگذرانند و مقرر شد سعادت نشان نیز
هر زمان از سر رشد خویش کرامات و خوارق عادات مشاهده
نمایند و در خود آثار تصرفات پیدا و هویدا معاینه میفرماید اولیاء
الله را لازم نیست که بر عامهٔ خلق الله اظهار خوارق نمایند بلکه معاملهٔ
ولایت بستنار الیق است اولیای تحت قبائی لا یعرفهم

غیری

غیری برین مدعا شاهد عدلست گفته اند که عقوبته الاولیاء الانبیاء
حبس الوحی و عقوبته الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبته المومنین
التقصیر فی الطاعات کرامات هر چند که قیامت تردیکتر ضعف
دین بیشتر للازم ظهور کرامات که بحکمت رواج دین بوده باشد تقلیل
پذیرد و اولیا معمور مامور بصبر و این امور نگردند لاسیما چون سنه
ازهزار سال از انتقال سید کونین علیه الصلوة والسلام گذشته
باشد که مقتضی بدعت را در تغییر امور دین و ضعیف ملت متین مدخلیتی تمام
و اولیا را عشرت نیز چون اولیا را عزلت از اظهار خوارق ممنوع
کردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی ست که بارشاد
و هدایت خلق الله متعلق است و اخر زمان مقتضی اسم المضل که ببدعت
و ضلالت وابسته ست انسرور علیه الصلوة والسلام فرموده
ان بین یدی الساعة کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها
مؤمنا و یمسی کافرا و یمسی مؤمنا و یصبح کافرا کرامات
و نیز حضرت ایشان قدس سره در بعضی مکاتیب خود چنین
نوشته اند که اولیا را لله را جه تقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور
خوارق ست مدعی انرا داند یا نه ع خورشید نیز جرم از کسی پنهان نیست
اگر خوارق مشایخ را مریدان خاص و هم جلیسان مجلس اختصاص کمی
بینند و بر دوام ایام بتقریر السنه و تحریر اقلام بین الانام شهرت می یابد
کرامات میفرمودند که شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل انذکر
و حصول جذبه در بدایت تعلیم بر طالبان این طریقه از الحاقات لازم

البرکات حضرت خواجه ماست قدس سره الاقدس هرچند که سابقا معمول
این اکابر بود اما باین تعمیم در بدایت نبوده روزی سر اختیار این شمول
وعموم را از حضرت خواجه خود قدس سره پرسیدم فرمودند که از آن روزگار
تا حال در طلب و همت اهل ارادت نقصان و فتور بسیار رفته بود
و حوصلهای طلاب راه تقلیل گرفته و فتور شفقت بر آن داشت که بی مجاهده
و سعی و تردد ایشان شربتی رسانیده شود تا برودت ایشان بحرارت
مبدل گردد جزاه الله عنا خیر الجزاء **کرامات** میفرمودند که از کمال
عنایت او سبحانه در حق من کمترین اینست که هیچ کوچه ازین راه نماند
الا این حقیر را که این حقیر را بران عبور دادند و مرید موافق استعداد خود
بهر طریق که سلوک نمود بر من همان طریق را وا کردند و او را بهمان
طریق بکمال و تکمیل رسانیدم **کرامات** حضرت سبحانه از کمال عنایت
بی غایت خود این درویش را آنقدر قدرت بخشیده است که اگر باین
چوب خشک همت بر گمارم جهانی از وی منور گردد اما درین آخر
زمان مرضی دادار جهان در اظهار آن نمی یابم **کرامات** مولانا محمد
یوسف که از علماء هم وقت بود حضرت خواجه تربیت وی را بحضرت ایشان
حواله نموده بودند در اثنای سلوک اجلش در رسید نزدیک باحتضار
بود که حضرت بر سر بالین رسیدند و متوجه اتمام سلوک وی گردیدند
وی را از توجه خود درین باب اطلاع بخشیدند و هر ساعتی از حال وی می
پرسیدند وی از ترقیات و تلقیات خود که از متوجه آن حضرت
حاصل روزگار وی میگشت معروض میداشت تا آنکه کار او را بتصرف

میفرمودند

ایشان

باتمام

باتمام میرسانیدند و او نیز از حصول کمال و اتمام سلوک خود خبر دادی
و همان زمان جان بجانان سپرد نازم بر قوت تصرف حضرت ایشان
که کار سنین را بیک آن واحد بر آوردند ع با کریمان کارها دشوار نیست
یک لحظه عنایت نوای بنده نواز ع بهتر ز هزار سال تسبیح و نماز یکی از درویشان
صاحب وجد و حال نقل کرده که چون مناقب و مآثر حضرت ایشان
در جهان و جهانیان منتشر و مشتهر گشت بقصد دیدار پر انوار
فیض البرکات آن بزرگوار بسرهند آمدم ربعی از لیل گذشته بود که
داخل شهر شدم بیکی از مساجد در آمدم همسایه مسجد مرا بخانه خود
برد و مهربانی نمود که درین اثنا از احوال حضرت ایشان از وی استفسار
نمودم وی در طعن و تعرض در آمد مکدر گشتم و بباطن خود متوجه ایشان
نشستم ناگاه دیدم که حضرت ایشان پیدا شدند و شمشیر برهنه در
دست دارند آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
بر آمدند من از مشاهده این حال وحشتی عظیم یافتم و باضطراب تمام
در قفای ایشان بیرون شتافتم و ایشان را نیافتم چون بامداد
بملازمت حضرت ایشان مشرف گشتم و همچنان رعشه و خوف
با خود داشتم که ایشان مرا در آغوش مبارک خود کشیدند
و تبسم نمودند و در گوش من فرمودند ما مضی باللیل لم
یذکر بالنهار و بعد از آن بآن محله رسیدم دیدم که شیونی برپا
شده است که فلانی را کشته رفت تصرف و کرامات درویشی که آثار جذبه

مکدر گشتم

کسی

در بیان

و دثار بی تعینی و علامات آزادگی و سمات وارستگی در وی پیدا و هویدا
بود نقل نمود که از بنگاله باکبرآباد آمده بودم و حضرت ایشان قدس
سره در آن بلده تشریف داشتند شبی بملازمت شریف آن
حضرت رسیدم و ملتمس تعلیم ذکر نمودم اجابت فرمودند و تلقین نمودند
و درین ضمن توجهی و تصرفی در حق من کردند که حالتی بر من مستولی گشت
که همان شب دیوانه وار از آنجا بیرون آمدم و بدشت و صحرا افتادم و مدتها
در کوه و بیابان میگشتم و از خواب و خور و سکون و آرام خبر نداشتم
چه گویم که ما بین این احوال چها دیدم و بچه چیزها رسیدم **کرامات**
سیدی بصورت تاجری و بمعنی حاضری نقل کرد که من بخدمت اکثر
مشایخ وقت رسیده بودم و از هر یک ذکر و مراقبه گرفته چون عبور
من بسرهند اتفاق افتاد باستان عرش نشان حضرت ایشان
وقت نماز عشا رسیدم و مورد مرحمت آن حضرت گردیدم اظهار
طلب کردم فرمودند که ذکر بشما داده خواهد شد از غایت دلتنگی
معروض داشتم که صورت اذکار از مشایخ بسیار گرفته ام اما معنی و ثمره
آن ازین درگاه بلا اکراه دریوزه دارم زمانی سر بمراقبه فرو انداختند
و مرا بتوجه خاص بنواختند استغراق و فرو رفتگی عظیم بر من غلبه نمود
چنانچه تا دم صبح از خود خبر نداشتم علی الصباح با فاقت آمدم و
التماس ترک و تجرید نمودم فرمودند که در تجارت حصول لقمه حلال و نفقه
عیال است آنرا نگذار و آنچه بتو رسیده است مستحکم بگیر و این آیه کریمه

برخواندند

برخواندند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
و مرا رخصت کردند **کرامات** سیدی صحیح النسبی سعادتمندی
که در خدمت ایشان حال او بدین منوال رسیده بود که روزی
بخاطر من عبور کرد که درین ایام از حضرت ایشان کرامتی بظهور نیامده
بمجرد خطور این خاطر در احوال خود بستگی یافتم دانستم که این قبض
نتیجه آن خطره مذموم است عذر التقصیر خواستم و دستار در گردن
انداختم و خود را بر اقدام ایشان انداختم و بتضرع و زاری بپرداختم
اما این خواطر را نهفتم و بر زبان از آن مقوله هیچ نیاوردم حضرت
ایشان بعد از لمحه سر مرا از خاک مذلت برداشتند و فرمودند
که میر کرامات طلب شده اند و این خطر از اثر صحبت فلانی پیدا شده
که نام آن آشنا بردند که مرا از مجالست وی این خطره پرخطر روی
داده بود **کرامات** وقتی آنحضرت را ضعفی قوی روی نموده بود و
در آن بیماری ده پانزده دانه مویز طلب داشتند تا تناول کنند
خادم آن دانها را حاضر گردانید حضرت ایشان متوجه شدند و سر بمراقبه
فرو بردند که آیا تناول اینها نافع آید یا نه بعد از ساعتی سر بمراقبه برداشتند
فرمودند عجب چیزی ظاهر شد این دانهای مویز همه بمناجات در آمدند
که خداوند چون دوست تو ما را بجهت تناول خود فرموده و طلبیده است
اثر نفع و صحت در ما عطا فرمای تا هر که یک دانه از ما بخورد هر قسم
مرض که داشته باشد بصحت مبدل گردد حضرت حق سبحانه و تعالی
دعا و مناجات آن حبها باجابت مقرون گردانید اینمعنی محسوس
و مرئی گشته است و از مظان ریب و شک مبراست و چند دانه

از برکات تصرف ایشان

که بلقای ارض و سما بروی مکشوف گشته احوال غریبه و برا روی نمود
مبدا و نقل می نمود

بر عادت

موز خود تناول فرمودند و بالفور مرض ایشان بصحت مبدل گشت بعد
ازان هر بیماری که ازان دانها یکدانه خورد کار از حضیض بیماری باوج
عافیت برد میفرمودند که کاش این دانها متکلمه بیشتر بودی تا موجب
صحت جمع کثیر گشتی **کرامات** سید صحیح النسبی که از اصحاب
قدیمی ایشان بود نقل مینمود که برادر حقیقی حضرت ایشان قدس سره
در بلده سرونج بود دو کلمه برای طلب وی نوشتند و مرا فرمودند
که تو خود برو و او را بیار بنا بر امتثال امر عالی عزم کردم که بروم فاتحه
رخصت من خوانده فرمودند که در راه سوره لایلاف قریش
بسیار خوانی که در ممالک بسلامت مانی و بحاجتی در نمانی و هرگاه
که ترا حاجتی پیش آید ما را یاد کنی دست بر پای مبارک بنهادم و قدم
در راه دادم اتفاقا جمعی برفاقت من درین راه قرار دادند چون
در سرونج دو سه منزل مانده بود در آنجا دشتی پر وحشتی پیش آمد و گاه
ها برابر دو قد آدم بود اتفاقا من بقضای حاجت رفتم و رفقا نیز
استادند بعد از فراغ طهارت دو رکعت نماز تحیت الوضو بگذاردم
که درین اثنا گاهها در جنبش آمدند نگاه کردم ناگاه دید که شیریست
غرنده در رسید و روبروی من بایستاد بی اختیار حضرت ایشان را
یاد کردم و گفتم که شما خود گفته بودید که هرگاه که ترا مشکلی پیش آید
ما را یاد کنی الحال وقت مدد است مرا از چنگ این شیر غرنده خلاص
کنید هنوز این کلمات تمام نشده بود که حضرت ایشان پیدا شدند
و بآن شیر بدست اشارت کردند که دور شو شیر روی بگردانید و بگریخت
چون نگاه کردم دیدم حضرت ایشان از نظر من غایب شدند و رفقای من نیز

این معامله معاینه کردند و گفتند که این کدام بزرگوار بود که درین وقت
ترا مدد نمود نام مبارک حضرت ایشان بردم همه بجان معتقد گشتند
کرامات سیدی ثقه رحمه الله علیه نقل کرده که از حضرت ایشان
شنیده بودم که تو همین اصنام و عبده طاغوت هر قدر که از دست
مسلمانی بیاید خود را معاف ندارد که اجر غازیان فی سبیل الله می یابد
ما دو سه درویش در اقصای ملک دکن بصحرای میرفتیم که بتخانه بنظر
در آمد و در حوالی آن هیچکس نبود بخاطر عبور نمود که بحکم نصیحت آنحضرت این بتخانه
را بر اندازیم چون بران بتخانه رسیدیم و بت را بشکستیم و همت بر هدم
آن بتخانه بستیم بعضی جدران آن منهدم ساخته بودیم که قریب هزار کس از
عابدان آن صنم چوب و سنگ و تیر و تفنگ گرفته پیدا شدند مرا و یاران
مرا هیبت و دهشت عظیم دست داد امکان فرار شدن نه غیر از کشته
شدن علاج ندیدیم درین اثنا دل بیاد حضرت ایشان کشیده و از راه
تضرع و زاری و نیاز آنحضرت را حاضر تصور نموده عرض کردم که ای بزرگ
تضرع و زاری او از حضرت ایشان بگوش من رسید که خواطر جمع
دارید که اینک برای حمایت شما عسکری از اهل اسلام میفرستیم
من بیاران خود ازین معامله خبر کردم کفار نگونسار نزدیک بیک تیر
پرتاب رسیده بودند که ناگاه از فراز بلندی چهل تن سوار پیدا شدند
و بسرعت تمام اسپان را تازیانه زده رسیدند بر آن جماعه کفار بر آشفتند
و ما را حمایت کرده همراه خود گرفتند چون کفار از انظار غایب شدند
ما را رخصت کردند وقتی حضرت ایشان بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
توجه فرمودند در اثنای راه حرارت هوا و گرد و غبار بی اندازه بود و تشنگی

و بن تکیه بر نصیحت شما کرده این کار کرده بودیم ما را از من شر این کفار شرار خلاص بخش و درین صح

وگرمی و ماندگی بر اصحاب که همه پیاده برکاب سعادت پویه میرفتند غلبه نموده
اما از غایت عظمت و جلال آنحضرت که بر دلها متمکن بود بعرض احوال دلیری
نمیتوانستند نمود درین میان که این خطرات بر دلهای ایشان تراکم
داشت حضرت ایشان قدس سره خطاب بمولانای یوسف سمرقندی
که ذکر ارتحال وی عنقریب گذشت رو کرده فرمودند که گرمی آفتاب و وفور
گرد و غبار یاران را در آزار میدارد مولانا عرض کرد چون مکشوف حضرت
ایشانست چه حاجت بعرض درویشانست آنحضرت تبسم نمودند
و گوشه چشم حق بین را جانب آسمان برداشته چیزی زیر لب خواندند
قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابری پیدا و هوا گشت و بالای حضرت
ایشان و اصحاب ایشان سایه افکند و همان مقدار باران فرو ریخت
که گرد و غبار را فرو نشاند و شمال بغایت اعتدال ورزید که همه را
از کوفت راه و حرارت هوا و آزار گرد و غبار وارهانید و حال آنکه موسم
ابر و باران نبود **کرامات** یکی از سادات نقل کرد که مرا با محاربان
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه خصوصا حضرت معاویه بسیار نفار
بود شبی مطالعه مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان میکردم
و در آنجا نوشته دیدم که امام مالک شتم حضرت معاویه چون شتم
حضرت ابوبکر صدیق اکبر و حضرت عمر رضی الله عنهما گفته ازین نقل برآشفتم
و مکتوب را بر زمین انداختم و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت ایشان
بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش مرا بهر دو دست مبارک خود تافتند
و فرمودند که ای طفل نادان بر نوشته ما اعتراض میکنی و کلام ما را بر زمین
می افکنی اگر تو این حرف را از من باور نداری بیا تا ترا پیش حضرت امیر

در باب حضرت معاویه

کرم الله

کرم الله وجهه همچنان کشان کشان مرا بباغی بردند در آنجا ایوانی عالی
بود دیدم که بزرگی در آن ایوان نشسته بود ایشان بآن بزرگ تواضع
نمودند و تعظیم بجا آوردند و آن عزیز نیز بشاشت تمام نموده ایشان
سخن از من بآن بزرگ گفتند بعد از آن مرا فرمودند که اینک حضرت
امیر نشسته اند بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم حضرت امیر فرمودند
که زنهار الف زنهار با اصحاب سید ابرار علیه الصلوة والسلام نفار در دل مدار
عیب این بزرگواران بر زبان میار ما میدانیم و برادران ما نیات حقانی
صفات منازعات در میان آمده بود و اشارت حضرت ایشان کرده فرمودند که
از سخن ایشان نیز سر نپیچی راوی را نمی گوید که با وجود این نصیحت دل من
از نفار آن جماعه باز نیامد حضرت امیر کرم الله وجهه بحضرت ایشان خطاب
کرده فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است سیلی بر گردنش بزنید
حضرت ایشان بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند این زمان دل
خود را از نفار خالی یافتم و بحضرت ایشان و بکلام ایشان اعتقاد
تمام بهم رسانیدم از غفران پناه حاجی عبد الحق دهلوی که اعلم علمای
هندوستان و صاحب تصانیف شریف فراوان بودند مرویست
که روزی در مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم بتقریبی سخن از حضرت
ایشان در میان آمد آن عالم در طعن و تعرض ایشان افتاد گفتم من با
ایشان بسیار صحبت داشته ام و مشایخ دیگر را هم بسیار دیده ام
آن صفای وقت و اتباع نبوی که از ایشان دیده ام بسیار دیده ام

از دیگری ندیده ام و نشنیده ام آن عالم مقدمات بدور و دراز آورد
گفتم بیایید تجدید وضو کرده مصحف مجید بگشایم هر آیه کریمه که برآید فال
حال ایشان باشد آن عالم پسندید وضو جدید ساختیم و دوگانه
شکرانه یگانه ادا نمودیم و آن عالم مصحف را بر دست گرفته بتوجه
تمام و بخضوع تام بگشاد که این آیه کرامت برآمد رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم را حیرت در گرفت و از
مقالات خود نادم گشت و من سپاس جان آفرین بجا آوردم
کرامات یکی از امرایان که از مریدان حضرت ایشان بود روزی
شنید که حضرت ایشان بخانه وزیر سلطان تشریف برده اند دلتنگ
شده گفت که ایشان را چه لایق که بمنزل اهل دنیا روند و درویشی
از مخلصان آنحضرت نشسته بود گفت که ایشان البته برای روای
حاجت مسلمانی و بارواح دین رفته باشند و اعتراض بر اولیا
نتیجه خوب نمیدهد آن امیر همان شب بخواب دید که جمعی از رجال الغیب
رسید و ویرا چون مجرمان کشیدند و کارد برآوردند که زبانش ببرند
که چرا بر حضرت ایشان اعتراض کردی وی توبه و استغفار
بیشمار پیش آورد این زمان دست از وی بداشتند بعد از آن
هرگز بر آنحضرت اعتراض نکردم اعتقاد و انقیاد او بکمال رسید
در مبادی احوال که هنوز شهرت ایشان چندان نبود در جوار آن
حضرت دزدی با زنبیل واقع شد عسس کسان خود فرستاد که همسایها را

گرفته بیارند آن ناخدا ترسان آمدند و حضرت ایشان را گفتند که شما را
عسس میطلبد آنحضرت همان زمان از خانه بیرون آمدند که از اصحاب احدی
حاضر نبود همراه کسان عسس پای پیاده رفتند آن عسس چون ایشان را
دید بر خود بلرزید بالفور وداع کرد اما تیر از هدف گذشته بود همان روز
یا روز دیگر آن عسس آن با کروری جنگ تیر و تفنگ واقع شد
آتشی از غیب بر داروی تفنگ در آنجا بود افتاد و آن عسس با
برادران و فرزندان خود که بان کوتوال هم خانه بود پاک بسوختند
و از آنها نامی و نشانی بر روی کار نماند کرامات یکی از امرا زادها را
سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبیده بود که بمجرد رسیدن
ویرا زیر پای فیل بیندازند که از وی صعب تقصیری واقع شده بود
و گناهی تباه سر زده چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
آمده بعجز و نیاز سر خود را باستان آن قبله راستان حضرت
ایشان سوده التماس جان بخشی خود نمود حضرت ایشان
اندکی سر بمراقبه فرو برده فرمودند که خواطر جمعدار که هیچ گزندی
از سلطان بتو نخواهد رسید بلکه بانواع الطاف بادشاهانه
سربلند خواهی گردید وی از غایت اضطرار معروض داشت که
حضرت نوشته بدهند تا خاطر فاتر من تسلی یابد آن حضرت
بجهت اطمینان خواطر او نوشتند که چون فلانی از خوف
غضب سلطانی بفقرای بالله رجوع آورد فقرا او را در ضمن خود

گرفته ازین مهلکه رسانیدند بعد از چند روز بعضی مردم خبر آوردند که
سلطان بروی غضب کرد چنین و چنان واقع شد حضرت ایشان
فرمودند که در نظر ما چون فلک صبح در آمده وی از پادشاه
همگی لطف و مرحمت بیند این خبر صدق ندارد بعد از دو سه روز
بر طبق منطوق گرامی حضرت ایشان اخبار متواتره رسید که چون
سلطان وی را دید تبسم کرد و از روی نصیحت کلمه چند بر زبان راند
و بلطف تمام خلعت خاص بپوشانید و رخصتش بخدمت مامور داد
کرامات درویشی از مخلصان ایشان از بلده ملتان بخدمت
آنحضرت رسید و معروض پایه ولایت گردانید که اهلیه من که از مخلصان
حضرت ایشانست چند سال است که بانواع امراض مبتلاست
اطبا از علاج آن معترف بعجز گشته اند امید از توجه حضرت ایشان
دارد فرمودند که فاتحه شفا بخوانیم فاتحه خواندند وی الحاح و تضرع بسیار
کرد که حضرت ایشان او را در ضمن خود بگیرند فرمودند که این چه تکلیف است
وی عرض کرد که مصراع از کریمان کارها دشوار نیست بعد از آنکه تضرع و
زاری و التجای او بکمال رسید فرمودند که خوش همچنین باشد که او را
در ضمن خود گرفتیم آن درویش رخصت شده بوطن خود رفت و از آنجا
عرض داشت نوشته فرستاد که اهلیه من همان روزی که حضرت
ایشان فرموده بودند که او را در ضمن خود گرفتیم صحت شده بود حضرت
ایشان بعد از خواندن عریضه فرمودند الحمد لله علی ذلک کرامات

دولتمندی

دولتمندی را که از بزرگزادهای این خاندان عالیشان بوده است
و از جانب والده از اخفای ملوک مرض قولنج عارض گردیده و تا
مدتی کشیده و از مداوات اطبای حاذق نتیجه بظهور نرسیده از
یاس حیات بر خود پیچیده بتوسط یکی از مخلصان حضرت ایشان بعرض
آنحضرت رسانیدند ایشان وقت سحر توجه بحال او نمودند و بامداد
بان مخلص خود فرمودند که بروید آن عزیز را بشارت دهید که حسب
الحکم رفته دید که بر عریش افتاده است گفت که شما را خود صحت
شده است برای چه افتاده اید او گفت قصه چیست گفت که دوش
حضرت ایشان نوید صحت شما شنیده اند و فرموده اند برخواست
و هیچ اثری از آثار بیماری با خود نیافت کرامات مولانا
محمد امین که اول از مریدان خواجه دیوانه سورتی بود بیماری سخت وی را
روی نمود چنانچه دعا و دوا را اثری نبود کس خود بخدمت ایشان
فرستاد و عرض داشت عجز و نیاز و انکسار ارسال نمود و التماس
توجه کرد و جامه تبرکا طلبید حضرت ایشان را بروی رحم آمد در جواب
عریضه او نگارش فرمودند که از ممر ضعف اندیشه نکنند ان شاء
الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خواطر اینجانب
ازین رهگذر جمعیت و جامه فقر را که طلبیده بودند پیراهن فرستاده
شد بپوشند و مترصد نتایج و ثمرات آن باشند که کثیر البرکت است
بیت هر کسش افسانه خواند افسانه است ٭ وانکه دیدش نقد خود مردانه است

چون وی آن پیراهن را پوشید از مرض چند ساله بکلی برهید و بشرف ملازمت
آنحضرت مشرف گشته از مریدان صادق العقیده بگردید تا اواخر عمر
بجمعیت و استقامت بخدمت ایشان بگذرانید از فیوض و برکات
ایشان بهره‌ها برده یکی از اصحاب مخصوص ایشان گشت انکارم که
اجازت طریقه نیز از آنحضرت یافته باشد **کرامات** دولتمندی از مخلصان
حضرت ایشان نقل کرد که بجهت امر ضروری از لاهور بقصد اکبرآباد
روان شده بودم در سرهند بملازمت رسیدم اتفاقا در آنجا
بیماری صعب عارض گردید بخاطر رسید که چند روز سفر موقوف داشته
اقامت باید کرد حضرت ایشان فرمودند برو بخیر است که کاری ضروری
در پیش داری همان لحظه بیماری مندفع شد رو براه نهادم تا سه روز
صحت داشتم چهارم روز باز عود نمود با خود گفتم که حضرت ایشان
فرموده بودند که بخیر است و مرا در راه تب استیلا نماید بسیار عجب
مینماید درین میان حضرت ایشان حاضر شدند و فرمودند که خواطر جمع
دار که مرض ترا برداشتیم برخیز و در راه درآی همان لحظه آثار ضعف
منتفی گشت بتمام و کمال صحت یافتم و راهی شدم **کرامات** مرحومی
خانخانان که صاحب صوبه دار دکن بود مامور بآنکه ممالک دکن را در تصرف و تملک
در آرد و مدتی مزید برین معنی گذشت معتمدان سلطنت بسلطان عالیشان
رسانیدند که خانخانان با غنیم نهفته آشتی دارد و بظاهر جنگ پادشاه
بغضب تمام او را معزول ساخت و بیم آن شد که بقتلش رساند خان

مشارالیه متوسل بخدمت میر محمد نعمان خلیفه حضرت ایشان که در برهانپور
بود گشت میر مومی الیه بملازمت آنحضرت نیازمند نواب و التجا نمودن
درین باب عرض داشت کرد حضرت ایشان بعد مطالعه عریضه میر مذکور
قلمدان طلبیدند و در جواب نامه میر مشارالیه نوشتند که در وقت
مطالعه کتابت شما خانخانان رفیع القدر در آمد خواطر شریف از
معامله او جمع باشد خدمت میر مکتوب حضرت ایشان را بجنس بخانخانان
فرستاد گفت آن توجه بزرگان علو شان من عجیب و غریب
نباشد اما بحسب ظاهر مشکل مینماید که سلطان بغایت بد
گمان شده و حاسدان در کمین اند ده دوازده روز از وصول
مکتوب نگذشته بود که خواطر سلطان از وی صفا پذیرفت و باز
صوبه داری ملک دکن بروی مسلم داشت و خلعت خاصه فرستاد
کرامات درویشی هنوز بخدمت ایشان نرسیده بود عرض
داشت نمود که صحابه پیغمبر علیه السلام که بیک صحبت از اکمل اولیا
افضل باشند سرش چه خواهد بود مگر در اول صحبت ایشان را
آن میدادند که بر جمیع مقامات اولیا عالیتر بود حضرت ایشان
در جواب آن نوشتند که حل این عقده بصحبت وابسته است
آن درویش صفاکیش بخدمت آنحضرت رسید در اول صحبت حالتی
غریب بروی مستولی گشت و همان روز او را در خلوت طلبیده فرمودند
که امروز ورق ترا گردانیدیم و احوال تو صورت دیگر گرفت تو فهمیده یا نه

سر در قدم ایشان نهاد و احوال واردات خود را عرض داشت
و بفضل صحبت معترف گردید کرامات درویشی بخدمت الخفرت
رسید دل جنان ذاکر شده بود که همنشین او استماع مینمود لا
سیما چون بخواب رفتی نا راه دور مسموع گشتی و از مشایخ
عصر او برادر عجیب و پندار داشته راه ترقی مسدود ساخته و معالجه
او سلب این حال است و روزی نگذشته بود که آنحال با ازوی سلب
کردند حیران شده و مینالید و اشک حسرت از چشم متاسف میبارید
چند روز توجه بحال ان نکردند تا عجب و پندار از سروی رفت بعد ازان
در خلوت طالبیرا بمعاملات و مقامات دیگر انوا خشتند که آن ذکر نسبت
بآن رتبه اول نمیتوانند بود و وی بنقص حالت سابق معترف گردید بدرستی
در ان ایام که حضرت ایشان در اجمیر شریف داشتند ماه مبارک
رمضان در عین برسات رسید و باران در غایت استیلا بود
و شب و روز فرصت نمیداد حضرت ایشان درون مسجد در تراویح ازان
میخواندند که از تعفن هوا و غلبه باران و حرارت بایشان و بدرویشان
صفا کیشان ایشان انار بسیار رسید شبی بعد از فراغ تراویح
چون از مسجد بیرون آمدند سر باسمان برداشتند و گفتند کرا کرنا دو سه روز
که ختم قران کرده شد و ایمی ماست باران در شبها فرصت دهد و تراویح در صحن
مسجد گذارده شود چه نعمتی است همچنان واقع شد که شانزدهم ختم
که ختم قران تمام گشت باران شبها ببارید نیزدهم ختم باران

خلافت و ورود حضرت خواجه بختیار قدس سره و وفات ایشان و ذکر بعضی از احوال
ارشاد او ذکر فرزندان و ذکر وفات شیخ

جمال

جنان و چندان بارید و بیکبارگی برخاست که گویا دیگ نه بسته بودند
بگشادند کرامات گویند که بنیاد یکی از دیوارهای جنوبی آن مسجد اجمیر
که عنقریب مذکور شد سست بود و چون راکع و منحنی گشته بود و چنان
می نمود که امروز و فردا خواهد افتاد هر که از پیش آن دیوار عبور میکرد چست تر
میگذشت و حرف خوف آن دیوار که می افتاد در اصحاب حضرت ایشان
همواره دایر می بود روزی حضرت ایشان پرسیدند طپیت فرمودند که مانا
تا زمانیکه این فقرا در پناه همتند رعایت کرده نخواهد افتاد همچنان
واقع شد تا زمانیکه حضرت ایشان در انجا بودند دیوار برقرار مانده
بود و روزی که حضرت ایشان از انجا کوچ کردند بجا و زایشان و اصحاب
ایشان از محاذات آن بود و افتادن آن جدار سماوا واقع شد و حال
انکه ایشان برامده بودند و با وجود اینکه موسم باران هم نبود گویا کسی
عمودی در زیر دیوار گذاشته بود که یکبارگی آنرا از تهٔ آن برگرفتند خواجه
جمال الدین حسین پسر حقایق پناه خواجه حسام الدین احمد
رحمه الله علیه که بارادت و استرشاد بحکم بدر بزرگوار خود از دهلی
بسرهند در خدمت حضرت ایشان و استرشاد رسیده بود می
گفت که چون بخدمت علیه آدم و مرا ذکر فرمودند و توجه بحال من کردند
بعد از ساعتی فرمودند که می بینم که بر دل تو بای زنی تخت نشسته است
چنانکه سنگ در کل راست بگوکه حال تو چیست نادان بای از تو نه برآید
سنقید نخواهی شد که دلمن بگیرنگ عمه من متعلق است و شیفته اویم

بعد از آن توجه فرمودند بعد از آن توجه فرمودند و آن تعلق را از دلمن بیرون
کشیدند و دلمن بکلی از محبت او سرد شد که گویا هرگز مرا با وی میلی
نبوده است **کرامات** یکی از مخلصان قدیمی حضرت ایشان در ایام
غلبه وبا در خدمت آنحضرت آمده عرض کرد که وبا در محله ما و اطراف و نواحی
ما و در خانه ما شدت تمام دارد التماس توجه و دریوزه تصرف دارم
که از یمن تصرف ایشان جان بخشی من و مریدان و مخلصان ایشان
گردد و طریقه وبا چنان بود که در هر محله که می در آمد اگر یک کس را از مردم
خانه طاعون می برآمد از اهل آنخانه کم کسی از آن بلیه نجات می یافت
و همه را بیم هلاک می بود حضرت ایشان سر در پیش انداختند و بتوجه
پرداختند بعد از ساعتی چون سر برآوردند فرمودند که خواطر جمع دار که
اهل خانه شما غیر از آنکه کنیزک همه بسلامت باشند همچنان بوقوع پیوست
یکدو از خانه ما بعلت وبا برفت و باقی همه از آن بلیه خلاص گشتند
کرامات یکی از جهتمندان آستان عالیشان حضرت ایشان بخدمت
آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من بیمار است و مبلغی نذر آورد و التماس
فاتحه صحت او نمود و حضرت ایشان مبلغ نذر او را قبول نفرمودند
هر چند که الحاح نمود بدرجه قبول نیفتاد و با وجود آنکه طریقه ایشان رد فتوح
نبود همه اصحاب را یقین تام حاصل گشت که رد فتوح آن از آنجهت است
که پسر او خواهد مرد همچنان بوقوع پیوست در شام همان روز فرزند او متوفی
گشت **کرامات** عالمی از مخلصان حضرت ایشان قدس سره نقل کرد

کرد

که مرا خویشی بود بغایت محب ناگاه بمرض سخت مبتلا گشت ادویه
اطبا و ادعیه احبا سودمند نیامد بخدمت حضرت ایشان رسیدم
و دریوزه توجه نمودم فاتحه خواندند و پای مبارک خود در حجره ماندند
بعد از یک لحظه مرا یاد کردند حاضر شدم فرمودند فاتحه مغفرت بخوانیم
چون فاتحه خواندند و من بر سبیل عجلت بمسکن او چند فرسخ راه
از شهر که از بلده سرهند دور بود روان شدم تا خبری از آن بیمار زار
بگیرم چون بدان منزل رسیدم از دفن او فارغ شده بودند **کرامات**
درویشی صفاکیشی نقل کرده که وقتی مرا مرض سنبات در نهایت
صعوبت و صولت پیش آمده بود چنانکه طاقت حرکت رخت بستر و
رشته امید گسسته بود درین اثنا متوجه بروح پرفتوح حضرت ایشان
شدم چنانچه درین توجه از خود بیخود شده غایب گشتم حضرت ایشان
حاضر شدند دست مرا گرفتند و فرمودند که برخیز بمجرد صدور این نفس
نفیس از آن عیسی دم عنان از غیبت تافتم و با فاقت شتافتم
بدیده سر بفتح سین مشاهده جمال جهان آرای آن قدوه کبرای
نمودم و در خود قدرت قوت یافتم و بسرعت برخواستم فرمودند
که چه آوردی گفتم اخلاص فرمودند پس همه چیز آوردی و از نظر غایب
گشتند در خود نگاه کردم که اثری از آثار مرض باقی نمانده بود
کرامات یکی از صوفیان نقل کرده که وقتی مرا داعیه حج مصمم شده بود
بخدمت حضرت ایشان عرض نمودم و اذن رخصت خواستم یک لحظه

کفن بر داشته

سکوت کردند و سر را فرو بردند من بعد فرمودند که زاد رفتات چند است
راوی گوید که امروز از نماز روز و از آن تخمینی سی سال گذشته است هرگاه
که عزم سفر حج کرده ام عزیمت منفع گشته است و یاران دور از اهله بهم رسیده

کرامات شیخ سعود برادر حضرت ایشان بسفر قندهار رفته بود
در بحری از اسحاران قبله روزگار با محرمان اسرار فرمودند که شیخ
سعود را در قافله قندهار تفحص کردیم بروی نبردیم و در قندهار جستیم
بنظر نه در آمد بلک از سر هند با قندهار منزل بمنزل آمدیم گران برادر بجان
برابر را ندیدیم بلک بر تمام روی زمین کافتیم او را نیافتیم گمان از عالم
ظاهر رفته است زمانی توجه کرده فرمودند که قبر او را در سواد بلده قندهار
کامروز وفات یافته است کافته اند مستمعان تاریخ راثبت نمودند
بعد از مدتی چون قافله در رسید خبر شیخ سعود پرسیده شد گفتند که
فلان روز در فلان تاریخ در فلان ماه وفات یافته است و در سواد
بلده قندهار مدفون گشته همان روز و همان تاریخ و همان ماه بوده است
که الحضرت قبل ازان فرموده بودند کرامات شیخ محمد عم این فقیر
حقیر نقل نموده که در زمان رجوع از سفر اصفهان خرجین من از بالای
اسپ جای فرود افتاد من بجهت تفحص و تجسس از اهله خود فرود آمدم
و درین حیث و جو و نگ دو و قت بسیار گذشت که قافله از نظر من غایب
گشت جنابچه من از قافله جدا افتادم غیر از دشت و جبال هیچ چیز
بنظر نمیرسید آمد حیران و پریشان و گریان و بریان هر طرف دیدم از ی

از اثار قافله نیافتم و ندیدم از حیات خود دست بشستم و وصیت ساختم
و بتضرع و زاری و نیاز بجناب ان قطب اقطاب و امام بیرد اختم و طلب
امداد از الحضرت خواستم ناگاه دیدم که حضرت ایشان قبله صفا
کیشان بر اسپ عراقی سوار پیدا شدند و بمن رسیدند و بر سر من آمده
استاده فرمودند که دست خود بمن ده دست مرا گرفته ردیف خود بر اسپ
سوار کردند و اسپ را نازیانه زدند و تیز راندند تا انکه در یک ساعت مرا بقافله
رسانیدند چون قافله در نظر در آمد مرا از اسپ فرود آوردند و فرمودند
برو در قافله درای من بجانب قافله روانشدم چون عقب خود دیدم
ایشان از نظر خود غایب دیدم کرامات یکی از قاضی زادهای سرهند
که بخدمت حضرت ایشان ارادت داشت سخت بیمار شده بود چنانکه
تمام حکمای عرض را لاعلاج مقرر کرده بودند حال بیاس رسیده بود که
بخدمت الحضرت پیازنامه فرستاد و بصد عجز و نیاز و انکسار التماس نمود
که توجه و امداد فرمایند که این مخلص صحت یابد حضرت ایشان در جواب او
نوشتند که ترا در ضمن خود گرفتیم که ازین بیماری صحت خواهی یافت خاطر خود
جمعدار حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل توجه و بشارت الحضرت ازان
مرض مهلکه الجوا زا بالفور عافیت نصیب گردانیدند و او را تا حال ان بیماری
عود نکرده و هرگاه که در مجلس ذکر حضرت ایشان در میان می آمد وی این نقل
را بصد اب و تاب و ذوق و شوق و اعتقاد و وداد در معرض بیان
می اورد و ان نوشته الحضرت پیش وی تا حال تبرکا هست مرحومی مغفوری

کرامت

مرتضی خان که اعتماد سلطنت سلطان و حاتم وقت خود بود بجهت مهم
قلعه کانکره که از قلاع مستحکمه مشهوره هندوستان است تعیین شده بود
آن نجابت دستگاه از مخلصان خاص حضرت ایشان بود از آنجا نیاز
نامه نوشت که وقت امداد توجه فرمایند که این حصن حصین بر دست آید
و بید من مفتوح گردد حضرت ایشان فرمودند که امشب وقت سحر توجه
کردیم معلوم گشت که آن قلعه از دست مرتضی خان مفتوح نخواهد شد و با او
جواب نوشتند چند روز نگذشته بود که خبر وفات آن سید مرحوم رسید
و آن قلعه نامفتوح ماند **کرامات** سلطان وقت بکرماجیت را که از
معتمدان دولت بود بعد از استماع خبر ارتحال مرحومی نواب مرتضی
خان بجهت مهم قلعه کانکره فرستاد چون بسرهند رسید بخدمت
حضرت ایشان بصد نیاز و شکستگی آمد و کمال تواضع بجا آورده بادب
تمام بنشست و بعضی مقدمات را از اسلام باطنی خود در میان آورد
و حضرت ایشان فرمودند که اگر در باطن مسلمان باشد و بظاهر
علامات کفر و انکار نماید کافر است بعد از آن عرض کرد که بندگان
سلطان مرا بمهم قلعه کانکره تعیین فرموده اند و این مهمی است بس صعب
که مثل نواب مرتضی خان بآن مهم رفته و هیچ صورت نگرفته حیران کار
خودم چون بر سر کفار نگونسار دار الحرب میروم حضرت ایشان
دستگیری فرمایند و مرا بشارت دهند که آن قلعه بدست من مفتوح
گردد آنحضرت فرمودند که جنگ با کفار دار الحرب بر جمیع اهل اسلام لازم

دواجبست هرگاه که شما واجبی را از ذمه ما ساقط کنید ما از دعا چون فارغ
خواهیم بود وی چون حضرت ایشان را در معامله مهربان دید عجز و انکسار را
پیش از پیش پیش آورد عرض کرد تا زمانیکه حضرت ایشان بشارت
فتح نمیدهند بر نمیخیزم آنحضرت کلمه سابق را اعاده نمودند وی التجا و تضرع
را پیش از پیش ادا نمود چون دیدند که بهیچ وجه تسلی نمی شود ساعتی
سر در پیش انداختند و بتوجه پرداختند من بعد سر برآورده فرمودند
که فتح از شماست خاطر جمع داشته بروید او برخواست و بهزار انکسار
تواضع نمود و برفت در اندک مدت قلعه مذکوره که از سلاطین متقدمین
کسی آنرا فتح ننموده بود با وجود آنکه تردد ها کرده بودند بتوجه آنحضرت
بر دست وی مفتوح گشت **کرامات** سیدی صحیح النسبی که از
مخلصان حضرت ایشان بود نقل نمود که من در شهر اجین که از بلاد
دکن است همراه لشکر بودم روز قبض بر من استیلا نمود بجهت
تفریح خاطر از خیمه برآمدم و در بازار بر سر دکانی نشستم درین
اثنا درویشی صفا کیشی که از آثار ریاضت و سمات جذبه بروی
هویدا بود بجانب من میل نمود و سلام گفت جوابش دادم نزدیک
من بنشست و گفت که در زاویه از جبال این محال منزوی می باشم
و بانقطاع و تبتل و خلوت و عزلت میگذرانم امکان برآمدن نداشتم
و من مرید حضرت ایشانم نام مبارک آنحضرت را بر زبان راند مرا
بوی از ایشان بمشام من رسید و در پی آن بو شدم اکنون آن بوی

از تو می شنوم گفتم بلی من هم مرید ایشانم جاذبه نسبتهای شما را
کشیده آورده و باهم تا دیر نشستیم و از هر باب سخن در پیوستیم
درین ضمن گفت که من مدتها در خدمت حضرت ایشان
بسر برده ام شبی بعد از نماز عشاء آنحضرت متوجه خلوت
خاص خود شدند که یکی از خویشان حاضر بود بمن گفت که ما حضری
دارم که اگر مرافقت نمائی باهم خورده شود اجابت نمودم آن
خدا ناترس در راه بنیاد شکوه و شکایت از آنحضرت کرد از رفاقت
او بیزار گشتم صبر کردم تا بخانه او رسیدم طبق طعام پیش من نهاد و خود
پهلوی من نشست درین اثنای همه اعضای او بسیف غیرت
مقطوع شده از همدگر جدا گشت و برجه برجه گردید من بر خود بلرزیدم مقطوع
شده از همدگر جدا شده و از آنخانه بهول و دهشت تمام خود را کشیدم
چون بدروازه حضرت ایشان رسیدم دیدم که آنحضرت بر سر
دروازه خود بر خلاف معتاد ایستاده اند توجه بمن کرده دست
دست مرا گرفته روان شدند تا آنکه بخانه همان مرد رسیدند ایشان
اندرون آنخانه تشریف بردند و من بر در خانه او بایستادم بعد از
ساعتی آنحضرت بر آمدند و آنمرد همراه ایشان تندرست بر آمد و سلامت
ماند و ایشان را متابعت نمود و ویرا وداع نموده بمنزل خود رسیدند
در حیرت گم گشتم که همین ساعت ویرا بآن حال دیده بودم و این
زمان زنده و بی جراحت می بینم فرمودند آنچه دیدی بنامحرمی اظهار

بدست لعیه

نمای

نمای **کرامات** یکی از صوفیان صاف نقل کرده بود که در مبادی طلب
روزی از کمال عطش بر خود میپیچیدم و از نایافت خود بر خود میخروشیدم
و جوش و خروش دل مرا بیقرار و بی آرام و بیخواب و بیخورد ساخته بود
دیوانه وار میگشتم و ماتم حرمان خود میداشتم بهیچ وجه سکون
ازین اضطراب در خود نمی یافتم اگر بصحرا میرفتم جنونم افزون میگشت و اگر
بحجره خود می نشستم آرام صورت نمی بست روی بخانقاه ملایک پناه
حضرت ایشان علیه الرضوان آوردم اتفاقا آنحضرت درون دروازه
خویش ایستاده بودند و اصحاب بیرون در حلقه کرده دست بسته با ادب
تمام سر در پیش انداخته گویا جان در بدن ایشان نبود ایستاده اند
و من هنوز پس دروازه آنحضرت نرسیده بودم که حضرت ایشان
علیه الرضوان مشرف بورود من گشته سر مبارک خود را از دروازه بیرون
کردند و بمن اشارت فرمودند که فلانی بیا زودتر من بسرعت
دویدم و نزدیکتر گردیدم از کمال بنده نوازی و سرافرازی دست
مبارک خود را در گردن من حمایل نمودند و سر مرا در کنار گرفتند و بیفشردند
و فرمودند که فلانی نعمتی که بتو رسیده است بهیچکس از اقران تو
نرسیده باشد این کلام حضرت ایشان آب زلال بود که نایره
عطش مرا انطفا نمود و آن بیقراری و آن بی آرامی و جوش و خروش
بسکون و آرام تبدیل یافت **کرامات** حافظی که همیشه در تراویح
و حلقه ایشان قرآن میخواند و اصحاب قدیمی آنحضرت بود نقل نمود

فلک مقدار خود

که آنحضرت در مبادی مشیخت بطریق سیر برآمده بودند اول بقصبه مسنکان
و از آنجا بقصبه کنهیل بجهت زیارت حضرت شاه کمال متوجه گشتند
بعد از آن مراجعت نموده باجیرا درآمدند و بجهت زیارت شیخ احمد
اجراوری در کنبند وی درآمدند و چون من تمام منزل در رکاب ایشان
دویده آمده بودم تمام اعضای من گرم شده بود و غرق عرق گشته بودم
و هوا نیز بغایت خشکی بود و تشنگی بر من غلبه نموده بود آب سرد
طلبیدم و بیاشامیدم و بمجرد آشامیدن آب حال من متغیر گشت
و رنگ و رویم زرد شد و دل ضعف آورد و کار من بجان رسید
و مرا چنان محسوس میکرد که گویا روح من از جانب قدم برآمده و تا سینه
من رسیده که مردم بر من جمع شدند و حال به بیحالی یاس رسید درین
اثنا حضرت ایشان از کنبند برآمدند و فرمودند که چه حال داری عرض
کردم که چون گرم آمده بودم و تشنگی بر من غلبه نموده بود در عین حرارت
آب بیاشامیدم دلم ضعیف شده است و جانم گویا می برآید فرمودند
ویرا در پالکی ما بنشانند و بیارند و خود بر اسپ سوار شدند و با اصحاب
فرمودند که نزدیک بود که جانش برآید من او را در ضمن خود گرفتم
بالفور صحت می یابد پاره راه رفته بودند که در خود قوت و صحت
یافتم چنانچه از پالکی فرود آمدم و پای پیاده برکاب سعادت ایشان
تا بمنزل رسیدم **کرامات** و نیز حافظ مذکور نقل کرده بود که
در ایام صغر سن حفظ قران کرده بودم چون سفر اله اباش پیش آمده بود

تلاوت

تلاوت متروک گشت و در حفظ قران خلل رفت چون چند سال
برین منوال بران حال گذشت بعد از مدت مزید که بوطن خود بسرهند
آمدم در همان ایام حضرت ایشان از حضرت خواجه رخصت شده
آمده بودند و پیش دروازه خود مسجد نو ساخته بودند که ایام مبارک
رمضان بود و چون بملازمت ایشان رسیدم فرمودند که حافظ در
تراویح برای ما قران بخوان عرض کردم که حفظ قران از من رفته است
فرمودند بخوان که میتوانی دو سه مرتبه مکرر عرض کردم همان جواب
فرمودند ناچار بجهت امتثال امر آن قدوه کبار شروع کردم ببرکت
نفس نفیس عیسوی دم ایشان در دو رکعت بیست یک جزو قران خواندم
که حضرت ایشان ایستاده شنیدند و از یاران کسی ایستاده نماند
شب دویم ختم نمودم و کم جا خطا واقع شد و این خالص تصرف ایشان
بود و اگر نه مرا حفظ قران در تصرف و ضبط نمانده بود **کرامات**
و هم حافظ مذکور نقل کرده بود که یکباری در تراویح در حضور حضرت
ایشان قران میخواندم اتفاقا در آن روز که شبش ختم شود مرا تب
محرق در گرفت و چنان بیخود ساخت و بی شعور کرد که نماز عصر از من قضا شد
وقت شام بهوش آمدم بعد از افطار بکمال آزار بملازمت آن کعبه
اخیار رفتم فرمودند که چه حال داری تب مستولی شده است دست
گرفتند و گفتند که تب صعب داری آیا می توانی خواند گفتم حال برین منوال است
اگر توجه و مدد حضرت ایشان رفیق شفیق من باشد میخوانم فرمودند

که پیشتر پیاده بخوان که خبرت خون در نزادیم کجا ماندن قران در آمدم
عرق سردم را در گرفت و تب من بکلی مندفع گشت و از برکت نفس عیسوی
الحضرت بعافیت و صحت کلام حضرت علام تمام بانجام رسید کرامات
خواجه قاسم قلیچ خانی ملقب بعقیدت خانی که از معتبران و محترمان
حضرت خواجه بود در خدمت حضرت ایشان نیز اعتقاد و اخلاص
بمرتبه کمال داشت بملازمت الحضرت عرض کرد که ایشان توجهی فرمایند
که من بدولتی برسم ایشان لحظه توجه نمودند و فرمودند که منصب
شما تا هزاری بنظر می در آید وی برخواست و تواضع نمود دران ایام چندان
منصب نداشت در مدت قلیل بمنصب هزاری رسید و تا بود بهمین
منصب بود کرامات یکی از یاران طالقانی که از مخلصان ایشان
بود نقل نمود که برادر من سخت بیمار است چنانچه مردم امید حیات او
نماند حتی که کفن برای وی آورده بودند از آنجا که بیمار را انقطاع امید
نمی باشد درین اثنا وی نذر حضرت ایشان یکسر گاو و ده عدد ترنج
بریست سحرگاه حضرت ایشان را بخواب دید که ترا خبر است و صحت
غم مخور چون از خواب بیدار شدم در خود قوتی یافتم و بیکبار برخواستم
و گفتم کهن کرسنه ام حاضران گفتند که این هزیان میگوید وی گفت این
هزیان نیست قصه دیدن حضرت ایشان و بشارت صحت بیان نمود
شور بای با و دادند از کرامت و عنایت الحضرت همانروز صحت کامل
یافت و اثری از آثار آن بیمار در وی نماند کرامات یکی از مخلصان قدیم

حضرت

حضرت ایشان نقل کرد که حاکم ابنالله که وطن منست زمین مدد معاش را
ضبط نمود جزوی زمین بتحکم زیاده کشیده باز یافت کرده بود و بظلم
و بتعدی زراعت زمین را از من گرفته روزی بخدمت حضرت ایشان عرض
نمودم حاکم ظالم با من چنین سلوک کرده من میترسم که این مبلغ بر ذمه
نسق هر ساله گردد حضرت ایشان ساعتی مراقبه کرده فرمودند
که نسق نخواهد شد و حاکم هم معزول خواهد گشت قدری فصل دیگر باز در تلاش
تحصیل محصول مبلغ زمین مذکور بود که ناگاه حکم تغیری وی
در رسید و در زندان افتاد نا هرده سال محبوس بود و آن مبلغ
حاکم دیگر از وی طلب نمود کرامات روزی عزیزان الهان ترجمان
حضرت ایشان چریان یافت که دیده میشود که شیخ منزل در جای
هولناک در فرو مغاک افتاده است که دست و پای نمیزند که از انجا برآید
بعد از چند روز خبر رسید که شیخ منزل در بعضی از جبال نواحی سرهند
سیر رفته بود ناگاه بلب غاری رسیده و پایش بلغزیده از انجا در
غاری افتاده چنانکه برون آمدن متعذر گردیده است و دست و پا نمیزند
که زان غار برآید درین اثنا یکی از همانیان از دور دید و بمردم دیه
خبر رسانید اهل دیه بر سر آن غار رسیدند و شیخ را از آن غار بیرون
برون کشیدند و این شیخ منزل از اصحاب قدیم ایشان بود و از مجاذیب
کرامات غلامی فهامی بر ک شیخ استاد شاهزاده ولی عهد که معتب
حضرت خانی است نقل کرده که مرا با ایشان نقار خواطر بود از انکه از بعضی

فا

مردم سنیده بود که با ایشان نوشته اند که مرتبه من از حضرت صدیق
اکبر زیاده است و دران ایام که بهند و سنان آمده ایم بسرهند
منزل واقع شد و اتفاقا ملاقات من بیاری از یاران قدیم که قبل
ازین بی باک و چندانی تقید باوضاع و صلاح نداشت افتاد دیدم
که همه بحلیه صلاح و تقوی آراسته است بسیمای خدا طلبی
و حق پرستی پیراسته سبب آنرا پرسیدم گفت که من در خدمت
حضرت ایشان ارادت آورده ام و ملازم سعادت حضور ایشانم
حق سبحانه ببرکت صحبت ایشان باین دولت رسانیده است گفتم
ایشان که چنین و چنان که در کتاب خود نوشته اند صحبت اینها را
چه اثر خواهد بود و آن یار نیک اطوار گفت که زنهار الف زنهار
نافهمیده انکار مبار که ایشان قطب روی زمین اند اگر ایشان را
به بینی و بصحبت ایشان نشینی حقیقت کار و بار شناسی از شدت
انکار که داشتم گفتم که نمی توانم دید آن یار بسیار از بسیار بجد شد
که البته باید دید و ازین اعتقاد فاسد باید رهید در دل خود گفتم
که اگر بسه چیز که در خواطر خود کرده ام مشرف شده و بجواب باصواب
هر کدام مرا آگاه سازند معتقد ایشان میشوم یکی آنکه همان سخن
صدیق اکبر در میان آرند و خار انکار از پای دلم بدر آرند دویم
آنکه از آبا و اجداد من ذکر کنند و بیان نظری از احوال آنها نمایند
سیوم از احوال خواجه خاوند محمود نیز مذکور سازند باری برفاقت

ان

آن یار چون بخدمت شریف ایشان رفتم همین که از ره دور مرا
دیدند رعشه در اعضای من افتاد و دهشت و هیبت و صلابت
آن بزرگوار مرا فرو گرفت ترسان و لرزان بپابوس حضرت ایشان
مشرف گشتم اجازت نشستن فرمودند بنشستم بمجرد نشستن
جزوی از زیر تکیه بر آوردند و بدست من دادند همان مکتوب بود که از آنجا
مردم توهم و تفوق ایشان بر حضرت صدیق اکبر میکردند و آنرا
چنان بیان نمودند که هیچ خافیه ریب و شک در دل من نماند
بعد از آن فرمودند که مولانا میرکی پدر شما فلان نام چنین
و چنان بود و جد شما چنان و چنین و فرجد شما آنچنان نام
بردند و فضایل آنها بیان نمودند و حال آنکه من هرگز بخدمت
ایشان آشنا نبودم بعد از آن برخواستند و خواستند که مرا
وداع کنند بخاطر من رسید که ذکر خواجه محمود نکردند بازگشته
روی بمن آوردند و فرمودند که خواجه محمود پیرزاده ما اند و جذبه
موروثی دارند راوی گوید که این سه خوارق در یک مجلس از حضرت
ایشان مشاهده کردم **کرامات** دران ایام که حضرت ایشان
بلاهور تشریف برده بودند عالم معنوی یعنی مولانا جمال تلونی
بخدمت حضرت ایشان رسید و در خلوت از ایشان پرسید
که امروز مثل شما جامع علوم ظاهر و باطن در عرصه روزگار بروی
کار پیدا نیست مسئله وحدت وجود که بظاهر شرع مخالفت

دارد و بسیاری از اولیا بران قایلند حل آن مسئله نزد شما
چیست حضرت ایشان توجه و تصرف را در کار داشته آنحال را
بمولانا عطا نمودند و در گوش مولانا کلمه چند فرمودند مولانا را طاقت
نماند اشک خون آمیز چون ابر نیسان از چشم میریخت و
تغیر در بشره او راه یافت مانند تغیر ارباب سکر و اصحاب وجد آخر
بیطاقت شده دست بر پای مبارک ایشان نهاد و بتواضع و انکسار
تمام مرخص گشت نازم بدین تصرف تجریدی مثل مولانا جمال را بمقدمات
معقول ساختن دشوار بود در لمحه حال بخشی نمودند و بدان مقام
که از آن میپرسیدند رسانیدند و ریب شک مولانا را باعطاء
حال مندفع گردانیدند کرامات درویشی را از خادمان حضرت
ایشان نقل کرده که من در قلعه گوالیار بخدمت حضور آنحضرت
قیام داشتم عزیزی از آن راه گذشت بصد افسوس با ایشان
گفته فرستاد که خلاصی شما از اینجا نمینماید چه باعث اینهمه آزار
شما رفته اند و این قلعه بالفعل بآنها تعلق دارد اگر گفته فرستند
که از بالای قلعه باندازند مانع کیست حضرت ایشان در جواب آن دوست
گفته فرستادند که خلاصی من ازین حبس البته واقع شدنی است
زیرا که بعضی مردم که نصیب آنها پیش منست ایشان را از من
رسانیدنیست و اینمعنی بخلاصی من امکان ندارد بعد از اندک فرصتی
خلاصی آنحضرت از آن قلعه بوقوع پیوست و ارشاد پیش از پیش بظهور آمد

بها

کرامات یکی از مخلصان حضرت ایشان نقل میکرد که طریقه
حضرت ایشان بهر خورد و بزرگ یگانه و بیگانه این بود که ابتدا بسلام
از ایشان بود روزی بخاطر من گذشت که امروز بخدمت آنحضرت
بروم و ناگاه بر ایشان درآیم و ابتدا بسلام نمایم بهمین نیت
قصد ملازمت آن عالیحضرت نمودم نزدیک بجماعت خانه ایشان
رسیده بودم چنانکه اگر دو سه قدم پیشتر می نهادم روبروی ایشان
میشدم اما هنوز ایشان نمرا دیده بودند و نه من ایشان را و از اندرون
جماعت خانه آواز دادند که السلام علیکم یا فلان ناچار قدم
پیش نهادم و خود را بایشان نمودم و علیکم السلام گفتم نیت
خود که ابتدا بسلام بود معروض داشتم تبسم نمودند کرامات
روزی یکی از طالبان از حضرت ایشان التماس نسبت کرد قادریه
آنحضرت طریقه آن عالی سلسله را بوی فرمودند و گفتند که اکثر اوقات
در صحبت فیض موهبت حاضر بودم حضرت ایشان بنابر آرزوی
وی دو سه روز خود را بر نسبت قادریه داشتند و برکات آن سلسله
بروی افاضه مینمودند اصحاب حضرت ایشان که اقتباس انوار
نقشبندیه را ازین حضرت میکردند درین ایام خود را معطل و بیکار
یافتند و در کار خود انقباض دیدند و از حقیقت کار اطلاع نداشتند
ناچار بحضرت ایشان معروض داشتند حضرت ایشان تبسم نموده
فرمودند که آری دو سه روزست که ما از کار بار شما خود را باز داشته

چون از آنجا بیرون آمدند فرمودند جانمحمد که ستاره قطب را می شناسی
همین است یا دیگر اشارت بقطب کردند و فرمودند که نیک به بین دیدم
که از میان قطب شخصی زنده سیاه پوشیده برآمد و همچون تیر
شتابان در لمحه همین جا رسید حضرت ایشان فرمودند که ملازمت
ایشان بکن که حضرت غوث الثقلین اند بنابر امتثال امر ملازمت
کردم بعد از آن حضرت غوث الثقلین رخصت شدند و باز بجانب آن
ستاره قطب متوجه گشتند و در آن ستاره غایب گشتند چون
حضرت ایشان بعد از فراغ وضو بمسجد رسیدند آن درویش بمن گفت
که حضرت غوث الثقلین را دیدی گفت بلی سید راوی گفت که من
بجانمحمد مذکور گفتم که شما با وجود مشاهده باین قسم امور بسوداگری
چرا افتاده اید گفت عجب قصه است خویشان من نزد حضرت ایشان
آمدند و التماس نمودند که فلانی را همراه ما بدهید که او را کدخدا سازیم
حضرت ایشان آمدند و فرمودند که برو کدخدا شو من نرفتم باز آمدند
باز هم من نرفتم خویشان من همیشه بخدمت ایشان مزاحمت
میرسانیدند و ایشان میفرمودند من نمیرفتم آخر الامر از مزاحمت
خویشان من بتنگ آمدند روزی پان میخوردند از دهن مبارک خود
برآورده بمن دادند خوردن آن پان و تغیر شدن احوال من معا
واقع شد گویا که مست بودم و هوشیار گشتم کار و بار دنیا بنظر
درآمد لاعلاج رفاقت خویشان دل ایشان خود نمودم و کدخدا شدم
و به تجارت افتادم اما نسبت محبت من با آنحضرت همانست که اول بود

هرگاه

کرامت

هرگاه که متوجه میشوم ایشان را می بینم علامی فهامی مولانا عبد الحکیم
سیالکوتی گفته که سبب انسلاک من بسلک ارادت حضرت
ایشان مشاهده این خوارق بوده است که یکشبی حضرت ایشان را
بخواب دیدم و این آیه کرامت آیه بر من خواندند که قل الله ثم ذرهم
و در ضمن خواندن این کریمه هم در واقعه تصرفی کردند که دل مرا جذب
نمودند چندانکه دل خود را ذاکر یافتم و علامی فهامی مشار الیه تا مدتی
پاس همان نسبت میداشت و از باطن ایشان استفاده
و استفاضه مینمود و همواره میفرمودند که من اویسی احمدم
تا آنکه بدولت حضور پیوستم و بظاهر نیز تعلیم ذکر گرفتم
کرامات درویشی از مخلصان حضرت ایشان قدس سره
گفته که روزی مرا فرمودند که تو و فلان شخص ولایت ابراهیمی دارید
مرا بخاطر گذشت که هر چند فرموده ایشان در بیناب کافیست
اما اگر مرا نیز علم باینمعنی بودی چه خوش بودی اتفاقا همان شب
حضرت خلیل الرحمن را با وجاهت و ابهت تمام دیدم و حضرت
ایشان نیز حاضر اند من و آن شخص هر دو استاده بودیم
حضرت ایشان دستهای ما هر دو را گرفته بر قدم محترم حضرت
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام انداختند تا اقدام خلیل الرحمن را
بوسیده بجای خود ایستادیم راوی گوید که بعد از دیدن این واقعه
چون بملازمت حضرت ایشان رسیدیم بی آنکه این واقعه را بعرض

برسانیم فرمودند الحق گفته بودیم منزد در اکبر ایشان نیست و ندانی که همه
سالکان این راه را بدقایق احوال خود و مشرب و استعداد
خویش میدهند یک دفترون گنجه یکی را از کحل جواهر خود باین دولت
عظمی و نعمت قصوی می نوازند شیخ نجم الدین کبری که قطب وقت بود
میدانست که بر قدم کدام نبی است برای تحقیق این یعنی یکی از
اصحاب بملازمت بندگی دیگر که این علم احوال را بوی ارزانی داشته
بودند فرستادان بزرگ بمجرد دیدن او گفت که آن جهود تو جه
میکند مرید آزرده خاطر نجدمت شیخ بلنیه باز گردید و ماجری معروض
گردانید شیخ خوشوقت گشت و رقص کرد و گفت که مرا خبر داده که بر
قدم موسی ام پیغمبر ما و علیه الصلوات والسلام **کرامات**
روزی دیگر یکی از مخلصان حضرت ایشان را فدس سره بخاطر گذشت
که حضرت ایشان خود امام میشوند وجه این چه خواهد بود بهمان خطره
بملازمت ایشان رسید بی انکه وی بر زبان آرد فرمودند که شافعیه
و مالکیه بر انند که بجز قرارت فاتحه نماز جایز نیست لهذا خلف
امام فاتحه میخوانند و احادیث صحیحه نیز دلالت بر همین دارد حضرت
امام اعظم رحمه الله امام قرارت را گفته که معتقد بر قرارت فاتحه بجواز نمیباشد
و جمهور فقهای حنفیه بر بن اند مگر بعضی روایات مرجوحه بجواز وارد
شده و چون مهما امکن سعی جمع مذاهب داریم درینصورت جمع
مذاهب میشود مگر انکه خود امام باید شد **کرامات** در ایام غلبه

وبا و طاعون که در بارهٔ عزیزی مردم واقعات ناخوش بوده بودند بغرض
حضرت ایشان رسانیدند الحضرت فرمودند که ختم حصن حصین نماید
وی ختم نمود معروض داشت الحضرت فاتحه خوانند بعد از فراغ فاتحه چرا
فرمودند که در اثنای فاتحه کراراً توجه دیدم برباشده اما بعضی اطراف
آن قلعه نادرست ظاهر میشود که در قرارت آن نسخه تقصیری رفته باشد
آنعزیز موصوف داشت که آری نسخه غایت رکیک الخط بود لهذا بعضی
جاها خوانده نشد و غلط هم بود آنعزیز رفت و باز ختم نمود و بغرض
رسانید فرمودند که این حصن حصین درست بنظر درآمد و حصن اول بغلط
شخص کمنتقل گشت و بروی درست آمد و آنشخص بمرض صعب مبتلا بود
که اطبا از بهاری او مایوس شده بودند بالفور صحت یافت و آنعزیز
بعافیت ماند **کرامات** حضرت ایشان در سفری برای فرود
آمده بودند که مشهود شد که دیگ امروز آتش خواهد گرفت که جاها
و متاعها خواهد سوخت یاران یکدیگر خبر کنند که هرکس ازین دعا مکرر
بخواند که اسباب او از آن آتش محفوظ ماند آن دعا اینست بسم الله
الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق ساعتی
نگذشته بود که در بعضی خانهای آنسرای آتش درگرفت و بشدتی
که در بیان نیاید اشتعال در داد که اطفار آن محلی گشت هر چند مردم
تلاشها کردند سود مند نیفتاد بسا خانها بسوخت و بسیار امتعه
باحتراق رفت هر که از یاران ایشان این دعا خوانده او و جمیع اسباب
خود بسلامت ماند خانه مولانا عبد المؤمن لاهوری که فاضلی بود از مخلصان

فرمودند

قرارت مامموم

حضرت ایشان اسباب وی بسوخت از انکه ویرا کسی نرسانده بود که حضرت
ایشان بخواندن فلان دعا امر کرده بودند او خود را بهزار محنت و مشقت
بخدمت ایشان رساند کرامات دران ایام که حضرت ایشان
ببلده لاهور تشریف داشتند شبی نماز عشا گذارده بودند که
نزدیکی از دیوارهای آن منزل که دران سکونت داشتند استاده شدند
و فرمودند که امشب زنهار کسی نزدیک این جدار نیاید و نخواهد رفت
و حال انکه ابر و باران نبود بعضی مردم را ازان سخن تعجب روی نمود که دیوارها
دیگر ازان دیوار فرسوده ترست و این جدار از همه جداران استوارتر
در ثلث آخر شب ان دیوار بحکم آفریدگار بیفتاد کنیزی نزدیک
آن دیوار بود ضرب کلوخی بوی رسید آنحضرت بعتاب فرمودند که ما شب
نگفته بودیم که کسی نزدیک این دیوار نباشد کرامات مرزا مظفر حسین
فوجدار سرهند در قصه جهت بود اراده نمود که بر سر کوهیان سرکش
بتازد بدرویشی رجوع نمود و طلب بشارت کرد آن درویش بشارت
فتح داد بعد ازان تردد در دلش افتاد بخدمت حضرت ایشان نامه
فرستاد و از بشارت دادن خود معلوم ساخت حضرت ایشان در
جواب نوشتند که درین تاخت هزیمت عظیم بفوجدار خواهد رسید
در بشارت شتابی کردید تا انکه امری چون فلق صبح ظاهر نشود بر زبان
نیاید آورد سه چهار روز نگذشته بود که فوجدار را با جبل نشینان
جنگ افتاد که او را هزیمت رو بداد چنانچه توغ و نقاره از وی
کشیده گرفتند که او باز به پریشانی و حیرانی مراجعت نمود کرامات

یکی از

یکی از مریدان حضرت ایشان نقل کرد که من بیمار بودم و تب محرق داشتم
و مدتی مزید برین برآمده بود و ضعف و ناتوانی بجای رسیده بود که امید
حیات نمانده و اقربا بر من شب بیداری ها کردند تا وقت احتضار
من حاضر شوند توجه بدرگاه حضرت ایشان آوردم در آن شدت
مرض دیدم که مردی پیدا شد که چادری بغایت سفید پوشیده است
و بر من در آمد و گفت که این ردائیست که سرور کاینات علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات بقطب وقت حضرت شیخ احمد فاروقی
نقشبندی فرستاده بودند و ایشان برای تو فرستاده اند تا آنرا بر
تو بپوشانم و ببرکت آن ترا صحت حاصل گردد از سر تا پای من آن
ردا بپوشانید چون دست بآن ردا رسانیدم هیچ ازان ردا
بدست نیامد و از جانب پا برودتی در من سرایت نمود تا بسر من رسید
و چون همشیره من دید که دست و پای سرد شده است دانست که وقت من
اخیر است دوید و مرا در کنار کشید و بنیاد گریه و ناله و صیحه و نعره نمود که
من از فریاد او بیدار گشتم و گفتم که مرا خبر است و صحبت غم نکنید شوربا طلبیدم
و آنرا خوردم صحبت کامل یافتم چنانچه نماز بامداد را استاده خواندم
کرامات و هم وی گفته که من و یاری دیگر که وی هم از مریدان حضرت
ایشان بود و از وی امساک که دران افیون بود در خانه خود راست
کرده بودیم غیر از دو کس احدی بران واقف نبود در حلقه نماز پیشین
بملازمت آنحضرت رفتیم که بعد از مراجعت از ملازمت آنحضرت خواهیم

خورد حضرت ایشان بعد از فراغ که باندرون محل تشریف ارزانی فرمایند
بر سر دروازه استاده شدند و ما هر دو را نزدیک خود طلبیدند و ذکر
بهشت و حور و قصور در میان آوردند و نفی لذات دنیوی نمودند و تحریض
بر لذات اخروی فرمودند آخر الامر گفتند آن داروی افیون که شما
راست کرده اید آنرا نخورید حیران گشتیم ناچار قبول نمودیم که آن ترکیب را
در حوض آب انداختیم و مشاهده این کرامت موجب مزید گردید **کرامات**
و هم وی گفته بود که والده من بیمار بود و من بخدمت حضرت ایشان مبلغی
نذر حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره بردم و التماس فاتحه شفای
نمودم فرمودند که این نذر را پیش خود نگاهدار بحسن ادب قبول نفرمودند شب
در واقعه دیدم که حضرت ایشان حاضرند و میفرمایند که ای فلانی بیدار
شو و بر وقت احتضار والده خود حاضر باش چون از خواب حاضر شدم
بیتاب گشته همدر آن شب متوجه ملازمت آنحضرت شدم دیدم که از
نماز تهجد فارغ شده اند سلام کردم و واقعه که دیده بودم عرض نمودم
سر بمراقبه فرو انداختند و تا دیر متوجه بودند بعد از آن فرمودند که فلانی
برو که بر والده تو وقت احتضار است گریان و نالان بر سر بالین
والده آمدم چون نبض او را دیدم از جای ساقط شده بود بعد از ساعتی
والده من برحمت حق پیوست **کرامات** یکی از مریدان حضرت ایشان
نقل کرده که در آن ایام که از پادشاه بشامت بعضی اعدای دین
بملازمان حضرت ایشان گزندی رسیده بود شخصی از دانایان افسون

ورقیه

ورقیه ماند گفت که چند اسم بزبان هندی میدانم که از وقت
ظهر تا نماز عصر اگر بخوانی آن تمام دشمن دین همان روز هلاک گردند
و این معنی از مجربات است و آن اسما را بقطعه کاغذ نوشته بمن داد
که در چوب سقف خانه خواهی نهاد چون اسما را از وی آموختم و آن قطعه
قرطاس در سقف خانه نگاهداشتم بخاطر خود مقرر نمودم که فردا روز سه
شنبه است آنرا بخوانم ناگاه شب حضرت ایشان را در واقعه دیدم که گویا
انگشت سبابه در دندان خود میگزند و میفرمایند که از یاران ما این
عمل بسیار تعجب است زنهار الف زنهار آنرا بعمل نیاری که سحر است
ناچار ترک نمودم بعد از آن سلطان از ایذای ایشان نادم و پشیمان
گردید و ایشان را از گوالیار طلبید حضرت ایشان بوطن مالوف خود
تشریف ارزانی داشتند چون من بملازمت ایشان مشرف شدم
و عالم عالم مردم بدیدن ایشان می آمدند و من بخاطر رسانیدم
که اگر ایشان بالمشافهه از آن عمل مرا منع فرمایند بی آنکه من اظهار آن
بکنم آن زمان آن عمل را خواهم گذاشت و الا یکبار تیری بر جگر آن تمام
کفار بی دین خواهم زد تا سه روز حضرت ایشان در سرهند ماندند
و هر سه روز بهمین نیت بخدمت ایشان میرفتم روز سیم از مجمع
خلایق رخصت شده باندرون میرفتند که در دروازه درون استاده
شدند و گفتند که فلانی را بطلبید من حاضر شدم فرمودند که ای فلانی
که آن اسماء هندی را نخوانی که سحر است از روی انفعال ادای آن کاری

نمودم فرمودند که چرا چنین گوئی و حال آنکه آن اسامی را از فلان
ساحر آموخته که نام همان شخص را بردند که من از وی آموخته بودم و کاغذی
که بران اسماء مذکوره را نوشته داده بود در خانه خود و در فلان
چوب سقف نهاده هر چند که آن عمل که در تاثیر همچنانست که وی گفته است
اما جادو و سحر حرامست برو آنرا پاره کن من سر خجالت در بر خود
گرفتم فرمودند که با من عهد کن که آنرا شق کنی و گرد آن عمل نگردی
دست مرا در دست خود زدند و مرا از معاینه این خوارق دهشتی
فرو گرفت و در حیرت گم گشتم که هیچکس را برین سر مطلع نساخته بودم
بالفور در خانه آمده آن کاغذ را پاره کردم کرامات یکی از مریدان ایشان
نقل کرد که معلمی پسر خواجه زاده را تعلیم میداد و آن خواجه
زاده در سفر بود و آن ملا را نزدیک بدروازه درون برای مکتب
جای داده بودند گاه گاه والده آن پسر بجهت تفقد احوال پسر
خود آمده باستادی ناگاه و گاه و بیگاه نگاه آن معلم بروی می افتاد
قضا را ملا دل از دست داد و ملای بیچاره از خان و مان آواره حیران
و پریشان گردید که معاینه معشوق همواره میسر نه و این درد بیدرمان را
بی آن تسلی نه مجنون وار در دشت و بیابان گشتی و شکیبائی
بوجهی از وجوه صورت نه بستی چون باین راقم آشنا بود روزی با وی
گفتم که از حقیقت حال بگو که ماخذ این سرگردانی چیست و منشا این سر
گشتگی کدام گفت سلطان عشق بحکم ان الملوک اذا دخلوا قریة

افسدوها

افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بر قریه دل این بیدل نزول
اجلال فرموده است آنرا زیر و زبر ساخته جنون را بجای آن نصب کرده
اگر بتوانی حال مرا بحضرت ایشان بگوی گفتم که تو عریضه بنویس آنرا
بخدمت ایشان بگذرانم وی حقیقت حال بی اهمال خود نوشت
من آن رقعه را وقت عشا خلوت یافته بملازمت آنحضرت
بگذرانیدم و گفتم که آن زن از اولاد خواجه احرار است توجه حضرت
ایشان در بیاب در کار است که وی از محبت او زار و نزار است
فرمودند که او را بگو که فردا بعد از نماز بامداد در خلوت ذکر رو بروی ما بنشیند
که توجه کرده خواهد شد و آن ابتلا بمشیة الله تعالی مندفع خواهد شد
چون من با او گفتم وی علی الصباح بگاه بخدمت آن قبله گاه
حاضر شد و نماز بامداد با ایشان ادا نمود من بعد رو بروی ایشان
در حلقه بنشست آنحضرت توجه در باره وی کردند چنانچه خار
محبت مجازی از پای دل آن معلم برآوردند و محبت حقیقی عوض
آن نشاندند چون از حلقه برخواست آن دردمند را از احوال
ماضی پرسیدم از کیفیت حال خود استفسار نمود گفت والله
که اکنون دل من از عشق آن زن بالکلیه سرد گشت چنانچه همان
لحظه از آنحضرت رخصت گرفتم که بوطن مالوفه خود میروم که از آن
بلا و ابتلا بتوجه آنحضرت وارستم بوطن خود مراجعت نمود کرامت
یکی از مخلصان حضرت ایشان بود در حویلی ملک اسد که نزدیک

ایشان در سرهند واقعست سکونت داشت روزی حضرت ایشان
بوی اعلام کردند که شما ازین حویلی برآئید و اگر بلائی عظیم بر شما
نازل خواهد شد اتفاقا آن امیر توفیق نیافت که بر فرموده
ایشان عمل کند چند روز نگذشته بود که از خدمت خود معزول
خود و بغضب بادشاه و بحوادث دیگر مبتلا گشت کرامت
تاجری که از مخلصان ایشان بود بخدمت آنحضرت عرض نمود که
معامله من از جوانی به پیری رسید و از من نتیجه عمر و زندگانی که مراد
از فرزند باشد بر صفحه روزگار صورت نه بست توجهی درین باب مبذول
فرمایند حضرت ایشان لمحه سر بمراقبه فرو برده فرمودند که ای فلان
ترا ازین زوجه که داری در لوح محفوظ فرزندی نیست اگر اهلیه دیگر
تزویج کنی از وی فرزندان آیند که بعد از تو یادگار بمانند اتفاقا زوجه او
وفات یافت که زوجه دیگر در نکاح آورد از وی یک پسر و یک دختر
متولد شدند که بعد وی از وی یادگاری بماندند کرامت یکی از اقارب
حضرت ایشان نقل کرد که همیشه مرا داعیه آن میشد که از خدمت
ایشان طریقه بگیرم اما بسبب موانع حصول این سعادت تعویق
می افتاد شبی عزم مصمم بران آوردم که فردا بخدمت ایشان بروم
والتماس نمایم که مرا در ربقه مریدان داخل سازند و تعلیم ذکر فرمایند
همانشب در واقعه دیدم که دریائیست عمیق و من اینطرف دریا در کنار
استاده ام و حضرت ایشان آنطرف بکنار دیگر من در صدد آنم که

خود را

خود را بآن کنار برسانم ناگاه نگاه حضرت ایشان بر من افتاد
فرمودند که ای فلان زود بیا زود بیا دیر کردی بمجرد فرمودن ایشان
ذکر در دل من در گرفت معا واقع شد چون بیدار شدم دلمن ذاکر
شده بود چنانچه طریقه حضرات نقشبندیه است و حال آنکه من از کسی
نشنیده بودم که طریقه شغل ایشان چیست چون بامداد بخدمت
حضرت ایشان رسیدم و از تصرف و کرامت شبینه بعرض
ایشان رسانیدم و طریقه شغل را که شب یافته بودم معروض
داشتم فرمودند که طریقه همین است بران مداومت نمای کرامت
مولانا مرتضی نایب که از مخلصان حضرت ایشانست نقل نمود
که یکبار بلشکری رفتم و مهم مدد و معاش در میان آوردم
و در آن ایام مهم بصورتی میسر میشد که بصعوبت میکشید و مخادیم را
مدتهای مزید در لشکر گذشت که کار اینها صورت نمیگرفت
مرا یاس از حصول مهم خود حاصل شد شبی توجهی بحضرت ایشان
کردم و در باطن خود مدد از ایشان خواستم همانشب دیدم که حضرت
ایشان حاضرند و در دست من کاغذیست آن کاغذ را از دست
من گرفتند و بران چیزی نوشتند و بمن حواله کردند بامداد کار
خود را باهل دفتر رجوع نمودم همانروز کاغذ مرا داخل واقعه نمودند
و همه مخادیم را تحیر دست داد که کار تو باین سرعت درین دو سه
روز چگونه میسر شد که ما را سالهاست که در لشکریم

مهم مایان صورت نمیگیرد من قصه باز گفتم همه معتقد کرامت ایشان شدند
کرامت وهم وی گفته که والد من مرا وصیت کرده بود که نعش مرا
بخدمت ایشان ببری و عرض نمای که مرا داخل طریقه خود سازند
طریقه ایشان این بود اموات را عطای نسبت خود مینمودند من بعد از
ارتحال والد خود را بر حسب وصیت او عمل نمودم جنازه پدر را بخدمت
ایشان برای نماز جنازه آوردم والتماس والد را نیز معروض داشتم
فرمودند که فردا در حلقه نشسته معلوم خواهی کرد روز دیگر چون در حلقه
ذکر نشسته بودم که غیبتم در ربود دیدم که حضرت ایشان نشسته اند
و پدر من در حلقه ذکر ایشان بفاصله یکواسطه نشسته است و بشغل
سر کرامت شکر خدا بجا آوردم کرامت وهم وی گفت که دران ایام
حضرت ایشان بقعله گوالیار یوسف وار بودند در سرهند خبر ارتحال
ایشان شایع گشت مغموم و مهموم شدم و فاتحه بارواح ایشان
خواندم همانشب بآن شیون چشم گرم شدم دیدم که حضرت
ایشان قدس سره با چندی از درویشان در حجره نشسته اند
فرمودند که ای فلان خبر ارتحال ما که شهرت گرفته دروغ است
چون بیدار شدم برخواستم و از هر طرف خبر جستم بتواتر و بر توالی
دران روز خبر عافیت آنحضرت آوردند من بعد سالهای بسیار در قید
حیات بودند کرامت روزی مولانا محمد امین که ذکرش بالا گذشت
بخدمت حضرت ایشان معروض داشت که نواب شیر خواجه که از جانب پدر

سید

سید است و از جانب والده خواجه زاده آبا و اجداد وی در ولایت
بزرگ گذشته اند حضرت ایشان در باب وی توجه فرمایند که اوان
خمر و وفور فجور دامن گیر اوست و او را ازین ورطه مهلکه برآرند و توفیق
رفیق بخشند که از امرایان عظیم الشانست اگر وی بصلاح آید جمع کثیر
و جم غفیر از لشکریان وی بصلاح گرایند چون حقوق سابقه معرفت
که ذمه منست بنابران معروض میدارم حضرت ایشان بسکوت
گذرانیدند چون التماس مولانا درین باب مکرر گشت عجز و الحاح بسیار نمود
آنحضرت روزی توجه نمودند و فرمودند که ای مولانا باحوال شیر خواجه
متوجه شده بودیم در لای فسق و فجور دور فرو رفته است توجه بسیار نمودیم
که او را از آنجا برآریم بالفعل دست من باو نرسیده اما آخر او را
بجانب خود خواهیم کشید و مدت مزید برین حرف شدید گذشت
چون سلطنت بادشاه دین پناه صاحب قران شاهجهان سلمه
الله الرحمن رسید حضرت حق سبحانه و تعالی شیر خواجه را توفیق
رفیق بخشید که از جمیع مناهی تایب گردید و بطاعت و عبادت
خود را مشغول گردانید اتفاقا او را صاحب صوبه تهته کرده رخصت
فرمودند چون نزدیک بسرهند رسید بیمار گردید در سواد سرهند
برحمت حق پیوست فرزندان وی جنازه او را در حوزه روضه منوره
حضرت ایشان آوردند در آنجا مدفون ساختند و اثر فرموده ایشان
کرامت
که او را جانب خود خواهیم کشید بظهور پیوست میرزا پوری پسر میرزا شاهرخ

فتح

وقت ارتحال قدوة السلاطین اکبر پادشاه و جلوس بندگان جمشید
منزلت جهانگیر پادشاه انار الله برهانه بر تخت سلطنت بی اعتدالی
نموده بود اتفاقا خواجه کلان بعبد الله خان زخمی از بی اعتدالی وی
رقم نمود خان مشار الیه بروی بتاخت و او را مقید ساخت
و بحضور سلطان وقت ~~آمد و او را~~ آورد پادشاه وی را حبس فرمود
و مدتی مزید مرور نمود که وی در حبس بود هر گاه که کسی ذکر وی نزد سلطان
مینمود ضامن طلب میفرمود چون شاهزاده بی اعتدال بود هیچکس
ضامن نمیشد و کارش در تعویق می افتاد تا آنکه بنابر اتفاق سیر
و سیاحت آنحضرت باکبرآباد افتاد در کتهره مظفر خان فرود
آمدند میرزا ~~[illegible]~~ فتح پوری از ورود ایشان اطلاع یافت وکیل
خود را بصد نیازمندی بخدمت ایشان فرستاد و التماس خلاص
خود بر منصه اظهار داد حضرت ایشان فرمودند که برو میرزا فتح
پوری خلاص خواهد شد وی عرض کرد که حضرتم کی خلاص خواهد گشت
فرمودند که فردا چون روز دیگر شد سلطان وی را یاد کرد بی آنکه کسی
یادش دهد و بحضور خود طلبیده خلاص گردانید و فرمود که من ضامن
توام کرامت خدمت خواجه حسام الدین دهلوی بخدمت
حضرت ایشان رقیمه نوشتند که داعیه زیارت حرمین الشریفین
زادهما الله شرفا و تکریما و تعظیما مصمم گشته است میخواهد که با متعلقان
این سفر مبارک را اختیار نماید و در یکی از حرمین شریفین متوطن

ومدفون

ومدفون گردد درین باب توجه شریف مبذول داشته به بینند
که میسر شود یا نه مرضی هست یا نه حضرت ایشان در جواب
خواجه مشار الیه نوشتند که رفتن متعلقان بنظر نمی در آید بلکه
نزدیکست که منع مفهوم شود و اگر جریده بروند بنظر مستحسن مینماید
و امید است که بسلامت برسند چون شوق خواجه مشار الیه
بر کمال بود و سعیها و تلاشها در بیتاب نمود که با اهل و عیال بسفر
حجاز بشتابد تا آنکه بظل الهی دین پناهی صاحب قران نیز
اظهار نمود اجازت نیافت و اثر صدق نفس آنحضرت ظاهر شد
و حج رفتن با متعلقان که متمنای وی بود میسر نگشت تا آنکه
در سنه ۱۰۴۳ در هند برحمت حق پیوست کرامت مولانا محمد حنیف
کابلی که از اجله خلفای حضرت مخدومزاده عالیقدر حضرت
خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه است و بارشاد طلاب
دران دیار مشغول بود نقل نموده که ارشاد مآب شیخ محمد
صدیق فرزند ارجمند حضرت شیخ پادشاه که در اصل از
کولابست الحال در کابل متوطن است میفرمودند که بر وضع
تجرید و تفرید متوجه برهانپور بودم چون بسرهند رسیدم
مناقب و مآثر حضرت ایشان زیاده از آنچه قبل ازین شنیده
بودم در آنجا بشنیدم گفتند که اگر گرد عالم بگردی شمه از آنچه در اثر
صحبت شریف ایشان حاصل میشود بمشام تو نرسد از استماع

این حرف شگرف خوشوقت گشتم و بلا توقف متوجه آستان
فلک نشان ایشان شدم چون بخانقاه ملایک پناه رسیدم
دیدم که نماز پیشین را گذارده با اصحاب سر بمراقبه نشسته اند
من نیز بیک گوشه خزیدم و بعد از فراغ سلام کردم و بپای ایشان
افتادم تفتیش احوال من کردند فرمودند که ای درویش هرچه داری
بما بگوی و براه انکار مپوی من انکار احوال خود کردم و گفتم حضرتم
من هیچ حال ندارم حضرت ایشان از اول حال من تا آخر مقام
که عبور من بآن واقع شده بود کما هو هو گفتند و همه را یک بیک بیان
فرمودند از شنیدن این حرف و ظهور این خوارق عظیم در حسرت
افتادم ایشان بخلوت درآمدند و مرا گفتند که فردا بعد از اشراق
خواهی آمد روز دیگر بوقت موعود رسیدم اتفاقا ایشان نماز اشراق
گذارده بخلوت درآمده بودند اندکی بایستادم دیدم که صوفی در مسجد
نشسته است با وی گفتم که حضرت ایشان وقتی که بیرون آیند که درویشی
بخدمت شما آمده بود چون ایشان بیرون تشریف نداشتند
دعا گفته عازم برهانپور گشت آن صوفی در جواب گفت که حضرت
ایشان مرا برای شما نشانده اند و فرموده اند که اگر محمد صدیق نام
درویشی بیاید ما را خبر کنی و حال آنکه من نام خود بخدمت ایشان
عرض نکرده بودم آن صوفی درون خلوت آنحضرت رفت و دعای
من رسانید ایشان مرا اندرون طلبیدند و خود برخواستند و وضو

بگو

ساختند

ساختند و بتحیت وضو پرداختند و اندکی سر بجیب مراقبه فرو بردند من بعد
مرا فرمودند که پیش بیا و بنشین رفتم و بنزدیک ایشان نشستم
باز سر بمراقبه فرو بردند بعد از آن ذکر قلبی مرا فرمودند و متوجه گشتند
و احوال من هر ساعت در خدمت ایشان ذکر گو نمیشد و در یک
ساعت اینقدر احوال بمن عنایت فرمودند که بطاعات سنین
شمه از آن بدست نیاید و هر حال که بر من وارد میشد ایشان می
فرمودند که این حال بر تو وارد نمود تا آنکه همه احوال وارده مرا بیان
کردند و بعد از آن رخصت برهانپور نمودند کرامت و هم مولانای مذکور
نقل کرد که درویشی صفا کیشی میگفت با من که من متوجه حرمین الشریفین
زادهما الله شرفا و کرامة بودم چون بسرهند رسیدم بشرف عتبه بوسی
خادمان حضرت ایشان مشرف گردیدم از نماز فارغ شده بودند میخواستند
که بخلوتگاه روند درین اثنا من سلام کردم و در پیش ایشان بپا استادم
بخادمی فرمودند که برو از خانه ما نان بیار آن خادم رفت و برچه نانی
آورد ایشان آن نان از دست خادم گرفته بدست خود در بغل من انداختند
و فرمودند که درویش وقت نیک است همین برچه نان مرشد تست
که برای تربیت تو کافیست بعد از آنکه از خدمت ایشان مرخص شدم
هر ساعت احوال من در تزاید بود و در هر لحظه حالی دیگر روی مینمود
و آنچه در یک ساعت یافتم در بیست سال ریاضت که خود بخود کشیده
بودم و بوی از آن نشنیده بودم و رنگی از آن ندیده کرامت

یکی از مریدان حضرت ایشان نقل کرد که من بخدمت آنحضرت ارادت
آورده بودم اما هنوز ترک سپاه گری نکرده شبی چوکی من بود یکی از
آشنایان شربت مسکر آورد و مرا تکلیف بخوردن آن نمود و من
ابا میکردم وی میخواست که بر من زور آورد و مرا آن شربت باکراه
بخوراند درین اثنا حضرت ایشان حاضر گشتند و انگشت سبابه مبارک
خود در دندان گرفتند و اشارت بمنع آن عمل شنیع کردند مرا جذبه در
گرفت دیوانگیها پیش آمد تا چهار ماه آن جذبه بما پیوسته بود
و در آن جذبات حضرت ایشان را رای العین میدیدم کرامت یکی از
مریدان عقیدت کیش نقل نمود که مرا وقتی از اوقات بیکی از فاحشات
تعشق و شیفتگی حاصل شده بود چنانچه زمام اختیار از دست داده بود
روزی وی را در خلوتخانه خود طلبداشته و مجلس بزم آراسته خواستم
ملاعبت باو نمایم ناگاه حضرت ایشان عیانا ظاهر گشتند و طپانچه
بر روی من زدند و از نظر من غایب شدند بمجرد طپانچه زدن لرزه و رعشه
در بدن من افتاد چنانچه استطاعت و قوت آن عمل شنیع از من
مسلوب گشت و از آنچه که خواسته بودم تایب و نادم شدم
کرامت شیخ نور محمد بهاری که از اصحاب قدیم ایشان است
و از مجاز آنحضرت رسالت پناه را در خواب دیده بود نقل کرد که در خانه
من جنی مسکن داشت و همواره با برادر من تخم عداوت میکاشت
تا آنکه برادرم با آسیب او باخرت شتافت و من نیز در آن خانه می

هشت بار حضرت

بودم

بودم بعد از آن حال برادر حضور صور مهیبه بر من غالب گردید و بوی گل
همیشه بدماغم میرسید و برادر مرا نیز اول همین حال حادث
شده بود خویشان و قرابتان چون از حال من اطلاع یافتند امید از
حیات من برداشتند و بیاس ساختند شبی با اهلیه خود هم بستر
بودم و هنوز نغنوده ام که ناگاه آن جن بر هر دو ما ظاهر شده بالای
ما نشست و قوتی بر ما راند که ما را طاقت آن نماند که دست
برآریم و لحاف از پای خود برداریم چون حال با اضطرار و اضطراب
کشید حضرت ایشان عیانا بر ما ظاهر شدند و آواز در دادند
که ای نور محمد غم نکنی که این جن است بر طرف خواهد شد ان کید الشیطان
کان ضعیفا جن بمجرد استماع آواز حضرت ایشان ما را خلاص
کرد چون برخواستم حضرت ایشان را از نظر من غایب گشتند بعد از آن
هرگز هیچکس را از مردم خانه ما آسیب جن نشد بلکه جنیان از آن خانه
از آن روز جلای وطن شدند و من میدیدم که با احمال و اثقال خود کوچ
میکردند و میگفتند که حضرت ایشان ما را جلا وطن کردند که ما در
موضع شادیوال میرویم کرامت میر شرف الدین حسین حسینی
ملقب بهمت خان که از مریدان حضرت ایشان بود نقل نمود
که روزی بخاطر من رسید که چند پارچه نفیس از جنس سیله دکهن
که در خانه دارم و چیزی مصالح طبخ بخدمت حضرت ایشان بفرستم
چون پرچها و مصالح را جدا کردم بمصحوب الله یار نام که برادر رضاعی

من بود فرستادم ناگاه از زبان عورتی که از طرف خسران من
بطریق مهمان در خانه من آمده بود برآمد و گفت که اینقسم پرچه را
درویشان چه میکنند که ایشان خود نخواهند پوشید من با وی
گفتم بالفرض که اگر ایشان نپوشند در خانه ایشان بکار دیگر از اهل
بیت آنحضرت خواهد آمد چون الله یاران پرچها را با مصالح طبخ
بنظر حضرت ایشان بگذرانید بمجرد دیدن فرمودند که مصالح طبخ را
بگیرید و بجانب پرچها نگاه کرده فرمودند که بمیر شرف الدین حسین
بگو که این پرچها نفیس است و بکار درویشان نمی آید بعضی عورات که در خانه
شماست بآنها بدهند که بپوشند که لایق آنهاست و باز واپس فرستادند
از ظهور این کرامت عورتی که این سخن از وی سر زده بود بسیار خجل
شد و نادم و پشیمان گشت و توبه کرد که بار دیگر نسبت بایشان
اینقسم مذکور که ترک ادب نقد وی باشد نگوید کرامت و نیز
میر مذکور نقل کرده که فرزند شمس الدین احمد وقتی که دو ساله شد وبای
عظیم در نواحی دهلوی افتاد در همان وبا وی بیماری سخت پیدا کرد که تا
سه روز شیر نخورد و بی شعور بود و آثار جان کندن ظاهر شد
تا آنکه محسوس میشد که جان از پای او برآمده و تا کمر بیجان شده بود
و دم بر سینه وی آمده بود که جماعه که حاضر بودند بجزع و فزع مشغول
شدند من در آنوقت بهمگی همت خود متوجه بارگاه اله سبحانه شدم و نذر
بستم که این فرزند چون پنج ساله شود با دایه اش بخدمت حضرت ایشان

وبا

فرستم

فرستم که همانجا کلان شود و غلامی آن درگاه خلایق پناه کند و بعبادت حق مشغول
باشد بعد از آنکه این نذر بستم بالفور محسوس گشت که جان باز بجانب بدن
وی رجوع کرده و در حرکت آمد و چشم بگشاد و طلب شیر نمود
و صحت کلی یافت و خوارق عظیم آنکه چون منظور ایشان بود بعد
از آن هر که بدنیاداری وی سعی نمود او را لباس اغنیا در پوشانید
آنکس آزار مالی و جانی کشید چنانچه جد و جده مادری وی بسیار
درین تردد و تلاش بودند که درویش نشود و او را نگذاشتند که بخدمت
ایشان بغلامی فرستم زود بمردند و مادرش نیز چون در بیناب
ساعیه بود از دست غلام خود کشته شد کرامت روزی حضرت
ایشان در خلوت نشسته بودند عبدالمومن نومسلم در خدمت
فیض موهبت ایشان بود فرمودند بخواه هر چه میخواهی فرمودند
که بطلب هر چه طلبداری که همانشود وی گفت که برادر و مادر من
در کفر و شدت و تعصب اند هر چند که تلاش کردم مسلمان نشدند
توجه فرمایند فرمودند که چیزی دیگر میخواستی گفت که از توجه حضرت
ایشان بهمه چیز خواهم رسید اما بالفعل همین آرزوست که اینها
مسلمان شوند فرمودند که بسیار خوب زود مسلمان خواهند
شد روز سیوم از فرموده آنحضرت برادر و مادر وی از سامانه بسرهند
آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند کرامت گویند که شیخ
حسین جامی نقشبندی در واقعه دید که فتنه عظیم قایم خواهد شد

و در سلطنت عالیشان جهانگیر پادشاه فتوری خواهد رفت وی
این مکشوف این مکشوف خود را بخان اعظم اظهار نمود چون این سخن بحضرت
ایشان رسید فرمودند که بلی همچنین بوده است که بر شیخ حسین
ظهور نمود اما آن فتنه را تسکین دادیم چند روز نگذشته بود که سلطان
شاهزاده خسرو خروج نمود که جمعی کثیر از امرای اعلی و ادنی و غیره همراه
وی شدند و برآمدند که فتنه برپا شد و در ملک فتور افتاد پادشاه
تعاقب فرمود نزدیک گویند وال هزیمت خورده در آب چناب دستگیر
گردید و بر حکم فرموده آنحضرت فتنه تسکین یافت کرامت
گویند در زمانی که سلطان خسرو خروج کرده بود بعضی امرایان بپادشاه
رسانیدند که باتفاق مرتضی خان که یکی از عمدهای دولت سلطانی بود خروج
نموده است سلطان فرمود که مرتضی خان را در تعاقب او باید فرستاد
که یا او را بیارد یا کشته شود چون حضرت ایشان این سخن شنیدند
که چون مرتضی خان محب این خانواده است و مروج این سلسله امداد و اعانت
او ناگزیر است متوجه شده فرمودند که ما را معلوم ساختند که آخر درین
جنگ فتح مرتضی خان خواهد شد همچنان بوقوع آمد ۵۰ کرامت
یکی از خویشان حضرت ایشان را پسر میشد و زنده نمی ماند که در
صغر سن رحلت می نمود ازین سبب حیران و پریشان بود یکبار در خانه
پسر شد او را بخدمت ایشان آورد و گفت که حضرت سلامت
نذر بستم که اگر این پسر زنده ماند و کلان شد دایم در غلامی ایشان

باشد

باشد حضرت ایشان بعد از توجه فرمودند که این پسر را عبد الحق نام
نهند که زنده خواهد ماند و عمر دراز خواهد یافت فاما در هر ماه پنج
پهلوانی نذر حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند میداده باشند
از برکت نفس نفیس عیسی دم آنحضرت آن پسر معمر شد کرامت
یکی از مریدان حضرت ایشان نقل میکرد که من پنهان افیون میخوردم
که هیچ احدی بران مطلع نمیبود و روز در رکاب سعادت آنحضرت
قدس سره میرفتم و درین اثنا نگاه بر من کردند فرمودند که ای فلان
در دل تو ظلمتی می یابم تا وجهش چه باشد ناچار اقرار نمودم
که من خفیه افیون میخورم اما الحال تایب شدم کرامت چون عمر
گرامی آنحضرت قدس سره به پنجاه سال رسید فرمودند که ما بین
خمسین و ستین از عمر خود فلان وقت حادثه عظیم بر خود می بینم
و در آن وقت بقضای معلق ارتحال من ازین جهان مشهود میگردد
اما بعد ستین که دوازده سال ازین وقت باشد قضای انتقال
من ازین عالم باشد که قضای مبرم و قطعی محسوس میشود همچنانکه
فرموده بودند واقع شد ما بین پنجاه و شصت سال عمر ایشان همان
وقت که فرموده بودند حادثه عظیم از سلطان وقت بسبب تمامت
بعضی اعدای دین و امتناع ایشان از سجده تحیت که متعارف
سلاطین آن وقت بود روی داده چنانچه معروفست و چون سنین
عمر ایشان بستین و ثلث رسید بحکم آنکه قضای مبرم بعد ستین

مشاهده نموده بودند ارتحال فرمودند کرامت و در سنه ۱۰۳۲ یکهزار و سی
و دو حضرت ایشان قدس سره در حضرت اجمیر تشریف شریف
داشتند فرمودند که قرب ایام انتقال ماست و از حضرت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بشارتها و کراماتها یافتند
چنانچه که بحضرت عالیات مخدومزادهای گرامی دامت برکاتهم نوشته
بودند که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم فرمودند که در عوض
اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت دادند و از مقام شفاعت
نصیبی ارزانی داشتند و نیز نوشته بودند که کلانتر امهات
المومنین رضی الله عنها در حضور آنسرور علیه الصلوات والسلام
بعضی خدمات را اهتمام میفرمایند و میگویند که ما انتظار تو داشتیم
چنان و چنین باید حضور آنسرور و اهل بیت آنسرور علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات بر من غریب نیست بعد از آن آن
حضرت ایشان قدس سره تمام و کمال بسرانجام آخرت پرداختند
و هر چند که عشرت ایشان ارشاد و تکمیل بود اما چون وصل محبوب
حقیقی پرتو انداخت عزلت گزیدند و حضرات مخدومزادها را دامت
برکاتهم بعد از وصول آن مکتوب متوجه ملازمت آنحضرت قدس سره
شدند و باجمیر رسیدند آنحضرت ایشان را بخلوت بردند و فرمودند
که اکنون مرا بهیچ گونه وابستگی باین جهان نمانده است و مرا زود
بآنجهان باید رفت و وصایا فرمودند بعد از آن بوطن مالوف خود رسیدند

وبرای

در بیان خلوت ایشان

و برای خود خانه جدا مقرر نمودند و در آن می بودند تا آنکه در مدت قلیله رحلت
آخرت فرمودند کرامت حضرت ایشان قدس سره در ماه شعبان در سنه ۱۰۳۳
خلوت گزیدند و شب برات بود که احیای لیل داشتند بعد از دو پاس شب
بخانه آمدند زهرا زمان والده عفیفه حضرت مخدومزادها بر مصلی نشسته تسبیح
میخواندند ناگاه از زبان آن عصمت پناه برآمد که امشب شب تقدیر آجال و آمال
است خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده باشند و نام کدام یکی
را ثابت داشته حضرت ایشان قدس سره فرمودند که بنابر شکست نفس
و تردد انکسار میگوئی چه باشد احوال کسی که می بیند و میداند که نام او را
از نامه وجود محو کرده اند و اشارت بخود کردند چنانچه فرموده بودند واقع
شد بعد از شش ماه ازین سخن ارتحال فرمودند کرامت روزی
حضرت ایشان قدس سره در خانه خود دراز کشیده بودند فرمودند
که ما درین سرما درین خلوت خانه خواب نخواهیم کرد حاضران گفتند
مگر در خانه که تخصیص برای خلوت گزیده اند و تعیین نموده اند خواهند خوابید فرمودند آنجا
نیز نگفتند پس کجا خواب خواهند کرد فرمودند که ازین جا هیچ جا
نه بینند تا خود بخود چه ظاهر کند و چه شود بجهت رعایت طریقه تستر
و سبب بیدل شدن دوستان تصریح نکردند در درآمد سرما
از ما رفتند کرامت روزی فرمودند که سنین عمر خود را زیاده از شصت سه
سال ما نمی بینیم همچنین واقع شد که عمر گرامی ایشان شصت سه سال بود
که ارتحال فرمودند کرامت روزی بیکی از امرایان صادق العقیده

بتقریب سفارش حاجتمندی مکتوبی نوشتند و نگاشتند که چون درین
شهر هر سال وبا میشود معلوم نیست که درین سال حیات وفا کند یا نه امید
که خشنود باشند انتقال خود را از راه تستر باین عبارت
ادا نمودند و همدران سال درگذشتند کرامت یکی از دوستان
نقل کرد دران ایام که آن امام همام قدس سره بیمار بودند بخاطر من گذشت
که چند روزه رخصت گرفته بجانب وطن مالوف رفته باز بخدمت
برسم فرمودند که چند روز باش عرض کردم که خطره غالبست باز فرمودند
که چند روز صبر کن عرض کردم که عنقریب بخدمت ایشان مراجعت
مینمایم رخصت نمودند و این مصراع را خواندند مصراع کجا تو کجا ما کجا تو بهار
بعد از چند روز ازین سخن رحلت نمودند کرامت بتاریخ ۱۲ شهر محرم الحرام
سنه ۱۰۳۴ در حالت صحت گفتند که مرا نمودند که میان چهل و پنجاه
روز ارتحال تو خواهد شد همچنان بوقوع پیوست بیست هشتم ماه
صفر ختم الله بالخیر والظفر رحلت فرمودند روزی پیش از مرض فرمودند
که دو روپیه را انگشت بجهت سوختن منقل بیارید بعد از آن فرمودند که
یک روپیه را کافیست که واعظ الهی در دل گفت که فرصت کجاست که انگشت
دو روپیه را بسوزد یک روپیه را کافیست عرض کردند که چون ایام سرماست
بکار مردم اندرون خواهد آمد فرمودند که یاران طول امل دارند فرصت
وقت کجاست اما چنین کنند چون انگشت دو روپیه را آوردند
نصف از آن انگشت برای خود جدا کردند و فرمودند که اینقدر برای ما

کرامت

کفایت

کفایت کند باقی مانده درون محل فرستادند هر قدر انگشت
که بجهت منقل خود جدا کرده بودند در ساعت وصال ایشان باتمام
رسید کرامت پیش از ارتحال خود بمدت مزید بوالده حضرت
مخدومزادهای عالیقدر فرموده بودند که بر من چنان مکشوف شده
که ارتحال من پیش از تو خواهد بود باید که از مبالغ مهر خود که بیشک از
وجه حلال است کفن من خواهی کرد حسب الامر ایشان بوقوع
پیوست آنحضرت قدس سره پیش عصمت پناه رحلت فرمودند کرامت
حضرت ایشان قدس سره روز سه شنبه وقت صبح یکپاس روز
برآمده ۲۸ ماه صفر سنه یکهزار سی چهار از بن دار بیمدار سفر اختیار فرمودند
این حقیر جامع این حضرات القدس در وقت غسل آنحضرت قدس سره
حاضر بود و آب غسل برادرزاده حضرت ایشان شیخ بهاء الدین
که غسل میداد پای مبارک ایشان را در آنوقت بوسیده بود
و بر چشم خود مالید وقتی که خواستند که جامهای ایشان را از
برای غسل برارند و بالاپوش از بالای ایشان برداشتند
دیدیم که دستهای بر ناف بسته اند و ابهام را با خنصر حلقه نموده اند
چنانکه وضع یدین در نماز [illegible] مستحبست و حال آنکه وقت ارتحال
دست و پای ایشان را دراز کرده بودند چنانچه متعارفست و حضار
بجهت امتحان آنکه این امر اختیاریست یا اتفاقی مکرر دستهای
مبارک ایشان را بگشادند باز بهمان عقد منعقد شد و چون دانستند

وفات ایشان

که همین وضع مختار ایشانست بهمان وضع گذاشته مشغول بجهت
تجهیز گشتند چون جامها برای غسل فرود آوردند و دستار از
فرق مبارک ایشان برگرفتند و بر سریر غسل ایشانرا
خوابانیدند دیدیم که تبسم نمودند چنانچه در حالت حیات طریقه
حیات تبسم ایشان بود تا مادام که بر سریر غسل بودند
تبسم داشتند تعجب حضور ان بیشتر شد من بعد ایشانرا
وضو دادند و دستهای مبارک ایشانرا باز دراز کردند و آنحضرت را
بر یسار مضطجع گردانیدند و طرف یمین را غسل دادند بعد از آن
بر یمین مضطجع ساختند درین اثنا دست راست بر دست چپ
بستند و دستها را باز دراز کرده بر نعش آوردند همه حاضران معاینه
مینمودند که دست را از طرف یمین و دست چپ را از جانب یسار
باهستگی حرکت داده با یکدیگر پیوستند و دست چپ را بدست
راست قبض نمودند چنانچه با بهام و خنصر دست راست بر بند دست
چپ حلقه دادند ازین خوارق فخیم غوغای عظیم از حضار برخواست
و همه بی اختیار تسبیح بر زبان راندند آخر چون مرضی ایشان
درین معنی دیدند دستهای ایشان [illegible] نان مقبوض گذاشتند
و از یکدیگر جدا نساختند و دراز نکردند این قبض یدین و تبسم
از اعظم خوارق و کراماتست که بعد از ارتحال از آنحضرت قدس
قدس سره بظهور پیوست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل

العظیم

العظیم بعد از آن حضرت ایشانرا در قبه منوره که آنحضرت قدس سره
بالای مزار فرزند بزرگوار خود اعنی خواجه محمد صادق تعمیر فرموده بودند نگاه
داشتند کرامت روز ارتحال حضرت قدس سره در اطراف آسمان
بغایت سرخ شده بود گویند که سرخی آسمان گریه اوست بر دوستان
حق است کما ورد فی شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض
تبکیان علی المومن وفیه ایضا بکاء السماء حمرة اطرافها وفیه
ایضا عن سفیان الثوری قال کان یقال هذه الحمرة التی یکون
فی السماء بکاء علی المومنین کرامت بعد از ارتحال حضرت ایشان
قدس سره بعد از دو سه روز یا چهار روز یکی از مخلصان نقل کرد
که امروز وقت ظهر در مسجد ایشان بنماز آمدم موذن اقامت گفت
و مردم بنماز استاده شدند من عقب امام ایستاده بودم بچشم
سر دیدم که حضرت ایشان قدس سره بپهلوی من استاده
اند و دست مرا گرفته با خود متصل ساختند تا مفاصله ما بین نماند
چنانچه در حین حیات طریقه ایشان بود تا آخر نماز ایشانرا
میدیدم که فرجین شال سبز بستقی پوشیده بودند و مسبحی در پا
داشتند وقتی که سلام نماز دادم از نظر من غایب گشتند
کرامت حضرت مخدوم زادگی عارف وحید خواجه محمد سعید سلمه الله
المجید در ایام ماتم آنحضرت قدس سره فرمودند که من امشب در
حجره که در صحن روضه منوره بود بر بستر افتاده بودم و از الم فراق

مسبحی

و درد اشتیاق خواب از من رفته بود و می یافتم که آنحضرت قدس سره
در صحن روضه میگردیدند درین اثنا در حالت بیداری معاینه کردم که توجه
بجانب در حجره فرموده در آمدند و بر بستر من نشسته مرا تنگ در کنار
کشیدند و تا مدتی در کنار داشتند چنانکه عادت مشایخست که در
وقت عطاء نعمت باطنی معانقه کنند هیبتی بر من مستولی گشت
و لرزه در اعضاء من افتاد بعد از آن از نظر من غایب شدند تا در آن
حجره بودم شبها آنحضرت قدس سره را در صحن روضه میدیدم که سیر
میکردند چون وجود طبیعی من طاقت معانقه ساکنان اقدس
نداشت و هول کشیده بود باز بآن طریق که شب اول دیده بودم
نیافتم و بحضور روحانی کفایت میشد **کرامت** یکی از مخلصان حضرت
ایشان قدس سره نقل کرد که پسر من بیمار بود و در آن بیماری صور متوحشه
و هیئت مهیبه او را مینمود و او میترسید و میلرزید گفتم ای فرزند
تو در خورد سالی حضرت ایشان را دیده بودی چیزی از حلیه مبارک
آنحضرت بیاد تو مانده است یا نه گفت لحیه شریف ایشان و فش
مبارک آنحضرت در نظر منست گفتم پس همین قدر در نظر بیار تا وساوس
شیطانی گرد تو نگردد بطفیل حفظ صورت حضرت ایشان حق سبحانه
ترا صحت کرامت فرماید او بحفظ حلیه ایشان اشتغال نمود ناگاه غشش
در ربود بعد از افاقت بیان نمود که حضرت ایشان را دیدم فرمودند
که بابا ما بخدا رسیدیم و به بهشت در آمدیم اول پای راست در بهشت

در آوردیم

در آوردیم بعد از آن سر بعد از آن پای چپ حاصل که در بهشت
در آمدیم و قدم خدا گرفتیم گفتم یا حضرت مرا نیز بخدا تعالی
برسانید تا قدم او تعالی را بگیرم فرمودند که هنوز وقت و وقت
فرزندان من نرسیده است چون از خواب بیدار شد صحت بر
کمال یافته بود و اثری از ضعف نمانده و وسواس بکلی برطرف
شده بعد از ده روز از دیدن این واقعه صادقه در دیار ما خبر رسید
که حضرت ایشان قدس سره از عالم ظاهر بعالم معنی رفته اند
چون کرامات و خوارق عادت ایشان قدس سره از حد و عد بیرون
بود و ایراد همه آن درین مختصر گنجایش نداشت بالضرورت بهمین
قدر درین باب اقتصار نمود و خوارق کثیره آنحضرت در ذکر خلفا
و اصحاب ایشان که رواة آن کرامات اند نیز مذکور گردد
و انشاء الله سبحانه و بعضی احوال واقعه آن و کرامات که قبل ارتحال
و بعد آن بوقوع آمده و در رساله جدا بوصال احمدی نوشته ام
فارجع الیها **تواریخ** بعضی از دوستان تاریخ و مرثیه ها گفته اند
از آنجمله برخی را اینجا ایراد مینماید و خواجه هاشم کشمیری برهانپوری
که بخلافت حضرت ایشان در بلده برهانپور بر مسند مشیخت
و ارشاد بوده و گفته که این شصت و سه فقره که بر طبق عدد سنین
عمر حضرت ایشان است هر یک تاریخ سال وصال آنقدوه
ارباب کمال اکمالست قدس الله سره و روحه و افاض علینا

فتوحه باسم فیاض دلها قطب الاقطاب روزگار باشد سراج وجود
طرف بست ماه محققین رفت خیر الاولیا نماند منور رحلت نمود مرد
معرفت احمد زبده مشایخ بود اوج علمای راسخ بود ظل محمد بود
او امر خلفاء احمد بود همه آئین صحابه سید الثقلین بود والحب
شیخین بود مهر عثمان و علی بود همه محبت اهل بیت نبوی بود اقتباس نبوة بود
ابر نیسان رحمت بود شهسوار محبت بود خدیو عارفان بود
فر خاصان بود احمد پناه فضلا بود سرور اهل تمکین بود تکیه
که همه اتقیا بود منور اداب خواجه بهاء الدین بود رای خواجه علاء
الدین بود الخواجه محمد پارسا بود بزرگیهای خواجه عبید الله بود
ادراک خواجه باقی بالله بود رواج محبت محمد رسول الله بود راوی ذو الجلال
بود همه امتثال بود وی شمس حقیقت شهباز طریقت جان
شریعت حبیب تربیت بود رفیع المراتب خیر المناقب مرآت
جمال الله الاکبر آیة من آیة عز و جل شگرف روزگار کاشف
پروردگار باعث نجات ابد سرچشمه حیات ابد بحار اسرار
قرانی منور دین بالف ثانی رونق چمن زار عزت بل گل گونه
عروس سعادت دولچه صباحت و ملاحت همه محبت و همه
محبوبیت هو فخر النسب غازه وجه ادب اکمل الافاضل
خیر الاکابر شرف احمدی جنات شهی عالی درجات عمر
احمدی همان عمر بیامبر وصل محب الله سه شنبه صفر

عطر الله عز و جل مثواه و جعل بدار الخلد ماواه ارزقنی الله
توفیقه و بسط الله تعالی دایما طریقه اکثر الله مجیبه الی
یوم الدین بحق نبی الله محبوبه و آله و اصحابه و التابعین تاریخ
که حروف معجمه از هر مصراع او معلم سال انتقال پادشاه
ملک کمال آمده و حروف اول هر مصراع اسم مکرم اوست
آن مرشد ره که بود او فخر کمال حیرت زده از شهود او چشم هزار
مهر فلک قربت بستان کمال دریای کرم چراغ بزم ابرار
تاریخ بر عکس نخستین است و نیز حرف ابتداهای او
بیان ولادت آن شیخ دین رباعی او سرور ملک مهر دریای شهود
خاکره آن سرمه بر ابصار جنود شاه اورنگ معرفت گوهر سر
علامه عصر لوح اسرار وجود مصراع این بیان سال وصال بود رباعی
این قطب سراج عالم همت بود شاه گل درجه وحدت بود
وین تازه روی چو نو گل از ابر بهار وان در عالم مایده نعمت بود
مستور نماند که نثرهای که بر سر این هر سه رباعیست مرقوم است
نیز بر وفق قاعده و رباعی خود تاریخ وصال میشود
قاعده توشیح مرتب تخلد بیرون آید که سال وصال حضرت
ایشانست رضی الله عنه رباعی تا رفت گل از باغ چمن زار بماند
بخت من و گلشن چو شب تار بماند بالش ز چمن ها چو شکیب از دل رفت
لخت دل بلبل بسر خار بماند هر مصراع این رباعی که مرکب از

حروف غیر مجمله است نیز تاریخ وصال آنحضرت است وحروف ثالث
هر مصراع محصل نام نامی ایشان رضی الله عنه است او اعمل اهل عصر در علم علم
لوح الاسرار للامع ملک کرم ۰ او مهر کمال سرور عالم حلم ۰ گردنده نرم
ده اهل حرم ۰ سال وصال بتعمیه حاصل شود واز هر حرف ثانی مصراع
غایب بحصول پیوندد که مبین سنین عمر الحضرت است
آنکو بجمو شنی سخن آموخت مرا ۰ تا رفت بدامان نژاد و خت مرا
دل زسال سفوش ۰ ابر آمد و گفتا غم دل سوخت مرا ۰ تاریخ وصال
درین رباعی واضح است مع ذلک حروف ثانی هر مصراع علی سبیل
الاتفاق ایما بعد وصال عمر ایشان نماید قطعه بود مهر ماه علم حال قال
بجو عنان مرحبا را زین بود ۰ از خرد جو سال عمر مش حبت دل ۰
زین معنی گفت ذو النورین بود ۰ درین قطعه نیز تاریخ وصال ظاهر است
وحرف اول هر مصراع که محصول او لفظ حاضر است تاریخ بدو خلافت
حضرت ایشانست جیسی کہ از حس قطعه

بود سه
گردره او سر سه دیده اهل حرم

جیسی کہ الله حسن ذاتی خویش ۰ آلش همی ساخت در پای آن ۰
ضمیرم زدل سال وصلش بجست ۰ رقم زد بهشت برین جای آن ۰
غزل بهار باغ عرفان ابر رحمت ۰ کزین گلشن بتعجیل صبا رفت ۰
مگر صبح قیامت سر برآورد ۰ کہ از مشکوة دین شمع هدی رفت ۰
درین ملک فنا غرق بقا بود ۰ هم از عین بقا اندر بقا رفت ۰
زیدوش خانهٔ دل آفتابست ۰ اگر از دیده چندین نور ضیا رفت ۰
چو شاه اولیای عهد خود بود ۰ خود گفت کہ شاه اولیا رفت ۰
انکه بود از کلید خانهٔ او ۰ قفل اشکال عارفان حل رفت ۰ بود چون شمع
جمع اهل کمال ۰ عقل گفت سراج کمل رفت ۰ قطعه رفت انکه دیدهٔ ادراک
این خانه دان ۰ خفاش آفتاب ظهور کمال او ۰ او نایب رسول بدار فنا بورت
نایب شمار عمر نبی چون وصال او ۰ سایه رسته و احمد مرسل نهفته بود ۰
این احمدست سایهٔ او امثال او ۰ از بسکه امثال نبی بود جملگی نبی جوز امثال
نبی انتقال او علی سبیل التعمیه محل کہ بت سوی بیابان کوهسار ۰ اسپندوش
بجمر صحرا بسوخته ۰ فارس کہ بود گر ز شرر نعل توسنش ۰ از زهر وان بادیه پهلا بسوخته
خاری خلیده بر جگر اشتران مست ۰ گر اشک گرمشان دل خارا بسوخته
شبهای غم چو بخت من آخر سیه چراست ۰ این شعله گر نه خانه شبها بسوخته
نبض کہ بر گرفت کہ چون نوک شعله کاه او ۰ از دست باز دست مسیحا بسوخته
روز وداع دلبر ما پرسد از کسی ۰ کو داغ دل تمام سراپا بسوخته
تاریخ گر میرا حمد یافته خواهد ۰ باشم منظم آن پرداخته شهی ملک دین مهر اوج یقین

جیسی کہ از حس

کز و دین و دل بودی آباد کو چه شد سرو آزاد بستان قرب
سر بندگان دل آزاد کو اگر سال عزمش بپرسد کسی بگو سرور اهل ارشاد کو
یا ایها الانام لقد سافر الامام من کان باب خدمته عروة
القبول العارف الذی ذهب ربه له حال التی تحیر فی
شانها العقول ما الموت کان بدر یقین قد انطلق
من مشرق الظهور الی مغرب الافول لما ثابت ارشه رسول بحقه
فاکتب لعام رحلته وارث رسول این شصت سه فقره که بر طبق سال عمر حضرت
ایشانست قدس الله سره الاعظم هر یک تاریخ وصال آن قدوه صفاکیشان است
که خدمت میر محمد نعمان که او از اکمل خلفا و حضرت ایشانست از دل بزبان
و از زبان بقلم آورده مرجع ما رفت راهبر اهل حلاوت نماند عنقای قاف
عزت نماند در دریای محبت نماند آینه جمال نمای محبت نماند نور مصباح عبودیت
نماند فارس میدان صفوت بود آفتاب جهان ملاحت بود سند ارباب قربت بود
مرکز دایره سعادت بود قافله سالار کعبه هیبت بود سروش محبوبیت بود
مرجع اصحاب تجرد بود بدر منیر تقوی بود جان ارباب خانقاه بود باهل صلابت
تکیه گاه بود واقف اطوار طریقت بود شمس سیمای الفت بود پیکر معرفت بود
شرف شمس العارفین بود کنز مخفی دارین بود مآل مشایخ بود نور حدقه کرامت بود
عرش مجید اجابت بود شجره طیبه تکمیل گنج فضل الهیه هادی حضور مفتح
ابواب فتوح ترجمان کلام لاریب منبع اخبار نبوی راس روی مسلک ابدی
اکمال آثار مصطفویه صراط مستقیم وحدانیه خدیو اجتهاد مهر سپهر حدیث

سرمه دیده

سرمه دیده اقتدار محرم رموز الاسرار آیت برکات آرایش جمال
ولایت اعتصام الناصرین شمس مستفیدین نور الابصار تفرد زاد خاشعان
سند ذکر اساس افضال خلاصه نور احمد بال رضا باب گنجینه فیاض نور
ستایش ابد نور جهان طریقت ریاض احدی فیض صمدی نقطه دایره
احترام جمال تجلیات علوی گل گلشن تعزز معلم دبیرستان وصال مرشد
شفیق بحر عمیق تصدیق گوشوار صباحت اماما داعیا الی الله باذنه بفردوس
برفت بجانب خلیل شد منظومه که هر مصراع آن تاریخ میشود نظم او نور جهان
مکرمت بود او نور سپهر محمدت بود سرمایه هر فتوح بود او در ما همه قوت روح بود او
او محرم راه کعبه وحدت بود او منبع نور سند عزت بود ممدوح جواد و معدن
نصرت بود برهان کمال هادی رحمت بود قبله عسکر سعادت بود گوهر
افسر محبت بود آن گل گلستان انسانی کاشف راز رمز ایقانی تاریخهای فضایل
پناه محمد صادق کشمیری گفته نظم فریاد ز گردش زمانه بیداد ز دست جور ایام
قطب ارشاد شیخ احمد که بود بخلق فیض او عام در ماه صفر به بیست و هشتم
بگذشت ز دهر بی سرانجام از رفتن او ز بیدلان رفت یکباره قرار و صبر و آرام
شد روز وصال عاشقان شب شد صبح امید طالبان شام
چون قلعه دین و برج ایمان او بود بدهر پیر دو دام تاریخ وفات او برآمد
افسوس فتاد برج اسلام و هم وی گفته اولی لا یموت بل ینقل المنازل
الابدی و ایضا منه الموت هو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
محمد و مزاده کی خواجه محمد عبید الله پسر خورد قطب زمان حضرت خواجه محمد باقی قدس سره

مصراع مات ولم یمت

تاریخ ارتحال آنحضرت قدس سره یافته بل حی ابداً برادر کلان ایشان خواجه محمد عبید الله
تاریخ یافت ماتم صفا کیشان ملا حیدر تاریخ شان کشاف حقایق و معارف بوده
مولانا عبد القادر ابنائی تاریخ آنحضرت یافته کجا شد خلیل الله هم وی گفته
اتدفن الحکمة و مولا کریمی سنامی که از مخلصان حضرت ایشانست تاریخ
ارتحال آنحضرت چنین گفته قطعه شه ملک ولایت شیخ احمد که مثلش مادر ایام کم زاد
ازین راه خطرناک پر آشوب قدم بر شاه راه خلد بنهاد بپرسیدم ز هاتف
سال تاریخ بگفتا ساکن خلد برین باد فی بیان مقامات ابناءه رضی الله تعالی عنه

یافته مصراع

الحضرت الحادیه عشره

حضرت خواجه محمد صادق قدس سره اعظم و اکبر ابنای حضرت ایشان و اشراف اولیاء زمان بوده
ولادت آن سرو جویبار ولایت در سنه هزار اتفاق افتاده از اوان صبا و زمان
صغر سن آثار علو استعداد و سیمای هدایات و ارشاد از جبین مبین آن راهبر
راستین پیدا و هویدا بوده است چنانکه جد امجد آنعالی منقبت علیه الرحمة در ایام
طفولیت ایشان را تعلیم میفرمودند بحضرت ایشان ما قدس سره میگفتند که این فرزند
شما امور عجیبه غریبه از حقیقت اشیا و کیفیت خلقت آنها می پرسد که بدشواری خود را از جواب
وی خلاص میکنیم وقتی که حضرت ایشان قدس سره بعد ارتحال والد ماجد خود یکسال
در سنه هزار هشت بدولت صحبت حضرت خواجه قدس سره مشرف گشتند آن
مخدومزاده بر جاده در سن هشت سالگی نیز همراه والد بزرگوار خود بوده اند و بنظر
فیض اثر حضرت خواجه رسیده اند و طریقه از آنحضرت گرفته و از برکت توجهات
عالیات حضرت خواجه قدس سره دران هشت سالگی احوال و واردات غریبه
بران مخدومزاده عالی قدر وارد میشد و صنوف و کشوف و اذواق و استغراق بران

جناب

جناب علو و غلو داشت و با وجود غلبات جذبات بتحصیل علوم نیز اشتغال
مینمودند و چند کتاب را سبق میخواندند و گاه از سلطان جذبه و طغیان
حال سر و پا برهنه بر می آمدند و اوراق و اسباق در طاق میماندند و توارد
و تکاثر جذبات بر ایشان بنوعی غلبه مینمود که اکثر اوقات حضرت خواجه
میفرمودند که محمد صادق را طعام بازار بخورانید تا از و استیلای حال
اندکی فرود آید حضرت خواجه گاهی دران آشفتگیها که ایشان را میدیدند
میفرمودند که مجذوب ما را به بینید که چه حال دارد و علو حال ایشان بدان مثابه بود
که روزی یکی از مشایخ زمانه در خدمت حضرت خواجه قدس سره رسیده احوال
بلند خود را بعرض آنحضرت رسانید و معروض داشت که اگر در صحبت شریف
نیز همین قسم احوال بحصول می پیوندد و تکلیف شما نکنیم و اگر فوق آن حاصل
میگردد در خدمت شما باشیم و استفاده نمائیم حضرت خواجه قدس سره
فرمودند که محمد صادق را بطلبید ایشان را آوردند حضرت خواجه قدس سره
فرمودند که بابا احوال خود بگوئید که این شیخ مهمان ماست از زبان شما بشنود
آن مخدومزاده عالی منزلت واردات و سوانح خود را بعرض رسانید
اتفاقا این احوال مطابق احوال آن شیخ بوده است که در پنجاه سال حاصل نموده
با فراوان زواید آن شیخ از استماع خویش از زبان طفل هشت ساله
که دو سه ماهست که داخل این طریق شده از حیرت خود را گم کرد و پندار
علو حال از دماغ وی بدر رفت و مرحمت و شفقت حضرت خواجه قدس سره
و محبت آن مخدومزاده با آنحضرت بدان درجه بود که یکباری حضرت خواجه

را تب محرق عارض شد آن مخدومزاده را نیز تب گرفت و این تبها بامتداد کشید
آخر روزی حضرت خواجه قدس سره بحضرت ایشان قدس سره فرمودند که
تب های ما انعکاسی است تا محمد صادق اینجاست نه تب وی برطرف خواهد شد و نه تب ما
وی را بسرهند برید تا تبهای ما هر دو برطرف شود حضرت ایشان بنابر امتثال همچنان کردند
همین که وداع شده بسرای نخستین فرود آمدند تب آن مخدومزاده مندفع شد
و مخبر خبر آورد که تب حضرت خواجه قدس سره نیز زایل شد ازین قسم معامله در سلسله
علیه نقشبندیه بسیار واقع شده چنانکه عزیزی را ازین طریقه بیکبار از غلبه سرما لرزه
و رعشه پیدا شد هر چند لحاف ها میپوشانیدند تسکین نمییافت ناگاه خادمی که
وی را بآسیا فرستاده بود در رسید وی جائی در راه در آب افتاده بود و سخت سرما یافته
لرزه و رعشه بر کمال داشت فرمود که این درویش را بجامه ها و پوستینها در پوشانید
که این سردی من انعکاسی اوست چون او را گرم کردند سرمای آن عزیز و لرزه و رعشه همه
تسکین یافت و اکثر اوقات حضرت خواجه از آن مخدومزاده حقایق اکوان و از احوال
موتی و قبوری و از وقوع و عدم وقوع امور مستقبله در خلوت خاص طلبیده میپرسیدند
و آن والا گهر اندکی توجه نموده جواب بخدمت آن عالیحضرت عرض می کردند و بر طبق
مکشوف ایشان بوقوع می آمد و علی هذا القیاس درویشان و هواکیشان حقایق
غیبی از آن مخدومزاده می پرسیدند و جواب میشنیدند و بر وفق کشف آن مخدومزاده
بوقوع می پیوست تفصیل قصص کشوف آن عالی منقبت را دفاتر می باید درین محل بمحل
کفایت کردیم و حضرت خواجه بعد از مفارقت آن مخدومزاده ملاطفه گرامی بآنجناب
نوشته اند قرة العین محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنان چه

ظاهر است

ظاهر است مستوجب حمد است بر همان حضور خود باشند از غیبت و استغراق اندیشه نیست
انشاء الله العزیز سکر به صهو آید و فنا در شعور اندراج یابد و مرتبه دیگر در جواب عریضه حضرت
ایشان که مشتمل بعرض احوال آن برگزیده آفاق نیز بوده حضرت خواجه قدس سره
نوشته اند احوال محمد صادق اصلی است در آن ایام که حضرت خواجه حضرت ایشان را
خلافت اصحاب خود را حواله ایشان نمودند و تربیت آن مخدومزاده نیز بآن حضرت
سپردند آن نونهال بستان کمال در خدمت والد ماجد خود کسب کمالات کردند و بمرتبه
تکمیل رسیدند حضرت ایشان ما از احوال آن گلدسته اکمال در آن ایام صغر سن
آن مخدومزاده بحضرت خواجه چنین نگارش فرموده اند که محمد صادق در مقام حیرت
غوطه خورده است و در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد تم کلامه در سن بیست و
یکسالگی بخلعت خلافت ایشان مشرف گشتند روز جمعه ماه جمیدالثانی بود که آنحضرت
فرجی خاصه خود عنایت فرمودند و در آن روز جمع غفیر و جمع کثیر بآن مخدومزاده
بر جاده مصافحه و بیعت کردند در آنوقت نوری از جبین مبین آن قدوه
اهل تمکین ساطع و لامع میگردید که آفتاب عالمتاب در برابر آن انفعال متسلسلی
میکشید و آن زبده ارباب عرفان را حیا و انکسار و شکستگی چنان احاطه نموده بود
که در گفت و شنفت نمیگنجد و تسلیم و سپرد و رضا بقضا بر کمال داشتند
روزی یکی از مخلصان ایشان از ایذاء بعضی مردم بخدمت ایشان عرض کرده
التماس نموده که توعید و تهدید آن جماعه باید فرمود آن مخدوم زاده
فرمود که ای فلان اگر ما مردم در خصومت و منازعت کوشیم پس در میان
ما فقرا و اغنیا چه فرق باشد آن مخلص میگفت که این سخن را باداء فرمودند

که من

از گفته خود پشیمان گشتم و کینهٔ جفاکاران از دل بیرون انداختم و هر که در صحبت
کثیر البرکت آن مخدومزاده میرسید دل او از حب دنیا سرد میشد و حضرت
مخدومزاده جامع علوم عقلیه و نقلیه بوده اند و تحصیل اکثر علوم در خدمت
حضرت ایشان کرده بودند و هر چیز از علوم عربیت نزد مولانا طاهر لاهوری
و شطری از علوم حکمیه پیش مولانا معصوم کابلی خوانده اند در مدت هژده سالگی
تحصیل علوم ظاهره بانجام و اتمام رسانیده بودند و جمیع علوم متداوله را
بدقت و متانت درس میفرمودند این حقیر جامع این کتاب حضرات القدس
مطول با حاشیه میر و شرح عقاید با حاشیه خیالی و تحریر اقلید و شرح
مطالع با حاشیه میر بخدمت آن مخدومزاده گذرانده و بعد ارتحال ایشان
شرح مواقف و تفسیر بیضاوی و حاشیهٔ عضدی بخدمت حضرت ایشان
قدس سره خوانده آن مخدومزاده در کنه سخن بغایت دور دور میرفتند
و سخن را بمراتب کثیره میبردند و وقتهای غیر مکرر زادهٔ طبع جدید سلیم خویش
مینمودند و گاه بر حاشیهٔ کتاب آنرا تعلیق فرمودند روزی بصحبت یکی از فحول
علماء شیراز که بهندوستان آمده و در معقولات نظیر نداشت رسیده مشکلات چند
از دقایق علوم عقلیه که خاصه خود بوده در میان آوردند آن فاضل شیرازی
تسلیم نمود و زبان بمدح آن مخدومزاده گشوده فرمود که ما را این گمان نبود
که در هند کسی باشد که قوت ادراک علوم عقلیه داشته باشد فکیف که بر آن ابحاث
لایدفع ایجاد و ایراد نماید اما چون این جوان را دیدیم یقین حاصل شد که درین ملک هم
این قسم فضلا پیدا میشوند و از حضرت ایشان کلمهٔ چند که در بیان حال

آنصاحب کمال واقع شده و دلالت بر جلالت قدر ایشان دارد ایراد مینماید
آنحضرت قدس سره در مکتوبی بآن مخدومزاده نوشته اند که از مکتوبات شما که
در شرح احوال نوشته اند چنان مفهوم گشته بود که شما را مناسبتی بولایت خاصهٔ
محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه پیدا شده است ازین معنی شکر
خداوندی جل سلطانه بجا آورده که از مدتها آرزوی این دولت داشته که در حق شما
بحصول پیوندد و این زمان امیدوار گشته متوجه شد که شما را باین دولت
جذب نماید اتفاقاً درین جست و جو شما را داخل ولایت موسوی یافت
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و از آنجا کشیده داخل دایرهٔ ولایت خاصه
ساخت الله سبحانه الحمد والمنة علی ذالک و نیز نوشته اند فرزندی اعزی
مجموعهٔ معارف فقیرات و نسخهٔ مقامات جذبه و سلوک نیز نوشته اند که فرزندی
از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و نیز نوشته اند که این مقام را
بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر این جا
در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و نیز نوشته اند که این فقیر از
ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفادهٔ فرزندی اعظمی
علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت این فقیر که از راه ولایت موسوی مستفاده است
شبیه ولایت رجل مومنست که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی
مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن
بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافته پایهٔ مولویت و تدریس علوم
عقلیه و نقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامذهٔ ایشان بیضاوی و شرح

استفاده

و ولایت فرزندی شبیه بولایت
سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند
و نیز نوشته اند که

مواقف

وامثال این ها را بقدرت تمام درس دارند و حکایات معرفت عرفان
و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آورد و در سن هشت سالگی
بر نهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را
بطعامهای بازار که مشکوک مشتبه است مینمودند و میفرمودند که محبت که مرا بمحمد صادق است
بهیچکس نیست و همچنین محبتی که او را بماست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را باید
دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود عجایب و غرایب آن ولایت را
بیان میفرمود و همواره خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بود و میفرمود
که هر یکی که از اولیاء از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است من التجا و تضرع
خواسته ام تم کلامه الشریف اکنون عرایضی که آن خلاصه دودمان ارشاد بحضرت
ایشان قدس سره نوشته اند بنگارد قطعه قبله گاها آرزوی جز آن نیست که هیچ ساعت و لحظه
بخلاف رضای او تعالی بگذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن درگاه مددی
فرماید و دستگیری نماید مصراع با کریمان کارها دشوار نیست الحمد لله والمنه که
بیمن توجه شریف بر طریقی که امر فرموده اند استقامت دارد و در آن کم فتور راه
مییابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند
و از حافظ قرآن میشود بعضی اوقات مقبوض است دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام
و جز آن همه تعلق به بدن دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطایف سته نه متوجهند نه غافل
اگر متوجهند آنها مثل علم حضوریست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن همه داخل ظلال است
و از ظل متجاوز نمینماید لطایف اول به بدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن دیگر
مفهوم نمیشود چنانکه بحضور موفور السرور آن حضرت عرض کرده بود الحال از بدن در نظر

ممتاز

ممتاز میدرایند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز یک نوعی از فنا
لطایف روی نمود و چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از آن فنا روی دهد تمامی
کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است چون عرض
احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود قطعه عرضه داشت کمترین بنده کان محمد صادق
بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و مهموم میبود آخر الامر محض بتوجه اقدس
عنایت خداوندی در رسید و بسیطی عظیم روی نمود در آن بسیط چنان معلوم گشت
که چنانچه سابقا که یاد و توجه مثلا از جانب این کس میبود الحال هر چه هست از جانب اوست
تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت قبول نمییافت کالمراة التی تطلع علیه الشمس
فاحترق بذالک الطلوع کل کلمة و کدورة من البدن واللطایف وحصل فیها
کل نور و مبرکة ینبغی فانشرح الصدور واتسع القلب وصار البدن
کله نورا مضیا الطف من السر والروح الذین کانا قبل ذالک
و وجدت التجلی الا یحمل من بین اللطایف علی القلب فلما نظرت الی القلب
ظهر ان فی القلب قلبا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی قلب القلب ظهر
ان فی ذالک قلبا آخر والتجلی علیه وهکذا الی غیر النهایه ولم یظهر
قلب بسیط الا وقلب آخر فیه ولکن یتوهم الآن انه انتهی الا القلب بسیط
ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقه من هذه الحالة بالنسبة
الیها کانت کلها تکلفات صرفة وکان بخطر اسم هذا المقام
فما کتبتها لسوء الادب قطعه حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ
قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد که گویا مقام حقیقت قرآنی بود

ہرچند باین جرارت نمیتواند نمود چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها
الصلوٰة والسلام مرکز و اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه
درآورده اند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات
و اکثر اولیاء کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام
غیر از پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بنصی مفهوم نشده و این کمترین نیز بهره یافت حق سبحانه
بتوجه عالی نصیب کامل ذریگر داند درین باب معظم خیلی برکات مفهوم میشود تم کلامه
الشریف و حضرت ایشان قدس سره العزیز نیز بآن گرامی فرزند مکاتیب
عالیه نگارش فرموده اند که نقل آنهمه درین کتاب تعسر دارد بدانجا رجوع نمایند
و تفصیل کشوف و کرامات آنمخدوم زاده عالی درجات زیاده از انست که در تقریر
و تحریر گنجایش آرد اما چند از آن ایراد مینماید چون وجد و حال ایشان در اوان
صبا و صغر سن اشتهار یافته بود شیخ بایزید که دال مرید شاه وجیه الدین گجراتی
قدس سره که از مشایخ مشاهیر این دیار بودند و معرفت وجد و حال ایشان را
نشنیده بذوق تمام بدیدن ایشان آمد با آنکه طریقه آمد شد را بر خود بسته بود
اتفاقا ایشان بملازمت حضرت ایشان نشسته بودند شیخ مذکور بعد از انعقاد صحبت
از ایشان درخواست نمود که این کلاه که بر سر شماست بمن بدهید که تبرک باشد
آن مخدوم زاده بر جاده سر برافراخته فرو برده گفت که حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس سره منع میفرمایند حضرت ایشان فرمودند که بابا بدهید ایشان
عرض کردند که حضرت خواجه نقشبند حاضر اند بمبالغه منع مینمایند باز حضرت ایشان
فرمودند ما میگوئیم که بدهید ناچار بنا بر امتثال امر والد بزرگوار خود کلاه از سر فرود

آورده

آورده بشیخ مذکور دادند و شیخ رخصت شده برفت کرامت هم در ایام صغر سن
آن و عم ایشان شیخ مسعود بسفر قندهار عازم شده بود و حضرت ایشان بمشایعه ان
برادر حقیقی خویش برون شهر برآمده بودند آنمخدوم زاده نیز همراه بودند بحضرت
ایشان گفتند که حضرت جدی حاضر ند و میفرمایند که شیخ مسعود را ازین سفر منع
کنید و لیکن چون استعداد سفر کرده بر سر راه بود نتوانستند منع نمود آخر
الامر فرموده آنمخدوم زاده عالیقدر ظاهر گشت که همران سفر شیخ مسعود از عالم
رحلت نمود چنانکه در کرامات حضرت ایشان گذشت کرامت روز دیگر حضرت
ایشان در ایام دبا بعد از وضو نماز چاشت چون برخواستند غره ربیع الاول بود
فرمودند که بخاطر چنین میرسد که طاعون بعد مضی دوازده روز از ربیع الاول
برطرف خواهد شد حیران گشتند که طاعون با این غلبه چسان یکایک برطرف
خواهد گشت روز دیگر فقیر در عین خواندن سبق حاشیه خیالی نزد آن مخدوم زاده
مقوله حضرت ایشان در دوازده روز برطرف خواهد شد بمجان بوقوع پیوست
نهم روز از ان ماه آنمخدوم زاده عالی درجه ارتحال فرمودند پیش ازان بیکروز برادر
دیگر شیخ فتح و محمد عیسی و همشیره ایشان ام کلثوم رحلت نمود خاندان همه حادثات
درین دوازده روز گذشت بعد ازان و باز خانه ایشان برطرف گشت یعنی از کرامت
مبتلایان طاعون در معالجه دیدند که حضرت مخدوم زاده حاضر شده اند و آنها را
از دست جماعه که بران بلیه موکلند خلاص میکنند و میگویند که هر گاه این بلا را
بر خود گرفتیم شما را با این مردم در افتادن و ایذا رسانیدن نشاید بعد از دیدن
این واقعه صحت یافتند کرامت صالحی در خواب دید که هر که نام گرامی آنمخدوم زاده را

(راقم طرز مرقوم در حق خود نمود که
مضمون کلام ایشان آنست که
و باز خانه ایشان هم)

نوشته با خود دارد از بلیهٔ طاعون خلاص یابد مردم بر مزار آن بزرگوار چون مور
و ملخ غلو کردند و جماعهٔ کثیر متصدی نوشتن نام ایشان بودند و هنوز از کثرت وراد
نوبت نمیرسید هر که نام ایشان را با خود داشت از آن بلیه خلاص یافت و اگر بیمار بود
صحتش روی نمود حضرت ایشان بعزیزی نوشته اند که درین شهر نزدیک دو ماه است
بلا و وبا نازل شده است و بشومی اعمال سکنهٔ این شهر جمعی هلاک شدند و جمعی دیگر
گریخته برآمدند و جمعی دیگر نیم مرده افتاده اند و از ترس و هول مضطرب و پریشان گریه
ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر بیان عذر میفرمایند
بتاریخ نهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه فرزند مرحوم خواجه محمد صادق بجوار رحمت حق
پیوستند و خود را فدای عموم خلایق ساختند انا لله و انا الیه راجعون فوت
ایشان و تسکین درد با محسوس گشت و مردم شهر در واقعات دیدند که میان محمد صادق
میفرمایند که بلا را من بر خود گرفتم دو روز است که در شهر تسکین است مردم آنقدر
بر قبر ایشان غلو دارند که روزانه فاتحه خواندن بتعسر میسر میگردد و مریضانی که شفا مییابند
نیازها می آرند و برادر خورد او محمد فرخ و محمد عیسی نام بیکروز پیشتر از وی درگذشتند
از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده و کافیه خوان بشعور سبق میخواند
و همواره از عذاب اخروی ترسان و لرزان بوده و دعا میکرد دنیای دنیه را وداع نماید
تا از عذاب اخروی خلاص شود در مرض یارانی که بیمارداری او میکردند عجایب و غرایب از وی
مشاهده کرده اند و کرامات و خوارق عادات که از محمد عیسی تا هشت سالگی مردم معاینه
کرده اند الحمد لله و المنة که امانت را باهل آن کره و اکراه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا
اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات تم

محسو

درس طفولیت

چه نویسد بالجمله حضرت مخدوم زاده جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه

کلام

کلام الشریف بالجمله حضرت مخدوم زاده همراه جنازهٔ محمد عیسی پیاده بصحرا تا مقبرهٔ
جد بزرگوار خود رفته بودند در وقت برگشتن اثر طاعون در ران ایشان
ظاهر گشت و بیرون خانه در حجرهٔ خانقاه ایشان را خوابانیدند والدهٔ عفیفهٔ ایشان
شوق دیدار ایشان کرد بمحنت تمام دست در گردن دو کس انداخته اندرون
خانه رفتند و از والده و از اهل حقوق وداع حاصل نموده باز معاودت بحجرهٔ
مذکور نمودند که نم کنوم العروس روز دویم بحضور و استغراق تمام رحلت
نمودند حضرت ایشان کفن آن پاکیزه طینت را سه جامهٔ فاخره چنانکه معتاد
اعیاد ایشان بود دادند لفافه و قمیص و ازار و در دفن متردد گشتند که آیا نزد
قبر والد بزرگوار خود که بیرون شهر اختیار افتاده مدفون سازند یا جای دیگر
هفت استخاره نمودند چنانکه مامور گشتند در صحن حویلی که آن مخدوم زاده در وقتی
از اوقات در آن سکونت داشت نگاه دارند و از میان صحن نیز مکانی
معین فرمودند شرف و بزرگی آن مقام از مکتوبات حضرت ایشان عنقریب
نقل کنیم و یک مدتی قبر ایشان را خام مانده بودند و محاوطه گرد آن کرده بعد از آن
بخاطر اشرف حضرت ایشان گذشت که چون قبر فرزندی در میان عمارات
واقع شده است بهتر آنست که درین مقام گنبد ساخته شود و متابعت با انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات نموده آید بناءً علی ذالک بر آن قبر قرة العین خود
گنبدی بنا فرمودند چنانکه قبر مخدوم زاده حاق وسط آن گنبد بلکه بجانب
قبله مایل واقع شده بود وقتی که ارتحال حضرت ایشان اتفاق یافت قبر آن
حضرت را جانب قبله از قبر مخدوم زاده کندند و در آنجا آنحضرت را گنج وار بخاک سپردند

و در وقت استراحت بر عریش خطاب بخود نموده فرمودند

و قبر راست کردند نگاه کردیم ناگاه قبر مخدومزاده از جای خود بجهت تعظیم والد
بزرگوار و پیر دستگیر خویش عقب تر شده است و بجانب مشرق آمده چنانکه
حاق وسط کبنند پن القبرین گشته و این معنی را هر که دیده است حیران گردیده
و این کرامت اعظم خوارق مخدومزاده است و این قسم خارق از متقدمین
نیز سر زده است چنانکه گویند که چون قاضی حمید الدین ناگوری را وقت
احتضار شده است از غلبه محبتی که بخواجه قطب الدین بختیار او داشت
وصیت نمود که مرا زیر پای خواجه قطب الدین نگاهدارند چنین قبر قاضی طرف پای
قبر خواجه کردند قبر خواجه برای تعظیم قاضی و استادایشان بود کج شده و پای قبر
جانب دیگر گشته چنانکه مشهود زوار و رادست و این چیز نیز از مشاهده
نموده بود حضرت شیخ یکی از درویشان خویش در واقعه فرمودند که این چگر
گوشه را بالای سر ما نگاهدارند که تاج سر ماست بنابر امر شیخ او را بجانب سر شیخ
نگاهداشتند و قبر که ویران در قبر فرود آوردند و خوابانیدند از جهت تعظیم جد امجد
خویش پاهای خود را درهم کشیدند و زانو بسینه چسبانیدند چنانکه همه حضار
این معنی را مشاهده نمودند و حضرت ایشان مادر یکی مکاتیب خود از شرافت آن
زمین که مدفن حضرت مخدومزاده شده تحریر فرموده اند که بعنایت الله سبحانه
و بصدقه حبیب علیه و علی آله الصلوات والسلام والتحیه والبرکه بلده سرهند
گویا زمین احیا منت که برای من چاه عمیق تاریک را پر کرده صفه بلند ساخته اند
و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده نوری دران زمین ودیعت گشته است
که مقتبس آن نور پرتوی و پرتوی است در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله اشرف

و نیز منقول است یکی از نسبتهای حضرت شیخ احمد جام از رجال نقشبندیه

و للامع است

و للامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را باین درویش
ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیر از انشا نموده نور ریز نمودند ساطع
گردی از صفت دشان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا آنرا ورای
شد که آن زمین مدفن من و آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی
اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و ازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم
اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دریای آن
نور مستغرق گشت ﴿ هنالک الاباب النعیم یعیفانها ﴾ از شرافت این بلده
معظمات است که مثل فرزند مرحومی اعظمی که از اکابر اولیا الله است در انجا آسوده
و بعد از ندی ظاهر گشت که نور موضع لمعه ایست از انوار جلیه این فقیر که از انجا اقتباس
نموده دران زمین افسرده اند در رنگ آنکه چراغی را از مشعل برافروزند

قل کل من عند الله نور السموات والارض تم کلامه الشریف

روز دوماه و سال ارتحال آن صاحب کمال از لفظ روز دوشنبه نهم ربیع الاول
پیدا و هویداست و حضرت ایشان صبح روز جمعه بر سر مزار فرزند بزرگوار
باد رویشان حلقه می نشستند چون دران روز مزار از روح خالی یافتند
صبح روز شنبه برای حلقه قرار دادند و توجهات عالیات در باب ترقی
درجات آن قرة العین مینمودند کار آن جگر گوشه را باوج نهایت النهایت
میبردند و معاملات عجیبه و معاینات غریبه از احوال آن گرامی فرزند بیان
میفرمودند و می نمودند که هر لحظه آن فرزند با نوار و آثار عجیبه ظاهر میشود و اسرار غریبه
متعلقه رحمت الهی بکمال فرخندگی بیان میکند غمده الله برحمته و زرقنا من برکاته

حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله المجید

فرزند دویم

فرزندی ثانی آن قبله دو جهانی اند ولادت با سعادت آن سعید دارین در ماه
شوال سنه یکهزار پنج بوده است آثار هدایت و کرامت از خوردی با زیر ناصیه
استعداد آن بلند نهاد و اطوار نجابت و ولایت از زمان صبا بر چهره ارشاد
آن عالی نژاد پیدا و هویدا بوده است چنانکه حضرت ایشان میفرمودند که
محمد سعید چهار پنج ساله بودند که ویرا بیماری روی نموده در غلبات آن مرض
از وی پرسیدیم که چه میخواهی بی اختیار از زبانش برآمد که حضرت خواجه را میخواهم
من این سخن ویرا بخدمت حضرت خواجه عرض نمودم فرمودند محمد سعید شما رندی
و حریفی نمود اغا بیانه از ما نسبت ربود فی المهد ینطق عن سعادة جده
اسعید من سعد فی بطن امه و حضرت خواجه در مکاتبت خویش که
بحضرت ایشان قدس سره می نگاشتند بشفقت و مرحمت دعا بآن مخدومزاده
عالی درجات مینوشتند و نیز حضرت خواجه بیکی از مخلصان خویش نوشته اند که
فرزندان ایشان اطفالند اسرار الهی اند استعدادهای عجیب دارند بالجمله شجره طیبه
انبته الله نباتا حسنا کامر ذالک المکتوب فی بیان درجاته قدس سره
آن مخدومزاده بر جاده چون بسن تعلیم رسیدند به تحصیل علوم ظاهره اشتغال نمودند
اکثر علوم در خدمت ایشان خوانده اند و شطری نزد آخوند مولانا طاهر لاهوری
و برخی پیش برادر کلان خود حضرت خواجه محمد صادق قدس سره در هفده سالگی
تحصیل جمله علوم متداوله عقلیه و نقلیه بانجام و اتمام رسانده درس کتب مغلقه
مثل شرح حکمة العین و عضدی و بیضاوی اشتغال فرمودند و تصانیف
لطیف از ایشان سر زده چنانکه حاشیه بر مشکوات نوشته اند و تا هیدند هب حنفی

نموده

نموده در غایت لطافت و متانت است و نیز در حاشیه خیالی نگاشته
بغایت متین است و در انجا سخنان خاصه خود نیز مندرج ساخته اند
علماء وقت از مطالعه آن بغایت معتقد مولویت گشته اند و رساله
در باب منع اشارت سبابه در تشهد بغایت متانت نوشته اند
و قدرت بر منازره بنوعی دارند که اکثر اوقات با فحول علماء هند مباحثه
در میان آمده است ایشان گوی سخن را برده اند و باسکات رسانده
ناچار همه علماء به تحسین و ثنای ایشان در آمده اند و افحام خود را در زیر
مدح مستتر و مختفی گردانیده و آصفجاهی که در علوم عقلیه دست تمام داشت
بعضی اعتراضات قویه علم حکمت را لا یدفع مقرر کرده بود از ایشان استفاده
نموده ایشان بعنایت خداوندی باالفور به بداهت بجواب باصواب تشفی
خاطر وی فرمودند چنانکه همان لحظه در خدمت بندگان ظل الهی صاحبقرانی
رفته لب بثنای ایشان گشاده و گفته که شیخ محمد سعید پسر حضرت ایشان
در علم برابر ایشانست و هر گاه که ایشان در محفل بهشت آئین سلطانی
به تقربی حاضر شده اند پادشاه استفسار مسایل از دیگری ننموده با آنکه علما
و فضلا در مجلس عالی بندگان حضرت ظل الهی حاضر می باشند حضرت مخدومزاده
بر جاده مثل والد ماجد خویش بکمال شرع و تقوی آراسته اند حسن الخلق و تواضع
و متابعت سنت سنیه و عمل بعزیمت مرضیه پیراسته و آئین کلام و تفقد و زاد
و باهتمام و نفی وجود و بذل موجود شیوه مرضیه ایشانست قرآن مجید را بسند
عالی تجویز نموده اند و در حدیث نبوی سند جسیم دارند و در فقاهت دستگاه

آصف جاهی

قصوی حضرت ایشان را اگر احتیاج بتحقیق مسئله میشد چون وقت آنحضرت مقتضی
تفحص کتب نبود از ایشان آن میخواستند و کمالات باطنی مثل علوم ظاهری
از صحبت والد بزرگوار خود حاصل نموده اند و بتکمیل بر وفق کمال رسیده و در
حضور آنحضرت بخلافت ایشان ارشاد و ترتیب طلاب میفرمودند بلکه
آنحضرت در آخر عمر طریقه کمتر میفرمودند و طلاب را باین مخدومزاده عالیقدر و حضرت
مخدومزاده خواجه محمد معصوم حواله می نمودند و نیز در حق این هر دو مخدومزاده میفرمودند
هر قطب را دو امام می باید شما هر دو امامید محمد سعید تواضع نمود و یسار را بمحمد معصوم
گذاشت و خود صاحب یمین شد و نیز فرموده اند که من هر دوی شما را در ولایت
احمدی می یابم و پس نیز فرمودند که چون نزول من در مقام حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سره واقع شد دیدم که محمد سعید همراه منست و مخدومزاده کلان یعنی
خواجه محمد صادق میفرمودند که من از حضرت ایشان بسیار بشارت در باب
ایشان شنیده ام از انجمله آنست که روزی کمالات علما راسخین بیان میفرمودند
درین ضمن فرمودند که محمد سعید ما از علما راسخین است و از انجمله آنست که روزی فرمودند
که محمد سعید از سابقانست و آنمخدومزاده عالی مقام از حصول این نسبت در مکاتبت
عالیه خود تصریح فرموده اند روزی حضرت ایشان قدس سره فرمودند که بر من عرصه
قیامت ظاهر شد و عبور من با اصحاب بر صراط مکشوف و مشهود گردید دیدم که محمد سعید بر صراط
پیش پیش ما میرود و در دست کتاب دارد تا آنکه به بهشت رسیدیم روزی فرمودند
که فردا افاضه رحمت رحمانی بما حواله فرمایند بخشش آن از تحویل محمد سعید ما نمایند
این بشارت علیا از آنحضرت در باب آن والا گهر از اعظم عنایات است

ومبین

ومبین این معنی است آنچه محرمان خاص آنمخدومزاده عالیمقام نقل نمودند که فردا
قیامت کم کسی را بی سند من در بهشت راه دهند روزی فرمودند که محمد سعید دایره
در رنگ نفی حضرت ابراهیم را علیه السلام بتمام قطع نمودی اکنون در اثبات هر یک
و نیز میفرمودند که بهیچ مقامی نرسیدم از عروج و منزول مگر آنکه محمد سعید تو همراه
من بودی حضرت مخدومزاده عالی منقبت نقل کردند که روزی آنحضرت پیش از
ارتحال خود بدو ماه پیش فرمودند که اکثر اوقات اسرار غامضه روی میدهد کسی
که با او مخاطبت نمایم کیست شما بعضی اوقات حاضر نیستید از آن روز ترک درس
نموده دوام ملازمت و التزام خدمت بر خود قرار دادم و همواره در حضور عالی
مترصد انواع عنایات و مترقب صنوف مواهب میبودم و در آن ایام آنقدر
افاضه عطایا و افاده مزایا فرمودند که هرگز بمراحم سابقه مساس نداشت
و در حرم محترم اسرار خاصه خویش نوید محرمیت دادند که تفصیل آن گنجایش بیان ندارد
روزی فرمودند که محمد سعید تو در ضمن منی و ازین که نسبت تو ضمنی است گران خاطر مباش
که صدیق اکبر در ضمن آن سرور بود صلی الله تعالی علیه و سلم و نیز آن قدوه ارباب کمال میفرمودند
که چون در مرض اخیر حضرت ایشان امامت نماز خود بمن تفویض نمودند و در آن ایام
کمالات عظیمه و مقامات جسیمه جسیم بجهت نماز بر آن حضرت فایض گشت که از
قسم اسرار واجب الاستتار است فرمودند که محمد سعید چون این همه نتایج نمازهاست
که تو بامامت آن قیام و اقتدام داشتی ترا درین مواهب عالیه و اسرار غامضه نصیب
تام و حظ تمام مرحمت شد الحمد لله علی ذالک حمداً کثیراً و آن خلاصه خاندان ارشاد
میفرمودند که چون در ایام و با حوادث کثیره بحضرت ایشان رضی الله عنه رسید

چنانکه در سه روز برادر کلان خواجه محمد صادق و برادر خورد محمد فرخ و محمد عیسی
باجمعی از توابع و لواحق رحلت نمودند و مرا نیز امراض شدید رسیده چنانکه کار
بیاس کشیده و نگرانی عظیم ازین راه بخاطر مبارک حضرت ایشان راه یافته
درین اثنا شبی تجلی خاص الخاص و ظهور مخصوص بارگاه الهی بران حضرت دارد
گشت و معلوم شد که این نزول اجلال برای تسلیه و تبشرت حضرت ایشان
میفرمودند که در ضمن عنایات فاخره و الطاف باهره حکم اقدس اعلی صادر شد
که محمد سعید و محمد معصوم را بیارند آوردند هر دو را بر زانوی من نشاندند معمر و مجاس
سعید و حکم شد که این هر دو فرزند را بتو بخشیدیم معمر خواهد شد حضرت ایشان
از آن عنایات علیا فرخنده دل برخواستند و بشارت رسانند و حال آنکه دران
وقت هر دو مخدوم زاده به پنج سالگی نرسیده بودند و نیز حضرت ایشان درباب
آن هر دو مخدوم زاده والاقدر فرمودند که دنیای شما را آخرت گرداینده
الغرض که آنحضرت را با آن مخدوم زاده بر جاده نهایت نظر عنایت و مرحمت
و محبت بوده است و در خلوات و جلوات مونس و مصاحب و مساز در حقایق باطنه
و اسرار خاصه محرم راز بوده اند و در امور ظاهره مؤتمن مشار الیه و وکیل مطلق
و در اعانت طاعات خادم ملازم خدماشایسته و کارسازیهای شایسته که تعلق
بمعاش و معاد و روایت و درایت داشت ازان وقوع پوسته و آنحضرت زبان
الهام ترجمان بدعا و ثنای آن مخدوم زاده ارجمند میکشودند و بانواع بشارات و عنایات
مبشر میگشتند الحق که آن صاحب زاده و الانژاد برسند ارشاد و باستقامت ظاهر
و باطن نشسته اند اوقات بطاعات تقسیم نموده اند نماز فجر را گذارده و وظایف ماثوره

مخصوصه

مخصوصه آنوقت را خوانده بحلقه ذکری پردازند بعد ازان اشراق گذارده در ایام
گرما برای رفع ملال بیداری شب دو سه گری استراحت نموده بیدار گشته
وضو ساخته نماز چاشت گذارده بدرس اشتغال مینمایند تا قریب آفتاب بزوال
می نشینند بعد ازان در اول وقت نماز پیشین می گذارند و باز بحلقه می پردازند
واز حافظ قرآن میشنوند بعد ازان خود قرآن میخوانند و در بعضی احیان تلاوت قرآن
پیش از نماز مینمایند و بعد از درس اشتغال میفرمایند تا آنکه وقت عصر درآید و بتجدید
وضو ساخته بنماز پرداخته وعظ میفرمایند و در بعضی اوقات بعد از نماز عصر
بخلوت می درایند تا وقت شام درآید و نماز شام در اول وقت گذارده متصل آن
دو رکعت دیگر سنت میگذارند و وظیفه شام خوانده باوابین می پردازند بطول آیات
ادا میکنند تا آنکه وقت عشا برند حضرت امام اعظم درآید بعد ازان
در ایام گرما نماز عشا خوانده باندرون محل میروند و در ایام سرما قریب به ثلث
لیل نماز عشا میخوانند و در اغلب اوقات باندرون محل بر جاعه اوراد و وعظ میفرمایند
و در آخر شب بتجد برمیخیزند و دران نماز سور تهای دراز بجهر میخوانند و وظایف
و اوراد ماثوره هر وقت را التزام دارند و ادعیه غیر موقت را نیز ملتزم اند و با وجود
آن پنج هزار بار کلمه طیبه هر روز میخوانند غرض که این قسم التزام دوام طاعات
و لزوم اوقات در حیطه بشر نیاید و مع ذالک بارشاد و طلاب و افاضه اجاب
اشتغال دارند و آثار رشد و ارشاد و وصول فیوض برکات بر طالبان راه
بیمن توجه آن خدا آگاه ظاهر و باهر است طلبه این طریق بر فیق توفیق از راه
دور بخدمت ایشان می آمدند و بکمالات مقامات عالیات میرسیدند و از تصنیفات

اکثر اوقات بوصول تهجد نماز فجر میکذارند

آنخلاصه دودمان عرفان مکتوبات ایشانست که بحر در حقایق و دریای جواهر
معارفست چندی از مقالات درینجا ایراد نماید که القطرة تنبئ عن البحر الغدیر
قدسیه
حضرت حق سبحانه و تعالی کثرت موهومه را در بچه شهود وحدت حقیقت گردانیده
هر خس و خاشاک را شاه راه مطالعه مطلق سازاد تا از پرتو لمعه از لمعات جلال
آن در باصره بصیرت نامی و نشانی و اثری و عینی از غیر و غیریت نماند انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گویان
و پویان مطلبی گردد که دامن عزت و کبریائی او از تحت خیال و اوهام متعالیست
و افهام ما گرد سرادقات کمال آن حیران باشد که از ابطن بطون بی پرده ظلال
اصل الاصول خود بر خود ظهور نماید و ما را بیماشربی از آن ارزانی دارد و ما ذالک علی الله
قدسیه
بعزیز الم تر یا محمد یا مظهر الالوهیت والاسم الجامع المراتب الوجوب
والامکان الی ربک وهو الله الهادی للشیون الذاتیه والاضافیه کیف
مد ظل مد ظلال شیونه علی الحقایق الکونیه التی هی العدمات المتقابله لها
وصورها فی صورة الوجود فتعجب من کمال اقتداره فی اراءته ما هو
عدم بحت وجودا محضا وعطائه له احکاما واثارا صادقته سبحانه من جمع
بین الثلج والنار ولو شاء لجعله ای الظل ساکنا غیر ممدود فینتفی قول من قال
باقتضاء الشیون الظهور کذالک ثم بعد مد الظل جعلنا الشمس الذات المتعالیه
علیه علی الرب او الظل دلیلا لکونه الظاهر دونه وما سواه مکتنف به حمی العدم
بیت
آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلی باید از وی رو متاب فسبحان من اختفی
لکثرة الظهور واستتر فی سرادقات النور ولعل اختیار لفظ الشمس لتصویر کبریائه

واحتجابه

واحتجابه بحجب العزت وکونه دلیلا علیه باحتجاب الشمس الضوءها
وشعشعانها وکونها دلیلا وسبیلا الیها والی کشف الاشیاء ثم بعد
المد وجعل الشمس علیه دلیلا والصباح السبیل قبضناه الظل
قدسیه
الینا قبضا یسیرا بتعریجه وتسلیکه فی معارج الاصول اصلا فاصلا
بسم الله الرحمن الرحیم این کلام طیب که در مفتتح کلام مجید واقع است
متضمن چندین اسرار است از انجمله تعلم تسلیک است مر طالبان مستعد را
و تنبیه است مر عارفان منتهی را گویا حرف با که مشعر بدار سلوک است که وجود
سالک باشد مبنی است از آنکه تا سالک بالکلیه از خود نه براید و فانی در متعلق طلب خود
نگردد و همچون حرف فی ذاته معنی ندارد کارش جز اظهار معنی امر دیگر نیست نشود و از
حرف که
وجود توابع آن کالغرض قیل فیه وجوه فی نفسه وجوه فی الجوهر نه براید کاری نساخته
باشد و چون سالک مظهر اسمی است از اسماء واجبی جل و علی لا چار فناء وجود ظل سالک
دران اسم خواهد بود و چون اسم دلیلی بیش نیست بر مسمای خود وجودی ندارد
در جنب آن مآل کارش بمسمی خواهد بود و معامله که سالک را باسم شده بود اسم را
نسبت بمسمی پیدا خواهد شد درین زمان در وسعت جمع الجمع که الوهیت عبارت
از انست مستغرق خواهد شد بموجب تجلی ذات که مصطلح قوم است مشرف خواهد
گشت و بموجب من تواضع لله رفعه الله در هر مقامی بوجودی مناسب متحقق و باقی
متحقق
خواهند ساخت و چون این مرتبه نیز شانیست جامع شیون الهی و تعینی است
اسم مر حضرت اطلاق نصیبش جز شان نخواهد بود هر چند بعنوان ذات تصور کنند
بجهت ارتفاع تکثر واحدیت در عین حقیقة الحقایق که کریمه الی الله تصیر الامور

رمزیست بآن صرف اطلاق تصور نماید مانا که تکرار سه اسم مبارک اشعار است بآنکه
از دایرهٔ اعتبار بیرون برآمده خصوص در ایراد لفظ الرحیم کالتصریح است
بآنچه دو اسم مبارک اولین شهرت آن یافته اند که از اسماء ذاتند
نعم چنانند نه مطلقا بلکه نسبت باسماء دیگر قرب خاص بحضرت ذات دارند
میتواند که کریمهٔ قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعو فله الاسماء الحسنی
اشارت است بدانکه هر چند عارف در وقت وصول باین اسماء حسنی توهم
نماید که مطلوب بی پرده بآغوش آید چنان نیست بلکه وی از دایرهٔ اسماء
که عبارت از دلایل حضرت ذاتست بیرون قدمگاهی ندارد و هو سبحانه
الا بذکر الله تطمئن القلوب چه در صورت غفلت از مطلب حقیقی
و توجه به ورای آن هر چند بظاهر آرمیده است اما فی الحقیقة در اضطرابست
چه قلب بالذات از والهای آن جمال جمیل علی الاطلاق است و مشعوف حضور
و مشاهدهٔ آن در غیبت از آن غیر از اضطراب نصیب نخواهد داشت و چون بیاد وی
مشغول باشد باطمینان پیوندد لعین رحیم همواره ساعی آنست که بتسویل و تزیین
حدیث نفس و به هوا و حس مشغول دارد و حرمان و طرد نقد وقتش کند خصوص
در وقت ادای صلوات که کمال محل قرب است صرف طاقت خود مینماید اما جمعی
که بعنایات الهی جل و علا مشغول اند زود ازین وادی هلاکت می برایند و متبصر میگردند
ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون
و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون اشارتست بدین والله سبحانه
اعلم بالصواب رباعی افضل دیدی هر آنچه دیدی هیچست ٭ و آنجمله که گفتی و شنیدی هیچست

سرتا

سرتا سر آفاق دویدی هیچست ٭ و آن نیز که در کنج خزیدی هیچست ٭ یعنی افضل چون
جاذبهٔ حب الهی جلا و علی ترا از رویت اغیار بکشید و بجهة غلبهٔ محبت محبوب حقیقی هر ذره
از ذرات عالم بعنوان ذات تعالی در نظر بصیرت در آید بعد از آن مرآت
مطالعهٔ جمال بی کیف گشت بعد از آن از همه روی تافته جناب اقدس او را مبرا
داشته متعلق علم بی کیف ساختی که شنیدی رمزیست بآن چون لمعهٔ تنزیه
حقیقی به باطنت بتافت ظاهر شد که هر چه مشهود و معلوم بود همه هیچست و منحوت
و مجعول خیال است و متحقق گشت که آنچه در آفاق یعنی بیرون از وجود در کنج مرئی انفس است
و متجلی است جناب اقدس کبریا از آن بلندترست و معبرست بعبارات و مشارب
رباعی ور یک گره از پنج خمش بگشائی ٭ عالم عالم مشک طراز آید ازو ٭ چون بگذاری چنگل باز آید ازو
زلفش بکشی شبی دراز آید ازو ٭ که شیخ ابو سعید ابو الخیر رضی الله عنه این رباعی در بیان
سر قضا و قدر فرموده اند مانا که ازین جهت آثار اخلاق بر صفحهٔ آن لایح است
آنچه بخاطر فاطر در حل آن رسیده آنست که زلف عبارت از روپوش بعالم تقیدات
بر وحدت صرافت اطلاق یعنی چون پردهٔ تعین قیود که ناشی از متجلی شدن ذات
بر خود باحکام و آثار عیانست بر ظاهر هستی مطلق بکشی و مطلق را مستور سازی
شب دراز آید ازو چرا که بعد روپوش شدن آفتاب احدیت در استار آثار
واحدیت از طلوع کواکب اعیان چاره نباشد چون بگذاری و مطلق را مطلق
داری و قیود را مندمج در صرف اطلاق و ذات حق جل و علا که جمیل مطلق است
متجلی گشت چنگل باز از جهت صید دلها و الهان حضرت محبوب علی الاطلاق
سرایده ٭ ذات من نیست جز محبت ذات ٭ ذات بر من زدست راه صفات

تجلی

هوید اگردد در رجوع جمیع از انفس و اعیان و آثار و افعال را بمجرد ذات احد
نیابد و بشرب الا الی الله تصیر الامور شاداب گردد و سر قضا و قدر هویدا
گشت که افعال مباشر آن جز هستی حضرت متوحد با لوجود نیست همانست
که حب اطلاق بسیط حقیقی است و بحب تجلی ثانی مقتضی و حب تجلی ثالث
مقتضی برخود رو پوش شده خلق را از خود باز داشته است کدام فاعل و کو
فعل که بغیریت سراید و بوداریت ترنم نماید ای روی در کشیده بازار آمده
خلقی بدین طلسم گرفتار آمده در یک کره از نخ خشخش بکشائی یعنی اگر یک عقد
قید که بر روی اطلاق منعقد گشته بکشائی عالم عالم مشک طراز آید یعنی چون
الوان مختلفه که مقتضای ظهور اعیانست مضمحل گشت مشک طراز که کنایت
از نسیمی است که عبارت از پرتو نکهت ذات است بر صفحه ظهور آید بتاریکی
در و آب حیات و از عطر آن جمال بیکیفی مشتاق دمد هوش کشد
والله یقول الحق و یهدی السبیل حضرت واهب العطایا بکمند جذبات
خویش ما را از مارهای بخشیده بحقیقت محبت خویش رهنمائی فرماید تا از اختلاف
تعلقات و تحول الوان از جناب قدس محبوب مطلق نگردد که عمر کسیر و غنا و فقر و شدت
در خانه غنایت دعا خزائنه و از جمال و جلال او نباشد شاید لمعه از لمعات
آن بمطلع انوار بر قلال بشریت جمادی حس و حرکت را بر باد داده بوجودی که عدم
در فضای او نباشد و حیاتی که ممات در بال او نبود و نوری که ظلمت را در ای آن
جایگاه نیست مکرم سازد و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا
و ینشر رحمه و هو الولی الحمید گاه بخاطر میرسد که آنچه محققان صوفیه

بعضی

بزوال

آنست

که آنچه محققان صوفیه بزوال عین قائلند از شهود جهتش که چون عالم تمامه
مظهر اسماء الهی است جل و علی و ازین جهت فرموده العالم کله عرض اتحمه
فی عین واحد پس چون سالک متعبد در راه حق سبحانه قدم نهد و بآنچه رشد
بروی بگشاید و حل این دقیقه شود که حقیقتش جز عدم نیست و آنچه او را عین
تصور مینمود جز پندار نه و کمالات الهی است که در وی جلوه کرده و از را
از خود میداند الحال از اصل خواهد یافت پس درین وقت از عین او نامی
و نشانی نخواهد ماند و آثار را جناب آن خواهد سپرد نفی کردن از امر نفی نخواهد بود
که نفی کمالات الهی غلط است انتیابی که بخودی موهوم داشت برطرف
و در فضای وجود جز کمالات و شئونات واجبی جل و علی امری دیگر نخواهد دید
و چون شئون عین ذی الشان اند و تغیر و تعدد جز در وهم نه جز ذات واحد
صرف متعرا از نسب و اعتبار نخواهد یافت و لیس فی الدار غیره دیار گویان
در کثرت بمحو اضمحلال تعینات
در لجه توحید مستهلک و مستغرق خواهد گشت و بشهود وحدت حقیقیه و مراتبه
متلونه در اب طرا اطلاق وحدت
هر ذره از ذرات مرجال بکیف را مستعد خواهد شد بخلاف طریقی که حضرت
ایشان رضی الله تعالی عنه بآن ممتازند که در انجا ذوالعین و اثرست زیرا که
بطور ایشان هر چند عالم مظاهر اسماء الهی است جل و علی چون مظهر عین ظاهریت
بلکه شئی است که در مرتبه حس ایجاد فرموده اتفاق داده است و در مرتبه خارج
حقیقی از آن نامی و نشانی نیست کس عارف را بعد کشف این حقیقت در وجود
سلطان وجود مطلق که شئون حقیقه آن ازین ضعیف و آثار ضعیفه آن نامی و نشانی
و عینی و اثری نخواهد گذاشت نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة همه را خواهد

سوخت

متحقق

کان الله ولم یکن معه شیء الآن کما کان درین وقت عینیت عالم
حق را و اتحاد آن با وجل شانه معنی نخواهد داشت و بحقیقت فنا و بندگی
که برآمدنست از جمیع اعیان و آثار خود و محو ساختن در جنب وجود مطلق متحقق
خواهد شد بخلاف سابق که مجرد فنا انتسابست بخود نه فنای آن شان
ما بینهما مصرع به بین تفاوت راه از کجاست تا بکجا قدس سره حضرت ایشان
قدس سره در مکتوبی از دفتر ثانی رقم فرموده اند که مراتب عروج تا زمانی
که با یکدیگر متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفته میشود همه کمالاتست داخل دایره
ولایت است و چون آن تمیز برطرف شود و این تفصیل گم گردد معامله باجمال
و بساطت صرف افتد شروع در مراتب نبوت بود انتهی در ولایت صغری
که بظلال صفات تعلق دارد و دران مرتبه ظلی از ظلی تمیز دارد و تفصیل ثابت است

بولایت

اما در ولایت کبری که باصول صفات متعلق است و گفته اند که العلم فی ذالک
الموطن عین القدرة والقدرة عین الارادة تفصیل چه گنجایش دارد زیرا که
تکثیر جز در تغیر نیست و همچنین در ولایت علیا که شیون ذاتیه که عین ذات اند
تعلق دارد تفصیل بمراحل دورست و اگر وسعت بیچونی میگیرید در حضرت ذات
بمقتضای ان الله واسع علیم نیز اثبات نموده شده است وجه فرق چیست
جواب عدم تمیز صفات بر مذهب شیخ ابن عربی که اثبات زیادتی
آنها نمیکند متوجه است بخلاف طریق حضرت ایشان قدس سره باید معامله
شیون ذاتیه با آنکه عین ذاتند اما چون اصل صفات اند تعقل تمیز و تفصیل
نسبت باطلاق صرف ممکن است بخلاف حضرت ذات جل و علی که از تعقل تمیز

وتعدد

تعدد مبرات فافهم قدس سره بعزیز نگارش فرموده اند نحمده علی نعمائه
ونشکره علی آلائه ونصلی علی سید انبیائه وعلی آله الاطهار وصحبه الابرار
الی یوم القرار از حضرت حق سبحانه ذات بابرکات ایشان را مشمول
الطاف و عنایات خویش داشته بحضوری مسرور دارد که غیبت در قفای
آن نبود شهود احدیت بنوعی ارزانی فرماید که کثرت موهومه مزاحم آن
نباشد این حضور چون بکیفیتی وارد شود که وجود غیر مزاحم او نشود و در طریقه
حضرات خواجه ها قدس الله تعالی اسرارهم در مبادی جذبه روی دهد
و دران نحوی استهلاک و اضمحلال نصیب سالک شود و گاه بسبب آن حصول بی
تعلقی اجزاء عالم امر او اجزاء عالم خلق او باشد پیش از آنکه رسوخ پیدا کند و ملکه
گردد درین طریق علیه بوجود عدم معبر است که حضرت خواجه بزرگ قدس سره
در شان آن فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت عود کند اما وجود فنا
بوجود بشریت عود نکند مشایخ دیگر مناسب این مقام تجلی صوری گویند و در همان
مقام توحید صوری است که مشهود سالک کثرت است بتخیل وحدت و وجود کونی
و امکانی هنوز برجاست هر چند درین موطن بانا الحق و سبحانی تکلم نماید و لیس فی
الدار غیره دیار نقد جانش بود اما چون بفنا مشرف نشده است و از حقیقت
وحدت آگاهی ندارد از دایره نقص نه برآمده است و شربی از معرفت بکام
جان او نچشانده اند اگر عنایت بیغایت مدد ننماید بمرشد کامل که نظر او دوا است
و توجه او شفا نرساند خسارت نقد وقت اوست که در گرداب صورت گرفتار
مانده بساحل معنی نرسیده جم غفیر را از مبتدیان می بینم که بهمین توحید آسوده اند

واکابر را بر ان خود سبحانه کمال الکمال انگاشته اند واین تجلی صوری اگرچه
جمال الایزالیست در کسوت صور واشکال عالم ترا است انانکه در کسوت طور هستی یابند
یا غیبی و در پرده الوان تا ظاهر شود یا بانوار پس تجلی نوری داخل آن بود واز سه مرتبه
یقین که علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین است صاحب این حال را
نصیب از اول بود و سیر او داخل سیر آفاقی است که آنرا البعد در بعد گفته اند و سیر
مستطیل نیز نامیده اند و گفته اند مناسب این مقام یعنی وجود عدم تجلی صوریست
یقین آن زیرا که در طریقه حضرت خواجه ها قدس الله اسرارهم چون اندراج
النهایت فی البدایت است در اول کار نظر ایشان بر احدیت ذاتیست
اول قدم این بزرگان که وجود عدم معتبر است نهایت النهایت دیگران را متضمن
و چاشنی از تجلی معنوی که تجلی صفات باشد و از تجلی ذات که آخرین تجلیات است
اول کار در کام جان طلاب میچشند و تربیت میفرمایند مصراع
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا فرموده اند که همان حضور چون رسوخ پیدا
کند و ملکه گردد مشاهده نامند و چون الفاظی که دیگران اطلاق دارند
موهم حلول و اتحاد است و مشعر تنزل و تقیید و خلاف ظاهر مخالف شریعت بیضا
مشاهده را بر سوخ نسبت مذکوره تعبیر فرموده اند و همچنین در بیان مقامات
دیگر متابعت محبوب العزت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
صورة و معنی رعایت مینمایند فرموده اند که همان حضور چون از صفت
شاهدی و مشهودی مبرا شد فنای حقیقی نام یافت درین وقت بسر کل شی
هالک الا وجهه مشرف شده و حیرت و جهل و اضمحلال و استهلاک نصیب او آمد

دگر

و کفر حقیقی و مقام جمع حاصل او شد و از علم الیقین بعین الیقین پیوست و از
تمیز میان حسن اسلام و قبح کفر باز ماند میگوید کفر با اسلام یکسان نگر
که هر یک ز دیوان او دو قدریست و این سیر آفاقی با نفسی آید و این سلوک
بحضرت رسید و دایره کونی و مکانی قطع نموده باسم الهی جل و علی که مبدء تعینات
اوست واصل شده و از مزاحمت تفرقه خلاصی یافته داخل کثرت بجائی حاصل کرده
و کار و بارش بحضرت وجوبیت از روی محفوظ گشته و از رجوع به بشریت
مامون گردیده در طریقه علیه خواجه ها قدس الله اسرارهم حصول این نسبت مرطالب را
حکم اخذ الف و بلا دارد و حکم اخذ او کار از پیر مقتدا تا قدم در سلوک نهند لهذا
پیشگاه این اکابر بلند افتاده و بسته ارایشان متضمن نهایت گشت ازین بیان
کسی گمان نبرد که از عدم تمیز میان حسن اسلام و قبح کفر لازم می آید که پای از
دایره شرع بیرون نهاده و مشایخ فرموده اند که کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة
زیرا که در کفر دو اعتبار است اعتبار خلق که او بخالق تعلق دارد و اعتبار کسب او
به بنده متعلق است و شک نیست که خلق کفر قبیح نیست و صاحب آن
که از مزاحمت کثرت خلاصی یافته بجمع حقیقی رسیده است یقین است که مشهود
او در آن حالت همان اعتبار اول است پس حکم بقبح آن چسان نماید و اعتبار
که ملحوظ نیست چگونه برو حکم قبح کند و تمیز سازد و بعد ازان اگر باز بهوش آید
و حضوری که از وجود قبح زایل نموده بود بجای خود نشانده منسوب داشته و یافت که او تعالی
خود حاضر است بقای حقیقی مستفاد و مستند گردیده و از حیرت و جهل بعلم آمد و از جمع
بفرق بعد الجمع مکرم گشت و فنایش بقائمه بخشیده و از مضیق علم و سکر عین بفضا

حق الیقین بخبر نموده و بحقیقت اسلام محلی شده و گفت که مصرع دلم بگو اسلام با یکی است و بعد ازان جمعی را بشهود واحدیت در کثرت میرسانند و بتوحید وجود مخطوظ میدارند اینجا عبارت میفرمایند که هرچه در عرصهٔ وجود است یا هستی او عین ذات او است و آن ذات واجبی است جل و علی زیرا که اگر هستی او تعالی زاید بر ذات او آن زاید البته غیر خواهد بود لان الاثنین متغایران پس ذات الهی جل شانه محتاج بغیر باشد و احتیاج علامت امکانست و آن محالست و مستلزم ابطال واجب الوجود پس لاچار هستی او عین ذات او خواهد بود و ممکن چون وجود او از ذات او نیست البته هستی او زاید باشد بر حقیقت او و آن زاید یا عارض است ممکن را یا معروض اصحاب ذوق ازراه وجدان دریافته اند که حقایق عوارض است وجودی که هستی باشد معروض است که قایم بذاتست و ماسوای او قایم باو از ینجاست که فرموده اند که العالم اعراض المجتمعة فی عین واحد یعنی وجود است که وجود چون مبدا آثار است البته موجود باشد و اگر در ممکن عارض بود البته موجود خواهد بود بوجودی که عارض وجود است و همچنین وجود الوجود است یعنی وجود الوجود را وجود دیگر باشد و تسلسل لازم خواهد آمد و آن باطلست پس عارضیت وجود باطل باشد پس البته معروض باشد و نیز بر تقدیر عروض جعل جاعل یا در نفس وجود است و یا در اتصاف و هردو باطلست چنانکه در کتب معقول مشروح است معه ماضیه و علیه و چون وجود معروض شد محقق گشت که در عرصهٔ کاینات ذات موجوده حضرت حق راست سبحانه و ماسوای او را وجودیت جز باعتبار انگاشتن مورند که منسوب اند بحضرت وجود که موجود حقیقی است

وجود

باشد

البطلان

وجود او از ذات اوست زیرا که اگر موجود حقیقی باشد وجودشان عین ذاتشان باشد یا عارض ذاتشان باشد و هردو محقق ممتنع است پس وجود جزاستبشان بحضرت وجود نباشد و فی حد ذاتها معدوم باشند و ازینجاست که گفته اند الاعیان ما شمت رایحة الوجود و این عوارض باید که از ان هستی مطلق ماشی شده باشد چراکه جز او تحقق ندارد پس لاچار کمالات مندرج او بود که در مرتبهٔ اطلاق تمیز نداشت و در مرتبهٔ تنزل علمی متمیز شده حقایق ممکنات آمد و این حقایق متمیزه علمیه بحضرت وجود که ذات واجبی است جل علی بنحو مجهول الکیفیه پیدا کرده و در مرات ظاهر وجود منعکس گشته رنگ مرات گرفته است نمایشه اند و چون ان کمالات حقایق ممکنات است در مرتبهٔ اطلاق عین مطلق اند و آن مطلق در مرتبهٔ تقید عین انها لاچار حکم بعینیت نمودند و گفتند

بیت
در شکل بتان رهزن عشاق حق است ۔ لا بلکه عیان در همه آفاق حق است
چیزی که بود در روی تقید جهان ۔ والله که همان روی وجه اطلاق حق است

و دیگر گویند غیر حق غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد ازین بیان که کسی توهم نکند که کثرت با وحدت متحد شد و یا وحدت در کثرت حلول نمود که آن باتفاق کفر است زیرا که حلول و اتحاد بر تقدیری متصور بود که وجودات متکثره باشد و در وحدت وجود این او تمام مرفوعست و قدوه احرار شیخ فرید الدین عطار قدس سره فرموده اینجا حلول کفر بود نه اتحاد هم لیکن وحدتست لیک بنگر آمده زید در مرایای مختلفه ظهور نماید و باختلاف اشکال و الوان مرایا بهیات متکثره ظاهر شود در ینجا موجود خارجی یکیست

چنانکه صورت

که در ارائت و تخیل در مرایای متعدده و متکثره اسباب نموده است و ازین کثرت
و همیه صور زید تکثر در ذات او لازم نیامد و شایبه حلول و اتحاد پیدا نشد
والله المثل الاعلی در ما نحن فیه موجود خارجی ذات واحد حقیقی است
تعالی که تکثر را در آن راه نیست و تعدد را در آن گنجایش نه غایة الامر از انعکاس
کمالات در مرات ذات و ظهور ذات از مرات صفات شعبده کثرت
از بطون بظهور آمده عارف جامی قدس سره السامی گوید بیت
ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت ؛ در حیرتم که این همه نقش بدیع چیست
بر لوح مسطر آمده منظور خاص و عام ؛ باده نهان و جام نهان آمده پدید
در جام عکس باده و در باده رنگ جام ؛ جامی معاد مبدا ما وحدتست و بس
ما در میان کثرت موهوم والسلام ؛ یعنی ذات احد جل سلطانه آینه داری
ذات ممکنات کرد و حقایق ممکنه مرائیه آثار ذات واحد قهار جل شانه نمود چون
کثرت موهوم بود شریعت که مبنای آن بر متکثر است چگونه باشد کثرت
موهومه نه بآن معنی است که بمجرد اختراع وهم باشد و تحت خیال که بارتفاع وهم
مرتفع میگردد بلکه بآن معنی است که در مرتبه اطلاق از آن نام نشان نیست مراتب
تقید ذات هر چند در مرتبه اطلاق تحقق ندارد اما چون در مراتب تنزیه بصنع خداوندی
متقن شده و متعلق علم الهی جل و علی گشته از زوال ارتفاع خیال محظوظ است و بدان
اعتبار موطن و تکلیف این نشأه و مناط ثواب و عقاب دار القرار گشته است بالجمله
نزد این بزرگواران اوست سبحانه که در مراتب مختلفه باحکام متضاده ظاهر شد
اطلاق احکامی دارد که در مرتبه تقید کاذبه است و همچنین تقید احکامی دارد که در

حضرت

در حضرت اطلاق صادق نیست بیت هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی
زندیقی ؛ مثلا حقیقت انسان را در مرتبه اطلاق و احکام است بلکه فی ذاتها
مبرا از احکام است و در مراتب تقید و تعین بقیود شخصیه احکام مختلفه متضاده
دارد هر چند فی الحقیقه وجود همان حقیقت راست و این اختلاف اشخاص جز بعوارض که
جز حقیقت او نیست اما همان یک حقیقت واحده را من حیث الاطلاق الحقیقی
والتقیدات الذهنیه والخارجیه آثار و احکام متکثره است که ظاهر بینان را سبب
توهم اختلاف آن اشخاص گردیده است و شک نیست که چنانکه اشخاص حقیقت
انسانیه باهم تمیز عارضی دارند و فی الحقیقه اتحاد دارند همچنین افراد حیوان در حیوانیت شرکت
دارند و فی الحقیقه وجود همان حقیقت حیوانیه است و اختلاف انواع مندرجه تحت
آن بعوارض و اعتبارات است زیرا که وجود مطلق است و قید جز باعتبار نیست
کذلک افراد جسم که در آنها وجود حقیقت جسمیه است و اختلاف جز باعتبار نه و مثله الجواهر
ثم الجود و همان حقیقت بسیطه است در مراتب منزله که جوهر باشد و جسم و حیوان
و انسان و اختلاف اجناس و انواع و اصناف و اشخاص جز به پندار نیست
و تزاحم آثار و احکام آن باختلاف مراتب همه صادق و هیچ اشکال لازم نه
و شاهد آنکه موجود همان حقیقت مطلقه جنس الاجناس است که در جمیع موجودات
نیست ساریست و باسماء متعدده ظهور فرموده و تقید آتش جز اعتبارات نیست نه
آنست که الانسان جسم قضیه صادقه است و معنی او آنست که دو صورت مختلفه
ذهنیه که صورت انسان و صورت جسم باشد در وجود خارجی باهم متحد اند و چون جسم
با انسان در وجود متحد شد و محتاج امر زاید نگشت پس موجود فی الحقیقه همان جسم بود

وتقید انسان بنیت اعتبار پیش نباشد و نیز چون جسم درین قضیه با انسان
اتحاد شد و در قضیه الحجر جسم با حجر نسبت اتحاد بود پس انسان را با حجر نیز در مرتبه جسم اتحاد است
بداهة پس جمیع مقیدات با مطلق متحد شدند و همچنین با هم در مرتبه مطلق و وجود
حقیقت همان مطلق را مقرر شد و مقیداتش اعتبارات اوست که در مراتب تنزل
و تعدد و تکثر پیدا کرده در عرصه گاه ظهور آمده است این است بیان مجمله مسئله
وحدت وجود بنهجی که متاخران صوفیه تقریر نموده اند و متمسک آن فی الحقیقه
کشف و وجدان است ادله و براهین که بران ایراد نموده اند از قبیل تنبیهات
بر بدیهیات حضرت قطب المحققین حضرت ایشان ما را درین باب مقالات مفرده است
در ضمن تحقیقات فایقه و تدقیقات رایقه که مؤید است بکتاب و سنت و مزین است
باعتقاد اهل سنت و جماعت میفرمایند که مقصود از سیر سلوک تحصیل لوازم بندگی است
نه حصول ربوبیت و خداوندی و تحقیق معرفت نفس است بذل و افتقار و عرفان مولی
جل و علی بکمال غنا و اقتدار کنایه که بجنس ذاتی موصوفست و بدناءت طبیعی موسوم
او چگونه عین سلطان ذی شان باشد پس حکم بعینیت چسان موجه بود و قضیه وحدت
اتحاد چگونه پسندیده باشد مگر در حال سکر و غلبه حال که السکاری معذورون
والاصحو و تمیز اتحاد قاذورات و فضلات را بآن فاطر الارضین والسموات که قدوس
وصف ذاتی اوست و سبوحی اظهر صفات او هرگز تجویز ننمایند و بفرق اعتباری در میان
مراتب تنزیه و مقامات تشبیه اکتفا نکنند و عبودیت را با ربوبیت درهم نسازند
و بداهت عقل از دست ندهند و آنچه مشتبهان وحدت وجود که بعینیت قایلند گفته اند
که حقیقت واجب تعالی و تقدس هستی مطلق و وجود بحت است و بنا بران مسئله وحدت وجود

مشتبهان

که بعینیت

که بعینیت داشتن کما مجملا مدخول فیه است زیرا که آن بر تقدیری مسلم باشد که ذات باری
تعالی بوجود موجود و بهستی کائن باشد تا گفته شود که باید که هستی او عین ذات او باشد
قطب العرفا شیخ علاء الدین دوله سمنانی گفته که فوق عالم الوجود عالم الملک الودود
یعنی در مقام اطلاق چنانکه سایر اعتبارات را گنجایش نیست وجود را نیز که از جمله کمالات
ذاتیه اعتباریه اوست در آن حضرت علیا بار نبود لا عینیة و لا زیادة هرگاه نزد این
اکابر حیوة و علم و سمع و بصر و قدرت و ارادت و تکوین که صفات حقیقیه اند
وجودشان زایده بر وجود ذات مقدس نیست با وجود آن نمیتوان گفت که حقیقت
واجب تعالی علم است یا قدرت مثلا همچنان وجود او تعالی چون زاید بر ذات
او نباشد چرا حقیقت او تعالی وجود است و هستی مطلق منافی آنست با آنکه تعقل موضوع
در حکم در کار است و چون مقرر شد که حقیقت واجبی جل و علی ورای وجود است
پس وجود بر تقدیر وجود صادر می باشد از مصنوعات صانع تعالی پس بر تقدیر
معروضیت او بر فرض عینیت او مقیدات کونیه را با غیریت او بر آنها حکم عینیت
در میان واجب و ممکن نیز متصور نبود این قدر هست که آنچه در عرصه ظهور آمده چنین
پرتویست از انوار کمالات او و ظلی است از اظلال شیون و اعتبارات او
و این ممکنات جز مظاهر جمال و کمال او نیست لاچار و الهان جمال لایزال را
نظر جز بدان ظلال نور الانوار نیست و مرایای مظاهر از ساحت مشهودشان
ساقط است و آن ظلال و انوار مقتبس از آن نوریست لا شرقیه و لا غربیه نشان
آنست پس مشهود منظور در پرده کثرت جز واحد علی الاطلاق نیست فرقه را

واجبی باشد بدیهی است که کنه ذات
واجبی تعالی مجهول مطلق است و قول
بآنکه حقیقت

مر حقایق ممکنات را در عارضیت او

این اختفای مرات و کمال اتحاد ظل با اصل بحکم عینیت دلیل رهساخت و بر وحدت
اتحاد آورد گفته‌اند بیت مجموعهٔ کون را بقانون سبق ۞ کردیم نضج ورق قالبعد ورق
حقا که ندیدیم و نخواندیم دران ۞ جز ذات حق و شیون ذاتیهٔ حق ۞ تا ما که
این کابر از مزج تشبیه مطلق خلاصی نیافتند وجون بحضرت علی الاطلاق
تجلی نفرمودند وکذا گفتند بیت با گلرخ خویش گفتم ای غنچه دهان ۞ هر لحظه مبوش چهره چون
عشوه دهان ۞ زد خنده که من بعکس خوبان جهان ۞ در پرده عیان باشم و پی
پرده نهان ۞ واگر در ریاض قدس تنزیه حقیقی عبور میکردند عنان توجه از هر چه
بزاغ جونی و چندی متسم است تافته به بیچون می‌شتافتند و تشبیه را به تنزیه مخلوط
نمیداشتند و بحقیقت کلمهٔ لاهمه را منفی میساختند و به بدایت می‌یافتند که
مطلق از ادراج اطلاق تنزل نفرموده است و مقید را از حضیض تقید عروج محال است
هر چه منزل است و بتعین آمده از اطلاق بر اصل دور است ما للتراب و رب
الارباب ان الله لغنی عن العالمین غنای ذاتی حضرت کبریا متعال نمایه را
برنتابد و بسیج آینه را تدب مقابله آن نبود فان الحادث اذا قورن بالقدیم لم
یبق له انوار آری چون وجود از اخص کمالات واجبی است و مبدا خیر ممکن که
عدم حکم ذاتی او دارد که ماوای شرات است اثبات نبودن جز بطریق تجویز و
استعارت اثبات نمود مشکل است پس عالم جز وجود اراده‌ئی و خیالی نصیب نبود
چنانکه صورت منعکسه در مرات لیکن فرق میان هر دو ثبوت آنست که ثبوت
عالم هر چند در مرتبهٔ حس و راست اما چون صنع قادر مختار در همان مرتبه با آن
متعلق شده تقریری پیدا کرده متحقق گردیده است و از زوال بزوال حس و خیال محفوظ

ماند و مورد احکام صادقه گشته چون وجود واجبی جل و علی در مرتبه خارج بود و بتحقیق عالم
در مرتبه حس و راست از اراءت وجود عالم تجدید وجود واجب تعالی لازم نیاید
که بتجدید اتحاد مرتبه را خوانا نست بدیهی است که صورت مراتیه مصادم وجود زید
که در خارج ثبوت دارد نمیشود ازین بیان وحدت وجود یعنی اثبات قدم رفع
حدث بحصول پیوست و حقیقت توحید لاح گردید که نفی ماسوای او تعالی بود باقی و کنه
فنا که از سالک نام و نشان از ذات و صفت فعال و نامده نفی اثبات است که بطور سر شب
اول بحصول آید که آن صورت فنا است سوال اهل وحدت وجود چون قایل بجمیع بین
التشبیه و التنزیه اند باید که شهود ایشان اتم بود ایمان آنها اکمل زیرا که این جماعه
مرتبهٔ تنزیه حقیقی را مسلم داشته تشبیه چون از مراتب تعیین اوست بآن نیز ایمان
داشته مرات کمال مطلق میدانند جواب لاشک درین شربی که ما در مقام تحقیق آنیم
از تشبیه انکار مطلق و از مشاهدهٔ کمال لایزال در ظلال آن اعراض است ما بهر
الاختلاف اطلاق لفظ عینیت و اتحاد است و میان تنزیه و تشبیه بر تحقیق
ما عالم مظهر کمالات اوست آنرا مظهر عین ظاهر میدانیم و بشرب اهل وحدت وجود
اتحاد کابن است و این مزج تشبیه با تنزیه دامن همت را از اطلاق حقیقی باز
داشت و کارخانه سلوک را بمراتب تعینات معطل ساخت ماند تحقیق اعیان ممکنات
چون سخن بتطویل نکشد از خوف ملالت سمع مستمعان بوقت دیگر موقوف
داشته اگر مشیت موافقت نمود ثمرهٔ آنرا بتحریر آرد والسلام الراقم هر چیز که ما را
پیش آید الا ماشاء الله تعالی حضرت ایشان قدس سره پیش از وقوع آن از خیر و شر
آن ما را خبر میدادند و بر طبق اخبار ایشان واقع میشد الصلوة و تعدادات کرامات

انتساب

وخوارق عادات آنحضرت که در تمام عمر دیده ام متعسر است دران ایام
که نوکدخدا شده بودم بر بالاخانه بسر میبردم شبی تاریک تنها در انجا ماندم کسی
بشدت وصولت تمام بر دروازه صدمه زد حیرت روی داد هر چند فریاد
کردم که کیست جواب نداد بخاطر رسید که برخیزم و دروازه بگشایم آمدم و زنجیر
دروازه وا کردم من تخته در را بجانب خود میکشیدم و او بجانب خود میکشید
آنحضرت در خانه دیگر بودند درین اثنا تنحنح نمودند و فرمودند که محمد سعید بمجرد
شنیدن او از ان حضرت در باز شد دیدم هیچکس نیست باز در را بستم
و بخواب رفتم علی الصباح که بخدمت آنحضرت پیوستم پیش از انکه من ماجرای
شبینه در معرض اظهار آرم فرمودند که محمد سعید آن جن بود که بتو مزاحمت مینمود
بانگ بروی زدم و ترا از چنگال او خلاص کردم کرامت و نیز میفرمودند که دران ایام
که نوکدخدا شده بودم حضرت ایشان مرا فرمودند که ترا ازین تزویج فرزندان
خواهند شد اما نخستین پسر شود و تا چهار سال نزید همچنان واقع شد از ان کدخدائی
مرا پنج فرزند ارزانی گشت نخستین پسر شد پیش از چهار سال وفات یافت کرامت و نیز
فرمودند در ایام وبا در سرهند استیلا داشت برادران ما خواجه محمد صادق
و محمد فرخ و محمد عیسی و همشیره ما ام کلثوم دران وبا رحلت نموده بودند روزی حضرت
ایشان بمن و برادر اعز من محمد معصوم خطاب کرده فرمودند که سحرگاه اجلال حضرت
صمدیت جلت آلاءه نزول ارزانی داشته بود و شما هر دو را در کنار من نشاندند محمد سعید را
بر زانوی راست و محمد معصوم را بر زانوی چپ و ملهم ساختند که ایشان را بتو بخشیدم
معمر خواهند شد و به پیری خواهند رسید الله تعالی آن دو سرچشمه فیض و فضائل را از بلا و وبا

صمد

عافیت

عافیت بخشیده معمر گردانیده و به پیری رسانیده که جهان و جهانیان از صحبت
ایشان سرشار فیوض و برکاتند و عالم و عالمیان صیت فیض بخشی ایشان استماع نموده
از اقصای بلاد متوجه دولت سرای آن مرشدان رهبر طریقت و حقیقت
میگردند کرامت و نیز میفرمودند که حضرت ایشان زمانی که بطلب سلطان باکبرآباد
تشریف میبردند والده فرزندان من حامله بود که از جانب حق سبحانه الهام شد
که محمد سعید را درین حمل اهلیه اش دختری عنایت فرمودیم فاطمه سلطان نام کنید
و فرمودند که دلگیر نباشید که از عنایت الهیست همچنان واقع شد کرامت بعضی
ثقات محرم اسرار نقل کردند که یکباری دو روز از روز حضرت مخدوم زادگی خواجه
محمد سعید سلمه الله و ابقاه سخت بیمار بودند و مرض ایشان بامتداد کشیده و ضعف
و ناتوانی بغایت رسیده چنانکه اطبا از معالجه آن درمانده شدند روزی حضرت
ایشان قدس سره در راهی کاغذی دیدند آنرا برداشتند بران نام خدای عز و جل
مکتوب بود آنرا ببوسیدند و در جای پاک بنهادند از درگاه رب الارباب ملهم شد
که چون تو نام ما را بزرگ داشتی ما پسر ترا بتو بخشیدیم و مرض او را بعافیت مبدل
گردانیدیم آن مخدوم زاده بر جاده بالفور صحت یافت کرامت این حقیر در واقعه دیده بود که
گویا حضرت خواجه محمد سعید سلمه را پادشاه اند و اولیاء اموات بارواح
و احیا باجساد چون امرا و پادشاه هر صبح و شام بسلام ایشان می آیند و بنده
نیز در وقت بسلام ایشان میرسد دید که بجای ایشان عزیزی دیگر با جامه های شوخگین
نشسته است و هیچکس بسلام نیامده در پرس و جو شد که معامله چیست درین
اثنا آن عزیز برخاست و بشتافت و از جانب که فرود آمد بدانجانب

ایشان

روزی برای سلام رسید

صمد

آن عزیز توجه نمود نگاه کردم دیدم که حضرت خواجه محمد سعید با حشم و پادشاهی
می آیند آن عزیز رفت و بر ایشان سلام کرد و در استقبال نمود آنحضرت
بمجرد که آمده بنشستند این زمان همه مردم بسلام آمدند درجات و کرامات
و خوارق عادات حضرت مخدوم زاده و غیره از تعداد و استشراف
قلوب و کشف قبور بروجه اتم و اکمل دارند و بشاراتی که میفرمایند بر طبق
فرموده ایشان بوقوع می آید تعداد این جزئیات خارج از حوصله است
بنابران خامه از تعداد آنها شانه تهی کرده چندی از آنها بنگارد واقعه که
درین ایام راقم این سطور دیده و در معرض تحریر می آید که صحرا بیت وسیع و اوسیع
و صلحا و سایر مردم جمع آمدند آنحضرت برتختی نشسته اند و این همه خلایق
بایشان رجوع دارند و امام و مقتدا دران مجمع ایشانند درین اثنا ایلچی مسکین
رسیده و سلام مستعد کرده فرمودند که ای فلان انتظار تو داشتیم و حقه
گلاب آورده و مرصع و مینا کاری بغایت غایت نموده و فرمودند که این
مقربا قوتی است بسیار اعلی است آنرا پادشاه بمن مرحمت فرموده بودند من
بتوداده ایم بخورد و بمردم پرسانید و خود برخاستند و براسپ سوار گشته آن حقه را
بکشادم در دون آن حقه دیگر از نقره برآمد پر از مفرح یاقوتی اعلی محمد فرزند
شیخ لطف الله و محمد فرج یکان یکان در دهان حقه مفرح زدند و گرفتند و خوردند
و بآن حضرت نمی گذشتند بعد ازان خلایق بغیر الحاس چرعه ازان مفرح
برگرفتند و من همه قسمت کردم و آن حقه همچنان پر بود خواجه محمد زاهد یکی
از مریدان ایشان نقل کرد که در عشره اخیره ماه مبارک رمضان در سنه هزار

پنجاه و بعد از ادای نماز اشراق بخواب رفتم دیدم که باغیست در غایت نضافت
و بانهای گل و حوض دوده در دوده دارد و در گوشه ازان عریشی مفروش است بر بالای
آن عریش حضرت پیر دستگیر یعنی خواجه محمد سعید و حضرت خواجه محمد معصوم
نشسته اند و کلمات حقایق نقد را از خورد و بزرگ در پیش حضرت ایشان نهاده اند
و جمعی باهتمام نزد ایشان ایستاده اند و انتظار امر ایشان دارند چون نیک ملاحظه
نمودم آن باغ را همین مسجد ایشان یافتم که حضرات دران معتکف نشسته
بودند و در کنار حوض مسجد جانب شمال زمینها از نور از زمین تا آسمان تا هر جا که
خواسته اند نهاده اند و آن مردم که صاحب اهتمام اند کاغذها را نام نویسی کرده
و دستخط حضرات بران کرده هر کرا داخل اهل مغفرت کردند او را بالا میبرند
و داده کرده باز می آورند و در زمره خاصان می درآورند و هر کرا آنحضرات عالیات
شایان مغفرت نمی بینند موقوف میدارند و دستخط نمیکنند درانثنا فقیر نیز
رسیده و بعرض حضرات رسانیدند که بنده را هم داخل مغفوران کنند حضرات
و اهل اهتمام فرمودند که ترا و محمد حنیف و شیخ فضل را که مخانث است نمی بخشیم بنده عرض
کرد که در باب فرزندان ایشان چه حکم شده است ارباب اهتمام گفتند که فرزندان
ایشان از امه متعلقان بخشیده اند روز دویم و سیوم همین صحبت باز در واقعه نمودار
لیکن اهل اهتمام این معنی را نیز اظهار کردند که تو بخدمت حضرات عالیات بگو که ما
این قدر خدمتگاری کردیم هیچ برگ بانعایت نشد بحضرت پیر دستگیر معروض
داشتم فرمودند آنچه بایشان نافع بود فاتحه است فاتحه خوانده اند روز دیگر در حلقه
آنحضرت مراقبه نشسته بود که آنجا خواجهای با اهتمام حاضر شده گفتند که حق بالا سید

هم حضرات هر انگر هم

روایت

زوجهٔ مرحومی وزیرخان که بخدمت ایشان اخلاص و اعتقاد تمام داشت که عریضه
بگذاشت که در باب من توجه فرمایند که خدا تعالی مرا پسر موهبت فرماید
ایشان توجه نمودند و در جواب آن عریضه نوشتند که خاطر جمع دارد که ان شاء الله
خدا تعالی پسر برومند بشما خواهد داشت چون مدت حمل او بانجام رسید پسر نامبارک همان زمان
از لاهور قاصد بنیاز و خبر ولادت بخدمت ایشان فرستاد روایت
روزی خادم بخدمت ایشان یک پرهٔ تنبول آورد که بار یک پلاس از انچه بودند
ایشان آزاد کردند پان از میان برآوردند و تناول فرمودند و آن برگ
پلاس را باز بصورت پرهٔ پان بسته بجانب فقیر انداختند مرا گمان آن شد
که پرهٔ پان بمن عنایت فرمودند برداشتم دیدم که خالیست برادر خورد ایشان
خواجه محمد یحیی سلمه الله حاضر بود تبسم نمود و من در دل انفعال کشیدم و از جهت
دفع انفعال آنرا بالفور در دستار ماندم و از انها پنهان کردم که گویا من برنداشتم
تا بر آن معنی اهل مجلس مطلع نشوند چون بخانه آمدم و از حرارت مواد ستار را از سر
فرود آوردم بخاطر رسید که ان برگ را پرون انداختم دیدم که پانها و مصالح
آن پرست از مشاهدهٔ این تصرف حیرت رو داد آن پان کرامت ایشان بخورد
روایت وقتی فقیر بیمار بودم دکار بیاس رسیده حضرات اعنی هر سه محمد و مرده
بپرسیدن فقیر آمدند چون صعف من بر کمال بود بخاطرم رسید از ایشان التماس
دعا نمایم که خاتمه بخیر گردد بمجرد خطور این خاطر ایشان فرمودند که فاتحه صحت بخوانیم
فاتحه خواندند خدا تعالی بفقیر رحمت بصحت مبدل گردانید از این قسم اشراقات
از ایشان زیاده از حد احصر گفته دیده است و می بیند روایت فرزندان حضرت

شیخ لطف الله

کرد در صورت آمدن اگر بیمار از این دنیا
در بیماری خود بخواند امید که از ان بیماری خلاص یابد
بنده در بیماری خود بخواند امید که از ان بیماری خلاص یابد
خبر مصطفی صلعم است که آن فرموده

شیخ لطف الله نقل کرده که روزی آنحضرت صلی الله قصهٔ شهادت حضرت حمزه
عم نبی الله صلی الله علیه وسلم میفرمودند چون بانجا رسیدند که وحشی نام غلام
جبیر بن مطعم باشارت ابوسفیان و زن او هند در حرب احد او را بشهادت
رسانید فکر آنحضرت بگرید لعن و طعن ابوسفیان و زن او بر زبان من نیز بود و هند
که جاری گردد که آنحضرت قطع کلام کرده مرا مخاطب ساخته فرمود که با ابوسفیان
و زن او لعن و طعن نباید کرد که آخر با اسلام مشرف شده اند و ایمان اینها
بدرگاه رسالت پناه بسعادت قبول رسیده است ابوسفیان بنوازش من
دخل دار ابی سفیان فهو آمن بعد فتح مکه سر بلند گشته و از اصحاب آنحضرت
علیه السلام و التحیه شده روایت این فقیر بلهی بلشکر رفته بود اتفاقا فهم صوبت
پیدا کرد دیوان دستخط نمیکرد بر ستر شدت بود بنده بخدمت آنحضرت
متوضئ شده سلمه الله بفهم دنبم و پرسش نمود چنانکه دانی بخواب رفتم دیدم که قصریست منیع و ایوان
رفیع که بنده در انجاست ناگاه جیش ناس اول بلاعبت پیش آمد و در
اثنای آن بر من غالب شده و خصمانه بر سینهٔ من نشست نزدیک بود که مرا خفه کند
و بهلاکت رساند که آنحضرت چنانکه برای نماز بمسجد می آیند عصا در دست
باوجاهتی و وقاری که دارند پیدا شدند آمدن ایشان و کریختن آن معاند
مرا از شر وی خلاص کردند چون صباح شد بخاطر رسید که تعبیر این واقعه این است
که مرا از شر آن دیوان خلاص کردند پیش دیوان رفتم این زمان به بشاشت
تمام پیش آمد و گفت که بخاطر عاطر خواجه محمد یحیی سلمه الله مهم سازی تو باید کرد که ایشان
با حال تو متوجه اند معلوم شد که در واقعه یاد فرموده بودند و بالفور دستخط کرده داد

که آنحضرت

شیخ لطف

حضرت خواجه محمد معصوم قدس سره القیوم

فرزند سیم خواجه محمد الدین محمد معصوم قدس سره القیوم آنحضرت فرزند ارشد نامدار حضرت ایشانند ولادت باسعادت ایشان در سنه هزار و نه بوده حضرت ایشان میفرمودند که قدوم میمنت لزوم فرزندی محمد معصوم مارا بسیار مبارک آمد بعد ولادت ایشان بچند ماه ملازمت حضرت خواجه قدس سره الله تعالی بسر برده الا قدس نصیب گشت واین همه علوم ومعارف بظهور پیوست وهموار ما از صغر سن ایشان بچند مدت ملازمت آنحضرت خواجه قدس سره مدح علو استعداد آن عالیزاد میکردند میفرمودند که محمد معصوم در سن سه سالگی بکلمه توحید که اشعر بتجلی ذات ووسعت استعداد است تکلم نموده از در ودیوار وکل وگلزار هرچیز که بنظر وی می در آمد میگفت این منم وآن من بعد اتمام این کلام فرمودند که درین راه اصغر وکبر وبرنا وپیر وحر وعبد اسیر وزن ومرد وبزرگ وخرد وضعیف وقوی وی ومیت برابر نمود در وصول متساوی ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وقدر شان آن برگزیده خدای جهان میفرمودند که وی از نجوبا نست یکی از خادمان حضرت ایشان که در سفر وحضر ملازم آنحضرت میبود پیش این فقیر نقل میکرد که در ان ایام که حضرت ایشان قدس سره بعد ارتحال حضرت خواجه قدس سره بدار الخلافه دهلی تشریف برده اند آنمخدوم زاده را همراه گرفته بودند روزی حضرت ایشان بعد فراغ از حلقه مجره در آمدند که ساعتی استراحت نمایند دیدند که آن محمد ومزاده برفراش آنحضرت خوابیده است بسرعت تمام رحم العقربی نمودند خدام بعرض آن امام همام رسانیدند که حضرت چرا باز گشته اگر حکم فرمایند مخدوم زاده را بیدار کنیم تا ایشان در آیند فرمودند که از خدمت خداوندی شرم میدارم وبرخود میلرزم ناچار باضطراب برگردیدم

این فرزند نامدار حضرت ایشان در حیوة پدر بزرگوار خود رحلت نمود

دولت خداجل وعلی در استراحت است مبادا موجب ملال وکلال وی گردم آمدند ودر اقتاب نشستند وهمه لبنات طراوت داشت وفرش مسجد فیروزی که از اشک چون تابه گرم شده بود تا آنکه آن والا گهر بطور خود بیدار گردید که آنحضرت برزمین در اقتاب نشسته اند باضطراب تمام برخواست وجای را برای ایشان خالی ساخت حضرت ایشان چون بنظر مشاهده بلندی استعداد وهمومی فطرت وشدت مناسبت آنمخدوم زاده عالیشان بجناب قدس جلت آلاءه همواره منظر ظهور کمالات مخفیه که در محل استعداد این مخدوم زاده موضوع بوده می بودند وتوقع خاص در حصول عجایب وغرایب امور در حق ایشان داشته میفرمودند که بایاد از تحصیل علوم زود فارغ شوید که مارا شما کارهای عظیم در پیش است تا آنکه در سن شانزده سالگی از تحصیل علوم متداوله فراغشان حاصل گشت ودر اثنای تحصیل در سن پانزده ساله گی طریقه فرمودند وجمع میان تحصیل حال وقال نموده بعد حصول ملکه مولوعیب هرچند بدرس علوم وافاده طلب علم نیز اشتغال داشته اما کار خانه حال برقال غالب گشت حضرت محمد ومزاده گرامی همت بتمامی همت وهمگی نهمت در خواستی بکار اسرار والد بزرگوار خود در آمدند وحضرت ایشان نیز همت برترقی ایشان گماشته ملازم صحبت خود داشته مونس ومسار خلوات وجلوات گردانیده بران امدند که این مخدوم زاده را بکمالات قصوی وخصایص علیای خویش بنوازند وآنچه در استعداد بلندان والا گوهر موضوع است جلوه گر سازند فلاجرم توجهات کیمیا کار میبردند وآثار آن یوما فیوما آناً فاناً بران عالیزاد بظهوری پیوست تا آنگه در حضور آنحضرت باحوال واوارد بلند ومقامات وکمالات ارجمند متجلی شدند وبکمال خاصه ومعاملات مخصوصه متحقق گشتند شاهد عدالت بران مدعا آنچه حضرت ایشان

مخدوم زاده

گردانیده

در خلوتی بحضور بعضی اصحاب خلص فرمودند که اقبالمند فرزندی محمد معصوم نسبتهای
نادر ایوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه میمانند چنانکه در خطبهٔ کتاب خود آورده الفضای
جدی الوقایه سبقاً سبقاً و کنت اجری فی میدان حفظه طلقاً طلقاً حتی انفض تمام المضمار
اتمام حفظی انتشار سرعت سیر سلوک و طی مقامات و وصول این مخدوم زاده عالی
مرتبت چنانچه از کلمات حضرت ایشان و از حکایات اصحاب آنحضرت ظاهر
میگردد و همچنین از بعضی ملفوظات و مرقومات ایشان هویدا است اگر در معرض
بیان آید نزدیک است که از دیدگان دوری جوینده و اصلان راه هجر پویند بالجمله
بجهت دستور العمل نویسندگان مجمل از آن بشارت آنکه حضرت ایشان در حق آنمخدوم زاده
فرموده اند و برخیز از آن مقدمات که حاصل روزگار آن برگزیدهٔ جهان گشته تحریر نموده آید
و چون آنمخدوم زاده عالی منزلت باحوال و واردات عظیمی و مقامات و کمالات قصوی
رسیده اند آنحضرت ایشان را بخلعت خلافت سرافراز و ممتاز گردانیدند آنمخدوم زاده
گرامی رتبت با مقامات ظاهر و باطن برسمند ارشاد نشسته اند بکمال شرع و تقوی آراسته
بمتابعت سنت سنیه و عمل بعزیمت مرضیه پیراسته اند و در اخلاق اوضاع و اقوال و اعمال
در رعایت آداب در صورت و معنی بوالد بزرگوار خویش شدت مناسبت و نهایت متابعت
دارند و چنان اهتمام میفرمایند که در اندک زمانی از آداب سلوک و اعمال صالحه از سن و مستحب
از اتباع والد ماجد خود سر موئی تخلف نزدند و عمل ایشان یعنی عمل حضرت ایشان است
طریقه شان همان طریقه آنحضرت در وظایف طاعات و رعایت آداب و عبادات
و اوقات شریفشان از شب و روز برای هر عملی صالح مقسوم و ساعات لیل و نهار شان
بجهت اعمال حسنه مضبوط و وظایف ماثوره هر وقت را التزام دارند و ادعیهٔ غیر موقت با

نیز ملتزم اند و پس از صلوات ظهر برای استماع کلام مجید از حافظ نیز بحلقه می پردازند
اکثر اوقات بعد حلقهٔ ظهر بدرس کتب متداوله مثل بیضاوی و عضدی و تلویح و مشکوة
و هدایه اشتغال میدارند و یک دو سبق میفرمایند و بدقت و متانت افاده مینمایند
و در بعضی اوقات بعد حلقهٔ ظهر بصحرا میروند و در گوشه ها و خرابها و نواحی شهر بخلوت
می نشینند و گاهی که بتعجیل سحری نمیروند دکانه اشتغال مینمایند بیک دو گانه نماز عصر
میرسانند و قرآن مجید را بسنه بخوانده اند و در سه ماه حفظ کرده بر تلاوت آن
مداومت دارند در تراویح در ماه مبارک رمضان یکختم خود میخوانند و دو از حافظ میشنوند
و مردم از اطراف و اکناف بلاد و قری از راه دور و دراز بجهت نیل سعادت استماع
کلام مجید از ایشان و حضور مجلس بهشت آئین چون مور و ملخ جمع می آیند و در مجلس
شریف حاضر می شوند چنانکه با وجود وسعت مسجد جامع بر مردم تنگ میگردد و لهذا
بعضی مردم پیش از افطار روزه حاضر می شوند و تفقد احوال مسترشدان و همت
در ترقی منازل سلوک ایشان و وصول بمدارج قصوی انها طریقهٔ مرضیه حضرت
مخدوم زاده است و تربیت طلاب و تکمیل انها بر وجه کمال سنت سنیه ایشان
توجهات عالیات ایشان بحال طالبان صادق پیشتر مصروف است و همت ایشان
به ترقی انها غایت مبذول چنانکه اثار آن بر طبلهٔ ظاهر میشود و واردات سوانح و حالات
و وصول بمقامات حاصل روزگار ایشان میگردد و از احوال ماضیه حاصله و مستقبله
طالبان اطلاع میدهند و مقامات عروج شان بیان میفرمایند و از ولایات
مسترشدان اعلام می بخشند که فلانی در فلان ولایت است و فلانی در فلان ولایت
قدم نهایت و بسیاری از منتسبان آنمخدوم زاده والا قدر باحوال سنیه و اسرار خفیه مشرف

بعد از نماز فجر وظایف اوراد در حلقهٔ ذکر خاص می نشیند و هر یک مراقبه چند انند

و میفرمایند که تلاوت کلام مجید بعد نماز در رمضان بسیار لذت بخش است

طالبه

شده بشرف خلافت و تعلیم طریقه لیقه ازان مرکز دایره قطبیت ممتاز گشته اند
و در دیار خود قبول عظیم دارند مردم از صحبت کمالیشان بهره های کامل برمیدارند
بلکه منتسبان بواسطه آن مخدوم زاده باحوال و کمالات متجلی گشته بخلافت
متمیز شده اند عجایب و غرایب امور بیان مینمایند و صحبت انها بسیار موثر است
چنانکه المخدوم زاده اظهار نعم الهی و احسان نامتناهی او سبحانه نموده اند و اشعار
باین معنی نیز رفته آنجا که نوشته اند بکرم خداوندی جل سلطانه و بطفیل رسول
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بیمن توجه پیر دستگیر قدس الله سره
الاقدس معامله تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب
گشته و کارد هموار بایام و شهور مقرر شده هرچند بحسب کمیت مسترشد آن
این معامله قلت دارد چه این وقت کثرت از بر نتابد لیکن از روی کیفیت
افزونی پیش از پیش است که از مسترشدان بواسطه در هیچ وقت روز از ابتدای تعلیم
طریقه از فنای قلبی در خود نشان میداده چیزها بیان مینمود که گویا بحوالی فنای نفس
رسیده و باذالک علی الله بعزیز و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود
بیان و قصص سرعت وصول که میکویند عقل عقیل در تحیر میماند بیت
بیان میکنند
اگر پادشه بر در پیره زن ۰ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ۰ باید دانست که مرجع حقیقی
اوست سبحانه از ما و شما بهانه نگاهداشته اند با وجود این همه افاضه انوار و افاده
اسرار کار این دل افگار روز بروز در خرابی است و حاصل روزگار او بعد دوران
و غفلت و کسب معاصی در تزاید در لجه حیرت فرو رفته است و از مکر خداوندی جل شانه
ترسان و لرزان است نمیداند که فردا بدی چه معامله کنند و در کدام جرگه داخل کنند

ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی
القوم الکافرین پوشیده نماند که این مخدوم زاده عالیقدر را کمال اطلاع
و غایت وقوف است بر اسرار خفیه و معارف مکنونه پدر بزرگوار خود چه آنمعارف
و اسرار که داخل مکتوبات قدسی ایات آنحضرت گشته و چه غیران از اسرار خاصه
که آن مخدوم زاده در خلوت از زبان الهام ترجمان حضرت ایشان شنیده
بعضی ازان معارف در بیاض خاصه خود تحریر فرموده و نیز ذکر بعضی اسرار خفیه
و معارف لدنیه مخصوص بآن نوباوه گلستان ولایت بوده است که دیگری
دران محرم نبود چنانکه شطری از اسرار متشابهات قرآنی و مقطعات فرقانی
که ذکر آن بآن مخدوم زاده خصوصیت یافته و غیر آن بلکه بعضی ازان معاملات
متشابهات متحقق گشته اند و چون اسرار لازم الاستتار تواند بود که آنمخدوم زاده
در بعضی مکاتیب خود رقم فرموده اند قدس اگر شمه از حقیقت معامله این اکابر
دربیان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و واصلان راه هجر پویند
مستمع از هوش رود متکلم را تاب نماند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهر زه نیست
هم قصه غریب و حدیث عجیب است مشتبهات قرآنی رمزیست ازان و مقطعات
فرقانی ایماییست بآن این دولت به اصالت نصیب انبیاء علیهم الصلوات
و کمل ورثه را از اتباع این بزرگواران نیز نصیب است و بوراثت و لو علی سبیل القلة
والندرة فعلیک باتباع خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات لتساول
من برکاتهم و تزوق من اذواقهم و تجوس مهالک الطاقة الکبری لشفاعتهم امالبشارات
عالیه که حضرت ایشان آنمخدوم زاده را سر بلند و ممتاز ساخته بودند بعضی ازان سبق

الا استتار بود نیاوران لیک بعضی از بزرگان نیز بعضی از اسرار بدو سپرده
در قلم نیاورند زیرا که خود آنمخدوم زاده و سایر بزرگان معاملات و اسرار را

والانژاد بظهور رسیده و بآن بشارات

ذکر یافته آثار آن بشارات آنمخدومزاده متحقق گشته چنانکه آن والاگوهر بعد حصول بشارات
مذکوره و کمالات دیگر به بعضی مخلصان صاحب سیر خود قلمی فرموده اند روزی
آنمخدومزاده عالی منقبت بخدمت آنحضرت معروض داشتند که من خود را نوری
مییابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات ساریست
چون نور آفتاب که تمام عالم از آن منور است حضرت ایشان فرمودند ای فرزند
تو قطب وقت خویش خواهی شد این سخن را از من یاد داری آنمخدومزاده
والانژاد در بعضی مکاتبت خویش نوشته اند که من در سن چهارده سالگی بودم
که آن عالیحضرت متعال منقبت بنوید قطبیت مبشر ساخته بودند پیش از اعطای خلعت
قیومیت بده یازده سالگی حمد الله سبحانه که موعود منجر گشت و اثر بشارت بحصول
پیوست و نیز نوشته اند که روزی حضرت ایشان قدس سره الاقدس دقایق اسرار
فنا و بقا و زوال عین و اثر بنظر خاص خود بیان میفرمودند سخن از وصول بکعبه مقصود و نشان
کلام آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یکماه شده بود که همین قسم معارف در میان
بود و روز بروز غرایب دقایق آن میگشود و این مهجور بتوجه شریف آنحضرت دست و پای
بحوالی آن میزد و حضرت ایشان همواره در تبیین و تبیین حال این بی پر و بال میبودند
و ترقب ترقی او داشتند و توجه بران میگماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقایق
مسطوره مینمودند و بشارت حصول بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار
از نوازشها در حق وی می نمودند و بشارت حصول معامله مذبوره فرمودند و این بیت را
در شان او بر زبان الهام ترجمان خویش آوردند بیت مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رود
دست بر پای کبوتر زد و ناگاه رسید حمداً سبحانه علی ذالک و علی جمیع نعمائه

منجر

حضرت

حضرت ایشان قدس سره الاقدس نوشته اند که روزی بعد از نماز بامداد مجلس
سکوت داشتم ظاهر شد خلقی که داشتم از من جدا شد و خلعتی دیگر بمن متوجه شد که
بجای آن نشیند بخاطر آمد که این خلعت زایله را بکسی خواهند داد یا نه و آرزوی
آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند
و آن خلعت او را بتمام پوشانیدند و آن خلعت زایله کنایت از معامله قیومیت
بوده است که بترتیب و تکمیل تعلق داشته باعث ارتباط باین عرصه مجتمعه
او بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسید و متحقق خلع گردد امید است
که از کمال بنده نوازی آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بتضرع مسالت
مینماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندی را مستحق این دولت مییابد مصراع
با کریمان کارها دشوار نیست تم کلام شریف معلوم شریف دوستان باد
که این خلعت جدیده کنایت از معامله خلعت بوده این وعده اعطاء خلعت بمخدومزاده
حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله المجید بعد از اندک مدت منجر گردید و آن خلعت را
بایشان عطا فرمودند لله الحمد والمنه چنانچه این معنی در زمان حضرت ایشان قدس سره
مقرر شده بود و حضرت مخدومزاده ثالث صاحب ترجمه در بعضی از مکاتبت
خویش نوشته اند که در آن ایام که درویشی را بخلعت قیومیت نواختند آن عالیحضرت
در خلوت وی را خطاب کرده فرمودند که علاقه و ارتباط ما باین مجمع همین معامله
قیومیت بوده که آنرا بعد از توجهات بتو عطا کردیم و مکتوبات بشوق تمام بتو رو آوردند
الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و ادای قرب ارتحال خویش
ازین جهان پر نیش فرمودند آن درویش دل ریش با وجود استماع بشارت مسطوره

باین معنی

منجر

جگر کباب و دیده پر آب گشته با کمال الم واندوه در خود فرو رفت نه زبانش را یارای
گفتن ماند و نه گوش را تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را در آن مسکین مطالعه
نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم مخور که سنة الله جز این جاری
نگشته است که یکی را بخود میخوانند و دیگری را بجای وی مینشانند و از کمال تلطف
عبارت آن عزیز را که در نفحات می آرد بر زبان مبارک راندند که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم را
پای در کشیدند ابو بکر بجای او نشست حضرت ابو بکر را پای در کشیدند حضرت عمر بجای او
نشست حضرت عمر را پای در کشیدند حضرت عثمان بجای او نشست حضرت
عثمان را پای در کشیدند حضرت علی بجای او نشست چون آنحضرت اندوه آن درویش را
بیش از پیش دیدند فرمودند که در ارتحال من مصلحتی هست اما بر من که چه علاقه در میان
متوجه در مراقبت گشت بعد از لحظه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو بمن بود و قیام از دوام
تو این متولد یک گونه تسلی خاطر حزین این مسکین کرده بعد ازین گفت و شنفت بکمال
دو سه ماه و چند روز کم حادثه ارتحال حضرت ایشان واقع شد و نیز نوشته اند
که حصول حضرت را بنسبت قومیت بهیچکس را نصیبی از اصالت نداشته باشد میسر نیست
حضرت ایشان درویشی را که بحصول نسبت قومیت بشارت داده بودند که بوی خوش
رشد و اصالت و برایز سر بلند گردانیده و نیز فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصالت
داری موافق آن رشد محبوبیت در نهاد تو موضوع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعال
در حق وی نشان داده است و ما ذلک علی الله بعزیز و نیز نوشته اند که حضرت ایشان
قدس سره شبی که صباح آن رحلت خواهند فرمود و یا شب پیش آن حضرت مخدومی
استادی میان محمد سعید سلمه ربه نیز در آن وقت حاضر بوده اند در مرض آن حضرت

فایده
شدت بوده فرمودند که مرا نشاینده بنده در کنار خویش آنقدر وه کبار را نشاندند جانکه
بار مبارک آنحضرت برین ذره بیمقدار بود ازان بار امیدواریم که چه قسم بار
خوشگوار بروز گار این خاکسار رو آورد و چه عالی اسرار در استتار برین دلخکار
بیادر و القصه آن عالیحضرت فرمودند که دای وصال لایزال در سر من ندارد او
کر سلطنت میطلبد مرغ همت بلند پرواز من روباشیان لامکان نهاد رسید
بجای او ارکان بارگاه عالیجاه ندانستند که سلطان در خانه نیست بعد ازان معلوم شد
کر این مقام حقیقت کعبه ربانیست به ماورای آن نشتافتم و عروج نمودم تا بمقام
صفات حقیقیه که موجودند بوجود زاید رسیدم این مقام صفات ورای صور علمیه
صفات است که در مرتبه تعین علمی کاین است و ورای صور صفاتست که در مرتبه
تعین وجودی و تعین حی است چه این دو مرتبه و سیر در ماورای تعین حی است
کما سیجی مفصلا ازین مقام نیز متوجه فوق گشتم تا باصول این صفات که شئون ذاتیه اند
و مجرد اعتبارانند در ذات عرشانه واصل گشته و شاهد و برادر در هر مقام با من آمدید
از انجا فوق بودند ذات بحت که مجردات از نسب و اعتبارات رسانیدند حضرت
مخدومی را بوصول این درجه قصوی بسبب امامت نماز خود فرمودند چه درین ایام
مرض امامت آنحضرت ایشان میکردند و این حقیر را از راه دیگر ایشارت نمودند
و در همان مجلس دیگر در همین مرض موت فرمودند که حصول این درجه کمال و وصول
باین مرتبه متعال مقطه بتلبس بکلام مجید سبحانی بطفیل قران باین منزلت علیا
ممتاز گشته ام حرفی را از حروف قرانی درمی یابم که موصل کعبه مقصود است درین

بنوید ثبوت

یا مجلس

درعایت بدایت

درین اثنا ان پیت را که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بجرد شنیدن آن از راه
دور بزیارت قابل آن رفته بود که این است شعر اندر غزل خویش نهان خواهم
کشت تا بر لب تو بوسه زنم چونش بخوانی برزبان شریف آوردند و ده قبا نمودند
بعد ازان فرمودند که مناسب ما بخن فیه چنان باید گفت اندر سخن خویش نهان خواهم
کشت تا بر لب او بوسه زنم چونش بخواند سخن محب بگیب محبوب برسد چنانچه سخن
او را باو قرب و منزلت است از سخن او باو توان رسید نه از سخن خود که سخنش کوتاه
و دور راه است این حقیر گوید من عرف الله کل لسانه ازانست که گواه است پس سخن
کوتاه باید والسلام و نیز نوشته اند که حضرت ایشان در مرض موت اصوات اذان را
صلوة و حقیقت صلوات انبیا و کمل اولیا و خصوصیتی که انبیا راست علیهم الصلوات
بر کمل دیگر و صفوف اربعه انبیا علیهم السلام که اقتدا نموده اند و کیفیت صف بستن
این بزرگواران و تفاوت درجات ایشان در میان خود ها از روی قرب و منزلت
و انکه در صف اول ازین بزرگوارها کیست و آن انبیا که اسامی ایشان در کلام مجید
سبحانه مسطور است در انجمع چه خصوصیت دارند و مقام خاص سرور دین
و دنیا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم که بر همه مقامات دیگران برتری و فزونی
دارد و بیان وسعت آن مقام و از سابقان این امت که بوصول آن مقام بطفیل متابعت
مشرف و مستعدات و تعیین مقام خود بیان خصوصیت آن و آنچه در باب
حضرت مخدومی استادی در حصول نصیبی ازین دولت فرمودند و نیز آنچه درباره
این عاصی آواره بشارت دادند و مناسب آن فرمودند که فکر عقل دوم
خیال از درک آن عقل حیران و سر لیمه بود و چون بتفصیل اکثر امور از جمله اسرار لازم

الاستتار است بنابران باجمال در ذکر آن مقال اقتصار افتاد و نیز نوشته اند که روزی
حضرت ایشان قدس سره فرمودند که در زمره سابقین که حق سبحانه در شان آن
ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده نظر میکردم خود را داخل آن جرگه
دیدم و یکی از منتسبان خود نیز در انجا با خود یافتم و مثل آن در اسرار متشابهات
نیز نوشته اند که متشابهات کنایت از معاملات است دو است که شخصی را
معامله حاصل بوده علم بآن نباشد اینمعنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده
نموده است بدیگران تا چه رسد سبحانک سعادتهاست اندر پرده غیب کس نداند
و نیز در چیست و نیز نوشته اند که حضرت ایشان میفرمودند که بقیه که از خلقت
سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی مانده بود و از اولاد
کویان یک فردی ارزوی تمنا ان امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده
و ازین راه ان فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن
فرد نیز بقیه قلیلی مانده بود ان بقیه نصیب یکی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت
او ازان فرموده اند و بانداز آن خطی از اصالت نیز یافته ان ربک واسع المغفرت یعنی
که حضرت مهدی موعود علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی است
علی نبینا و علیه الصلوات و السلام تم کلامه و حضرت ایشان قدس سره در باب
آن سعید دارین و معصوم مادرزاد فرمودند که شمارا از دایره غضب بیرون کردم مترصد
فوق باشید و نیز در باب هر دو مخدوم و مراد فرمودند که بدرگاه مجیب الدعوات در خواهم
که شمارا از جانب سلطان اگراه محبت در رفاقت واقع نشود و شمارا بمصاحبت ایشان
نرساند از دعا بجابت مقرون گشت همچنان بوقوع پیوست اکنون سخنی چند از کلمات

الحمد لله سبحانه و تعالی
ابن ع

قدسیه واردات سنیه آنمخدوم زاده ایراد نماید هرچند آن معاملات و مقامات
که در حین حیات آنحضرت بر آن گزیده آفاق گذشته و آن اسرار که بخدمت
حضرت ایشان در میان کرده اند از راه تستر در معرض بیان نمی آید اما بعضی امور
که در وقت دوری از حضور حضرت قبله گاه بآن درگاه عرضه داشت کرده اند
یا در مکتوبات قدسی آیات خویش که غوامض حقایق صوفیه کبرا از مبادی آن ابتدا
و نفایس دقایق علما و عرفا از مقدمات آن هویدا و هر فقره از آن خاتم
اسرار فقر را نگینه است و هر فصلی از آن جواهر اسرار وصل را خزینه نگارش فرموده اند
برخی از آن بر روی صفحه مینگارد قدسیه عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم ذره وار
بموقف عرض باز یافتگان عتبه علیه میرساند که سرافراز نامهای گرامی با معارف
و اسرار سامی پی در پی میرسد و معامله را از حضیض باوج میبرد مکتوبی که متضمن
تجلیات ثلثه است درین اوان رسید بقدر استعداد خود از آن بهره ور گردید
و حظی فرا گرفت بعد از آن مکتوبی که مشتمل بر معارف نورانیت شرف ایراد
یافت در حین مطالعه آن شعوری از آن نور صرف یافته بود بلکه فنا و بقای بآن
نیز فهمیده آمد و تا مدتی در آن استغراق داشت حضرت سلامت از عنایات او تعالی
چه نویسد و احسانهای او را سبحانه چسان بیان نماید کشان کشان میبرند هرچند نداند
که کجا میبرند و بکجا میرسانند اما التذاذات و کیفیات که درین میان روی میدهد
بیان آن نتواند کرد ذوقی است نه بیانی بیت من نه باختیار خود میروم از قفای او
و آن دو کمند عنبرین میبردم کشان کشان حضرت حق سبحانه علم و تمیز کامل
بتوجه عالی عطا فرماید رب زدنی علما بتاریخ شهر سیوم شعبان المعظم سنه یکهزار و چهل و یک

در نماز

شعبان سنه یکهزار و چهل و یک در نماز عصر بسط عظیم روی داده و منزلت عالی و کیفیت
بس شگرف که هرگز مثل آن رو نداده بلکه محضور و متصور هم نگشته شرف ورود یافت و اموری
در میان آمد که مصداق لا عین رأت و لا اذن سمعت تواند بود نه زبان را یارای گفتن آن
و نه قلم را تاب نوشتن بیت فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست هم قصه غریب حدیث عجیب هست
انگارم که حصول آن وابسته بنشأ اصالت و محبوبیت ذاتیه است مانا که آن مقام را
خصوصیتی بکاست بود که در آن بارگاه خود را منفرد دید نتایج کلمه طیبه و سایر الفاظ ذکر را
مثل تسبیح و تحمید و تکبیر در آن حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست قرآن است
و نماز را هم بعلاقه قرآن مجید و وراء نماز و قرآن نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می باید
و می فهمد که هیچ کسب و عمل در حصول این نسبت علیه مدخل نیست و موهبت را صرف
سابقه عنایت میباید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات در مبادی قرب ولایت
دخل دارد تا زمانی که سیر در وصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش است
که بوصیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید و تکرار کلمه طیبه نفی و اثبات از ظل باصل آن
راه می گشاید و از اصول باصول اصول عروج مینماید و آنچه مذکور شد بقرب نبوت
تعلق دارد که در آنجا اصل را در رنگ ظلال در راه باید گذاشت ریاضات شاقه بحوالی
آن بارگاه معلی راهی نمیگشاید وصول بآن مقام بموهبت محض است یا بمحبت صرف
خصوصیت و عدم شرکت احدی که در بالا مذکور شد چون نیک تأمل نمود دید که ازین
رهگذر است که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگری را بالاصالة
در آن شرکت نیست هرچند واصلان آن مقام اقل قلیل اند از آنجمله حضرت ایشان را که در آنجا
ملاحظه نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت در نظر در آمدند چنانچه وهم و عقل در ادراک آن

حیران و سراسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در بیان آن عاجز و قاصر باید دانست
که عالم را ظل حضرت حق سبحانه دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و هم و هوم دیدن
و کمالات منعکسه ظل را باصل پیوستن ظل را نه بالمره بلکه معدوم فهمیدن بعد از ان آن کمالات
اصل متحقق یافتن همه در قرب ولایت است که از ظل باصل پیوستن است می فهمد بعد از انکه
اصل را در رنگ ظل در راه کند رد بحوالی آن حریم قدس برسد از این امور هیچ در نگذرد
بلکه منصور نبود آنجا ظل را دانستی نیست داد صاف باصل داده خود را فانی و مستهلک
دیدنی نه و بقا و تحقق باصل پیدا کردن نه شهود نیکو دیدن و وصول آن موطن را راه جدا است
از این راه بآن مقام رسیدن و دشوار است از بسکه در ان موطن ظهور و جمال در نهایت
اگر تعسر از ان بضحک نمایند گنجایش دارد و العلم عند الله سبحانه غرضه داشت مهجور بلازمت
عالی محمد معصوم بدزوه عاکفان آستان عالیشان میرساند حسن و جمال که متوهم میشد
چون عاریتی و امانتی بود باهل امانت منصرف گشت و غیر از نشر و نقش هیچ باقی نماند
حضرت سلامت روزی حالتی روی داد که آن عدم که غیر آن هیچ چیز ظاهر نبود در دیدی
بایستار نمودن گرفت و این کلمات که باصل خود رجوع کرده بود جلوه گر گشت دید
که عدم را بتمامه برآوردند و غیر آن کمالات چیز دیگر ظاهر نیست خود را بغایت توانائی
و لطیف یافت بعد از ان می بیند که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود
رجوع کردن گرفت و باصل الاصل ملحق شده و ظهور در ان حضرت بطریق اصالت
و حقیقت پیدا کرده اتصال پیدا کرده بی کیف حاصل نمودند این زمان آنکه از عدم
تمام کنده بآن کمالات ملحق شده بود آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهر و باطن همچون
نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعال آنجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز

اعلی معلوم

حضرت منبع کنز بن مخزن مصور
بزرده عفی عاکفان آستان در گاه اصفهان

انجا معلوم بود نتوانست نوشت سبحانک الهی که ما در بی آنیم ورای جذبه و سلوک و پرواز
از آفاق و انفس و ورای فنا و بقاست و ورای تجلیات و ظهورات ورای وصول
و خروجت و ورای قرب و بعد و ورای توحید و اتحاد و ست و ورای شهود
و مشاهدات و ورای لفظ و معنی است و ورای علم و جهل و ورای کثرت و وحدت
و ورای اسم و صفت و ورای قید و اطلاقت و ورای شیون و اعتبارات
و ورای موهومات و متخیلات و مکانیات و ورای تجلی افعال و صفات و ذات
تعالی و تقدس اصل و رنگ ظل از ان دولت سرا در راهست فهو سبحانه و را را الوراء ثم
و را الورا از ین و هیئت در جانب قدسیت نه در جانب بعید از هر چه تصور کرده شود
نزدیکتر است بلکه از ذات این کس باین کس نزدیکتر است و رایت جانب بعید
جولانگاه وهم است و این درایت از دیده عقل و ادراک و هم و خیال بیرون است
چه فهم و وهم از خود نزدیکتر چیزی را نتواند تصور نمود فهو تعالی اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان
این کمال از کمالات ولایت انبیات علیهم الصلوات و التسلیمات چه کمالات
ولایت اولیا منحصر در مرتبت قربت که غایت قرب اتحاد و رفع اثنیت است
که نهایت این ولایت است و معاملهٔ اقربیت از اتحاد و هم نازکتر است از اتحاد و باید
که نشت تا معاملهٔ اقربیت روی نماید معرفت الذات و الشناسی بخدا تا بخشی سبحانک قدسیه
مطلوب بحقیقی چو کنه او را ی ادنام و افهام است و ورای تفکر و تعقل معرفت در ان حریم
اقدس نگارست و علم جهل چون او جلوه فرماید مشتاق بچاره رو بعدم آرد هیهات
گیرم که بغم خانه یار خرامند کو حوصلهٔ طاقت دیدار که دارد پس طالب او غیر از انکه
خود را بهجر قرار دهد و بیقرار آرام گیرد چاره ندارد هیهات عاشقان را نصیب از معشوق جز عزا

دجانگدازی نیست و اگر بعد وجود موهوب بعلم و شعورش باز آرند مطلوب را
باندازهٔ استعداد دریافت خود خواهد دریافت و بیرون از حوصله و طاقت
خود نخواهد شناخت که مقید هر چند بر غم خود از همه قیود وارهد مطلق حقیقی نگردد پس
نایافت همه وقت دامن گیرش آمد و ناامیدی نقد وقت بیت همه صبح وصل جویان
من و شام ناامیدی که سیاه بخت هجرم شب من سحر ندارد عاشق دردمند را
آرام نیست و هیچ گونه قراری ندارد و از آتش دوری همواره سینه سوزانست
و از سوک مهجوری پیوسته جگر دوزان هر گاه سرور چیبان علیه الصلوة والسلام
بدوام حزن و تواصل فکر موصوف بود از دیگران چه گوید و آرام بظلال و اعتبارات
نه آرام با اوست محبت ذات بآن خرسند نشود بیت گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم
کدام سرو ببالای دوست مانند است نام سامی آنحضرت که لفظ مبارک الله است
گویا اشعار بعدم دریافت مسمای خود دارد لام معرفت چون با لام آله رسیده
دران لام مدغم و ناچیز گشته است و همان الله باقی مانده مانا که درین ضمن ایما
بر آنست که چون معرفت بآنحضرت منتهی گردد فانی و مستهلک شود و جز معرفت
هیچ نماند بیکی و زیادتی و چون معرفت رفت عارف نیز بعدم پیوست چه علم را
با عالم اتحادست از بزرگی این اسم مبارکست که فحول علما دران متحیر رفته اند و بکنه
مسمی آن چگونه پی برند مصراع چو نام اینست نام آور چه باشد جمعی گویند که اسم سریانیست
و جمعی دیگر بر آنکه اسم عربی است و بر تقدیر عربی بودن بعضی بر آنند که جامد است
و بعضی گویند که مشتق است و اگر مشتق است بتحقیق معلوم نیست که اشتقاق آن
ازاله بفتح لام است بمعنی عبد یا ازاله بکسر لام بمعنی تحیر یا ازالهت الی فلان ای سکنت الیه

بکمی

یا ازاله

یا ازاله اذا فرغ من امر نزل علیه یا ازاله الفصیل اذا اولع بامه یا ازاله اذا تحیر
و تخبط مشتق است و جمع گویند که اصل او لاه است مصدر لاه یلیه لیها اذا
احتجب و ارتفع بعضی بر آنند که علم ذاتست و بعضی بر آنکه صفت است در اصل
بر ذات تعالی غالب آمده است و حکم علم گرفته است چنانچه اکثر یا بالجمله بزرگی
و عدم یافت آن دلیل بزرگی و عدم یافت مسمای اوست بیت الله چه لفظ یا چه نام است
کو ورد زبان خاص و عام است اما بعد ازین تذکره ایست ازین خسته دل افکار
برای احبه هوشیار فاعتبروا یا اولی الابصار بدانند که مقصود از آفرینش
انسان تحصیل معرفت حق است جل و علا و در معرفت اقدام متفاوتست باعتبار
تفاوت استعدادات بعضها فوق بعضی هر کس در معرفت بقدر عرفان خود
سخن کرده است اما آنچه مجمع علیه این طایفه علیه است و قدر مشترک است و لابد
در مدارج قرب آنست که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی بندد و هیچکس را
تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا نیست از تست حجاب تو یقینست
شرط همه ره روان همینست می بین و مگوی مذهب این است
میباش و مباش مشکل اینست پس بر یاران هوشمند ناگزیر است
که در حاصل کار و نقد روزگار خود نیک تامل فرمایند هر که را معرفت مسطوره
حاصل است فطوبی له و بشری باید که این حاصل را حرف امور غیر حاصله ننماید
و همت بران گمارد که اصل را در رنگ ظل واگذارد و هر که را بمعرفت راهی نگشودند
و در و طلب و فقد این دولت نیز ندادند قالوا بل له کل الویل آنچه مقصود از خلقت
او بود ادا ننمود و امری را که درین نشأ از وی طلب داشتند نیاورد و بامور دیگر

بجای

پرداخت و تعبیر چیزی که تخریب آن خواسته انه نمود و سرمایهٔ عمر گرامی را در هوا
و لایعنی مصروف ساخت و زین استعداد خود با وجود حصول اسباب معطل
گذاشت کمال انفعالست که مطلوب را در این محلت قلیله با وجود دعوت آن
در آغوش نا کشیده از این دهلیز گاه رخت بر بندد و فردا بکدام رو در حضرت
حمد میش در آید و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید عذاب بعد و حرمان بد
از عذاب جحیم است چنانچه قرب و وصال زیاده از لذات جنات نعیم است
فیا ویلتا علی من عن اعرض الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله

دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
ترسم که یار بما ما آشنا نماند و این غم ما با ما نماند محمد و ما با ایشان چرا
و تبه کاری یعقوب رسیده اند که از پیشگاه در طینت این خاکدان معنی تبعیه کرده اند
و آنی و دیعت نهاده آنچه منظور نظر خاص اوست تعالی غایت خفی در بارهٔ
آن واقعست زیاده ازین نمیتواند تعبیر نمود و بتفصیل نمیتواند پرداخت که متکلم و مستمع را
تاب تکلم و هوش استماع آن نیست از انست که در زمان سابق پیش از ظهور آن
معنی جزم و کشش معنی و عشق و محبت بے کیفی در خود می یافت و طبیعت از خلق
گریزان بود و بخلوات و صحرا غیب و با خود میگفت مثنوی به تنها چنان میل دلم چیست
درین تنها نشستن حاصلم چیست ۔ و هیچ متعلق آن محبت سر نمیکشید و نمیدانست
که این عشق کدام کوست و آلهه کشش بکدام سوست مثنوی میدید بچشم خود عیار بے
در دیده و سنجه خار خاری ۔ آگه نه که گردد امن کیست ۔ وان غنچه سرزخار گلشن کیست
در جیب کلش که این خسک ریخت ۔ در چشم دلش که این نمک ریخت ۔ آتش که

بسقف

بسقف خانه در زد ۔ وین فتنه زد بمن که سر زد ۔ این تلوسه چیست در شکنبش
جادوی که میدهد هر فریبش ۔ شوریست ز عشق بر سر او ۔ تیغیست نهان
بکوهر او ۔ از جنبش غمزهای خونی ۔ دانم نگرانی درونی ۔ جانی بسر خیال مدامت
چشمی بره شمال میداشت ۔ سرمست نظاره سو بسو بود ۔ در رقص و
نشاط سو بسو بود ۔ هم دیده براه آرزو باز ۔ هم گوش تمنیش بر آواز ۔
کز قافله رسد صدائے ۔ آواز برون دهد درائے ۔ و تا مدتها مغلوب این
حالت بود و آرزو میکرد که این عشق از متعلق ظهور فرماید و این شورش
و تلوسه را معشوق معین پدید آید و هر چند این عشق را بمعشوقات سفلی فرود
می آورد فرود نمی آمد سودای بود جنون انگیز و شوقی بود آتش انگیز
هیچ معلوم نه که چون انگیزگیست و این آتش افروزی بر چیست حیران
کار خود بود و با این ابیات زبان حال او گویا مثنوی دارد زگه موبمویم آزار
در ناخن کیست جنبش تار ۔ تنها نه بدل خلد گران سوی ۔ دارد خلله بهر سوی
در دیده من که میزند برق ۔ در شعله کیست دشنه برفرق ۔ از نوز که این ستاره بر خواست
در راه که این غبار بر خواست ۔ بر هر مژه ام جدا نگاریست ۔ در هر نگهم جدا
بهاریست ۔ آن کیست که در درون سینه ۔ بشکست هزار آبگینه ۔
این باد ز دامن که بر خواست ۔ وین دود ز خرمن که بر خواست ۔ این مرغ
که می پرد ازین بام ۔ وین بوسه که میدهد بپیغام ۔ این عشق ندانم از کجا خاست
کز هر رگ و ریشه ام بلا خاست ۔ آنروز که خاک من سرشتند ۔ سودای جنون
بسر نوشتند ۔ از طره بتی فکنده دامی است ۔ لیکن نشناسمی که دام است ۔

در شکنم
فریبم

پیکش مکش کمند تقدیر آن کیست که میکشد بزنجیر تا عشق کرشمه مساعد من
واندر کف کیست ساعد من از خنده گیست نوبهارم در ناز کی که
خارم خارم این عشق رعاشقان عجب نیست معشوق شناسی ار ادب نیست
ای عشق خوش آمدی چنین چست در دل بنشین که منزل تست
بنشین بنشین بنشین ازتست جان و خرد و دل و تن ازتست روز از تو
شب سیه مرا بس تخت از تو و خاک ره مرا بس بپذیر تحفه جان و بنشین
بگشا کمر از میان بنشین بنشین و زعقل جوش بنشان وزخون هوس
خروش بنشان از آمدنت چو گل شکفتم دامن دامن بهار رفتم
گل کرد بهار بخت امروز بر گل نهید تخت امروز بر سر اصل سخن رویم بعد از آنکه ان
یکنون بر در شهر پر تواند احت پیش از آنکه در معرض ظهور کامل آید معلوم شد
که متعلق آن محبت که بود و آن انجذاب و کشش بکدام طرف و بسته محبوبی پدید آمد
در غایت حسن و خوبی و در نهایت رفعت و مرغوبی که فوق آن غایت در حسن
و جمال متصور نیست بلکه نزاکت نزلتش بمثابه ایست که اخلاق حسن و جمال
بران حریم متعال گرانی دارد و همچنین هر کمال و جمال ازان بارگاه در راه است
هر جا کمال نمایانست اثر کمال او یافت و هر طرف که حسن و جمال منظور است
آن موج حسن و جمال او دید یقین دانست که محبوبی را او شایانست و مطلوبی را او
سزاوار اوست از همه رو بتافت و خان بغایت بجانب او شتافت و کمر
همت را در خدمت او چست بست دید که خان تا بحال آنجا راهی نمیکشاید و این
خدمت شایان آن حریم مقدس نیست و هیچ کوشش و سعی را بی فضل او بار
سابقه

سابقه غایت میباید و بس و کشش او در کار است دیگر هیچ از همه درماندگی
باو گذاشت خوش گفت ست مرا گر تو سن دل نیست در راه کمند زلف او
هم نیست کوتاه غایت ازلی او در رسید و با لطاف خود این دور از کار را
بنواخت و بسابقه فضل و کرم این خاک افتاده را در حوالی حریم قدس خود جا داد
بدان معنی مضمر و آن مستور در ان بارگاه پر نور پر ور و ظهور دارد و بصد آداب و تحاب
در صحن گلزار امید رقص و نشاط جاوید است و قدمی بانیاز می نهند و با کمال خرمی
و فرخندگی هم آغوش بوی وصال است و با وجود بندگی سرمست باده لایزال
و این ترانه مترنم است ست هم از در باز گردای باد نوروز که من بوی گل خود دم امروز
مده پیش شب از مژده دم امروز که من با مهوشی خود شادم امروز گر آول سیر بود از گریبان
کنون خوش سیر در باغ و خوابم اگر بر خود نیز عاشق نمایدی سزد که نواخته محبوب است
و اگر شیفته حسن خویشتن بود نیز بر محل است که منظور مطلوب است ای عزیزان آن
معتبر را گر بان بوی مهبرات باین بدیع چگین چه نسبت دا تمعنی علوی را با این پیکر سفلی
و پس مانده آواره بیچاره آن ولیده پژمرده غربت زده مسکین که از نا جدا مانده و گرفتار
دیار اهد اکنه کدام مساوات و این پیکر عنصری است که در بادیه حیرت و حسرت
سر بسته و سر گشته با دل پریشان و موی آویزان باده دوری از خویش طرف بروی
طپانچه زنان و گرد حجاب خس را فرو گیران ست هم با دو زده طپانچه بر روی هم خاک
فشرده پنجه در موی از کار رفته و از کار فرو مانده و از شوق و گرمی دست افشانده مخمول زاویه
بی حلاوتی و افسردگی کشته خان همتش از دست رفته گرمخته متش فرو شکسته از غایت
حیرت و بیخبری جمع نمیتواند شده و از بس سرد مهری از کس دریوزه نمیتواند نمود و هر چند انمعنی

ازان این بود لیکن آزاد لبری برگزید لاجرم بر احل ازین دوری گزید و بعد المشرقین
میان این و آن افتاد ☆ عمر از باد صبا دم جو بیتو گرفت ☆ بگذاشت بر احت و جو بیتو گرفت
اکنون زمن خسته نمی آید یاد ☆ بیتو گرفته بود خو بیتو گرفت ☆ آن بر تخت برصبح
انس نشسته و این پیکر در دخت خاک تیره فرو شسته آن از هم آغوشی مراد شاد
و فرخنده و این از حیرت سینهٔ حسرت بر خود کنده و این با چندین زاری و نیاز
و آن با صد استغنا و ناز این بهزار آرزو و از ان را زجویان و آن از کمال بی نیازی
با خود را رگویان این پیکر مضطر بآن معنی علوی گوید ☆ من بیتو بخاک ره مژه باز ☆
تو خواب گران بستر ناز ☆ من بیتو بخون دیده گل یار ☆ تو خنده زنان بصحن گلزار ☆
من بیتو بخون کشیده دامان ☆ تو رفته بقطع کل خرامان ☆ من بیتو بخاک غصه پامال
تو رقص کنان بسانگ خلخال ☆ من بیتو چو رشته تاب در تاب ☆ تو رشته گسل چو دنیا بات
من بیتو بسوز دل گدازی ☆ تو عاشق خود بحسن بازی ☆ من بیتو گرفته ترک هستی
تو کرده بکویش از و هستی ☆ چون عارف مقامات وصول را طی کرده معامله بجائی
رساند که منتهای معارج بشر و ملک است هر آینه نصیب او از بعض وجوه ذات خواهد بود
که اصلی است از اصول اسمی که مبدء التعین عارف است و باندازهٔ جامعیت اسم در ان
وجه هم جامعیت خواهد بود هر چند هم اجمع نیز اجمع باشد لیکن نصیب از جمیع وجوه دیگر است
و نصیب از یک وجه که جامع وجوه است دیگر کمالات مخفی علی الغطن هر چند از اصول
و از اصول الاصول معامله عارف فوق رود و اما باندازهٔ اسم خود که مربی اوست تقیید را
همراه خود خواهد برد و از جمیع وجوه تفضیلا نصیب نخواهد یافت هر چند در اول و بدء وصول
آن وجه از سایر وجوه مستهلک یابد و متمیز نیابد اما فی الحقیقه متمیز است چون در المقام استقرار

تام

تام نماید وحدت نظر داشته باشد تمیز را خواهد دریافت چون این معرفت
معلوم گشت معرفت غریب تر و غامض تر بشنوند بعضی کمل ازان قبیل بوند
که آنها را از جمیع وجوه نصیب بود و بیان این آنست که آنواجد را باو جوه دیگر مایه
الاشتراکی هست از راه مایه الاشتراک از جمیع وجوه حظ خواهد کرفت چه نوع را
با جنس خود شاهراه است سوال ماهیت مرکب از مایه الاشتراک و مایه الامتیاز است
و هر کدام را خصوصیات علیحده است آیا ممکن است که از مایه الامتیازات جایز
وجوه هم نصیبی حاصل نماید گوئیم چون صدق بمایه الاشتراک بر مایه الامتیاز ا
صدق عرضی است چه جنس عرض عام است مر وصول انواع خود را پس این ز راه
نصیب تام از مایه الامتیازات نیز حاصل خواهد نمود و از راه عرض عام با فراد او
خواهد رسید و از جمیع وجوه ذات تعالی مفصلا نصیب خواهد یافت و از همه کمالات
که در نوع بشر ممکن الحصول است بطفیل خاتم الانبیا علیه و علیهم افضل الصلوات
و اکمل التحیات و التسلیمات خط خواهد برد و این معرفت از معارف خاصهٔ حضرت
ایشان ماست قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس و از کمالات مخصوصه ایشان
بعد از انبیا علیهم التحیات و البرکات قدسیه بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که مجاری امور مشکور است المسئول سبحانه منه عافیتکم و استقامتکم و ترقی
در جاتکم فی مدارج القرب و وصولکم الی مراتب الولایات الثلث ثم منها الی علوم
الوارثة و النصیب من کمالات مرتبة النبوة ثم منها الاطلاع الی مقام خاتم الانبیا
علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات لیطمئن النفس کمال الاطمینان و ینشرح
الصدر حق الانشراح و یجری العناصر المختلفة مجری الاعتدال فیاخذ نصیبا من الخلة و

الحجة الدائمة

وخطامن الاسرار الخفیة التی اشیر الیه بلسان صحابی الوثیقة فیکم بقطع ید المبلوم و منفع
ان یعلم ان العمدة فی حصول کمالات النفی والاثبات و فی حصول الولایتین
الاخرین الذکر اللسانی بالنفی والاثبات و فی حد حصول الکمال المربوط بمرتبة النبوة
تلاوت قرآن والصلوة خصوصاً الصلوة المفروضة ثم بحی بعد ذلک مقام لیس
العمل فیه نتیجة ولا للاعتقاد اثر والترقی هناک مربوط بمجرد التفضل والاحسان
وهذا المقام بالاصالة مخصوص بالانبیاء المرسل علیه السلام والبرکة و یتعیتهم ایضاً یغیب
المقام ثم یاتی کمال فوقه یرتقی فیه من التفضیل الی المحبة فاکرر فی حصول هذا الکمال
منوط بالمحبة الصرفة فی المحبة ایضاً کمالات المحبة و ظهور کمالات المحبة الذاتیة
بالاصالة مخصوص بالکلیم علیه السلام وکمالات المحبوبیة الذاتیة اولا مخصوصة بالخلیل علیه
وعلی افضل الصلوات واکمل التسلیمات و بطفیلهما ثانیاً یفرعهما ایضاً جار من هذین
الکمالین والسلام قد تشبیه عارفی بعد فنای تام که مربوط است بذباب حقیقت عرضیه
که مورد اناء اوست چون بقا باسم الهی جل سلطانه پیدا کند و حقیقت ثبوتیه بجای
حقیقت عرضیه نشیند مدبر و متصرف در وی همان اسم خواهد بود و باوصاف آن
اسم هم متصف و متجلی خواهد گشت و بحیوة و علم و سمع و بصر و کلام و ارادة و قدرت
آن اسم حی و عالم و قادر و سمیع و بصیر و متکلم خواهد شد چه هر اسم الهی جل سلطانه متضمن
اسماء و صفات است و چون آن اسم ظل اسم دیگر است و جزئی از جزئیات آن اسم عارف
از راه ظل باصل خواهد پیوست و در رنگ اسم سابق با وصاف اسم لاحق متصف خواهد گردید
و باز از آن اصل باصل آن خواهد ملحق گشت و از اصل ثانی باصل ثالث و از ثالث برابع
و خامس الی ما شاء الله تعالی متحقق خواهد شد و چون هر اسم را با اسماء دیگر مشارکتی

از راه

از ماه تا به ماهی لاشترک با سماء دیگر که مبائن اصول و ینیز بقا خواهد یافت و این همه اسماء
لا یعد و لا یحصی در رنگ اجزای عارف خواهد شد الی ما شاء الله تعالی حضرت الذات
و تقدس و عادة الله جاریست که بعد قرون از هزاران یکی را بمقامی ذات مشرف
میسازند و ذاتی که نصیبی از چونی داشته باشد از آن مرتبهٔ مقدسه آن عارف را عطا
میفرمایند که عارف بود و این اوصاف بآن ذات قایم باشد بلکه افراد
عالم نیز بآن ذات قایم بوند چه افراد عالم چونکه مظاهر اسماء صفاتند ذاتی در
کاینات پس آن عارف بحکم خلافت قیوم عالم میگردد و حکم وزیر بهم میرساند
فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها آنزمان آن ذات بجای حقیقت
ثبوتیه میگردد و مدبر و متصرف میشود از انجا جامعیت این عارف را باید فهمید که سایر
عالم در جنب او حکم جزئی محقر ندارند قطره را با دریا نسبتی هست و اینرا با دوی
اتم نه چه اوصاف را با ذات نسبت تلاشی و استهلاک است در وقت ذکر گفتن
گویا با چندین هزار زبان ذکر میکوید هر اسمی بزبان خود ذاکر است و عارف
بمنزلهٔ گل آنهاست در وقت تحریمه بستن گویا چندین هزار شخص تحریمه برمی بندند
بعد ازان اینها اشخاص قرارات میکنند و برکوع و سجود میروند و اکثری از حقایق
این عالم امکان نیز با عارف مذکور درین امور شریک میگردند دیگران با یکزبان
ذاکرند و اینها چونکه از انانیه امارد پاک نیست آن ذکر بهمانها عاید است و شایان
جناب قدس نه و این عارف چونکه از انانیه رسته است بهزار زبان ذاکر است
و در هیچکدام خود درمیان نه عوام ظاهرین هر دو را ذاکر و عابد میداند و از حقیقت
فرق آگاه نه بلکه عارف بتمام حضور گشته است در غفلت هم حاضر است چه در علم حضور

مفقود

مذکور

غفلت در همه وقت مقصود است و غافلان ازان غافل پس عارف در غفلت هم
باحضور است و دیگران در عین حضور هم غافل و در نقطه نقور کما مر و ایضاً غایت حضورشان
در حصول است حصول کا عین غفلت عوام اینانرا حاضر و ذاکر میدانند و اورا غافل
هم اینهم سبحانه سواء الصراط هست پری نفخته رخ دیو در گرشمه و ناز : بسوخت عقل
زحیرت که این چه بوالعجبی است : وقیقه ایست بکوش شوق بشنوید که چون عارف
خودرا از اطلاق کلمه انا پاک و مبرا سازد و از انانیت اماره بتمام وارهد بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان معشوق در رسد و آن کم شده را در انای خود جا دهد
وان عاشق صادق از کشاکش غیر و غیریت وارسته در خلوتخانه انای معشوق آرام
یابد جماعه ازین طایفه هستند که میخواهند معشوق را در انای خود بگنجانند و در خراب آباد
ویرانه انای خود مطلوب را فرود آورند و بآن خرسند که مرد میدانند که بطلی از طلال
مطلوب اند لم یکن شیئا مذکورا هست و جزا نمودن از آن بپایان حاصل نانموده هست تو از خودی نمیگنجی
بعالم : مرا هر گز کجا گنجی در آغوش : بر سر اصل سخن رویم ذاتی که بعارف موهبت کشیده
چونکه نصیبی از یکونی دارد جامعیت آن در بادی نظر بدرک چون نمی آید اما فی الحقیقه
از همه اسماء و صفات که در رنگ اجزای عارف گشته اند جامع تر است بلکه این جامعیت را
قدری نیست و در جنب او حکم متلاشی دارد سبحان الله بجده این قسم مملکت و سیع را
بصورت شخص محقر و انموده اند و این همه خزاین ملک و ملکوت درین طور خرابی قید
وقت ابداع فرموده و این همه حسن و جمال بی رنگ انوار و اسرار بی کیف را درین
پیکر ظلمانی لاازما مهیمن بهم رسیده و تعبیه کرده اند و ما ذلک علی الله بعزیز و حکمت درین
تسییر ابتلا و اختیار است حج بهر الخبیث من الطیب : هر که نظر او بباطن و حقیقت عارف نفوذ

کرد

هبت

نسبت بآن جامعیت

بصور

صورت

کرد از برکات وی محلو و سیراب گشت و هر که بجوانش نظر او مقصور گشت و در رتبه
حقیقت خویش قصور نمود از برکات او محروم ماند و بخسران ابدی متهم گشت اند
کراین عارف بمثابه لب است که قشر تنی در میان حایل نیست و قشر تنش منقلب
بلب گشته است و دیگران همه قشر اند بی لب لیکن آن قشر منقلب را چونکه با کالبد
قشر تنش باقی گذاشته اند بقشر بی لب همه وقت مشارکت صوری دارد و باین
مشارکت صوری که بقیه کالبدی وابسته است که بعد از شکستن کالبد باقی است
خاک در چشم محجوبان افگنده دوستان خود را بی خود میدارد او لیای تحت قبای
لایعرفهم غیری قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله
و ما انا من المشرکین العارف الکامل المشرف بانوار الله الذی یشاهد جماله فی
مرایا العوالم و یری نقشه کلا و اجمالا و العالم و ظاهره و تفصیله و یعاین ذاته
سایر افراد العالم محیطا و احاط الکل بما جزایه من احاط الذات لصفاته فله
وسواه مظاهر الصفات و هذا النوع الاخیر مخصوص بافراد من الکمل له حکم العنقا
فی الغرابة لو وجد واحدا بعد الوف من النبیین لاغتنم هست اگر پادشه بر در پیرزنی
بیاید تو ای خواجه بسلامت بکن : از شمول عنایات که درباره این عاصی واقع است چه توسید
واو اورا قابلیت شرط نیست : قبل من قبل بلاغة اگر بتفصیل آن پردازد تحمل
که قلم طاقت آن نیارد و کاغذ نسوزد و متکلم و مستمع از هوش نرود بعد ازان که
گویند که شنود خوش گفت هست سراپا آتشی است قدح کودکی پر کن که خواهد
سوخت ساغر تا تو می در جام خواهی کرد : و ایضا لطافت و علو آن زبانرا نمیگذارد
بضیق الصدر و لا ینطق اللسان حواله سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گره شد : پس باید گفت

منقلب

مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جنسیت بذات او راه جویند تا از ذات
بیچون حقیقی حظی یابند هرچند ذات متکلم را با ذات مستمعین هیچ جنسیتی در میان
چه ذات او نصیبی از بیچونی نیافته و با ذات بیچون حقیقی اتصال و نسبتی خاص
پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات نیست بذات عارف چگونه پی برند ذات
خالق عارف خود ورای اوست بهر حال دست و پای باید زد و همواره بدین
ترانه مترنم بود بیت مفلسانیم آمده در کوی تو ؛ شیئ لله از جمال روی تو
اللهم اجعل حبک احب الاشیاء الی واجعل خشیتک اخوف الاشیاء
عندی واقطع عنی حاجات الدنیا بالشوق الی لقائک واذا قرأت اعین
اهل الدنیا بدنیاهم فاقر عینی بعبادتک حسن در این حقیر در واقعه دیده که آن معصوم
مادرزاد بر تخت سلطنت نشسته اند و چتر عظیم بر سر مبارک ایشان برپاست
بهزاد نام خادم ایشان بدین خدمت قیام دارد از وسعت آن چتر چه گوید
که آسمان دیگر برپا شده است و تمام عالم را محیط و مشتمل گشته و آن چتر را بمروارید
مرصع است و گرداگرد آن جواهر عالیه آویزان کرده اند حسن و جمال آن چتر
در بیان نتوان آورد از خوارق کرامات و تصرفات ایشان چه نویسد که خانه زاد
ایشانست قصص غریب و اخبار عجیب ازین مقوله دارد که شرح آن کتابی جدا
میخواهد مریدان و مسترشدان و خلفای ایشان غرایب امور نقل میکنند و کثرت
ایشان بر کثرت کرامات آن عالیحضرت دلالت دارد درین کتاب از آن
باب چندی ایراد نمود کرامت فضایل دستگاه حقایق آگاه خواجه محمد صدیق خلیفه
ایشان که در پشاور بر مسند ارشاد و مشیخت نشسته اند نقل میکرد که فقیر باراده ملازمت

آنحضرت

آنحضرت از پشاور راهی شده بود بر استری سوار بوده است که ناگاه در راه استر
برمید و بنده از خانه زین جدا گردید و پایمن در رکاب بند بماند و استر میدوید و مرا
میکشید هرچند مردم بگرفتن آن تعاقب کردند دست کسی بوی نرسید درین
حالت اضطرار یاد آن پیر بزرگوار بخاطر من خطور نمود بمجرد عبور آن عالیحضرت را
بچشم سر دیدم که جلو استر را گرفته و ایستاده کردند چنانکه پایمن از رکاب جدا شد
خواستم که در پای ایشان بیفتم از نظر غایب شدند کرامت و هم وی نقل میکرد که یکباری
از خدمت آنحضرت رخصت شده بوطن میرفتم در راه زیر پل سلطان پرجامه
پاک میکردم که پایم بلغزید و آب از سرم متصاعد گردید شناوری نمیدانستم آب گاه
مرا بالا می آورد و گاه به تک میبرد و رشته امید حیات میگسست ناگاه درین وقت
آن عالیحضرت حاضر شده دست انداخته بنده را از آب کشیدند و از نظر غایب گشتند
کرامت و هم وی گفته که یکباری سلطان ذکر بر من غلبه داشت تمام روز در صحرا بسر
میبردم بجائی که احدی را در آنجا عبور نبود و در آنوقت هر طرف که نگاه میکردم صورت
ایشان در هزار و لک جا برای یقین میدیدم تا مدتی در نظر می بودند بعد از آن از نظر
مستور میگشتند کرامت و هم وی گفته که روزی از راه شورش و جنون رو بصحرا نهادم ناگاه
بجائی افتادم که از آبادانی بسی بعید بود عطش بر من غلبه نمود چنانکه قریب هلاک گشتم
درین اثنا آنحضرت از دور نمودار گشتند من بشوق تمام بسوی ایشان بدویدم چون بدانجا
رسیدم ایشان را آنجا ندیدم اما آنجا حوض آب یافتم از آن آب بیاشامیدم
و هم وی نقل کرده که نوروز بیک نام از مخلصان من که بدیدار فیض آثار آن پیر بزرگوار
مشرف شده است میگفت که من گاو را هیزم بار کرده می آوردم که پشتاره هیزم از پشت گاو

در زمین افتاده و در آنجا کسی نبود که بامداد بار توان کرد حیران و پریشان ماندم و در کار خود
در ماندم درین اثنا پیر شما را دیدم که آمده گاو مرا بار کرده دادند بعد از نظر مستور گشتند
کرامت
یکی از خادمان ایشان نقل کرده که کنیزکی از اندرون محل ایشان بیامد و گفت که
ایشان عقب روضهٔ منورهٔ حضرت ایشان نشسته اند طلبیده بیار چون بحریم عظیم
روضهٔ منورهٔ مطهره در آمدم کفش ایشان بر باب دیدم ایشان را آنجا ندیدم نظر بر
اطراف و نواحی دیگر گماشتم نیافتم باز همانجا دیدم که مراقب نشسته اند در حیرت گم گشتم
کرامت
یکی از اصحاب ایشان روایت میکرد که آنحضرت در حجره درون مسجد نشسته بودند و مرا
بخدمت فرستاده چون باز آمدم که حجره خالیست و ایشان در حجره نیستند از حجره
بر آمدم آنحضرت از درون حجره آواز دادند که فلانی بیا و از آن کار استفسار نمودند
حیرت و حیرانی روی نمود کرامت یکی از اهل عنا که بشرف ارادت آنحضرت مستسعد گشته
میگفت که چند روزی از اهل خانه جدا بودم در آن ایام در همان مقام که من بودم یکی
از مغنیات فاحشات بوده در غایت حسن و زیبائی و نهایت جوانی و دلربائی شبی در کمال
مستی و بیهوشی آمده مرا گرفت و آنقدر بر من غلبه کرد که هر چند بحیله دفع مینمودم سود
مند نبود و زجر نیز فایده نداشت چون تکلیف وی از حد بگذشت نفس من نیز
غلبه نمود و زمام اختیار از دست رفت چون قصد نمودم و بر مباشرت رسیدم
عالیحضرت را بچشم سر بفتح مبین دیدم که در میان من و آن زن حایل گشتند و ویرا خواب
ربود و مرا هیبت سخت تر گرفت و مصلوب الشهوت گشتم فی الحال الفور برجستم و راه
استغفار گرفتم کرامت مولانا محمد محسن کابلی که از خالص اصحاب آن والاقدر است میگفت
در عشرهٔ خیرهٔ ماه مبارک رمضان آن عالیحضرت معتکف بودند روزی وقت چاشت

در ملازمت

در ملازمت گرامی رسیدم آنحضرت را در خواب دیدم بخاطر رسید که امروز حضرت
زیاده از معتاد بخواب رفته اند و محظور گشت که نوم غفلت است درین حالت
حضرت از خواب نوشین سر بر داشتند و فرمودند بیت سحر کرشمهٔ وصلش بخواب میدیدم
زهی مراتب خوابی که بر پنداریست این بنده بغایت منفعل گشت و راه استغفار گرفت
کرامت
و هم وی گفته در خلوتی که این بنده را ذکر نفی و اثبات فرمودند کلمهٔ طیبهٔ لا اله
الا الله را بخاطر بگذران و طریق معهود آنرا دلالت نمودند و فرمودند که معنی تحت
اللفظ را نیز بخاطر بگذران که نیست هیچ مقصود جز ذات پاک او سبحانه بنده را
بخاطر بگذشت که معنی اینست مقصود جز ذات پاک او و لفظ هیچ زیادتی است
چند مرتبه این خطره مزاحم گشت اما عرض کردن گستاخی دانستم آنحضرت بر ما فی
الضمیر من مشرف شده فرمودند نفهمیده که وقوع نکرده در حیز نفی مفید عمیم است
کرامت
ازین فرموده ایشان آن خطره زایل شد و اعتقادم از یکی ده چندان گشت
حاجی نور الدین که از مخلصان آنحضرت است و صاحب ریاضت و مجاهدات شاقه است
میگفته در آن ایام سفر بیت الله و روضهٔ رسول الله پیش آمده بود بر جهاز نشسته بودیم
بسبب کثرت امواج و شدت آن جهاز غرق شدن گرفت مردم بغایت مضطرب
گشتند و تهلکهٔ عظیم رو داد چنانکه اکثر مردم متاعهای خود را در آب می انداختند
تا جهاز سبک شود و از غرق شدن محفوظ ماند درین اثنا من متوجه بجناب حضرات
مخدومزادهٔ گرامی گشتم و بتضرع تمام بایشان التجا آوردم که یا حضرات وقت آمده است
بمجرد توجه من هر دو نوباوهٔ گلستان ولایت حضور ارزانی نمودند و فرمودند
که خاطر جمع دارید که ما برای امداد شما رسیده ایم و این جهاز غرق نخواهد شد چون

این نوید فرحت ثمر بباطنم رسید بمردم فریاد کردم که هیچکس متاع خود را در دریا
نه اندازند که انشاء الله جهاز غرق نمیشود که بزرگان دین مرا چنین بشارت
داده اند چون صعوبت استقرار جهاز در خاطر مردم متمکن شده بود این را باور
نمیداشتند تا آنکه در اندک وقت آن استیلای امواج برطرف شد و جهاز
بر قرار خود باز ماند و مردم جهاز معتقد حضرات گرامی و مخلص این کمترین گشتند
و بخیریت و عافیت از آنجا درگذشتند و بحج پیوستند شاه ولایت پناه محمد یحیی فرزند
ارجمند حضرت ایشانند و آخرین اولاد امجاد آن کمل افراد قدس سره و در صغر سن
ایشان آنحضرت رضی الله عنه رحل اقامت بعالم آخرت زدند آنمخدومزاده در آن
زمان حفظ قرآن مجید مینمودند و حضرت ایشان بسیار مرحمت و شفقت بحال آن
نوباوه خاندان عظمت بجای آوردند بعد فراغ از حفظ قرآن بتحصیل کتب عربیه
پرداخته اکثر علوم عقلیه و نقلیه نزد برادران کلان خود خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم
سلمه الله خواندند و در سن بیست سالگی آنرا بانجام رسانیدند و در علم حدیث سند جید
حاصل نمودند و در فصاحت دستگاه کامل الحال بدرس کتب عالیه اشتغال دارند
و بقدرت و متانت بطلب علم افاده مینمایند و طریقه علیه نقشبندیه را از خدمت
مخدومزادگی خواجه محمد سعید سلمه الله گرفته بودند و بعد فراغ از تحصیل علوم ظاهر سلوک
در خدمت مخدومزادگی خواجه محمد معصوم سلمه الله نمودند از باطن ایشان استفاضات
مینمایند و بطفیل توجه گرامی این مخدومزاده بواردات و مقامات عالیه و درجات و کمالات
متعالیه رسیده و خلافت از جانب هر دو مخدومزاده گرامی منزلت یافته اند طریقه صلاح
و تقوی و عبادات و وظایف طاعات بر کمال دارند حضرت ایشان پیش از ولادت آن

حضرت خواجه محمد یحیی سلمه الله

مخدومزاده

مخدومزاده از ملهم غیب بشارت یافته بود که ترا فرزندی آید یحیی اسمک بناء علیه
پیش از تولد آنمخدومزاده نام نامی ایشان را برعایت این مناسب محمد یحیی مقرر کردند
و ایام صغر سن آنمخدومزاده بر جاده عرفان پناه شاه سکندر نواسه زبده عرفا
حضرت شاه کمال کیتهلی بمنزل حضرت ایشان وارد شدند و فرمودند که میان
شیخ احمد یک پسر خود را بما بدهید که مثل دانا و دیوانه باشد حضرت ایشان بالفور
محمد یحیی را طلبیدند شاه آن نونهال بوستان کمال را در کنار خود نشاندند و بحضرت
ایشان خطاب کرده فرمودند که او از ماست و بسیار مهربانی کردند و توجه بلیغ در باب
آنمخدومزاده مبذول داشتند چنانکه در حین توجه چشم پر آب کردند آثار تغیر هیبت
از ایشان مشهود گشت و ظاهر شد که در اعطای نسبت خاصه خود تمام التفات و عنایت
بجا آوردند و فرمودند که این مخدومزاده را شاه میگفته باشند از آن روز ایشان را
شاه محمد یحیی میگویند و حضرت ایشان بعد انقضای مجلس مقدس فرمودند که
سبحان الله و بحمده که فرزندی در صغر سن بشرف قبول اولیا مستعد شد و حضرت
ایشان همواره از علوم فطرت و سمو استعداد آنمخدومزاده خبر میدادند و به بشارات
که حضرت ایشان در باب آنمخدومزاده فرموده بودند بر منصه ظهور رسید و آن
مخدومزاده بکمالات مبشره آنحضرت متحقق گشتند چنانکه روزی حضرت مخدومزادگی
خواجه محمد معصوم سلمه ربه بحصول بعضی آن کمالات مبشره حضرت ایشان در حق
این مخدومزاده بر مزد ایما میفرمودند بحصول بعضی بشارات و کمالات دیگر توقع
داشتند حضرت ایشان را دو خارق عظیم بر صفحه روزگار باقی مانده یکی کلام حضرت
ایشان که از اتیان مثل آن مشایخ و عرفاء عصر معترف بعجز اند دوم فرزند گرامی آنحضرت

که بتصرف خود ایشانرا از روی علم و عمل و کمالات باطنه مثل خود ساخته که بر روی
زمین پرتو بخشی فرزندان خود را بتصرف و توجه مثل خود ساخته و این دو کرامت
ایشان در جهان از آفتاب عالم تاب مشهورتر است و موجب تعجب خلایق ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم محمد و مرادی محمد فرخ و محمد عیسی ام کلثوم
علیهما الرحمه فرزندان ارجمند حضرت ایشان بودند که در حال حیات آنحضرت
در صغر سن از عالم رفتند گویند در ایام وبا محمد فرخ و محمد عیسی هر دو بیمار شدند
مردمان گفتند که ایشانرا از یکدیگر جدا باید نگاه داشت و محمد عیسی را اندرون بردند چنین
محمد عیسی رحلت کردند گفتند که محمد فرخ را خبر نکنید درین اثنا محمد فرخ گفت ای برادر
پوفائی کردی از من پیشتر رفتی مولانا عبدالحی بتنه حاضر بود گفت که بابا که را میگوئی
گفت محمد عیسی را که در رحلت سبقت کرده مولانا گفت محمد عیسی اندرون خانه است
شما چنان دانستید که وی رحلت کرده گفت من می بینم که ملایکه وی را غسل
میدهند و در همانروز وقت شام محمد فرخ ارتحال نمود هفتم ربیع الاول سنه یکهزار و
بیست و چهار بوده است روزی حضرت ایشان از حافظه در حلقه سوره طاهی شنیدند
فرمودند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام را دیدم که در مجلس حاضرات
چون نیک تامل کردم یافتم که از نسل منست در آنوقت القا شد که از تو فرزندی آید
که بر قدم حضرت عیسی خواهد بود بعد از چند روز محمد عیسی در رحم آمد و بعد از مدتی
متولد گشت و محمد عیسی نام کردند چون چهار ساله شد از وی خوارق عادات
سر میزد عورات حاملات بخدمت وی می آمدند و می پرسیدند که درین حمل پسر
خواهد شد یا دختر هر چه میگفت همچنان میشد روزی یکی از عورات حاملات در جماعه

نداشته

محمد فرخ و محمد عیسی و ام کلثوم

بود

بود که از سر هند چند منزل بانه خبر آوردند که جماعه دختر نسبت نمیکنند که وی نامرد است
حضرت ایشان متردد گشته محمد علی را طلبیدند و ازین ماجرا پرسیدند گفت که نگاه
مولانا امان الله اعتقاد یافت جای تردد نیست همچنان بوده است که وی فرموده
در چند روز بامنکوحه بسر هند رسید خواجه محمد هاشم خادم نقل کرده که روزی
حضرت ایشان در میان عورات اهل خانه نشسته بودند که عاجزه ایشان بی بی
ام کلثوم که هفت ساله بود از پیش آخوند آمد و تاسف بسیار کرد که های های من همه
شمارا از حق سبحانه غافل می یابم حضرت ایشان فرمودند که بی بی این حال از کجا بر شما
پرتو انداخت گفت شما فلان زن را مشغول تلقین میفرمودید من حاضر بودم از انروز
دل مرا مشغولی گرفته است همچگاه بر من غفلت طاری نمیشود و حال همچ دل بر من
پوشیده نیست هشتم ربیع الاول سنه مذکور یکروز عقب ازان دو برادر خورد خود را یافت

میر محمد نعمان و الکرامات از کمل خلفاء حضرت ایشانند والد ماجد ایشان میر نجم الدین
بخشانی معروف بمیر بزرگ است که در علو نسبت و فضل و علم و تقوی و حضور
و صفا از مشاهیر بخشان و ماوراء النهر بوده و در بعضی علوم عربیه چون جفر

میر نعمان

احوال حضرت ثانی عشر رحمه الله

و نگیر

امثال آن بی نظیر عصر خود مولد و مسکن وی بلده کشم است از بلاد بدخشان و هر قده وی
در کابل والده وی در کابل والد میر بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد او میر سید
حمید الدین نیز از علماء و اتقیا بوده و از مشاهیر عرفا و یکی از قدماء آباء و ایشان عزیز
متبرک گذشته که ویرا شیخ بابل میگفتند از انکه چون تلاوت قرآن مجید قرار
قرآن حمید کردی برای اجتماع حسن صورت او بلبلان پرامون وی جمع شدندی
و عندلیبان کردوی کشتندی و در اثنای خواندنش صیحه و نوحه میکردند در بعضی
اوقات پنج و شش تن قالب تهی مینمودند و فریاد کنان جان خود تسلیم
میکردند نسبت ارادت امیر بزرگ بی طریقت بدر دیس موزه فروش است
که در سلسله عشقیه صاحب جذبات و خداوند کرامات بوده و ات و منزل وی
زوایای هم قند و خود را محقق و مستور میداشت و موزه فروشی را بقاب خود ساخته بود
خدمت میر بزرگ ازان پیر خورشید ضمیر حکایت میکردند که وقتی در جامع
سمرقند ویرا وجد عظیم در رسید با وجود کبر سن برجست و ازین سوی بنگر که ارتفاع
آن برابر دو قامت آدمی بوده باشد و عرض آن یک قامت بدانطرف دیگر
همچنان برشست و سبح دردی و کندی بجسم سامی و جثه نامی آن درویش
رسید و برخی از کرامات شیخ موزه فروش در احوال میر بزرگ در سنوات اتقیا
نوشته ام بنابران در ینجا ایراد نیافتاد و نیز خدمت میر بزرگ بصحبت قاسم شیخ
کرمنی قدس سره رسیده اند و رساله بنام آن عزیز تصنیف فرموده و نام قاسم شیخ
را بآب زر تحریر نموده چون شیخ آزادیده خوشوقت گردیده و فرموده که چنانکه نام
فقرا را معظم و مکرم گردانیده اند حق جل شانه نام احترام و محتشم گردانده در همان ایام

فجسته

الملک سید شریف
محاسبه ها مشرف و مقرر دارالملک
کابل
علی الفقر و الغنی و صل علی ابن
افتخار الفقر و الغنی عین الفقر
باید دانست که فقر دو است فقر
حالی و فقر مالی فقر حالی را بعضی
حالی فقر است که فنای مطلق
را در بر دارد و بعد از ثبوت الفقر
از هم فرو اند الله ان الله الفقر
عن العالمین دلیل متین
است حقیقة در حضور
این طلب است صفای این فقر و فنا
لوای حضرت رسید صفای این فقر و فنا
فرقان سای همایون و مبارک
سیار کریمون خلیفة الله فی الارض
حضرت سالت و فاتحیت مرتبت
علیه از افضل الصلوة و اکمل التحیة
از جهه سنت رسول این دو دولت
آن عالی حضرت

فجسته
فرجام شاهزاده محمد حکیم میرزا مکتوب محبت اسلوب بخطاب میر بزرگ فرستاده
وایشانرا بکابل طلب فرمود اجابت نمودند بعد از رسیدن باحترام و اکرام
تمام ملاقات نمود و چون سلطان مشار الیه بعالم آخرت شتافت و یکی
از کفار نکونسار بحکومت آن دیار قرار یافت میر بزرگ ارتحال خود از این دار
الغرور بدعا خواسته باجابت مقرون گشت در سنه نهصد و نود چهار
بدار القرار رحلت فرمودند حضرت میر میفرمودند که من بر والد خود اعتقاد عظیم
داشتم و تعوذی می شناختم اما از اولیائی پرسیدم روزی همشیره کلان
من که عارفات بود با من گفت که والد شما را در واقعه دیدم فرمودند که بر فرزند
میر محمد نعمان بگو که چرا با ما اعتقاد و ارادت داری امروز معتقد ولایت ایشان
نیز گشتم آدیم بر سر اصل سخن حضرت میر باین فقیر میفرمودند که والد ماجد من
قرار داده بودند که هر پسری که از من آید نام وی را مرکب باسم محمد علیه السلام نگاه
داریم چنانکه جلال الدین محمد و سعد الدین محمد و ضیاء الدین محمد که از برادران من
بودند و الدم من مرا در حمل سه چهار ماه داشت که والد من حضرت امام اعظم ابو حنیفه
بن نعمان ثابت رضی الله تعالی عنه در واقعه دیدند که گویا میفرمایند که ازین حمل
پسری می آید او را امتحنی باسم من بعنوان خواهی کرد بعد ازان من متولد شدم والد من
محمد نعمان نام نهاد تا قرار سابق هم مقرر باشد و امتثال امر حضرت امام نیز بوقوع
آید و نیز میفرمودند که ولادت من در سنه نهصد و هفتاد و هفت در سمرقند
واقع شده قدسیه مغفرمودند که در ایام صغرسن بعضی نسبتهای غریب استیلا
مینمودند و مرا از من می ربودند و غشتها و استغراقها دست میداد چون بحد

سنه ۹۷۱
لمعه از ملاک است لولاک لما خلقت
الافلاک یا جبرئیل شهنشاه
وجهان نباهی الکاهی نور
حقیقت و قبضه این فقیر
یافته افنای ایشان نموده و
فرمود الفقر فخری و فقر حالی
سه کمال آن است سکنت زوال
الت و این نیز از سرور را
ن بلال است علیه السلام که این
بیت نعت حال فخر است قال او
است در فقر حالی شعر
گوئی و نشان از خود من او نوشته جان
سمن و نشان از زنان جوین و زین
او گفته ده سیر زنان جوین و زین
بیان مطلق فقر و فقر مطلق
مطلق محمود نه که وصف حال قدسی
کال حضرت رسالت پناه محمد الرسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم علیه آله
امارت اطلاق فقر مطلق
فقر کل است با حضرت
و بعضی عرفا توقف

فقرا در آمدم و از مراقبات و واردات این طایفه مطلع گشتم بیقین پیوست که اینهمه
شعب این طریق بوده است تم کلام و چون آنحضرت به بلوغ رسیدند
در بلخ بخدمت میر عبد الله بلخی عشقی رحمه الله باشارت و بشارت وی انابت
نمودند بعد از آن بنا بر اتفاقات بهند افتادند از استیلا طلب ملازمت عزیزان
روزگار میرفتند و از هر کدام اذکار گرفته روی بکار می آوردند و بمصافحه شیخ
سعید چشتی نیز مستسعد گشته اند غالبا هر جا نام درویشی میشنیدند بصحبت وی میرسیدند
و بوی میگرویدند تا آنکه جاذبه الهی ایشان را بخدمت قطب المحققین حضرت خواجه محمد باقی
قدس سره رسانید آنحضرت الطاف بی اندازه در باب ایشان میفرمودند و ایشان را
در کنف شرف عنایت خود گرفتند و بذکر و مراقبه طریقه انیقه نقشبندیه مشرف ساختند
خدمت میر ترک نوکری و علایق دنیوی نموده با جمعی کثیر از فرزندان و خویشان بر قدم صدق
و توکل با فقر و فاقه در خدمت حضرت خواجه میگذرانیدند و بدان سرخوش و سرور خاطر
می بودند گویند که یکی از امرا التماس قبول یومیه بجهت فقرا خانقاه از حضرت خواجه قدس
سره نمود آنحضرت چند کس را قبول یومیه تجویز فرمودند درین اثنا شخصی بخدمت خواجه قدس سره
عرض نمود که پسر محمد نعمان با عیال کثیر در غایت فقر و غایت فاقه است حضرت خواجه
فرمودند که ایشان اجزای بدن ما اند ما خود را باین امور ملوث نگردانیم حضرت نیز میفرمودند
که درین ایام با وجود آنکه فاقه بفاقه میگذرانیدیم اما از استماع این لطف خواص حضرت
خواجه قدس سره شادیها و خوشدلیها کردیم و رقص نمودیم و از خود امیدوار گشتیم و برخی
از تصرفات حضرت خواجه محتوی بر احوال و کمال حضرت میر هم بوده و در ذکر کرامات
حضرت خواجه قدس سره گذشت و حضرت خواجه قدس سره تربیت حضرت میر را

در حال

کرده اند چنانچه شیخ فرید
الدین عطار که از قدوه عرفا و
فقرا است فرموده شعر نمی بینی که شاهی
چون پیغمبر ندید او فقر کل تو رنج
کمتر بعینی ازین فقر فنای اتم را
خاسته که آن قوت و موت جدا است
که آن محصل مرگ اضطراری
و اجل سماست اما بطور اکابر
طریقه انیقه اکابر نقشبندیه قدس
اسرارهم همین فنای اتم در حال
حیات بسالک هالک او نمیدهد
که بکاس هستی عاریتی را از بر
کشیده مطلوب را بی پرده در بر
میکشد لهذا این وصل را وصل
عریانی میگویند و این موت
بحکم حدیث موتوا قبل ان
تموتوا الطریقه میراث
باهل این طریق از حضرت
رسالت خاتمیت

در حال وداع حضرت ایشان ما با خلعت خلافت بسهرند حواله کرده بودند غالبا چون
حضرت خواجه قدس سره رحلت فرمودند حضرت ایشان قدس سره بجهت غزا بدهلی
تشریف بردند حضرت میر رقعه مشتمل بر شکسته دلی و غربت مسکنت و بی نصیبی و بی
استعدادی خود و تذکر وصیت حوالت حضرت خواجه قدس سره بحضرت ایشان
مانوشتند و معروض داشتند که مرا وصیله بمرحمت ایشان غیر آن نیست که نسبتی بخاندان
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم دارم بتصدق سید انبیا علیه و علی آله
الصلوة العلی بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعه آن عریضه رقت تمام حاصل شد
فرمودند که میر بیدلی نکنند ان شاء الله العزیز خوب تر خواهد شد و نیز فرمودند که در میان
اصحاب حضرت خواجه قدس سره میر با ما مناسبت خاص دارد چون حضرت ایشان مراجعت
بوطن مالوف فرمودند میر را در کنف اشرف عنایت و تربیت خود گرفته بسهرند آوردند
میر سالهای سال در آستان فلک نشان حضرت ایشان گذرانیده اند تا آنکه یکباری حضرت
ایشان را ضعفی قوی روی داده مانا که درین بیماری موت و حیات را باختیار گذاشته
بودند بخاطر آوردند که شاید ارتحال اختیار افتند بران آمدند که امانت حضرت خواجه
قدس سره باهل آن باید سپرد دران وقت شایان تحمل آن بار جز مخدوم زاده کلان
اعنی خواجه محمد صادق و حضرت میر دیگری را نیافتند آن امانت را بایشان سپردند
و بعضی مقامات بر حسب استعدادات این دو عزیز هر یک افاضه فرمودند بعد از آن
بالتماس اتحاد فرزندان و مخلصان جانب حیوة برحمات گذیدند حضرت حق سبحانه

برفق خویش صحبت عاجل کرامت نمودند بعد زان فرمودند که سر عطای این نسبتها در ین ضعیف
آن بود که حصول بعض معاملات و مقامات بر من مربوط باعطای این نسبتها انشاء الله خواهد
بعد زان عنایت و تربیت آن عالی حضرت در حق میر مشار الیه روز بروز افزون بود و همواره
بالطاف و عنایات مخصوص میساختند و معامله ایشان از حضیض باوج میبردند تا آنکه در
نواحی بکهزار و هژده میر را خلوت خلافت و ارشاد عطا فرمودند و به برهانپور رخصت فرمودند
این خلافت نامه بدستخط خاص خود رقم نمودند هو الله تعالی الا هو محمده و نصلی علی نبیه
و نسلم علیه و علی آله الکرام و بعد فان الایاه الصفا لمالک طریقه اهل الله العارف بالله
السید الکامل جوهر نعمان وفقه الله سبحانه و اما لما رضاته دخل بتوسط هذا الفقیر فی سلک
ارادة المشایخ النقشبندیة و سلک طریقتهم العلیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الاستعداد
للطلبة اجزته لتعلیم طریقه هولاء الاکابر للطلاب و شرط الاجازت الاستقامة علی
الشریعة و الثبات علی الطریقة و الحقیقة و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات خدمت میر بنا بر تمثال حضرت پرد شکیر
برهان پور رفتند و از انجا قصد اعظیم نهم رسیدند اما بنوعی تعرف جاذبه و صحبت ایشان در گرفت
که تفصیل آن مکرر کتابا علیحده تصنیف کرده آمده باحمده تعالی که بصحبت ایشان میرسید از اثر صحبت و تعرف
ایشان افراد اغنیا و اهل غفلت و ارباب جهل جده و سکری در وادی استغراق شدند که از
غلبه آن مست جامها پاره کردی و جون مرغ نیم بسمل بر زمین طپیدی و کاه کاه دست و جهل کر
بیکبار بطاقت میکردندی و با اختیار بر زمین می افتادندی بلک نظاره کنان چون صوفیان

و منکران

و منکران مانند معتقدان از مدهوشی و بیخودی بر زمین میغلطیدند و کار بار بتصرف آن
بزرگوار بجایی رسید که بسیاری از مریدان مشایخ عظام که دران شهر بودند باختیار گشته
داخل بقه ارادت ایشان شدندی و بسیار فاسقان بصلاح آمدندی و بسیاری از هو
شیاران باده بیخودی و جذبه چشیدندی قدسیه میفرمودند در واقعه دیدم که ناگاه کوبا
بخدمت حضرت ایشان از سفر رسیده ام و در آستان قبله راستان کردیده ام که ناگاه
از اندرون خانه بیرون آمدند و مرا در ایستاده سر در پیش افتاده به نیاز مندی و انکسار
دیدند خوشوقت کردیدند و بسیار توجه فرمودند و مرا در کنار گرفتند و فرمودند میر راحرارت
راه دریافته است شربت نبات بیارید کاسه سفید لبالب از شربت نبات پیش
من آوردند آنحضرت فرمودند میران کاسه را بکیر و بنام بیاشام و مسجلس را ازان مطرا کرده
من آن کاسه طیب از شربت نبات را بنام ایشان خوردم بعد زان حضرت ایشان را در بغل کر
و دست بدعا برداشتند و گفتند خداوندا آن نسبت را که خاصه محمد رسول الله است نصیب
میر کردان دست بر روی مبارک خود فرود آوردند بعد زان باز دست برداشتند و گفتند
خداوندا آن نسبت که خاصه منست آنرا نیز نصیب میر کردان بعد افاقت این واقعه را
بعرض مقدس حضرت ایشان رسانیدم و تعبیر آنرا پرسیدم کجواب بنکشودند تا انکه
مفارقت صوری از مجلس مقدس آنحضرت روی نمود بعد از چند کاه این عنایت نامه
بمن نوشتند که روزی بعد از نماز بامداد در حلقه یاران نشسته بود بخجالت با یکدیکر
توجهی بجانب شما پیدا شد و در رفع بقایا آثاری که بنظر میرسید آمدکت و اهتمام در رفع ظلما

وکدورات که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب هدایت
ودیعت نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقع و منتظر نماند
الا ان یتسع الطرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعه شیئا فشیئا و تا زمان طویل صورت
مثالیه این معنی را در نظر داشت تا یقینی که مصداق آنست حاصل آمد الحمد لله والمنة علی ذلک حصول
این دولت اثر آن واقعه است که شما دیده بودید و تعبیر آنرا بمبالغه و تاکید طلب می نمودید لله
سبحانه الحمد والمنة که دام شما بتمام ادا یافت و موعود منجز شد و معهود موفی گشت امید
وار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت و صحرای آن حدود بوجود شریف
شما منور گردد تم خلاصة الشریف الحق چون خدمت میر از میان اصحاب آنحضرت بعشق
و محبت ایشان ممتاز بودند از آن روی قبول و اشتهار ایشان در دیار هندوستان بلکه
در ربع مسکون جهان چون اشتهار خورشید است کثرت ارباب ارادت ایشان
تا بدرجه رسیده بود که بعضی اعدای خاندان اسلام بسلطان وقت رسانیدند که
درویشی است در برهانپور که سرحد ملک شماست حضرت میر میگویاند و یک لک اوبچی
مریدان دارد سلطان از راه توهم دغدغه ایقاظ فتنه و فساد ایشان را از
برهانپور طلب نموده فرمودند چرا حضرت میر میگویانی ایشان در جواب گفتند که من سیدم
سید را میر میگویند و از گفتن حضرت راضی نیستم منع کنید تا نگویند باز فرمودند
که لک سوار اوبچی داری حضرت میر درین مقام خنده کردند سلطان بحضار خطاب کرده
گفت که ببینید من باو سخن میگویم او خنده میکند تکبر این درویش را دریابید

مرحومی مهابت خان

مرحومی مهابت خان حاضر بود بظاهر موافقت نموده عرض کرد که پیر ایشان ممالک را بخلفا
خود قسمت نموده است ایشان را برهانپور داده است جاه و جلال این مرد در آنجا بمرتبه
ایست که مثل ما و شما بر در او بار نمی یابند سلطان دانست که مهابتخان هم دشمن است
گفت او را بشما حواله کردیم مهابتخان ایشان را در منزل خود برد و وجوه موالات
و مواسات نمود و انواع ضیافات بجا آورد اهل ارادت و غیر آن همچو مور و ملخ بزیارت
حضرت میر می آمدند و نیاز و فتوح بسیار بسیار میگذرانیدند سلطان آنرا شنید بر
مهابتخان اعتراض نمود او عرض کرد که پادشاه سلامت آن درویش پنجوقت نماز
میگذارد و دیگر هیچ ندارد فرمود او را بگذاریم اگر در برهانپور نباشد و در اکبرآباد وطن گزیند
ایشان قبول نمودند و در اکبرآباد توطن اختیار نمودند و ارشاد طالبان میفرمودند قدسیه
میفرمودند شبی از صفه مسجد جامع برهانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت
بر زمین افتادم چنانکه دست آزار بسیار یافت اما افتادن همان بود حصول مقامی که تمنای
آن داشتم همان از آن مضرت مسرت حاصل گشت و بشکرانه آن دولت حلوا پختم و اعتقاد
من چنان بود که هر که از آن حلوا بخورد به بهشت رود قدسیه در منقبت حضرت ایشان قدس سره
میفرمودند که چند کس را میدانیم که از برکت صحبت ایشان بقطبیت رسیده اند قدسیه
و نیز میفرمودند که آنسرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام در واقعه دیدم که امیر المومنین ابو
بکر صدیق رضی الله عنه نزد آنحضرت است فرمودند یا ابا بکر بفرزندی محمد نعمان بگو که هر که
مقبول شیخ احمد است مقبول من و مقبول خداست و هر که مردود شیخ احمد است مردود من

این درویش

قدسیه

بدله نعمت

قدسیه

قدسیه

ومردود حضرات مرا از استماع این بشارات مسرت بلاغایت حاصل گشت الحمد لله که من
مقبول حضرت ایشانم بس مقبول حضرت پیغمبر علیه السلام و مقبول حضرت حق سبحانه و تعالی خواهم
این خاطر آنسرور را بصدیق اکبر خطاب کرده فرمودند که یا ابا بکر بفرزندی محمد نعمان بگو که هر
مقبول است مقبول شیخ احمد و مقبول من و مقبول حضرات و هر که مردود است مردود شیخ احمد
و مردود منست و مردود حضرات جلشانه **قدسیه** و نیز میفرمودند که در واقعه دیدم که خیمه بس عالی
پاکرده اند مانند آن که در انوار و سلاطین برپا میکنند و در زیر آن خیمه عظیمه مدت ایام بتغییر رفته
چنانکه در عالم شهادت پادشاه و حاکمان و مقتدیان امور مملکت میستند و قرابات
و اسواق و سلوک و اطراق و موت و حیات و فقر و غناء و مالکیه و مملوکیه همه آنجا نیز هست
گویا مقتدیان یک نگاه بجانب مرکز آن خیمه که جای سردوغ مرتب شده میکنند و نگاه دیگر
بسوی عالم و عالمیان مرتب دارند و هر یکی را از کارگذاران خدمت میفرمایند بخاطر
رسید که با آنکه گفتم که آنجا چه چیزست که این مقتدیان از آن نگاه و حکمی فرا میگیرند و در
جهانیان بحسب آن حکم عمل مینمایند سر برداشتم و نظر انداختم دیدم که بجای سر ستون که در
خیمه فخیمه است روزنه ایست که حضرات ایشان ما بالای آن خیمه جسته نشسته اند و روی مبارک
خود بر آن روزن مانده اند و اشارت میکنند و هر یکی از مقتدیان جهات ممالک جهان موافق
خدمات خویش از آن اشاره معنی فرا میگیرند و بر حسب آن بعمل مرآورند و بهمه مطالب مقاصد
و مقاصد متخالفه از آن یک اشاره او امر میدهند **قدسیه** و نیز میفرمودند که در حلقه
یاران در خدمت آن قطب ارشاد اعنی حضرت ایشان رو بروی ایشان نشسته بودم
سر از منبسط بر داشتم دیدم که بجای حضرت ایشان حضرت سید کونین علیه وعلی

آله الف الف صلوة و التسلمات نشسته اند بهیبت بر من مستولی شد زود سر فرو داند اختم
و بشغل باطن پرداختم بعد از ساعتی باز سر برداشتم دیدم که حضرت ایشان بر تر بهلوی آنسرور نشسته اند
باز سر بر اقبه فرو بردم بعد از لحظه سر برداشتم دیدم که بجای حضرت ایشان پیغمبر خدا علیه السلام نشسته
باز سر بر اقبه فرو بردم بعد از مانیکه سر برداشتم هر دو را پیغمبر علیه السلام یافتم بعد زان دیدم که حضرت
ایشان نشسته اند فقط این روبن بصر بود نخواب در واقعه **قدسیه** و نیز میفرمودند که در ان ایام که مادر
خدمت حضرت ایشان خود خواجه محمد باقی قدس سره بودیم حضرت خواجه اصحاب خود را فرمودند
که در خدمت حضرت ایشان قدس سره بروید و هر قسم شغلی که بفرمایند بهمان روش مشغول باشید
و در حضور ایشان تو قف ننمائید بلکه بتوجه خود تیز بجانب ما نگاه کنید و با من نیز ترغیب صحبت ایشان کردند
چون از مابوی ایشان رسیدند فرمودند که میان شیخ احمد آخته باند که مثل ما هزاران ستارگان در ضمن
ایشان گم اند و از کمال اولیاء الله مقتدیان حال حال مثل ایشان گذشته اند حضرت میفرمودند
که حضرت ایشان بعد از میان این شان علیا آنحضرت سالهای بسیار در قید حیات بوده اند حد
سبحانه و تعالی میداند که معامله ایشان تا بکجا رسیده باشد تم کلامه میدانند که مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان
قدس سره که بحضرت میر نوشته اند بسیارست و در مکتوبات ایشان که در آفاق از آفتاب مشهورتر
مذکور و ایراد آنچه در این باب متعسر بنابران عنان از زان بیان برتافته بر بعض آن مطالب اقتصار خود
از مکتوب طلاب و ترقیات آنها نوشته بودند و تکثیر اخوان بموجب «و اما بنعمة ربك فحدث» و «الذین هم بآیاتنا
و کریمه سنستدرجهم» عضد کبار خیلی تیز مویدا این معنیست لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود
باشند و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا ترقیات مریدان باعث توقفات پیران

کرده و حرارت مستر شدان بر رودت در کار خانه مرشدان انداز ازین معنی ترسان
و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان در رنگ شیر و بیر باید دانست چه جای آنکه به آنها
مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا ازین راه در عجب گرفتار شده گردد بلکه باید که بحکم الحیاء
شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و انتهام آنیات ملازم وقت باشد
و لب از حال و قال بکلی بسته منزه مطلوب بود مکتوب ای مراد در مکرر نشانگفته که مدار این طریق
بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدی که بر ترک ادب از آداب راضی نباشند و سوء ظن
و بشاشت بر حجب و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که بروی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات
و سکنات او زیبا و محبوب در نظر دراید اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت
دنیا و آخرت نقد وقت است مکتوب از فرق میان حصول و وصول سوال کرده بودند ای
برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول متعذر عقارا که بصورت مخصوصه تصور میکنیم
میتوان گفت که عقاد در مدرکه ما حاصل اما وصول بعقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عجبات
از ظهور شیء است در مرتبه ثانیه منافی وصول آن شیء است اما وصول شیء ظلیت را نافی
فافهم قاف مکتوب پرسیده بودند که ذکر نفی و اثبات بهتر است یا تلاوت یا نماز بطول مطلق
بدانند که ذکر نفی و اثبات در رنگ وضوست که شرط نماز است تا طهارت درست نشود
شروع در نماز ممنوعست و هم جنین تا معامله نفی بانجام نرسد غیر از فرایض و واجبات و سنن
هر چه کنند از عبادت نافله داخل وبال است اول اذالله مرض قابل باید کرد که مربوط بذکر نفی و اثبات

است بعد ازان

بیدان
در فضیلت

است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح است مردان را باید بر
درخت بیخش از زوال مرض هر غذای که تناول نماید فاسد و مفسد است مصراع هر چه کرد علت نزود
مکتوب
عمل کسر و رعایه الصلوة والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادات است یا بر طریق عرف و عادت
عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا بدعت منکر میدانیم و در منع آن مبالغه جایز میدانیم که احداث
در دین است و آن مردود است و عملی که بنا بر عرف و عادت است خلاف آنرا بدعت منکر
نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی نمائیم که بر دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
نه بر دین و ملت چه عرف بعض بلاد خلاف عرف بعض بلاد دیگر است و هم چنین در یک بلده باعتبار
تفاوت از منه تفاوت عرف واقع است مع ذالک رعایت سنت عادل نیز مثمر نتایج و مستتبع
سعادات است مکتوب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرا را
بعد از تصحیح عقاید موجب آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم سلوک طریقه علیه نقشبندیه
مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خاندان متبرک گردانید فقیر یکگام درین طریق
زدن بهتر از هفت گام در طریق دیگر است راهی که بکمالات نبوت بر طریق متابعت و وراثت کمال
میشود مخصوص باین طریق عالیست منتهیان این طریق ازین کمالات بطریق متابعت بنصیب کامل
یابند مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل منتهیان این طریق دارند نیز امید وارند
المرء مع من احب نسبتیست دور افتاده گانرا دفائیست و خاصه این طریق کیست که داخل این طریق شود
و مراعات این طریق نکند و امور محدثه در این طریق احداث نماید با عتماد مقامات و وقایع خود بخلاف
این طریق اقدام کند در این صورت گناه طریق چیست اکنون بر خرز خوارق و کرامات حضرت میرود معوض

ومنصه عیان بیارم هرچند خوارق عادات و تصرفات و کرامات ایشان از اعداد و تعداد خارج است لیکن
وقت و مقتضای حال در نظر ما کار کتابی سه سه زان در میان کشم راست روزی ما چنین از زبان
صفا گنجان یکی از مخلصان مدعو بودند داعی را در حضور خود طلبیده اند و تاکید در باب افراط احتیاط
فرمودند و اهتمام تمام در حق طعام در رفع شبهات وی نیز بقدر امکان احتیاط نخود اما چون همراه ایشان
جماعتی کثیر و جمی غفیر بودند بزرگ سفند بسیار ذبح کردند ناگاه از قدرت آله در یکی از ان مذبوحات
کرم نامعهود و افتاد بنوعی که یک لقمه از گوشت پاتخوان نرسید بخدمت حضرت میرآوردند و شوربای
سر افتاد ایشان فرمودند ما بواسطه همین این همه مبالغه میکردیم این بزرا زروی حلال نبود حق سبحانه
آن کرمهارا نه برای ما نمود و با وجود آن تحقیق نماند چون تفتیش نمودند معلوم شد که آن بزرا یکی از
آشنایان که از عاملان بود بستم گرفته بوی فرستاده بود آن داعی از زبان مغفور تلف نبود راست
یکی از مخلصان ایشان که خداوند زاده بود در خبر و باو خشونت میکرد و بسیار ایذا میرساند مخلص
واقعه آزار خبر و باصد شکستگی و دردمندی بحضرت میربیان نمود ایشان نزا میروی چرم آهو فرموده
که غم را بخود راه مده که خبر تو عنقریب از پیش میرود و بعد از دو سه روز خبر شان بدار البوار رفت و مخلص
از شرور برست ولادت حضرت میر در سنه ۹۲۲ نهصد و بیست و دو هجری اتفاق افتاده و تاریخ تولد
ایشان از لفظ شیخ جنید مستخرج میشود که رسید الطایفه بوده اند و جنید و شبلی عصر هر جا در زمان
حضرت میر واقع شده مراد ایشان نبوده و باعث بر جمع این کتاب هم ایشان اند فقیر مصافی شیخ سعید
چشتی گردد ذکر انتساب با ایشان کرده و اجازت مصافحه باو بمیران نیز از زبان جناب معلی
وارد شده شیخ نور محمد بستی سلمه ربه آن بدر سپهر ولایت از خدما را صحی و اجله خلفای

حضرت میان لن

حضرت ایشان است بعد اتمام و انجام تحصیل هر خرز از علوم ظاهر نیا بر سابقه عنایت ازلیه توفیق
و رد طلب رفیق وی گشته کمر همت در حیث جوی بر خدا آگاه و اقف راه بر بست بسیح از بلاد
هندوستان بگشت و بلاد ذمت بسیاری از حق پرستان بهوت اما مطالب و مرادات هیچ یک
حاصل نگشت تا آنکه جذب هدایت نهاد بخت و بر آستان عرش نشان حضرت خواجه ما
اعنی حضرت خواجه محمد باقی قدس سره کشید از حضرت بتعلیم ذکر قلبی مشرف گردید بعد زان حضرت
خواجه قدس سره تربیت و بر ایشان ما سپردند وی بکمال ذوق و شوق و غایت
مسکنت و اطاعت کرامی ملازمت ایشان رسید از راه سعادت که در نهاد او خود داشت
داخل چرکه خدام حضور آنحضرت گردید و بخدمت آب وضو و مسواک و ما یتعلق بحضور قیام
مرنمود و باحوال نهایت و مقامات پیراسته رسید ضابطه حضرت ایشان قدس سره از بعضی
احوال وی بحضرت خواجه قدس سره چنین نگاشته اند که شیخ نور بنقطه پایان فرو رفته
و کار جذبه را بانجام رسانیده و برز خیت آنمقام رسیده و فرق من وجه بنهایت بر وده
اول صفات ملکه نوری که صفات بآن قایم است از خود جدا دیده و خود را شیخ فانی یافته
بعد زان صفات از ذات جدا مشاهده نموده و باین دید باحدیت مقام جذبه رسیده حالا خود را
چنان کم ساخته که نه باحاطه قابل است و نه بمعیت و چنان بالبطن مطمون موتوه است
که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد تم کلامه الکاتب بعد زین زمان طویل مدت هفت ماه و نه
سال شیخ مشار الیه در آستان حضرت ایشان بتجرید و تفرید و خدمات شاقه گذرانیده
تا آنکه بمقامات فایقه و واردات رایقه وصول یافته بمرتبه وصول و ارشاد هدایت پناه یافته
و حضرت ایشان آن وارسته کون و مکان را خلافت داده و اجازت تعلیم طریقه فرموده

به بلده معظمه پتنه که از اعاظم بلاد هندستانست رخصت دادند حسب الامر العالی بآن شهر رسید اما از آن
روی که طینت شیخ بر خمول و انزوا افتاده در صحرا و زوایا بسر می برد و از مصاحبت خلق انفراد
میکرد چون این معنی بسمع شریف حضرت ایشان رسید نوازش نامه محتوی بر نصیحت
و ترغیب بر اختیار عشرت که مدار طریقه آنیقه نقشبندیه بر آن است و کارخانه ارشاد
و هدایت خلق الله بدان مربوط نوشته اند قدسیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
برادر ارشد آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و انتها از نواهی گذر نیست از مراعات
حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره فی التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله
بیان ادای این حق می نماید بمراعات هر دو شطر آن دلالت میفرماید پس اقتصار هر یکی
از آن دو امر از قصور است اکتفا بجز از کل از کمالیت دور پس تحمل ادای خلق ضروری آمد و
حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بی دماغی نمی زیبد و ناپروای نمی سزد بیت هر که عاشق
شد اگرچه نازنین عالم است ؛ نازکی کی راست آید بار می باید کشید ؛ چون در صحبت بوده اند
و مواعظ شنوده از اطالت سخن اعتراض نموده بر فقره چند اقتصار افتاد ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة تم المکتوب
بعد از شیخ در کنار شهر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمده مسکنی اختیار فرموده در آنجا مسجدی
ساخته بتوکل و قناعت با عیال و اطفال بسر می برد و بافادت و افاضت طلاب صادق
مشغول است و مردم آن بلاد و سکنه آن دیار گردیده خاص شیخ دارند طریقه پسندیده
و روش حمیده دارد بفنا و نیستی و بی وجودی و بی تعینی موصوف و بکمال استغنا و بی
نیازی متصف دنیا و اهل دنیا نزد همتش بغایت خوار و بی اعتبار و در تحمل مشاق فقر

وفاقه از جوان

وفاقه از جوانمردان روزگار گویند که در مبادی طلب شیخ و جناب مولانا طاهر لاهوری در حین استماع
قرائت کتاب عوارف که در دهلی بعضی یاران در خدمت حضرت ایشان میخواندند در خاطر گذرانیدند
که حضرت ایشان حقایق و معارف در اثنای سبق افاده نمی فرمایند پس ما را از استماع این کتاب
در خدمت ایشان چه فایده است اینقدر که مذکور میکنند ما نیز میدانیم حضرت ایشان بالفور بر خطره
آن دو عزیز مشرف گشته جلالیت نمودند و فرمودند تا اینها را از مجلس مقدس برداشتند بلکه از
قلعه فیروزآباد بیرون کردند مشار الیهما تمام روز بصحرا بسر می بردند شب بر دروازه قلعه مذکور میگذرانیدند
تا آنکه بعضی عزیزان مثل خدمت خواجه حسام الدین احمد بشفاعت در آمدند حضرت ایشان فرمودند
اینها نفوس سرکش دارند معروض داشتند که ته خانهای مسجد فیروزی مدتهاست که از نجاسات
پر است اگر حکم صادر شود مومی الیهما درون قلعه آمده تطهیر انجاس سردابها زیر مسجد نمایند که
نفوس که اینها زبون شود آنحضرت اجازت دادند آن دو عزیز بدستهای خود آن محال را پاک و مصفا
ساختند بعد از آن حضرت ایشان اینها را بالطاف و اشواق نواختند و همچنین چند بار حضرت ایشان
بر خطرات ناملایم ایشان مشرف گشته به تراشه کشیدند از اینجاست که در یکی از عرایض بحضرت خواجه
قدس سره نوشته اند که شیخ نور در همان مقام بند است بنقطه فوق که در مقام جذبه است نرسیده
در حرکات و سکنات آزار میدهد و قباحت نمیفهمد بی خواست کار او در توقف می افتد ما حصل بعد
از تربیتهای جلالی و جمالی کار شیخ بجای رسیده است که حضرت ایشان در باب وی چنین فرموده اند که شیخ نور
از رجال الغیب است راوی درین شک است که از نقبا فرموده اند یا نجبا به آنجناب پیش از اتصال این فقیر
راقم حروف بسعادت ارادت حضرت ایشان بخلافت مستسعد گشته رخصت گرفته به بلده پتنه

رفته بود اما بعد از اتصال مخدوم زاده کلان فرزند محمد صادق قدس سره در سهرند آمده بود بنا بر این حقیر ملاقات
کرده عجب والا ستکاوه یقینی و کم نامی وضع وجودی از ما صبوری مزاید و جنان محسوس میشد که گویا
الف و با نخوانده است و قدم در راه خدا نانده و این حقیر سیر احمدی در بیان مناقب حضرت ایشان
تالیف مینمود و گاهی که بصحبتش می نشست مهربانی فرموده ترغیب طاعات و عبادات میکنود و میفرمود
که ذکر مقامات و تحریر واردات بکاری نمی آید افضل الاعمال سنت و رکعت صلوة به از تحریر مقامات

شیخ حمید بنگاله قدس سره از قدیمان خلفای حضرت ایشان بود و وطن مالوف ان منکل
کوت است که از بلاد بنگاله است جامع علوم معقول و منقول بود و ورع و تقوی و رعایت عزیمت و ترک
رخصت و اعلی مراتب داشت متابعت آداب سلسله علیه نقشبندیه و موافق اوراد طریقه آنیقه احمدیه در
اقصای مدارج صفات حمیده و سمات پسندیده آن مرکز دایره از فقر و قناعت و توکل و توکل و استغنا
و اکتفا و تشفف تکمیل حکیم بکمال در خدمت حضرت ایشان بکمال خاکساری و جان سپاری بسر برده
و منازل سلوک را از راه جذب الهی با تمام رسانیده بدایره ولایت رسیده و مرتبه کمال و تکمیل
یافته آنحضرت را بر خلافت عنایت فرموده رخصت وطن نمودند دران دیار بدرس علوم ظاهری
و ارشاد و سلوک باطنی مشغول بوده دران ولایت از مقبولان درگاه عام و خاص به بزرگی شهرت
تمام دارد ابتدای توبه و انابت و انسلاک او در ربقه ارباب ارادت حضرت ایشان آن بود که از وطن
خود بجهت تحصیل علم ظاهره به بلده معظمه لاهور آمده بود بعد از فراغ از تحصیل علوم متوجه وطن مالوف
بوده که در اکبر آباد با مولانا عبد الاحمن منتج عسکر سلطانی بنا بر سابقه حقوق معرفت و اتحاد چند روز
مصاحبت اتفاق افتاد اما با بنطایفه انگار بسیار رو داشت خصوصاً بحضرت ایشان ما و عمر انگار خاص بود

و بغرض زیارت حضرت وجود

و مشرب و صدق وجود نیز انگار رشید می نمود اتفاقاً عبور حضرت ایشان قدس سره بنا
بر سیر و سیاحت بکبر آباد افتاد و در جوار مولانای مذکور کرا و قیده او مردم دیندار و پاکیزه روزگار
و اهل ارادت با نحضرت بودند نزول اتفاق افتاد چون شیخ حمید این خبر شنید بطاقت گردید
و با اضطراب تمام نزد مولانا در رسید و گفت که ازین مجلسهای دیگر هیچ مرام طلب کتب و رسایل خود
در خانه مولانا نگذاشته بود نمود مولانا گفت که تقریب چیست و این اضطراب چرا لب نام
حضرت ایشان برده گفت که ایشان در جوار شما فرود آمده اند من با ایشان آشنا نه ام اگر بینم
مشکل و اگر نه بینم مشکل مولانا گفت ایشان بزرگ اند و عالم چه مشکل که به بینید گفت که من تاب
دیدن ندارم این بگفت و بدر رفت بعد از دو سه روز بجهت کرایه رسانه گرانی خانه
مولانا به نسیان مانده بود آمده بود که ناگاه ورود حضرت ایشان بخانه مولانا واقع شد
مولانا آداب و نیاز بجای آورد و ایشان را استقبال نموده بتواضع تمام با ندرون برد
انگ و وضع شیخ حمید متغیر گردید بعد هزار بیتابی از آمدن خود بکوی خانه خزید حضرت ایشان
خطاب بمولانا کرده فرمودند که استفتا آمده ایم وی عرض کرد که کدام مسئله خواهید بود گفت حضرت
ایشان مختفی مانده باشد فرمودند چنین نیست مفتی ایراز شما بهتر رسیده عمل کردن احوط است
بعد از استفسار مسئله که در غایت ظهور بود روی بجانب شیخ حمید کرده فرمودند ای شیخ حمید
شما اینجا بوده اید انگار یک دو نگاه بجانب شیخ انداخت بعد زان بر خواست هر چند مولانا التماس
نمود که بجهت خادمان درگاه سفره در راه است قبول نفرمودند مولانا تا سر دروازه به مشایعت
ایشان بیرون آمدند از خصلتش کردند مولانا گفته که دران اثنا متفحص شدم که شیخ حمید کجا رفت

دیدم که شیخ حمید بآن شدت انکار و نفار که بود با حضرت در قفای حضرت ایشان کریان
و بریان و اشک از چشمه چشم ریزان همراه در و بشان افتان و خیزان میرود و آنحضرت التفات
نمی فرمایند تا آنکه حضرت ایشان بمنزل شریف خود در آمدند شیخ بر سر در دولت حضرت ایشان
حیران و بریشان دست بسته و سر فرو هشته ایستاده بماند بعد مدتی آن جذب کرده خود را
بخلوت خاص طلبیدند و بمجلس راز راه دادند و با بابت و تعلیم طریقت و اعطای نسبت فوا
بنوعی نسبت دوری سرایت کرد که مغلوب آنحال گشت کرازانشبانان دودمان بکا بکست
بعد از چند روز حضرت ایشان متوجه سمرقند که وطن مالوف ایشان است گشتند شیخ بهجنان
پای پیاده از غیر آزاده و دل از دست داده در رکاب سعادت مآب ایشان میرفت و با ندک
نظرت و توجه حضرت ایشان کشف توحید وجودی که شیخ از آن منکر بوده استیلا نمود که بهر
عشق باری خاص میمود و از حرکات و سکنات انسان و حیوان میکدحت کوشیدند که در آن
ایام روزی بر سر میرفت حیوانی مرده افتاده بود و دندانهای وی مکشوف شیخ را از مشاهده
حال تعجب دست داد و با اختیار از استیلای آن وارد بر زبان وی رفت که یارب این چه آدمیت
باین کسوت در لعدن و خود را باین هیئت و اغوذن چه است از بعض اصحاب حضرت ایشان
چون استماع یافته گریانی حضرت ایشان بمنزل مولانا عبد الاکرم مفتی بلکه بشریف بردن
ایشان باکبر آباد محض بجهت صید کردن شیخ حمید بود که حضرت ایشان بدان مامور بودند
مولانا عبد الاکرم میگفت که مشاهده تصرف حضرت ایشان در شیخ حمید باعث مزید اخلاص
و اعتقاد من بسلسله حضرت ایشان گشته و بکرات از کرامات حضرت ایشان از مولانا پدر سید این

کرا اینجا یاد داشت یافته بشرح و بسط گفتی بعد ازان شیخ طی مقامات جذبه و سلوک سیر نموده
بدرجه ولایت رسید و بخلافت مشرف گردید چون متعارف مشایخ عظام است که وقت رخصت
ارشاد و خلافت خرقه عنایت میفرمایند وی وقت رخصت از حضرت ایشان یک گفش متبرک طلب نمود
آنحضرت عنایت فرمودند شیخ آن گفش متبرک را در دستمال گرفته بصد زاری و ناشکیبی و ریش جگر از جمعیت
خود را بر سر شد جمعی که بمتابعت وی رفته بودند گفتند که بهمان هیئت میرفت و گویند آخر از آبادی
بیت آن گفش بر فرقش تا منزل مکلل گشت همچنان تا وطن خود رفت بیت اگر خاک ازین کو
بر سر آید مرا بهتر ز چندین افسر آید چون بوطن خود رسیدند آن گفش متبرک را بهجر جدا
ساخت و با حرام تمام آنرا در آنجا نگاه داشت اهل حی از آن دیار چون ازین معنی آگاهی یافتند
بجهت کشف مشکلات شتافتند گویند که از اطراف و نواحی آن بلاد بر ان استشفای بیماران
گوزه های آب پیش وی می آوردند وی گوشه گفش متبرک را در گوزه می انداخت و میدادند مردم شفا می یافتند
و اگر اجل بیمار رسیده بودی بحرد انداختن گفش متبرک آن گوزه بشکستی این معنی مجرب شده بود
بیت بزرگان کرشان کف پای تو بود ساها همه سجده صاحب نظران خواهد بود شیخ در قید حیات
بود معامله بدین منوال میکند شب بعد از ارتحال شیخ بر سر قبر ایشان طاقچه ساخته بودند و آن
در آنجا نهاده هم چنان ارباب حاجات و امراض بآن رجوع دارند و حاجات ایشان روا میگردد
راقم این سطور عفی عنه بعد از خلافت شیخ یک سال در سلک خادمان حضرت ایشان قدس سره منسلک
گشته بکرا صحبت آن عزیز الوجود مشرف نگشته لیکن بخدمت اکثر اصحاب اهل فضل و کمال در آن ایام

رقیمه ارسال داشته بود که این حقیر در صدد تحریر مقامات حضرت ایشان و احوال خلفای ایشان است
هر چه از مناقب و کمالات و کرامات حضرت ایشان قدس سره یاد دارند بنگارند و از احوال خود
بنویسند و نقل خلافت نامه که حضرت ایشان برای شما نوشته اند نیز بفرستند شیخ در جواب
نامه فقیر بکمال لطف و مرحمت این مکتوب نوشت تبرکا بتمام آنرا ایراد می نماید قدسیه
الله و رسوله ذات خجسته صفات مشیخت مآب کمالات اکتساب شیخ بدر الدین را همواره در کنف حمایت
خویش داشته از ما سوا دور داراد بحرمة النبی و آله الامجاد عنایت نامه که بمصحوب تاجا ارسال داشته
بودند بمضمون آن مطلع گردید بسیار قصد خوب کردید حق سبحانه و تعالی بانجام رساند تکلیفی که باین
حقیر کرده بودند که آنچه از احوال و کرامات میانجیو قدس سره در خاطر داشته باشند نوشته فرستند
چنانچه یاران دیگر هم نوشته اند معلوم ملازمان ایشان باشد که هیچ احوال و مقامات نمانده است
که حضرت ایشان در مکتوبات و رسایل خود درج نکرده اند و این قلیل بضاعت هر چه بیان
خواهد نمود همه را خود در حیز تحریر آورده اند آنچه عیان است چه حاجت بیان است باقی ماند از احوال
خود احوالی که این فقیر دارد در خدمت ایشان گذرانیده بود لایق و سزاوار آن نیست که قلمی نموده
شود که در جنب مقامات و احوال حضرت ایشان و اعزه دیگر درج نموده شود زره هر چند بلند
پروازی کند بجنب آفتاب نمی رسد ارشاد نامه را طلب نموده بودند نقل آنرا فرستاده شد خواهد رسید
والسلام علی من اتبع الهدی و در ظهر مکتوب نوشته بودند مخلص غایبانه صوفی حمید و خلافت نامه
اینست خلافت نامه اما بعد الحمد و صلوة فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الملک الوالی احمد بن
الشیخ عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمهما الله سبحانه رحمة واسعة ان اخ العالم و الصدیق

الصالح

بدله قدس الله تعالی اسراره

الصالح جامع علوم الشریعة و الطریقة و الحقیقة الشیخ حمید البنگالی وفقه الله سبحانه و کما یحبه و یرضاه
لی قطع منازل السلوک و عروج و معارج الجذبة و وصل الی الطریقة المشایخ النقشبندیة قدس سره
للطالبین المسترشدین و المریدین المخلصین بعد الاستخارة و حصول الاذن من الله سبحانه و المسئول
من الله سبحانه ان یعصمه عما لا یلیق و یحفظه عما لا ینبغی و الاستقامة علی متابعة سید المرسلین
علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات و شیخ در حاشیه این نقل خلافت نامه نوشته است که این نقل موا
فق اصل است خط که خط قبله گاه است قدسیه مکتوبی که شیخ حمید بعد مدت مدید درین ایام
بحضرت مخدوم زاده های گرامی از بنگاله ارسال داشته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل کما
صاحب سجادت مولانای و مرشدی و قبلتی و قبلة الانام قطب الارشاد بدر الزهاد لم یات
مثله الا الخلفاء الراشدون و لم یات بعده شبهه الا محمد المهدی و هو احمد بین المحمدین ثانی
و ثانی اثنین فیضه فی العالم الان کما کان باق الی یوم القیام اعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد
معصوم سلمهما الله سبحانه و ابقاکما و اوصلهما الی غایت ما یتمنیهما و زاد عمرکما و عمر اولادکما
اما بعد فقد منصت المدة المدیدة و لم یوصل الی احوالکما المتضمنة بالخیر و العافیة الان
ارجوان ابتلغانی ایاها و السلام علی من اتبع الهدی و شیخ در سنه ۱۰۵۰ در حدود یکهزار و پنجاه وفات
یافت بعد از ارتحال شیخ فرزندش شیخ حبیب الرحمن که صاحب احوال و مقامات است و خدا
وند استقامت و کرامت بجای وی نشست و الحال بافاضه طالبان سرگرم است صحبت موثر
و قبول عظیم دارد شیخ محمد طاهر قدس سره از کبار اصحاب و خلفاء حضرت ایشان بود
حاوی علوم عقلیه و نقلیه و از مشاهیر مشایخ لاهور خداوند ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده

صاحب کشوف والہامات جلیہ وکرامات وجذبات قویہ بود ونزد علما وصلحا وعامہ
سکنہ آنجا قبول تام داشت چون بعنایت [illegible] غایت حضرت حمدیت ذوق این راہ
در ایشان پیدا کردید در بن عمر افضل واکمل اولیا جز حضرت ایشان کسے را ندیدند ناچار خود را
بآستان عرش نشان رسانیدند وسالہا بخاکپاری وجانسپاری افتقار واانکسار
در عتبہ علیہ گذرانیدند وحضرت ایشان بتعلیم حضرت مخدوم وداد ہای عالی نصیب را
تفویض فرمودند وباوجود مولویت رعایت آداب حضرت ایشان وہیبت آنحضرت
بر مولانا انقدر مستولی بود کہ در شرح نکنجد کویند روزی حضرت ایشان در ہر اباب
امر کردند ارنک روشن زرد کشت ودرزہ بر جوراب وی افتاد وباوجود حفظ قرآن
وعلوم فراوان از غایت خشیت وہیبت حضرت ایشان در زمان زمان قرائت
در کلویش بند مرشد لاجرم از دولت این تعظیم وتکریم وادب وہیبت بمن نظر
کیمیا اثر حضرت ایشان بمرتبہ کمال تکمیل رسید وبعد اتمام کار وی را باجازت
تعلیم طریقت در سلسلہ علیہ نقشبندیہ واعطای خرقہ ارادت در طریقہ سنیہ قا
دریہ وخرقہ تبرک در سلسلہ چشتیہ نواختند خلافت نامہ برای وی ننوشتند
وبہ بلدہ معظمہ لاہور بجہت تربیت طالبان رخصت فرمودند اجازت نامہ انست

بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والمنۃ لولیہ والصلوۃ والتحیۃ علی نبیہ وعلی آلہ
واصحابہ الکرام الداعین للحق الی دار السلام یقول العبد الفقیر الی رحمۃ اللہ

الولی

الولی الفقیر احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی عفر اللہ سبحانہ ذنوبہما وستر عیوبہما ان الباعث
العالم العامل الفاضل الکامل الشیخ محمد الطاہر لما وفقہ اللہ سبحانہ وتعالی لسلوک طریقۃ الاولیاء ودخول
فی الطریقۃ العلیۃ النقشبندیۃ بجمیع امہاتہ وتمام انہمہ حصل لہ الحضور والشہود والقربۃ والجمعیۃ تیسر لہ
البدایۃ التی اندرجت فیہا النہایات فاذا مضت برہۃ من الزمان وہو علی ہذہ الاحوال ظہر
انہ سیبتلی بابتلاء عظیم حتی یخرج من الصراط المستقیم الی السبل المتفرقۃ وکیل مذہب لیمیل الحق
الی مذہب باطل فہناک ذلک واجب الی التضرع والخشوع الی اللہ سبحانہ لیذہب عنہ ہذہ الابتلاء او
ویرفع عنہ ذلک البلاء ثم ظہر بعد التضرع التام انہ سوف یرفع عنہ ذلک الابتلاء فحمدت اللہ
سبحانہ علی ذلک وقد ظہر بعد مدت یسیرۃ منہ ما ظہر لی اولا حتی خرج من الاستقامۃ الی الا
عوجاج ومال من الحق الی الباطل بحیث انقطع رجانا من ان یعود الی الحق ویرجع الی الاستقامۃ
وکلما دخل فی السبیل من السبل المتفرقۃ وظہر لہ اللہ سبحانہ علی توجہت بعون اللہ سبحانہ و
بتوفیقہ الی اخراجہ منہ وذلک السبیل ما السیر التام وسعیت بعد ذلک فی ان اشد ذلک ذلک السبیل
حتی لا یکون لہ عود الی ذلک ثانیا ومضت الشہور بل السنین علی ہذہ الحالۃ ثم ظہر بتائید
اللہ سبحانہ ما ظہر ثانیا فعاد الی الحق ورجع الی الصراط المستقیم ثم قطع ما بقی من منازل الجذبۃ
ومقامات السلوک وصار ابلغ لان یرخص لہ بتعلیم ہذہ الطریقۃ وتربیۃ الطلبۃ فرخصت
بذلک بعد الاستخارۃ المتواصلۃ المسئول من اللہ سبحانہ الاستقامۃ والثبات علی ما ثبت علیہ
الاولیاء والاخرین علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتسلیمات ومما کان الشیخ المشار الیہ اخذ من طریقتی
السلسلۃ القادریۃ والچشتیۃ خطا وافرا ونصیبا کاملا رخصت لہ ایضا ان یعطی للمریدین خرقۃ

الاراده و طریقه القادریه و فرقه البرکه الطریقه النجشبندیه و المسول من الله سبحانه التوفیق
والتوفیق بحمد رب العالمین اولا و آخرا و الصلوه و السلام علی سید المرسلین و ایاسر عزیزان
العظام و اصحابه الکرام آن عزیزان چند روز در خانه بافاده طلبه مشغول گشت لیکن باتیزه او خلوت
سر خوش بود و در وجود خمول مرشت و از بخیر از اندرون مرست و در آمده رفت خلایق را بر خود
بسته بود خصوصا بکهت اغنیا و امرا نمیگشود بعضی امرا آن معتقد بدین وی آمدند و قادر
و انگردن و این را ظاهر کرد که از راه نداری و بی بضاعتی آن بود که کتب تقریر و حدیث مثل
بیضاوی و مشکوة بخط خوب مرغوب داند و مجلد مرصاف و مقابله مرخود و نیز مرصاف
و میفروخت و از تجارت کتاب قوة میساخت در اکثر عمر مجرد بود و در آخر کار بحبت
اولاد سنت سید ابرار علیه الصلوة و السلام نکاح کرد و هر سال یا بعد دو سال وکاله در رسانیدن چند
بار بخدمت حضرت ایشان قدس سره میرسید و برکات و افاضات حاصل میکرد
شش میکرد و بدیار باز میگشت آنحضرت بوطنی مالوف میرسید و در ایام مفارقت احوال امور
و مقامات و واردات خود بعزیزان علی قدر الفهم میداشت چنانکه عزیزان عزایق ایراد خود بخود
اخلاق پسندیده و نیت نیکی و مسکنت و بشاشت و فنا عزیزان علی الوجود غالب بود مطابق
سرین با صدق قرین و ذوق و دشت کو بیدروزی حضرت ایشان ایلس لعین را دید نداد
که بر کدام یکی از یاران ما تسلط نمیشد گفت بر شیخ ظاهر لاهوری قادر نشیم و قبض کرد
مرید شد ولی بند شیخ ریاضات و مجاهدات شاقه میکشید و از غایت ریاضات خشک
بود و پوست و استخوان مانده و حبس شدید ظاهر و کرامات باهره بود بهشت الکون لب

از کلمات قدسی آیات شیخ بکیار میرود از عزیزانی که مجلس برای ایشان خود میرفتند حضرت شیخ
لطائف نامی محبوبه را بیاد ایام عزیزه شیخ عزیزه ذات محبوبه ظاهر بعرض قدس شیخ
میرساند که چون از آستانه علیا مشروع بجانب شدم در بهر قدمی میگفتم ان نادی مقصود خود
عقب گذاشته بکامیرول اما از ترک کسی میکفت را بر شوق ان کشان بایه شهر آورد در کوشه
مسجدی حیران نشستم ناگاه رو بجانب حضرت خواجه نزک قدس سره ظاهر شد و بحبت
گشت که در اینجا کار فرموده اند باید شد اشتغال الامر و امر کم چندان مشغول ساختم در بین میان
خواجه بلند استعداد رسید بحجره اشغال دادن و در تمام بدنش و فقه نسبت سرایت کرد تمام
آگاه شد دیگر طالبان نیز جمعیت و حضور بدست آورده اند بعضی حاسدان سخنی راکه سر بسنگیر
در میان مقامات حضوری در مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان آورده
بعضی چرتان دیگر میان از خود انحراف کرده راه طعن گشوده اند مولانا حامد آن مکتوب را پیش علامه
الانام مولانا شیخ عبد السلام برده مولانا بعد از مطالعه گفته هیچ شبهه وارد نمیشود و صاحب ظنی
بعد از ان زبان حاسدان بسته شد مدتی حضرت سلامت بنسبتهای طرق ثلاثه جلوه
گر است و مشایخ آن فوج فوج تشریف میآرند و الطاف کثیره مینمایند خصوصا حضرت
خواجه نزک حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله تعالی اسرارهم و نیز در خاطر
ذکره غازی تزوج حضرت رسالت پناه با چندین هزار صحابه و مشایخ جمله علیهم الصلوة و السلام
آمده مدتها متمکن نشسته و نوزشها مرحمت نموده اند در عشر اخیر ماه اعتکاف جلوه خاص عنایت فرموده اند حضرت
فاطمه علیها السلام علیها الصلوة و السلام نیز الطاف بیمایان خود نموده و بهترین عنایات تو

در ضمن این دقایق عروج و نزول بسیار واقع شد بعد از طی مقامات کثیره خود را در خدمه روضه
منوره حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یافتم بعد زمان روضه مبارک را در منزل خود دیدم
بعد زمان بنوری که از زمان روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقت آن مشرف ساختند و بکرار
انجا میدهد زمان ظاهر شد که عجب تمام از دری کار زابل گشت و حقیقت وصل عریان انجا
کردید معامله و مجاوره نیز وقوع یافت بعد زمان جهاد و نکرت حرف روی نمود حالانه وصل نه فقد
طلب غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً نه نفیاً فائده حضرت سلامت قبل ازین
هر یک از نسبت ثلاثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت روی مرادند و احیاناً
بهم مخلوط نیز میشدند کاهی غالب و مغلوب نیز میبودند یک نوبت نسبت چشتیه علیه اعظم کرد
بجدی که از نسبتهای دیگر مایوس گشت از بلاد خارجیه تا ورملک کابل بخیر چشتیه هیچکس
بنظر غیر واحد و اظهار جلالت کردن کرفت و میکفتند بخش الله و الوباش شدید یکی خود در حجاب
میکفتند الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها درین ضمن نقشبندیه حمله کردند و نسبت شریفه نقشبندیه
ایشان را زیر کرد اما نسبت چشتیه بنوز بر حال خود است نسبت شریفه نقشبندیه بطریق افهام در آنجا
بحال هر سه نسبت جمع شده اند کاه کاهی بر دیکری غلبه میکنند و سیر در نسبت مشایخ کم شده
مکرراً تقریباً سیر در نسبت مشایخ میشود درین ایام سیر در نسبت اصحاب واقع میشود سوای
خلفای ثلاثه رضی الله تعالی عنهم اکثر اوقات سیر در نسبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
میباشد و بسیار باشد که خوش میآید نسبت شریفه ایشان علیه الصلوة والسلام کویا نسبت دیکر
بجنب نسبت شریفه آنحضرت علیه السلام والتحیه چیزی نیست حضرت سلامت مطلب فقیر جز این نیست

الی آخره

که بهمان نسبت شریفه آنحضرت علیه السلام زیاده قوة کیرد از درکاه بیچون دارم
امیدست که این متمنای فقیر در وقوع درآید و از احوال و مقامات چیزی دیکر نباشد چون تربیت
حضرت پیر دستکیر بلطف و عنف بود لاجرم آثار هیجان تربیت می شود تا بیانکه بعضی اوقات
چیزها روی میدهد که در اظهار آن شرم می آید در غلبه احوال میفرمایند که هر که تراید او را از
آتش دوزخ آزاد کردم و حتی دیکر میفرمایند که هر که بتو بیعت کرد او را بخشیدم و دیکر
چنانچه از حضرت غوث الثقلین قدس سره بلفظ صادر شده بفقیر فرمودند حضرت سلامت
اکرچه نسبت ثلاثه بتعاوت و بتعاقب ظهور میکنند اما بتعلیم طریقه آنچه بهمین نسبت علیه
فقیر داده اند و بتلقین ذکر و مراقبه آنچه بهمین نسبت علیه فقیر داده اند و بتوجه فقیر
خود این دیار را نیز بدعا کوی آن درکاه اشتغال دارند در حضور و جمعیت اند بعضی قابل اجازت
نیز شده اند از انجمله یکی حافظ یعقوب عالم و عامل و قاری بی نظیر قدم را سخ در امور شرعیه
دارند از طیران و نزول کذشته اند یک کونه اجازت داده شده است امیدوار الطاف آن
درکاه است از انجمله یکی حافظ محمود طالب علم و قاری و عامل اند لطایف او طیران نموده اند مدد
مدید شده است یک نوع اضطراب دارد هر چند زور میکنیم فرود نمی توانیم آورد امیدوار الطاف
عالیست بعضی طلبه دیکر را نیز بعضی لطایف بعد از طیران فرود آورده ام و بعضی خود فرود آمده اند
ولطایف بعضی بعمل فقیر طیران میکنند و بعضی را بتوجه حضرت است شخصی از بیرکنه اسیر در آمده بود
بمجرد آنکه تعلیم طریقه کرده شده لطایف اربعه او بجای خود ظاهر شده طیران نمودند حتی
قصد مراجعت بوطن خود نمود بهمین حال رفتن او در شوار آمد فرود آوردم چون طالب علم و حافظ
و قاری و در تقوی کامل بود اجازت نیز داده شد حضور و جمعیت نیز بهم رسانیده بود فضایل

جناب مولانا جامد که فقیر نسبت تلمذ داشت درین روز تا بعد از ظهر میان فقیر و حسین از صحن آمدند و مشغول شدند و متاثر تیر کشتند در اندک مدت از چپ بسینه قرار گرفتند فقیر بسیار مناسب دارند وقتی که پیش فقیر می نشینند از خود مطلق غایب میشود اما باوجود این در کار شما الیه بستگی می فهمد کارش نمیرود پیش امید وار تر توجه عالیست از خواجه خاوند محمود تر سبقت داشت اما یک ذره هم متاثر نشده یا آنکه مدت مدید همراه او بود امید وار از توجه بلیغ حضرت سلامت بصیرت و نظری در فهم استعدادهای مردم و دقایق راه و بار یکهای دیگر معلوم شده اند و میشوند و سیر در نسبتهای بعضی مشایخ نیز واقع میشود **مکتوب** حضرت سلامت مقام بس عالی ظاهر شده و فرمودند که باین مقام کم کسی را مشرف ساخته اند از ازواق و موجید در این مقام خیلی فایز شده اند و امداد روحانیت خواجه بزرگ قدس سره بسیار بود روزی بحضرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باین کمینه بسیار تسلی یافت بحدی که بیقراری آرامی روی نمود و بدرگاه حق تعالی مناجات زاریده و من بعد اتفاقا خود را بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دیدم همان لحظه فرمودند نایک حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم فرستادم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق عرض داشتم انچنان اسرار میگویند یا نه گاهی سیر در نسبتهای مشایخ واقع میشود در این اخیر در نسبت خدوم هر علی تجویز واقع شده مدت مدید سیر در نسبت شریفیان ایشان گذشت در این ضمن اتفاقا تهاد عنایتها بسیار کردند به تشریفات عظیمه مشرف ساختند نسبت شریفیان ایشان بسیار بزرگ و لطیف و طرفه و عجوبات غایب از ادراک است که سیر در نسبت خواجه بزرگ واقع میشود حضرت خواجه بزرگ قدس سره چیزی نشان دادند

تمام نقل فقیر گفته اند

بر سر فقیر فرستادند نمی دانم که معنی این طور واقعات چیست انتهار اقتم این حروف گوید که این واقعه دلالت کند که او قطب دیار خود بوده است چنانکه حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید سلم الله تعالی نقل کردند که شب قبل نماز بحث محمد طاهر در مجلس بهشت آئین حضرت ایشان حاضر بود از حضرت خطاب شیخ نموده فرمودند که شما را قطب آن دیار ساخته اند اشارت بوطن مالوف شیخ نمودند عمر عزیز شیخ بنجاه و شش سال بود روز پنجشنبه وقت چاشت بستم محرم شروع سنه هزار و چهل که سال عمر ایشان است رحلت فرمودند در سواد لاهور طرف میانه بیاسوده اند موقف مورخان از احوال وی روی نمود **حقایق آگاه خواجه محمد صدیق بدخشانی** از امجد اصحاب و اکابر خلفاء حضرت ایشانست بفضایل و کمالات صوری و معنوی آراسته و بمقامات طریقت و حقیقت پیراسته و در عنفوان شباب از ولایت خود که مولد و مسکن اوست بهندوستان افتاده چند گاه محب الفقراء عبد الرحیم خانخانان بصحبت وی سرخوش بود دران ایام دیر الشعرا و شاعری میباع تمام بوده است و بدایت تخلص خود نموده است اشعار دلفریب از راه طبیعت عشق و مایه محبت که در نهاد العزیز الوجود سرشته اند از دل ممتلی از درد و چون صراحی مملو از صاف و درد بر زبانش جوش میزند و از آستانه و پیمانه هوش سر بر خمارهای دل خراشش و کلو گیر دارد و حکایت شیشه گر ما چنان بصورت مجاز رود در حقیقت بیان راز بوزن مثنوی مولانا روم بغایت دل نشین در نظم کشیده است و مثنوی دیگر هم دارد بوزن نظم خسرو و شیرین از الحانات این که رقم زده میشود **مثنوی**

به تنهای چنین میل دلم چیست ۵ وزین تنها نشستن حاصلم چیست ۵ سکم من در سکی معذور باشم
بدین عذر از خلایق دور باشم ۵ غلط گفتم که گر سگ داند این را ز ۵ که خود را کرده ام نسبت با و باز

ز ننگ این سخن افغان برآرد ۱۱ که بد عهدی زما خود را شمارد ۱۱ سگان خود حق خود را شناسند
بسا از ما سناسای برسند ۱۱ نه خود را میشناسد نی خدا را ۱۱ چرا بد نام سازد خیل ما را
درین مدت که عمر من سر شد ۱۱ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ۱۱ نه دانم هر چه ملتم ز بستم من
نه سبحه آدمی پس کیستم من ۱۱ غزل ۱۱ ما جام شیشه سامان مشرب ایم ۱۱ اعیار چند بیجده در آب انداختیم
چون یکی بود دست ساقی و حریف جامی ۱۱ ما هم این ماه و مئی را ز هم انداختیم ۱۱ زین خوبی موهوم اسیر شدیم
الله الله بر عبث نقش بر آب انداختیم ۱۱ ما نغنودیم لیکن چشم بیداری غنود ۱۱ نیک غفلت بود بیداری بخواب انداختیم
عقده بگشود یار از زلف عنبر بوی ما ۱۱ زان نسیم مشک جوی دل مشک ناب انداختیم ۱۱ اشک یزدان بود بر سنبلات ابر نوبهار
طرفگی کردیم تهمت بر حجاب انداختیم ۱۱ ننز از هر بر گرفتیم تهی کردیم جام ۱۱ خانه خاکشته روی آفتاب انداختیم
چون بدایت کشتی ساقی ساخت از غیبی خیال ۱۱ دوره ما بود در دریا شتاب انداختیم ۱۱ راست چون بر سر مئی ما نبت در هر خیال
بل غیرت عشق وحدت نقاب انداختیم ۱۱ غزل ۱۱ طلوع شمس من از وجه جهت عالیست ۱۱ تو چه دانی ز ربته اصفت عالیست
چه دست رد بکناهم زنا کرده شناسی ۱۱ حقیقت کنهی کان ز معرفت عالیست ۱۱ بعلم خویش چه نازی بسوی من مفروش
که شان جهل من از خود معرفت عالیست ۱۱ مرا نظر بکمال است بحجاب نقاب ۱۱ فضای آن نظر از دیده منقصت عالیست
بدایت از طلب عافیت کمی عیبست ۱۱ که در دو دوست ز تیمار عافیت عالیست ۱۱ تخیتش انتساب آنجناب با ستان
قطب الاقطاب خواجه محمد باقی قدس سره بوده است و در خدمت آنحضرت اثابت نموده و ذکر کرده
و حضرت خواجه را بروی لطف خاص بوده و اکثر اوقات میفرمودند که خواجه محمد صدیق نهایت استعداد
بلند قابلیت ارجمند دارد ۱۱ حدیقه ۱۱ خدمت خواجه محمد صدیق میفرمودند که وقتی از سفر دکن آمدم در اثنا
بحضرت خواجه رفتم و معامله این نسبت بجایی رسیده بود که بهر که نظر میکردم همای همایون
آنقبله آمال بنظر نمیدر آمد حتی بر در و دیوار و شجر و حجر که نظر میکردم غیر آن جمال باکمال چیزی دیگر

بقیه دارد

بنظر نمی در آمد تا آنکه این وجود موهوم را نیز از میان برداشته بودند و از خود بتغیرات دهر نمودم هم
درین حالت حضرت ایشان را بجانب سهرند رخصت فرمودند و جمیع یاران را بالعموم حکم شد
که در خدمت حضرت ایشان بروند مگر جندی که در خدمت قیام مینمودند درین اثنا فرمان اطلیسید
فرمودند که استعداد رفتن سهرند کرده چون حال فقیر بران نمط بود که بخیر بخود از رفتن سهرند مبالغه کرد
ابا نمودند من و جلالیت حضرت خواجه قدس سره معاودت پیش از آنکه در ان جلالیت از جلس غائب
شوم همین قدر بیاد مانند کاری تو امثال تو ایشان را چه شناسد تو خود اینقدر بفهمید
که از ایشان بتو چیزی رسیده است یا نه و آنچه تو بآن مشغولی قلیل است از آنچه از ایشان بتو
رسیده است بعد ازان از هوش رفتم و نمیدانم که قدر مدت بیخود افتاده بودم بالجمله چون
با خود آمدم معلوم شد که بر مرحمت اند و آنچه بعد از افاقت بیاد مانده آنست که فرمودند با
نسبت این کلمات که از راه محبت شکفته است ای برادر اگر اعتقاد درست و بر است و ارادت
کفاری اینجانب ترا اعطا فرموده اند بیقین بدان که امروز زیر طاس فلک مثل میان شیخ احمد
موجود نیست و از محل گذشته اند سه تن یا چهار تن بکمالات ایشان می شناسیم زیاده
نه و خود را حفظ ایشان میدانم آنچه گفتم محکم تر گیر بکار تو خواهد آمد اما بشتاب و در باب اکتساب
بفتوح و رغبت مبرند فضول المرء و اکثر بلاؤنم لب نگشودند در رکاب سعادت ایشان تا سهرند مرد
و اگر از روی مرحمت بگذرانند پای ایشان بوسیده مرد که حکمت خواهد بود و الغرض تا نزدیک سهرند رسیده بودند که بخدمت حضرت ایشان بوسیدم چون قدری راه پیموده
سهرند خانه
مرا نزد خود طلبیده فرمودند که برادر بخدمت حضرت خواجه جهود که هنوز وقت فتن تو بسهرند نرسیده اگر چه

افزای جمال الاریب مرگ رسانندهٔ محبت بمحبوب قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
عدد ما ذکره الذاکرون و عدد ما غفل عن ذکره الغافلون الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
زمرگ خویش شنیدم بنای عیش بدید ۞ زهر خدای که کند مرگ را پیمبر من ۞ الله تعالی و تقدس بکمال
کرم بسوی خود کشد و بخود گرفتار کند بحدی که دیدگر فتاری نیز راحت بر گران کشد و خود بی
سالک را از میان بردارد بیت الغصه بجانم ای عراقی ۞ مگذار کز و بماند آثار ۞ تا جلوه جانانی
و تو گوئی ۞ او کم کند از میانه و فا ۞ بلکه تا سالک از میان نه برخواسته عابد خود است و خود را
مرپرستنده می پندارد که معبودی حقیقی را پرستار است فرد عارف میان آن لک و بیت بر
فرق نهیت قال الله تعالی اذا جاء نصر الله و الفتح الایه تا نفرت حق عز شانه شامل حال سالک
طریق نشود و کفرستان طبایع بشری مفتوح نگردد بهیهات هیهات تا این دولت نصیب دیده
بیدار کیست ۞ این فتح و فیروزی و فتح روی مید هد که امر تجلیات جلالی ناظر بر اتب جمالی شان
عالم صغیر ترک ناز آرد و فلاخ و حصون او را در هم شکند و بر نقد وجنس کمکان عقول و نفوس
و طبایع و لطایف بشری و هماً و خیالاً اندوخته بود ند بغارد و و مجال قرار و مجال قرار نماند
لاعلاج فوج فوج در دین حق تعالی شانه داخل شوند و باسلام حقیقی مشرف گردند و با ثبات
در استقرار آیند چنانکه کریمه اذا جاء نصر الله از ان انباء می نماید دریافت این حقایق سوره
الفتح با این کیفیت فی الحقیقت نشان مید هد از بلوغ بمرتبه با کیفی هیهات هیهات ارباب بینش را معلوم
ز هر خزا با که سبب جهان آبادی گردد فی الحقیقت این آبادی را چیانی است بعد امات که بولایت
دیم تعلق دارد ۞ بیت بینش از مردن بمیرد جاوید بزی ۞ ورنه بس از بین مرگ چه مردی مسرد

۞ تتمه ۞ تمام آن خدا آگاه مبغر مودند که من در وقت ارتحال حضرت خواجه حاضر نبودم در همان شب
وصال در خواب بر من ظاهر شده هر چه مرا پیش آمد نا بود فاطر نشان فرمودند و حقیقت سلوک را
چنانچه باید بیان نموده نصایح و مواعظ در کار من تقدیم رسانیدند و اعظم نصایح ترغیب جذبت
حضرت ایشان و ملازمت طریقه و ثیقه ایشان بود با بعض امور دیگر اگر این اجمال را در مقام تفصیل
در آرم دفتری از برای آن باید پرداخت تم کلامه حضرت خواجه محمد صدیق بعد وصال حضرت خواجه
قدس سره ملتف ابرو سایقه عنایت ازلی و وصیت حضرت خواجه قدس سره بشرف استیلای عز
نشان حضرت ایشان دریافت و اقتضاءات شباب و لذت شهود شاهد بکمال از سر براندخت
و رابطه قوی و محبت کامل میان ایشان دشت و بخلافت مستعد گردید چنانچه حضرت ایشان روزی
از حلقه بامداد برخواستند و مجلس اصحاب فرمودند که امروز خواجه محمد صدیق بولایت خواجه محمد
مشرف گشته و راقم این سطور عفی عنه دران حلقه حاضر بوده و این کلمه از زبان گوهر فشان حضرت
ایشان بشنوده و نیز حضرت ایشان بیکی از مخلصان خود نوشته که مولانا محمد صدیق در این
ایام عنایت الهی بجا بولایت خاصه محمدیه مشرف گشتند و از اسم جزئی باسم کلی ملقب شدند
مع ذلک نظر بشوق دارند از انجا نیز نصیب و افر حاصل کرده شاید میل جمع نمایند و الله تعالی یخلق ما یشاء و یختار
من ایشان و با مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بنام خواجه محمد صدیق است و جامع رساله
مبداء و معاد حضرت ایشان آن جناب است قد تشبه وی گفته مصراع کو مرگ که زنده جاوید منم
فی الواقع زنده گانی ابد وابسته بمرگ است مرگ مشاطه حیات جاوید است نه بلک آبحیات است
پرده آرای دوست است مرگ بهم زن لذات فانیه است مرگ آتش زن خان و مان ماسوا مرگ
پرده سوز عیان است مرگ موانست بخش حقیقت است مرگ چیزی که ک ی جمال غیب است مرگ بینش

افزای جمال الاریب

صاحب این ولایت و عرفان فی الحقیقت صاحب احوال جمیع اشخاص و ولایات است در هر تنی
او را سفر در وطن کرامت عز نموده گذرانیده اند و از جمیع قیود آزادی بخشیده و در هر ولا
یتی از ولایات اشخاص دیگر صاحب احوال بر سبیل استقلال مع هذا این مراتب از نظر اعتبارش
ساقط و مستغنی گشته عارفی که از راه ولایت خود عارف است این دستگاه را در خواب ندیده
مقید است هر چند در مرتبه ولایت بر وجه اتم و اکمل باجمال و تفصیل سیر نموده باشد در آن مرتبه
شان عظیم او را کرامت کرده باشند مع هذا در قید ولایت خود است و آنچه او را جز از ولایت
دیگران میدهد آن موذجات ولایت اشخاص است و از راه جامعیت او در رد است نه اصل آن
ولایات اگر سالک حدید البصر باشد هم از ولایت خود تشخیص تواند کرد که آنچه بدید او را در میان ابدان
نمایش از راه آن موذجات است که در نسخه جامعه او از اشیا و اشخاص ودیعت نهاده اند
و حال آنکه این ولایات اصلا بیرون ولایت او نیند اگر بمحض فضل و کرم او را از ولایت او برا
ورده در هر تنی سفر در وطن فرا پیش آرند نیک باید که معامله چیست زیاده چه نویسد که اگر
بیش از این زبان گشاید و فرا نماید آنچه فرموده اند گو سلیم القلبی که باور کند بهر حال خوشا حال
آنکه بانکار زبان نگشاید هر چند اقرار نکند تم کلامه **مناقب و مآثر و مقامات و کمالات**
او بسیار است بهمین قدر اختصار کرده شد کرامت دهم وی گفته که یکباری مرا داعیه حج پیدا شد
عزم مصمم کردم و تهیه زاد و راحله نمودم و بخدمت حضرت ایشان این عزم جزم عرض کردم
بالفور فرمودند که درین سال ترا در میان حاجیان نمی بینم من از فرموده حضرت اغماض
کرده راهی شدم قطاع طریق بر من تاختند و مرا زخمی ساختند و اسباب و متاع مرا بغارت
بردند سفر حجاز در آن سال در تعویق افتاد سال دیگر باز از سر نو استعداد سفر نموده متوجه گردید و بحج رسیدم

کرامت دهم وی گفته

کرامت دهم وی گفته که روزی در اکبرآباد بخدمت شریف آنحضرت رسیدم بمجرد ملازمت فرمودند
که فلانی در تو تغیری می یابم عرض کردم که من در خود هیچ تغیری نمی فهمم باز فرمودند که تغیر فاحش می بینم باز کلمه سابق اعاده
کردم فرمودند که خواجگی چه حال دارد و این خواجگی از یاران جهت مسند فقیر بود و از نیازمندان حضرت ایشان
از طبقه امرای دیندار عرض کردم که تغیر فقیر همانا که ازین راه بوده است که حکیم علی که در حکمت ضرب المثل روی
زمین است مرض خواجگی را اسهال کبدی تشخیص کرده است و گفته که عنقریب خواهد مرد حضرت ایشان
فرمودند که ما هم از حکیم خود تحقیق نمایم فردا آن روز فرمودند که خاطر جمع دارید که خواجگی ازین مرض صحت
خواهد یافت هم در آن ایام مرا سفر دکن اختیار افتاد بموجب الرفیق ثم الطریق برفاقت محب الفقرا
خانخانان میرفتم و مرا با وکیل او قاضی نصر الله اتفاق مصاحبت واقع شد در یک عماری فیل سوار
می شدیم روزی قاضی نصر الله بحسرت گفت که خواجگی یار خوشی بود حکیم علی مرض او را لا دوا گفته است
من در جواب گفتم که حضرت ایشان ما در باب او فرموده اند که او را البته صحت است و ما را بر فرموده ایشان
اعتقاد است قاضی در جواب گفت که صحت خواجگی امکان ندارد ازین قسم بشارات دل خوش نمی توان کرد
خواجه مبالغه کردند تا آنکه من و قاضی مذکور با هم بر موت و حیات او شرط بستیم بعد از چند روز خبر رسید
که خواجگی صحت تمام یافت و من شرط بردم ارتحال آن صاحب کمال بتاریخ هفدهم شهر شوال سنه ۱۰۵۰ هزار و پنجاه
روی داد قبر متبرک او دهلی در مقبره حضرت خواجه قدس سره است زوجه حضرت خواجه مرحوم که از
نساء صالحات عابدات است نیز همراه خواجه بصدق ارادت بخدمت عالیه حضرت ایشان رسیده و بهره
تمام و حظ وافر از الطاف و عنایات یافته تا آنکه از مجاذات گشته الحال جماعه بسیار از طالبات از وی بهره
دارند و صحبت او مآثر است **شیخ بدیع الدین سهارنپوری قدس سره** از کبار اصحاب
و خلفای حضرت ایشان است و از مشاهیر مشایخ دیار خود است عالم و متقی و پرهیزکار و خوش

صحبت و شیرین گفتار بوده صاحب کشوف و کرامات و خداوند معرفت و بشارت در اوان شباب
بیش از ان سلاک سلک ارادت در خدمت حضرت ایشان تلویح و توضیح میخواند و بدرد ایشان
اعتقاد و انقیاد نداشت بلکه او را انکار و نفار با این طایفه کبار بود در آن وقت شیخ بیش این حقیر
میگفت که در آن ایام که نزد حضرت ایشان بسبق علم ظاهری میخواندم و در حجره خانقاه بیش یکی از
مشایخ بودم که صاحب ریاضات بود می بودم حضرت ایشان در همان ایام از حضرت خواجه
رخصت شده و بسمرقند آمده بودند هنوز شهرت ارشاد و هدایت ایشان در میان نشده
گاه گاه بر زبان من کلمه کلمه که از حضرت ایشان در حضور آن درویش صفا کیش رفتی و
بر آشفته و مرا بسیار نوبه تهدید و توعید نمودی و گفتی آنچه بر من ظاهر شده است آنست که ایشان
قطب وقت از این خواهد شد تو ایشان را نشناخته و منکر بسیار از ایشان رسیده
زنهار گاه ایشان بر زبان میار در همان ایام جلیل القدر دیده بود و عزیزی که راه انس
محرمیت بوی داشت آنواقعه مذکور ساخت آن عزیز در التغیر آن واقعه چنان گفت که حضرت
ایشان از اکابر اولیا و قطب وقت خواهند شد بحال مردم قدر ایشان نمی دانند آخر ظهور
خواهند کرد تو نیز از ایشان فرض خواهی برد شیخ از ابتدای توبه خود نقل میکرد که در آن ایام من
نوکر بودم و گاه گاهی ملازمت آنحضرت فایز می شدم بعشق چوگانبازی مبتلا بودم و با عمال
صالحه و ترک مناهی تقید نداشتم حضرت ایشان مرا فرمودند که فلانا چرا از نمی خواندو
از جنایات باز نمی آیی گفتم از مردم بسیار این قسم فصاح شنیده ام اگر دین ما قویم مستدل دارند

دارین حالت بتوجه و تعرف برآرند می تواند بود و اما بفضل کار کرامت اند کاتوجه کرده فرمودند
فردا باین نیت و امید نزد ما بیا اتفاقا معشوق من روز دیگر مهمان من شد صحبت او را غنیمت
دانستم و بخدمت حضرت ایشان رسیدن نتوانستم بعد از دو سه روز بملازمت ایشان مشغول
گشتم فرمودند که خلف وعده کردی اکنون که آمده نیک و مبارک شب بروتجدید وضو کن و دو گانه
برای یگانه ادا نمای و پیش ما بیا چنان کردم مرا بخلوت بردند و تعلیم ذکر قلبی نمودند و توجه فرمودند
چنانکه بیخود گشتم و رخت صحو و هشیاری بر بستم و بر خاک افتادم و همچنان بیهوشی مرا برداشته
بمنزل می بردند بعد از یک شبانه روز بشعور آمدم چون بدل رجوع کردم ازان کرشمه کار ناشناسی
بلکه از جمیع تعلقات خاطر شناختم بعد ازان ملازم صحبت حضرت ایشان گشتم و به برکات
توجهات عالیات آنقبله حاجات ترقیات بلا نهایات یافتم هر روز از خود دو تر می شناختم
و هر ساعت بغیب الغیب مرا فتحی بحکم فتحنا سالها و غیرها در خدمت حضرت ایشان گذرانیدن
واردات و مقامات رسیده و بدرجات کمال و تکمیل مشرف گردیده و خلوت خلافت یافته
و بوطن مالوف خود رفته نشسته و بتربیت طلاب مشغول گشت در میان راقم این حروف عقیده و شیخ
اخلاص و اختصاص بود اکثر اوقات که صحبت انعقاد میافت از خوارق و کرامات حضرت ایشان
قدس سرها باداهای شیرین و عبارت رنگین بیان میفرمود مجموعه صنوف و کشوف و بشارات و کرامات
آنحضرت بوده است آنقدر خوارق آنحضرت که زبان عزیز شنیده ام اگر دران وقت داعیه تحریر مقامات
حضرت ایشان مصمم میگردید دفتری بزرگ تر مرقوم میگشت اما بالحال که این عزم تصمیم نیافت اکثرش از یاد
رفته آنچه حافظه وفا کرده نوشته میشود که چون بخدمت حضرت ایشان عرض کردم که نوکری میکردم

حضرت

فرمودند که درین سفر ترک مده هر چند گفتم فرمودند مرضی نیست بنا بر حکم وداع شدم از اول روز رخصت
از دار الخلافت اکبرآباد تا رفتن به برهانپور هر روز از صبح تا فرود آمدن بمنزل حضرت ایشان را همراه خود
میدیدم که میرسیدند و از میان فوج دست مرا گرفته کنار میبردند و تربیت میکردند درین مدت
هیچ روز هیچ گاه اینمعنی تخلف نکرده کرامت و نیز میگفت که چون باجین رسیدم بنا بر اتفاق دیدن
اجیه روب جوگی که از رهبانان گفته بود از مرتاضان صاحب کشف کون استدراج بود یا شاه
وامرا زمانه اعتقاد و ارادت بوی داشتند و بدیدن وی میرفتند من هم رفتم و بمجرد دیدن من گفت که فلانی
تو برخود را که درین وقت از وی کامل تری نیست عقب گذاشته کجا میروی گفتم تو چگونه دانستی گفت
مرا معلوم و مکشوف گشته است که درین عصر مثل تو کسی نیست گفتم تو چرا انخدمت ایشان نمیروی گفت
من در دین خود کامل و محتاج ایشان ندارم قدسیه و هم وی گفته که در حلقه ذکر دیدم که نزد محبت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حاضر شدم شخصی از ایشان حضرت پرسید که یا رسول الله شما هیچ
زوال میکنید یا نه متوقف شدند فقیر عرض کرد که یا رسول الله بندگان شیخ احمد این نماز را میکنند
و حال انکه ایشان التزام دارند که عین آن از ذات مبارک شما بوجود آمده است همان عمل بجا آرند
حضرت رسالت پناه اند که مراقب شده سر برآوردند و فرمودند هر عملی که میان شیخ احمد میکنند
حق است و بعینه عمل ما است این نماز را ما نیز میگذاریم قدسیه و هم وی گفته که من غایبانه
از حضرت ایشان بیشتر نسبت بحضور فیض میبابم و پیوسته بهی از میان جانها از حضرت ایشان بانها
مشهود و محسوس میگردد و ازان راه همواره فیض عمیم میرسد و در غیبت از دیار شوق و محبت
مرا بشاشه که موجب استفاضه و قربت قدسیه و هم وی گفته که هر گاه بخدمت حضرت ایشان رسیدم

مرا آمدم از خود میفرمودند که حال این است و بعد ازان فلان و فلان حال خواهد شد و همچنانکه میفرمودند حال وافع میبود و نیز بر طبق مقامی آن سرکرده ارباب کمال همان احوال بظهور پیوسته
و همیشه با من بهمین طریق سلوک میکردند قدسیه و هم وی گفته که روزی با التماس آشنایان بزیارت قبر شخصی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضی کلمات مخالف شرع شریف ازان شیخ
در بیزار بود نرفتم لیکن درین رفتن خوف آن نکرد و خشم الود که درون آن خطور کرده بود
و من بجانب آن شیر دلیر بدجنت و وحشت تمام انگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت
چشمهای آنحضرت است و همچنین تمام حلیه زیبای حضرت ایشان از روی شیر ظاهر گشت و کمال
غضب از غایت هیبت بسرعت تمام برخواستم و بفرار ساختم و بتوبه و انابت شتافتم
قدسیه و هم وی گفته که دران ایام که در برهانپور بودم روزی چند در خدمت شیخ علی سندی
که از مشاهیر مشایخ آن دیار بود و از متقیان روزگار آمد و شد نمودم مراد صحبت وی
جذبی پیدا شد خواستم که با وی بیعت کنم و طریقه بگیرم و شیخ نیز قرار داد که طریقه خود با من
بگوید درین اثنا که شیخ مرا بخلوت برد تا تلقین سلسله خود نماید ناگاه حضرت ایشان را عیانا
بچشم سر بفتح مشاهده دیدم غضبناک الطبع بر روی من زدند چنانکه اثر آن بر رخسار این بجا
پیدا گشت و آنچه من دیدم و چشیدم شیخ نیز دید و ازو دهشت و وحشت این معامله بر خود بلرزید
و گفت ای فلان با وجود اینچنین پیر کامل و مکمل صاحب غیرت و کرامت و خداوند تصرف و تعرف
چرا مقصد انابت بجای دیگر باید کرد بالفور برخواست و گفت هر دیدم بطریق حقیقی بر دستگیر خود
مشغول باشید و مرا تیز در بلاهای خود مترنگ نسازید بعضی عزایض که بفتح بخدمت حضرت ایشان

نوشته ابراد میرساند عرضه داشت احقر العباد قدیم الخدمت بدیع الدین سمارسپوری
بعرض بارسانیدگان آستان عرش نشان میرساند که حضرت سلامت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بشارتهای خاص میرساند و عنایتها میفرمایند و نصایح میفرمایند روزافزون فرمودند انت مزاج الهند و بازو با
طاعت امر فرمودند و نیز از عالم غیب بشارت و تطییب میرسد اکثر اوقات که حکم آلهی جلشانه بوقوع آن
تعلق گرفته است پیش از وقوع اعلام میکنند با آنکه قصد بآن متعلق باشد و از عالم غیب بشارتهای
غریب میرساند که عرض آن بحضور تعلق دارد چندگاه از طالبان صادق جمع شده اند و سرگرم کاراند و احوال
بلند میگذرانند و حضور تفسیر بدیع الدین که مدت مدید ساخته اند و شمول نسبت زود بهم میرسانند و بعضی
بقضای حج مشرف گشته اند و حین مجاورت احوال اخروی و برزخ را بدیهی اولی میدانند بعضی از طلبه بواسطه
اللهداد ترک خان و مان میکنند مکتوب حضرت سلامت بتوجه شریف آنحضرت بدولت مشاهده
سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار نظاره محمدی علیه الصلوة والسلام نماید سربرآستان نهاد و از
انوار کمالات آن برتوی یابد حق سبحانه بمحض کرم شبی بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنانکه معلوم گشت
که باهتمام خدمت این مقام بحضرت غوث الثقلین قدس الله تعالی سره الاقدس تعلق دارد و بواسطه ایشان
بآن درگاه رسیدن دشوار است و از انوار این اقتباس نمایند مگر بکمال اولیا که بکمال متابعت سید انبیا
علیهم الصلوة والتسلیمات مشرف شده اند حضرت سلامت در دو شیخ که در ملازمت قدوة المحققین حضرت
خواجه محمد باقی قدس سره مشغول بوده میگفت که شش ماه در ملازمت حضرت ایشان بوده ام نسبت
بروحانیان داشت و اکثر مشایخ بروظاهر میشد میگفت حضرت شیخ فرید شکر گنج مرا فرمودند
که چندگاه همره شیخ بدیع الدین باش استغراق در مشهود یا خیال داشت و احوال عجیب او را می دید فرید

در معامله از حضرت صدیق اکبر نسبت چه ایشان که بسر در کاینات دانستند التماس نمودم از کمال
بنده نوازی عنایت فرمودند و باز از درگاه رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نسبت چه ایشان که بحضرت
حق سبحانه ایشان داشتند آرزو کردم آنحضرت علیه التحیه عنایت فرمودند و گفتند که این طریق وصول
خاص است تم کلامه کرامات و خوارق عادات و صنوف کشوف از شیخ منقول است اما در پی نچنید خارق
اکتفا می نماید یکی از یاران نقل میکرد وقتی که حضرت ایشان شیخ را خلافت داده بخصوصیت وطن
فرمودند من برای مشایعه وی تا بیرون شهر رفتم بخاطر رسید که بپدر خود ارادت و قابلیت یافته است
شیخ را از احوال پدر خود پرسم که مناسبت با معذب شیخ چون برآن جاشت فرود آمد این معنی را عرض
کردم شیخ لحظه سر بجیب مراقبه فرو کشید بعد زان فرمودند که شخصی بدین صورت و هیئت بداشد
و جاهای سفید اما در شعر احوال وی از وی پرسیدم گفت نیک است مقام عالی بمن داده اند نمیخواستم که
از آنجا انتقال نمایم اما چون طلب کردید بضرورت آمدم شعر جاهای سفید در جامه پدر من همچنان بود که
بشیخ فرمودند و حال آنکه شیخ هرگز پدر ما را ندیده بودند و نمیدانستند فرید وقتی که حضرت ایشان
قدس سره را خلافت داده رخصت بوطن مألوف کردند گفتند که در اثنای راه بخاطرش رسید که حضرت ایشان
مرا اجازت تعلیم طریقه فرمودند در طالبان تصرف باید کرد باری بیا زمایم که مرا قوت و قدرت تصرف هست یا نه
توجه بمرد اخری دارد دیانه ناگاه دو دختر کافری که ویرا گذر خدا کرد هر دو بنظر افتاد تصرف را بهر دو
سرداد بالفور عروس قطع نظر از صبایل کرده خسران را مرتکب شد کرده بد اختیار شده از دو دختر را انداخته
بجانب شیخ بشتاب و خود را بر قدم وی انداخت شیخ نظر باثارت فتنه کرده مطلب که بتجربه توجه بود حاصل نموده
تصرف

خود را از روی باز داشت همان ساعت ویرا احیا عود نمود باز گشت و در دو ای خود نشست کرامت

دران ایام که سلطان وقت حضرت ایشان ما را قدس سره با برخی از جمعی کراه باکراه با کبر آباد طلبیده بود یکی از نزدیکان سلطان بحضرت شیخ نسبت قرابت داشت لیکن بحکم الاقارب یعقارب عداوت خاص و بر شیخ و حضرت ایشان ما بود هست شیخ را درین ایام نافرجام بخاطر افتاد و بخانه او رفت و بتملق التماس بسیار نمود که در اغراض حضرت ایشان سعی نماید آن بد دولت پیش از پیش بجانب عداوت رفت و گفت مراد چندین ساله من اکنون بر آمده است بنگر که چه میکنم شیخ را از استماع آن وحشت و غیرت در رسید و بغایت الغایت در شورید و بگذ تمام گفت که بنگریم که کدام یکی کار یکدیگر میکنیم ازانجا باخاطر خسته برخواسته بزاویه خود در آمد متوجه کشت آن خویش بد کیش پیش ازانکه فرصت بدگوئی یابد در دو دست بعذر بمرد گویند که آن خویش بد کیش شیخ پیش سلطان رفته خواسته بود که حرف بدگوئی حضرت ایشان را زبان برارد که ناگاه در همان ساعت وی را درد شکم گرفت و فرصت سخن نیافت در اندک فرصت بهمان درد از عالم برفت این بود سزای آن بد اندیش شیخ طاهر جونپوری

از خلفای مشهورین حضرت ایشان قدس سره است مردی وارسته و آزاده و بی تکلف و بی تعینی داشت از مشاهیر مشایخ دیار جونپور است که شهریست در هندستان در غایت زیبایی و در اصل از اتراک بدخشانست از دشت قلمق که از مضافات ترکستان است از ابتدا در ارادت خود درین راه نقل مرکز کرد که همه در عالم سیاحت کرد همراه یکی از اهل ایمان بر سر ملکوسه میرفتم شبی در خواب دیدم

شخصی آمد و گفت که ترا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم طلبند من همراه او رفتم دیدم که آنحضرت علیه السلام و امیر المومنین ابو بکر صدیق و صحابه دیگر رضی الله عنهم نشسته اند و آنحضرت علیه السلام التحیه چوشنی کرانه وزره بر کمر دارند فضل زره بر آن اعتراف بیجز نماید در پیش خود دارند بمجرد ملازمت من فرمودند که یا ابا بکر یک طرف چوشن را تو بگیر و جانب دیگر را من بگیرم تا آنرا بشیخ طاهر بپوشانیم آنحضرت علیه التحیه و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه آن چوشن را بر داشتند و بر بالای کتف من انداختند من آنرا در پوشیدم بعد ازان فرمودند که درین قوم چه میکنی در راه فقر در ای ما این حصار را فتح کرده ترک کنی از خواب در آمدم اصل کوچ بگوش من رسید سوار شدم چون همراه فوج خود نزدیک بحصار ملکوسه رسیدم جنونه در من پیدا شد که اسب را پیش از همه دوانیدم تخته دروازه بصدمه اول مفتوح کشت در آمدم و متعرف کشتم بعد ازان از اسب فرود آمدم و جامهای زیاده تر افروده آوردم و بپوشیدم خود گفتم که این جامها و اسب مر انجانه من بگیرند انشاء الله العزیز من هم میرسم ازانجا گذشتم تا بخدمت شیخ عبد الجلیل بیانکی پیوندم پیش شیخ رسیدم پرسش و جوان آن نسبت بخود دارد روی شنیدم بعد زان گفت تو طالب صاحب استعدادی سفر بر خود لازم گیر شاید که یکسی بر کسی را ترا کفایت کنند اما حضرت خواجه محمد باقر درد دهلی خواهی دید چون بدهلی رسیدم از احوال حضرت خواجه قدس سره پرسیدم گفتند که حضرت خواجه درین ایام سفر آخرت گزیدند حضرت ایشان علیه الرضوان در دهلی تشریف داشتند شیخ گفته خدمت میر محمد نعمان برسم تعزیت بسیار فرمودند و دلالت بحضرت ایشان نمودند مر انجا خدمت حضرت ایشان بردند ملازمت حضرت ایشان نمودم بعد از فراغ نماز پیش راه اشفتگی با و بریشانی با طلب التماس خانگی رخصت کردم حضرت ایشان فرمودند که ماه مضان

تخرامده گفت

قرآن خوانده میشود اگر بشنید بسنت او نمائید گفتم من طالبم اگر مرا نگاه دارید و مقصدی کار من شوید میروم باشم والا رها کنید گر راه خود پیش گیرم فرمودند این را خود چه نیکو میگویم و راضی شدند باز ملتمس فاتحه رخصت کردم ساعتی سر در پیش انداختند و بتوجه بر داشتند بعد زمان سر بر داشتند و فرمودند ما شما را نگاه داشتیم شیخ خدمت ایشان را لازم گرفت در مدت دو ماه حال بر منوال گشت که جمال جهان آرای سید کائنات خلاصه موجودات محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بچشم معاینه میدیدند و ساعتی از نظر جدا نمیگشت این معامله تا دو سه ماه بر سبیل اتصال کشید بعد زمان باحوال سنیه و مقامات علیه جذبه و سلوک مشرف شد و بولایت استعداد داشت و قبول خاص و عام پیدا کرد و تصرف تمام حاصل نمود آنحضرت قدس سره در سنه هزار و هفده پیش از آمدن راقم این سطور در بلده ارادت حضرت ایشان بیکسال اجازت و خلافت طریقه نقشبندیه عنایت نموده بجونپور رخصت نمودند و در حین رخصت فرمودند که در الجا بر دکه از آنجا شیخ محمد نامی بظهور آید که از مقبولان و دوستان حق باشد شیخ بعد از ارتحال حضرت ایشان ده سال بخدمت محدوم زاده های کرام نامه نوشته بودند که آن فرزند که حضرت ایشان در باب او بشارت داده بودند ظاهر گشته فرزندی پیدا شده که از تحصیل علوم و حال رسیده بتجرید و تفرید راز عزیمت گذرانیده متوجه خاندان ایشان است از نظر بلند دور بین حضرت ایشان خبر یکه بعد از سی سال بظهور رسد بوجود آن حاکم فرموده الحق شیخ بعد از ارتحال حضرت ایشان بسهرند آمده بود راقم سطور عفا عنه و را دید مرد دانا و از قدر قوی بکمال بود بحکم اقتضای امت را عن التکلیف هیچ چیز از احوال زمانه بگرد دل آن یگانه آفاق نگشته است او را از ابدال میتوان گفت مکتوب حضرت ایشان که بشیخ صدر یافته در مکتوبات قدسیه آیات حضرت ایشان مندرج است بدانجا رجوع نماید عمر شیخ از هفتاد تجاوز نموده بود یاد محمد قدیم قدس سره از آنجا نسخه از اصحاب قدیم حضرت ایشان نموده

باجازت تعلیم طریقه امتیاز یافته و براقیم ازان گویند که بعد او یاد محمد دیگر که جامع دفتر اول مکتوبات قدسیه آیات حضرت ایشان است بارادت حضرت ایشان در آمده و بیار بار محمد جدید گفتند و این قدیم بقیام صلوة و صیام التزام تام داشت هموان استغراق و فروتنگی و اضمحلال و استهلاک دامن گیر او میبود هرگه و براهیدید خدا را یاد میکرد از و ذکر الله که از علامات اولیا الله نشان داده اند در و پیدا و هویدا بود و بمسکنت و غربت اتصاف داشت و بفقر و فاقه و احتیاط در لقمه موصوف بود و بهمان وضع نامردی بسفر حجاز رفت و طواف بیت الله الحرام و طواف روضه منوره سید انام علیه الصلوة والسلام نمود قدیمیه بعد از مراجعت از سفر کثیر البرکت بیکاز مخلصان خود گفته که در محل یکه در هودج آنسرور را صلی الله علیه وسلم بار آشتگی و بیراستگی هر چه تمام تر دیدم از غایت لذت و حلاوت مدهوش گشتم چون بخود آمدم رقصان و پای کوبان راه میرفتم حاجیان در تعجب شدند بعضی عربان میگفتند هذا العجمی مجنون در سنه هزار و چهل و شش در رودان طالب معهود بزیارت روضه منوره حضرت ایشان قدس سره شده بود راقم این سطور عفی عنه را بخدمت آن بزرگوار از قدیم الایام نسبت وداد و اخلاص بوده است در این مرتبه باوی گفتم که من مقامات حضرت ایشان و حقائق ایشان مسوده میکنم اگر سخنی چند از مناقب حضرت ایشان از شما بشنوم داخل کتاب می نمایم وعده کرده که در خلوتی با هم بنشینیم آنچه داریم در عرصه ظهور آریم قضارا میسر نشد و وی را کبر ایام بر گرفت و در الجا بدان جهان پیوست نقایح حضرت ایشان قدس سره که بوی نوشته اند که جمیع مشایخ را مناقب است و آن اینست چون طالب بارادت بپیش شما بیاید در تعلیم طریقه تامل بسیار باید کرد و عباد در این امر بسیار راج اند

نقایح حضرت ایشان

خواسته بشند وجزا بامنظور باشد على الخصوص كه از آمدن مريد فرحرو مريدان پيدا شود يا بازار
باب راه التجا و توقع اختيار نموده بستخانه ها مي متعدد نمايند تا آنكه يقين ميشود كه طريقه را
كفت بستعداد اخراج وجزا به مراد نيست زيرا كه در بستخانه ها حق سبحانه تصرف كردن وقت خود را در عقب
ايشان غارت نمودن بلا اذن او سبحانه مجوز نيست كريمه لتخرج الناس من الظلمات الى النور
باذن رب هم دلالت برين معنى دارد عزيز وفات يافت خطاب آمد كه تو بي كه در ده پوشيده
بودي و در دين من سر بر بندها من تكلف بلي فرمود بلا و كلت خلق الى انفسهم بقلبك على
ستيخ عبد الهادي قدس سره از ملفوظات حضرت ايشان و از مشايخ ديار خود بود
نخستين انتساب بخاندان قطب المحققين خواجه ما خواجه محمد باقي قدس سره بهم رسانيده بود و از حضرت
تربيت و تبرك حضرت ايشان ما خوانده فرمودند و ازو بهل بسهند بيرد حضرت ايشان او را فرستادند و مدتي
ملازم خدمت حضرت ايشان گشت و از بركات و نظرات حضرت ايشان بهره ها يافت بعد از
آنحضرت در عبادي سلوك از احوال و از كيفيات خواجه قدس سرهما چنين نوشته اند كه مولانا عبد الهادي
حضور بستوفرق و در غلبه شوق بيداد و بيخودي فوق بيداد و بيخودي نيز ميكويد كه مطلق منزه حق را تعالي بصفت
تنزيه مرنهم و افعال او را منزه تعالي ميدانم تهمت و بيداد را نزد و ديوانگان آنند حاشا كمال عدل بسيار ملتزم
مشيخه حضرت ايشان بوده است كمالات و مقامات اكتساب نموده و بدولت خلافت آنحضرت
سرفراز گشته كه سيد ركن شيخ عبد الهادي و مولانا يار محمد قديم در خدمت حضرت ايشان هم بوده
مولانا عمر و شيخ ما بقيام صبح اوراد و شيخ بيمار را بهوده و خدمت حضرت بر وقت طاعت و قيام ليل مواظبت
و ضبط بر احوال مولانا داشت و در دل تاسف عظيم بر غرض بيداري شب ميكشيد روزي حضرت ايشان

فرمودند كه سبحان الله حضرت تاسف شيخ عبد الهادي بر عبادت مولانا يار محمد قديم راجح آمده
و كار او را از مولانا ملتزم بر دوام حضيض طاوع ثريا آري كار بدير بسيار بحسين چنين است
خواجه محمد صادق كابلي قدس سره از ملفوظات و مخلصان اصحاب حضرت ايشان بود
استدلال توبه او آن بود كه او را از غيبت از روزگار بود بست و روز ملازمان شاهزاده ولي عهد انتقا
قادر طلب و شوق مطلوب او را بسوي كابل كشانيد و در باغچه بود ازان بيرون آمده از آنجا با ملازمان شاهزاده
حضرت خواجه ما قدس سره گشت و بحضرت دهلي رسيده و شنيده كه حضرت خواجه ما در بهار
رحلت فرموده اند بكهنا بخدمت خواجه حسام الدين احمد عليه الرحمه كه از مخلصان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سره
بود ملازمت نمود و از درد طلب خود را اظهار كرد خواجه حسام الدين فرمودند كه اگر طلب حق جل علا
دارى بملازمت حضرت ايشان بشتاب كه دواى درد طلب تو در نظر متعالي بخش حضرت ايشان است
ازانجا احرام حرم آنحضرت بسته و بشرف ملازمت حضرت ايشان رسيد و چنان طالب صادق
بود بشرف قبول بهوست و مورد عنايت و لطف خاص گشت و بمقامات رسيده و با جوانمردي
بنوعي مشمول الطاف گشت كه اورا داخل زمره فرزندان خود و محرمان مجلس خود ميدانست و چون بجمال
عقل خود بكه و با داب و اخلاق حسنه آراسته بود در مسجد حضرت خادم حضور و مصدر خدمات شايسته
مشيخه چنانكه منقولست كه يكبار راى در سفر در ملازمت حضرت ايشان بود اتفاقا در منزلي بيمار شد
افتاد و كار بيمار آن ديار بسيار بد مرده و شور ديده بود خواجه مذكور چون وسعت در دست نداشت عرض نمود تا
آب كنك كه از انجا دو مسافت بعيد بود بشتران بار كرده آورده و ملازمت عالي رسانيده عرض نمود
كه آب شيرين و دريا كنك براى خادمان حضرت طلبيده ام و درين ضمن بحراحت خادم خواجه

حضرت ایشان فرمودند که کنک معبد کفارت بر داشته آوردن آب آن مشهور بتعظیم است شاید
که ما آنرا بخوریم یا وضو کنیم بعد زان فرمودند که اضافت آب روانیست هر یار یکه محتاج با
ستنجا باشد زان آب استعمال نماید و خود بهمان آب کرم بلا مزه شور ساختند و رعایت
تقوی نمودند راحت گویند که حضرت خواجه محمد صادق مرض جذام پیدا شده بود و بعضی
اعضای وی معلول گشت چنانچه یاران از صحبت وی استنکاف نمودند و وی ازین معنی دلتنگ
شده قرار داده که بر سبیل کفارت و جهالت هجرت نماید بعضی اصحاب بحضرت ایشان
رسانیدند بنوعی که دل آنحضرت را مهربان کردانیدند آنحضرت ترحم نمودند توجه و همت بر دفع
آن مرض گماشته روز دیگر فرمودند که چون استنکاف یاران ازوی و دل تنگ و از نیمی دیدم
مارا بروی رحم آمد مرض وی را بر خود گرفتم بعد زان آثار آن بر پای مبارک حضرت ایشان
ظاهر گردید چون یاران مرض وی آگاه گشتند بعبد عجز و زاری التماس نمودند که حضرت
توجه نمایند که از ایشان این مرض مندفع گردد ملتمس ایشان باجابت پیوست از درگاه
مجیب الدعوات درخواست نمودند به برکت دعای حضرت ایشان از وی جذام از خواجه
برطرف شد گویا اصلا بر بدن آن بوده بعد زان یاران بتمام لجاج و زاری در پای
حضرت ایشان در افتادند که حضرت توجه نمایند که از پای متبرک ایشان نیز این آثار
جذام برطرف گردد درین باب نیز توجه والتجا نمودند آن مرض را از خود دور کردند چون
خواجه مذکور بدرجه کمال رسید و حظ وافر از مقامات طریق یافت آنحضرت وی را
اجازت تعلیم طریقه فرمودند خواجه ما را این به بامر عالی حضرت ایشان باین امر مهم

مشغول گشت و از صحبت او طلاب را سر گرمی و الحذاب پیدا شد در بلده لاهور اقامت ورزید و قبول
پیدا کرد در سنه هزار و پنج ده وفات یافت حاجی خضر اضافت قدس سره از خلفای اصحاب و قدماء
اصحاب و از معقولان و منظوران حضرت ایشان بود و از خلفای مجازان حضرت ایشان ممکن
و مدفن وی قصبه بهلول پور است که از مضافات سهرند است و اشرف ملازمت مصدر هزار انوار
راقم و کرامت والد ماجد حضرت ایشان نیز مشرف گشته بود بولوله شوق و طنطنه عشق
در عالم تجرید و تفرید سیاحت بسیار کرده مشایخ دفعة را بسیار را ملازمت نموده و سفر حجاز
واکثر دیار عرب و طوف بیت المقدس بجا آورده و در هر جا از احکایات شیرین و معاملات رنگین
بسی آمده چنانکه بتفصیل آن طول دارد اما مسیح جاذبی تسکین نیافته بخدمت شریف حضرت
ایشان رسید دلش بیارامید ملازمت ایشان گزید و بتلقین ذکر مستعد گردید و بواردات
و مقامات و رابطات مشرف گشت و کار او بجای رسید که روزی حضرت ایشان باو فرمودند
ازوی پرسیدند که در یاران ما کیست که ترا استغراق بروی نیست گفت که حاجی خضر هر چند تمامتر
و خوشش نخودم وی بدام من نیفتاد راقم حروف گوید ازین معنی تعجب نکنی که حضرت حق سبحانه در
کلام مجید خود فرموده است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و نیز در قرآن مجید گفته الا
عبادک منهم المخلصین و آنحضرت گاه گاه باو مطایبه بعیفرمودند گاه ازوی طیبت و میرا
خضر میگفتند و وی عاشق جمال باکمال حضرت ایشان بود که در هر مرحمت که ازان محبوب سبحانی
نسبت آن محبّ جانثار سرمیزد غدا مرشد جان را ازان خوش الحان باصوت جهر گفتی و تا وی در خدمت
آنحضرت بودی دیگری را ازان آواز نبودی و ازان اوردها و نغمات ما ثر بودی و شبها بر جمعه
بر حجرات مسجد حضرت ایشان برآمده صلوات طیبات بر سید کائنات علیه و علی آله الطیبات صلوات والتسلیمات

وفات شیخ تمام

وبآواز خوش تا دیر خواندی و در اوقات سحر بلکه اکثر شبها بیات و اشعار بنفرید
و در بیست و هفتم یکبار در عشره اخیره ماه رمضان در حال حیات حضرت ایشان باجی در یک جا
معتکف بود و این حقیر در دو روز اخیر العشر ها کتاب خلاصه کیدانی و شرح مبسوط و جامع ربطیات
مسمی بمعراج المومنین تصنیف نموده القصه بمیدانم از ذکر و تلاوت وی بگویم و یا از زهد و
زاده و یا از مراقبه و استغراق بر سر آیم و یا از درد مندی و سوز و گدازی وی بیان کنم و یا از خدمتگاری
برادران حقیقت و مخلصان طریقت شرح نایم غرض که یک لحظه وی را غافل نیافتم در دریای حیرت
و بهلول پور و غیر آن مردم بسیار از افغانان و غیرهم بطفیل محبت شریف وی مهدایت رسیدند
و هر جزء بکمال حال پیوستند چنانکه از جمله تعلیم طریقه یافتند از جمله ایشان حقایق آگاه شیخ آدم
بنوری اول آخذ طریقه از خدمت حاجی نموده سلوک و کسب کمالات کرد بعد ازان بملازمت کرامی
حضرت ایشان رسید چنانکه بتفصیل این در ذکر احوال شیخ بیاید ان احمد نکابی حاجی در حجره
بود که خبر ارتحال حضرت ایشان شنید بیهوش گردید چون بهوش آمد زبان بگفتن گشاد
افتان و خیزان در دریای اشک چشم ریزان و صیحه و نعره زنان و فریاد و فغان کنان
کریان و بریان بمنزل حضرت ایشان رسیده و خود را بر اقدام حضرت مخدوم نهاده
و ندامت و بطاقتیها از فرط محبت و ناشکیبائیها از افراط عشق که با آنحضرت داشت بسیار نمود
و ماتم آنحضرت را از سر نو تازه ساخت و آنان گفت که بیاد حال حیات حضرت ایشان در مجلس
اصحاب و اهل مجلس برپا کرد همچنانکه بلال رضی الله عنه بعد سید کائنات علیه الصلوة والسلام
از شام بمدینه شکسته حضرت سید الانام رسیده و ازان گفته بر اهل مدینه ماتم نبوتی را

تازه کرده حاجی از درد مفارقت حضرت ایشان همواره متالیه تا آنکه بعد از اندک زمان ارتحال آنحضرت از
بخدمت آنحضرت رسید عفر الله له رحمه واسعه شیخ احمد دینی قدس سره دین و دیو
شهرت نزد یک سهار پور شیخی از انجا بود و اکثر عمر در سیر و سیاحت گذرانیده از مخلصان
قدیم حضرت ایشان بوده است پیش از دو اهدن آنحضرت درین راه بنزدیک حضرت ایشان سبق
میخواند و سفر پوربم همراه دران ایام همراه ایشان کرده جهات اخلاص بحضرت ایشان قوی دارد
بعد ازان بنا بر اتفاقات به برهانپور افتاد بشیخ فضل الله که از مشاهیر آنجا و با برو دارادت آورد
و بخدمت ان عزیز مدت مدید بسر برده و خلافت و ارشاد ازان عزیز یافته گاه گاه جذبه
این راه او را شاه راه دولت ملازمت حضرت ایشان رسانید و بلطف صحبت حضرت صاحب
مشرف گردانید و اخذ طریقه از آنحضرت نموده و قدم حقیقی معرفت و اخلاص در موجب مزید لطف
و مرحمت آنحضرت گردید درین اثنا خدمت سید میر محمد نعمان بخلافت مستسعد گشته عازم
برهانپور شد آنحضرت تربیت شیخ را حواله بمیر فرمودند و از صحبت میر بهرهها نام یافت تا آنکه
بسیاری از طالبان حق را رجوع بوی شد و صحبت او اثر بخش گردید بعد ازان باز بخدمت
حضرت ایشان رسید بعنایات ممتاز گردید و طرفها بستان آن قطعه را ستان به بنا
مندی تمام آراینده و خوض و برکات بسیار برداشت و خلافت و اجازت از آنحضرت یافت
صحبت او در اندک اثر پیدا شد که هر که ازوی مشغول گشت از علقه جذبه بالاختیار بر زمین
می طپید بعضی بیهوش میگشتند و بعضی در گریه و زاری و نعره و صیحه مرتعد شدند توجه و تصرف او
بغایت اثر داشت چندگاه در اکبرآباد بسر برد صحبت گشت و عالمی از صحبت فیض بخش او راشد
و هدایت یافتند و از دولت صحبت و صحبت شیخ مشار الیه مرحوم مرتضی خان که حاجب صوبه
بنگاله بود از تشیع به تسنن مهتدی شده بود و در خدمت شیخ مذکور تائب گشته و ارادت آورده

وهر نوع کرفته و صحبت تمام بشیخ حاصل نموده و صاحب توفیقات و طاعات و قصد انواع خیرات کشته
و بالتماس خان مشار الیه شیخ سیر ملک بنکاله نموده و یرا در انجا قبول عظیم و تقرب جسیم حاصل کردید چنانکه
طلاب بسیار از علما و صلحا و اکابر و اصاغر در بقه ارادت وی در آمدند و جمع کثیر بخلافت و اجازت شیخ ممتاز
کشتند و بالحال در مقام ارشاد و تلقین بندکان شیخ در اوایل مشیخت در خدمت آنحضرت قدس سره اعز
داشت نوشت که من در خود هیچ حال و کمال نمیابم درین روزها دو پیش یاد کرفته بودم چنین و چنان احوال
برایشان ظاهر شده آنحضرت در جواب وی چنین نوشته اند که احوال آینده بتحقیق علیک احوال
شماست که در آینه استعداد امتنا بظهور آمده است چون آن دوستان صاحب علم بودند درک احوال
نمودند و مقصود حصول احوالست علم با حوال و دولت دیکرست جمعی را این علم بدهند و جمعی را ندهند
بردد ارباب ولایت اند تم کلامه الاقدس و چون شیخ از سر ذهول با وجود آکاهی کفته عبارت از
ظهور باطن است بحجاب قدس خداوندی جل سلطانه شبیه بعلم حضوری که دوام لازم او ست
شنیده اند که شخص از دقت از اوقات از نفس خود غافل کردد و ذهول نسبت بخود پیدا
کند غفلت و ذهول در علم حصولی متصور است که مغایرت در میان است و در علم حضوری حضور
در حضور است شیخ در سن هفتاد سالکی بعالم آخرت رحلت نموده در اکبر آباد بیاسود

شیخ احمد برکی قدس سره از خلفای حضرت ایشانست عالم و عامل بوده در اصل از
بلده شهرداد است که در میان کابل و قندهار واقع است و والد ماجدی حضرت خواجه از انجاه
انتقال نموده در بلده کالنور که معروف بسرکی متوطن شده مسکن وی در انجاست

مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بنام ملک سعید شیخ لطیف مطالعه کلام آن فخر الانام
مشرف کردیده سابقه سعادت ابدیه دال بر با عتقاد آنحضرت هدایت خود بهمان زمان با اهمال
متوجه حضرت شهر بند کشته و بشرف ملازمت کیمیا اثر مستسعد کردید و از زمین تا بحضرت ایشان
بعلو همت و صفای ارادت خود در یک هفته کار او بانجام رسید و

حضرت ایشان او را

حضرت ایشان او را باخلافت داده رخصت فرمودند وی از اقطاب دیار خود شده چنانکه
حضرت ایشان اشعاری با تمنی فرموده اند در مکتوب با وی نوشته اند مکتوب روزی تو چون
بحال شما نموده آمد دیدکه مردم آن نواحی روی بکمال شما دارند التجا بشما آرند معلوم شد که شما را
قطب بدار آن سرزمین ساخته اند و مردم آن حدود در امر ربط بشما داشته اند فلله الحمد والمنه علی
ذالک ظهور این معامله را از جمله واقعات نا کفتار ندکه از مضان ایست و اشتهار ملک از محبوبان
و مشاهدات شمرند و نیز نوشته اند که از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال خود و احوال یاران خود دراز
باشند و آن را دلیل بیجا حاصل خود ندانند احوال یاران را در آینه داری کمالات شما کاهیست احوال
شماست که بطریق انعکاس در یاران ظاهر کشته و نیز در مکتوبی که بشیخ یوسف برکی نوشته اند نکا
رشن فرموده اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علما اظهار میدهند و او نیز علم باحوال خود و یاران
خود ندارد در شرش آنست که باطن او متوجه نشده است که موطن جهل است و ایمان در زیر
ایمان علما اینچنین باطن او از بلند فطرتا الطافات مشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بطراز
صوفیه مقنون و مغرور نکشته و وجود شریف او در ان نواحی مغتنم است این حال که شما از حصول
آن خبر داده اید مولانا دیرست که بآنجا متحقق است علم ادلم یعلم نزد فقراست مدار آن بقوه
مولانا است عجب است که با اهل کشف آن نواحی چکونه مخفی مانده است و در علم فقیر نزد یکی او
نادر یک وجود اتفاقی ظاهر و باهر است تم کلامه القدسی و نیز آنحضرت بعد از انکال او در اخر
بقرندان وی نوشته اند که وجود شریف مولانا در ان وقت برسلمانی از آیتی بود از آیات حق جل
وعلا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی الله لا بحر معاجره ولا نقشبندیه و نیز حضرت ایشان
بوی نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب علم است نخدوما

قطب الاقطاب صاحب علم است و اقطاب بقعات در رنگ احمری و سبز و بیاض و بعضی را علم عبارت خود بود و بعضی دیگر را نبوده نوشته بودند که فلان را قدّه و بقای با لقدّه تا اکنون بدین بنا مده چه توان کرد که شما در صحبت کم بوده اید و این قدر ملک نگردیده که از حصول بعضی احوال شما اطلاع داده شود اکنون از هندستان فنا و بقای شما را مشاهده میکنم و این دو کمال که گفته اید در شما حاصل میخواهیم و شما از کجا این معنی را میدانید مسافت بعید میباشد در میان تا ملاقات صوری میسر نشود و اطلاع بر احوال ممکن نه متعسر است مشایخ در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه بر مزد ایشان راست از خرقه کسی چه دریابد و حق سبحانه همه را علم احوال نمی بخشد شخص را علم با حوال عطا فرموده که بتواند ساز د و جمعی را مربوط با و ساخته بمرتبه بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند معراج خاص کنند بندهٔ مصلحت عام را قدّه سعود نامه در خدمت حضرت ایشان نوشته که یکی از یاران دیده که آنحضرت علیه السلام فرموده اند شیخ احمد بر نگارا و یاران او را قبول کردیم و صاحب دیگر دیده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرمایند که شیخ احمد در رنگ خربوزه سبز در درویشی یکرنگ مزرعه را دیده و در یکی سبز در میان هر دو دیده گفته اند که این مزرعه از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم است و مزرعه از آن قطب وقت و آن مزرعه سبز که با بیاض است از آن شیخ احمد بر نگا قدّه سره وی گفته که در ولایت اقدام متفاوت اند و آن درجات خمسه است و هر که بولایت قلبی رسید مشهود او صفات خلقیه است و هر که بولایت روح رسید مشهود او صفات ذاتیه است و هر که بولایت سر رسید مشهود او تجلیات ذاتیه است و هر که بولایت خفی رسید مشهود او تنزیهات و تقدیسات است و هر که بولایت اخفی رسید در آن مرتبه اتصال بلا کیف است با وصل بی چون و بیاس

[illegible] در الایام

[illegible] ۱۰۳۶

کرامت در ایام که احمد از خروج نموده بود دنیا بر عداوت قدیمی که با اهل بیت رسالت علیهم الصلوة والسلام خصوص بقوم شیخ همواره تاخت و تاراج آن بلدها بود و ازان روزان مردم زلزلهٔ عظیم در شیخ از شر ظلم آن ظالم بحضرت ایشان پناه آورده و نیازنامه در این باب نوشته است که حضرت در جواب او نوشتند که بقوهٔ شما از شر او محفوظ خواهد ماند خاطر از تمیز جمع دارند همچنان واقع شد اطراف و نواحی قریه شیخ همه از دست آن متغلب تاراج رفت و آن بقعه از آن گزند بازماند

کرامت حضرت ایشان بشیخ نوشته اند که اگر شما را سفر پیش آید باید که شیخ حسن را نایب خود بسازید بعد چند روز از وصول آن مکتوب شیخ را در نواحی سنه ۱۰۳۶ هزار و بیست و شش سفر آخرت در پیش آمد بعد از ارتحال شیخ عثمان از سفر اکبرآباد مراجعت نموده بخدمت حضرت ایشان رسید آنحضرت خبر از ارتحال شیخ را بوی فرمودند و فاتحه بروح شیخ خواندند از شیخ عثمان بی اختیار گریه و زاری ظاهر شد از غلبهٔ درد مصیبت بیهوش گشت و بر زمین افتاد چون بحال آمد مردم از هر طرف بمنع او در آمدند حضرت ایشان فرمودند او را منع نکنید که آسمان و زمین بر شیخ میگریند اگر برادرش گریه کند چرا منع باید کرد بعضی یاران ازین سخن تعجب نمودند آنحضرت فرمودند که شیخ از آن اولیا الله بود که نه مردم را در آشنا ختند و نه خود در آشنا ختند چنانکه در ولایت

شیخ یوسف برکه قدس سره از مجازان حضرت ایشان است از ابا و جدود شوق و اجداب نموده و هجره بوده بخدمت ایشان انتساب او بیکی از مشایخ نواحی وطن مالوف و ملبوس بوده و استملاک در توحید صوری ازان هنر حاصل نموده و این اعتقاد داشته که هزاران عید حضرت حضرت ایشان زبان گشوده او را دولت ملازمت حضرت ایشان نموده و بخدمت آنحضرت عریضه مشتمل بر احوال خود نوشته ارسال داشته آنحضرت در جواب او نوشتند که این قسم

۹۰
۱۰۳۶
۲۳۹

احوال مشتاقان این راه دست میدهد را عتبار نخواهند بلکه نظر آن نمایند بعد وصول نوازش نامه حضرت ایشان
دیرا خوق دیدار حضرت ایشان پیدا شد لعقد نماز و انکسار بشرف عتبه بوسی مشرف گشت و سعادت
قبول یافت در اندک مدت دیرا مراتب کمال حاصل گردید تا آنکه حضرت ایشان دیرا اجازت داده بکلیدر
که قصبه است نزدیک بکواره صاحبها الله سبحانه عن الآفات احقت نمود و در وقت رخصت بهنگام وداع
نعره ها و صیحها از دی ظاهر شد که یاها و با طاقتی با خود و فرط اخلاص و افراط محبت و عشق آنحضرت ازو
محسوس و مشهود میشد بعد مدت قلیله بخدمت حضرت ایشان میرسید و مستفیض و مستفید میگردد
و بوطن خود عود مینمود و گاه گاه عرائض مشتمل بر احوال خویش بان حضرت مینوشت و مورد جواب میگشت
حضرت ایشان در مکتوبی که بمخلص نوشته اند مرقوم فرموده اند که شیخ یوسف نماز دیگر آنجا و نامه
آنجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت فنا اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بکانه رفتند مزید استعداد و صفای
اخلاص است قدس سره وی گفته که در ایام حال دران ایام که مغلوب مشرب وحدت وجود بودم از غلبات
آن حال که خود را حق میدانستم میگفتم که فی الواقع من حقم چنین شود و چنان کرد و همچنان بوقوع میآمد و خبر
های غریب و عجیب بظهور میرسید هر که دران وقت از ارباب حاجات حاجت بمطلبید میگفتم که اگر من حقم
حاجت تو برآید همچنان میشد و وقتی که حال فرو میآمد خود را بنده میدیدم دران وقت ازین امور چیزی
بظهور نمی رسید شیخ در حدود سنه ۱۰۳۶ اربع و ثلاثین بعد الالف از کجال بمود مدفن شیخ در قصبه جلندر واقع است
شیخ کریم الدین قدس سره مسکن وی موضوع دی عثمان پور که در من اعمال پرگنه اتک است نزدیک بانا
حسن ابدال که میان لاهور و کابل است از انجا هر بیست کشیم حد امیکرد شیخ از اصحاب و خلفای مشهور
حضرت ایشان است صاحب تقرف و خوارق بود دران دیار از تصرف آن بزرگوار شورایت و آثار نمایان
آن دیار بوده است سبب ارادت خود بحضرت ایشان قدس سرهما پیش ازین تقریر نقل کرده که در سن شباب بجهت طلب علم

بلا هور آمده بودم علم ظاهری شروع نموده که بخاطر من افتاد که اگر در پنجاب بیرم خدا را
ناشناخته مرده باشم ترک خواندن کردم بوطن بازگشتم و بطاعت و عبادت مشغول
شدم طلب مرشد در نهاد من افتاد شبی در واقعه صورت مبارک بزرگوار دیدم که از رجال
یوسفزئی اند بوضع و حال و هیأت وقار درشت بخاطر رسید که مرید این عزیز
شوم از واقعه در آمدم در حرشاف دم که این بزرگ را کجا توان یافت با خود گفتم نه هر چه
در خواب بدیدار میشود در بیداری بظهور میآید شب دیگر باز همان حلیه همایون بنظر در آمد
مرا عشق آنصورت زبانی دار بقرار نماند و همچنین چند کرت دیدار آن بزرگوار
با نهایت حسن و جمال نمودار گشت و آرام بخش دل مضطرب گردید بعد ازان آن رویت
در منام ننمود بآرامی و قرار دل من گیرد شد بیاران که همراه من بود قرار دادم که هفت بعد نماز
تهجد بمن اشارت کنند که همان وقت باظهار مردم خانه و والده خود و طلب خدا برایم آن
یاران همان وقت آمدند و مردم خانه همه در خواب بودند که دیوانه وار از خانه برآمدم و بهندستان افتادم
تا سهرند رسیدم پیش عفران پناه شیخ جوهر که از مشاهیر علما و اهل تقوی بود رفتم
و اظهار کردم که مرا به بیری دلالت کنند که متشرع باشد شیخ گفت که غم مخور که خواهی یافت ازو
رخصت شدم و بخاطر کردم که بجانب اکبر باد بروم شاید دران سرزمین مرشدی بیابم
اتفاقا در اثنای بازار سهرند با صوفی منش ملاقات افتاد و با وی طلب خود را اظهار کردم
و نشان بحضرت ایشان داد مرا بمسجد و خانقاه ایشان بنمود آمدم و بیرون دروازه
ایشان بایستادم احوال ظاهر من در غایت افلاس بود و در پیش رفتن و بخدمت آنحضرت رسیدن
که مرد مفلس آمده است میخواهد که ملازمت نماید حضرت ایشان فرمودند که زود او را بیارید دران

رفتم چون نظر من بدیدار فایض الانوار آنحضرت افتاد دیدم که حضرت ایشانند که صورت و حلیه
مبارک ایشان قبل ازین بکرات و مرات در واقعه دیده بودم گریه شوق و صیحه ذوق در من گرفت خواستم
خواستم که در پای ایشان بیفتم حضرت ایشان مرا در کنار کشیدند و ساعتی با خود داشتند من
بزور و غلبه حال خود را کشیده بر پای ایشان افتادم و تا مدتی گریه و زاری بی اختیاری داشتم حضرت
ایشان سر مرا از پای مبارک خود برداشتند و بالغور در حجره بردند و طریقه فرمودند عرض کردم
که مقصود من حاصل شد با آنکه روش آنحضرت چنان بود که طالب مدتها آمد و شد بخدمت
ایشان میکرد آن زمان بتعلیم طریقه می نواختند تم کلام الشیخ درجه یکباری حضرت ایشان را گذر
بوطن شیخ افتاده بود اتفاقا جماعه از مریدان شیخ بخدمت حضرت ایشان آمدند و عرض کردند که حضرت
ایشان از خوان الوان نعمت خود بمایان نصیبی ارزانی دارند حضرت ایشان شیخ را طلبیده پرسیدند که
این مردم را طریقه گفته اید یا نه گفت آنچه از حضرت ایشان بمن رسیده بود باینها رسانیده ام حضرت
ایشان فرمودند که زبان من زبان شیخ کریم الدین است و آنچه وی گفته است من گفته ایم بروید بکار خود
مشغول باشید پیراهنی که در بدن مبارک حضرت ایشان بود برآورده بشیخ کریم الدین عنایت فرمودند
قدسیه روزی شیخ پیش راقم این حروف می گفت که بعد از دو نیم سال از حین اخذ طریقه در مسجد
آنحضرت قبل صبح صادق سر بزانوی مراقبه نشسته بودم غیبتم در ربود دیدم که چهار کس مثل من بپهلوی من
نشسته اند و هر چهار کس منم بافاقت آمدم و لاحول خواندم و باز مشغول شدم باز همان چهار شکل
را نزد خود نشسته دیدم بصحو آمدم لاحول را بر زبان راندم سه مرتبه همچنین واقع شد مرتبه چهارم
غیبت برد دیدم که شخصی نورانی سفید ریش عصا در دست از جانب حجره مسجد پیدا شد و سلام گفت
او سلام کردم بعد از آن گفت که خود را چون می بینی بمجرد گفتن او حال من دیگرگون گشت بعد افاقت

گفتم که من خود را

بیان حال قطب ۱۹۱

گفتم که من خود را چنین می بینم که وطن من از اینجا دو صد کروه است دست خود را از اینجا فراز کنم
هر چه آنجاست در اینجا آرم تمام ملک بمن متصل و نزدیک شده است گفت میدانی صاحب این وقت را
چه میگویند گفتم نه گفت قطب میگویند قدسیه و هم شیخ میگفت که بر من وقتی رسیده بود که
در آن وقت خود را می یافتم که از تمام عالم بنظر من در آید بیک نگاه بمقصود رسانم قدسیه و هم شیخ میگفت
که من یکباری بقصد ملازمت حضرت ایشان می آمدم در سرای فضل آباد در واقعه دیدم که بمرابر تخت
سلطنت نشانده اند و سلطان وقت دست بسته پیش من ایستاده است از آنجا بخدمت حضرت
ایشان آمدم آنحضرت در آن مرتبه مرا خلافت مطلق عنایت فرمودند قدسیه و هم شیخ گفته که حضرت ایشان
مرتبه اول مرا اجازت مرید گرفتن ده کس فرموده بودند مرتبه دویم که بخدمت آنحضرت رسیدم اجازت
تعلیم طریقه بهفتاد کس فرمودند و مرتبه سیم که واقعه مذکور دیده بودم اما بحضرت ایشان آنرا عرض
نکرده بودم آنحضرت مرا خلافت عنایت نمودند قدسیه و هم شیخ گفته که حضرت غوث الاعظم شیخ
عبد القادر جیلانی قدس سره در واقعه دیدم گویا میفرمایند که تو بجانب ما بیا مرا خوف حضرت ایشان در آن
وقت غالب بود بخاطر افتاد که پرورده نعمت حضرت ایشان باشم در جانب حضرت غوث الاعظم بروم
نیک نباشد سکوت کردم و از غلبه خوف از واقعه در آمدم بعد از آن تا یکسال حال بر این منوال بود که هر که را
طریقه علیه نقشبندیه میگفتم در عین ذکر نقشبندیه قادریه از خود حاصل وقت مرید می شد تصرف
روزی کنیزی پیش شیخ آمد و گفت فلان زن این جزوی مبلغ بخدمت شما فرستاده است اتفاقا شیخ
با اصحاب خود سر بمراقبه فرو برده بود چون سر برداشت نظر شیخ بر آن کنیزک افتاد حال او دیگرگون شد
مست وار با جذبه بسیار پیش بی بی خود رفت بی بی عاقله بود دریافت که اثر نظر شیخ بر وی افتاده است
که او بدین حال دیوانه مثال گردیده است از مشاهده حال کنیزک در وی نیز جذبه در گرفت خواست که ترک ستر کرده

بلاد مشیخ بهرود شوهرش بهزار محنت و بیرانگاه داشت که ترا با ستر میفرستم چون این سخن بشیخ
شیخ رسانیدند شیخ خلیفه خود شیخ جوهر انجانه ولا فرستاد و انخلیفه بیرا طریقه فرمود و روزی بغایت
تاثیر نمود کرامت شیخ عبد النبی که مردی عالم و فاضل بود در قریه شیخ و مرجع خلق الله روزی شیخ را دعوت کرد بعد از فراغ طعام بجد شد که مرا طریقه بفرماید فرمود که در مسجد بروی خانه بیا انجا باهم بیعت
کنیم و طریقه بگیرکف که در خلوت بگوید بیعت شیخ دانست که او عار میکند از انکه در حضور مردم مرید خود
فرمود که در خلوت میگویم وی کف که اگر در خلوت بمن طریقه بگوید من مرجع خلقم در مردم شهرت دهم که شما
مستعد عبید و مرد مانرا منع کنم که بهیچکس پیش شما نرود شیخ از غیرت برآشفت و از انجا برخواست و کف تبرید
از دست تو بیاید از شکوه و شکایت پیش خلق بکنی و درین باب تقصیر منمای وی بیشتر شکایت شیخ
پیش گرفت چندروز نگذشته بود که خان و مان او خراب و وی و پسرش دران قریه هلاک شدند نقل
شیخ موسی شوین که در ملک خود جاه و حشمت و منصب ممتاز بود بقریه بکاری لقریه شیخ آمده بود اتفاقا
قابد بدین شیخ آمد شیخ پرسید که شما در کدام سلسله مرید اید کفت مرید شیخ عیسی بلوتام و خلافت از انجا
دارم شیخ فرمود تجدد تجویه کن از من چیزی نشنامیرسد وی سر فرود انداخت و شیخ بتوجه پرداخت
و بزبان بیان طریقه نکمود و روش شیخ بود که محض بتوجه و تلقین طریقه نقشبندیه در دل طالب القا میکرد و
نهال کردار مرغزار دل مرید متصرف باطن میشد نه کردار عت دل مرید بذکر متوجه میکشت بعد الجمله
شیخ موسی سر برداشت و کفت که نسبت شیخ عیسی از جزئی من زایل کشت و نسبت شما با من متمکن
کردید بعد زان که بخانه خود رفت به پیر خود شیخ اسحق اظهار این معنی نمود و او را ترغیب بصحبت شیخ نمود
پسر شیخ با جلالت شیخ زاده کابد بدین شیخ آمد و شیخ بدست خود بتعمیر حجره خود مشغول بود در کل و لای
بدست و پای شیخ رسیده دران وقت شیخ داده آمد و سلام کرد شیخ نگاهی بکابد انداخت

فرمود

فرمود که دست و پای خود بشما مصافحه کنم وی فریاد برآورد که حضرتم بجز نگاه شما نیست که دست
ماست که از خلیفه خواجه محمد باقی قدس سره اعنی شیخ تاج سنبل کرفته بودم از من زایل کشت و نسبت
شما بجای آن نشست و شیخ داده را درون حجره برد و بوی متوجه شد در حین توجه القا در طریقه
نقشبندیه کرد بمجرد توجه شیخ بشیخ اسحق نسبت کشت و چون نشر کف زد مان وی حرکت
و اضطراب و بی طاقتی ازوی ظاهر شد بی اختیار حرکت و خود را بر سقف حجره میزد
و بر در و دیوار حجره افتاد و بوانه وار میکشت و شیخ برخواست زنجیر در حجره از بیرون بست از
صبح تا نیم روز کذشت وی همچنان با بیهوشی و مدهوشی افتاده بود بعد زان شیخ در حجره باز کرد
و نزد یکدیکر نشست و متوجه کشت با فاقت آمد و سر بپای شیخ نهاد و کفت دوات و قلم
طلب کنید که حضرت ایشان در اینجا حاضر بودند و چنین کلماتی فرموده اند بنویسیم فراموش نشود
و فرموده اند عن احمد سهرندی الی اسحق السندی یا اسحق انت ولدی و خلفتی فی جمیع
الرموزات الحقیقیة و الدقیقة و انا مغفور و انت مغفور و من توسل بک ایضا مغفور و
اقرا لحسین خلیفتی مولانا کریم الدین و السلام شیخ باول کف که الحال حضرت ایشان ترا اقلا
دادند همین سند است و بزرا حضت فرمود او بخانه خود رفت و مردم انجای بولی بسیار
کردیدند اول کسی که مرید وی شد میرک مسعود بیک بن احمد بیک خان کابلی است که یکی از
امرای بود علما و فضلا و مشایخ که همراه میرک مشار الیه بودند از راه حسد و غیرت بوی
کفتند که شیخ اسحق مرید شیخ عیسی بلوتیست بدروغ خود را نقشبندیه میکرد وی از ازار
دست شیخ اسحق پشیمان کشت و دو سه روز کذشت که میرک بخدمت شیخ اسحق آمد شیخ اسحق بر
خواست و بخانه میرک رفت از بس که طعن طاعنان در وی اثر کرده بود تعظیم شیخ
اسحق ننمود شیخ اسحق را غیرت در کرفت و از انجا نشست و رجوع القهقری نموده عزل خود

آمد شب میر کرمی رواقعه دید که گویا حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند قدس سره حاضر آن گاه جنان در گرفته
که تمام زمین و آسمان را در میگیرند و گاه چون سوزنها لاغر میشوند و بمیر کرمی خطاب کرده فرمودند که ای
مردک مردان خدا را نمی شناسی از غایت خوف لرزه بر اندام او افتاد و از غلبه خشیت از خواب در آمد
همان لحظه بخدمت شیخ رسید و بعد نیاز و انکسار بر پای وی افتاد و طلب عفو تقصیر خود و گفت
این جماعه حاسد را نیز اگر صلاح فرمایند بگویم که اینها دشمن جان و ایمان من گوشیده بودند شیخ ایشان را فرمود
که اینها را از پیش خود دور کن وی همچنان کرد مرتبه دویم که شیخ اسحق پیش شیخ کریم الدین آمد و برا
ذکر نفی و اثبات فرمود بحر دگفتم و شیخ اسحق در گرفت و از اجزاء او شعله سوزش پیدا شد که اگر آب
دریا تمام بگوزانند کفایت نکند کوزه آب می دادند میخورد و سیراب نمی شد و میگفت که سوختم سوختم
و تا چند روز سخن نکرد و بعد زان شیخ از احوال او پرسید گفت هنوز نمی دانم که کیستم مردم یا زنم در زمین
یا آسمان تعرف شیخ گفته یکباری اهلیه خود را گرفته بهمراه خود بخدمت شیخ شریف حضرت ایشان آمده
بودم چون خواستم که روی اهلیه من گفت بهتر آنست که مس ایم از حضرت ایشان اخذ طریقه
نمایم و روبروی آنحضرت شده رخصت نشوم بخدمت حضرت ایشان عرض کردم فرمودند که وقت خلوت
بیایید بردم و عرض کردم که میخواهد از حضرت ایشان طریقه بگیرد فرمودند خوب سر بمراقبه فرو برند بعد از
دیری سر برآوردند و فرمودند شیخ کریم الدین او را بتو سپردم از تو ذکر خواهد یافت بعد زان هر چند توجه کردم
ذکری روی نمی گرفت بعد از نماز تهجد بکلمه لا اله الا الله مشغول نشسته بودم و اهلیه نیز در عقب من تهجد گذارده
نشسته بود که از زبان من کلمه لا اله الا الله بلند برآمد حال بروی متغیر گشت و جذبش در گرفت و چون نیم
نیم بسمل بر زمین میطپید و دران ایام که شیخ با عیال و اصحاب خود بخدمت آنحضرت آمده بودند ایام
غربت حضرت ایشان بود کم کسی را از مجرمان چه جای غیر مجرمان آنجا بار نبود اما حاکم بود که شیخ و یاران

شیخ دران حریم بار داشته باشند کرامت یکی از مریدان شیخ بیمار بود چون شیخ بر دند شیخ
بعیادت آمد و بر بر آن مرید بر عرش دیگر خواب کرد تا در واقعه حیات و ممات او را
مشاهده نماید خوابش برد دید که گویا لشکر سیاه بوشان پیدا شدند و وی نیز بمیدان
خود دکفته که تا مسلح شدند هر دو لشکر مقابل گشتند و آن مرید بیکبار گویا بر اسپ
بیش دوانده زخمی کرد و از اسپ فرود آفتاد و بر پای او بغلتید و آن مرید بیکبار گویا بر اسپ
خواب در آمد از حیات آمد نفس ها بوسس گشت و یاران گفتند که استعداد کور و کفن او
بکنید هیچکس قبول نمیکرد زیرا که بیماری او بایان شدت نمیدیدند که بموت رساند و می گفتند
یا شیخ از زبان خود چنین نفرمایید بعد از لحظه نفس او دراز کشید و طالب علم که منکر او بود آن
بود در آنوقت حاضر شده که بیرس و مریدی را دیگر وقت ببینیم که چه کار آید شیخ گفت خدایا
اگر بالفرض این محتضر بذکر تو مشغول بود الحال زبان او را بذکر جاری گردان هنوز این
سخن تمام نشده بود که آن نفس محتضر ذکر الله الله شروع کرد و هر کلمه تا از اول بلند تر می گفت
تا آنکه دم واپسین بر کلمه الله ختم شد منکران همه معتقد و مخلص شدند کرامت شیخ کریم الدین
نقل منکر که دو مرتبه آخر که با اهلیه خود بخدمت حضرت ایشان آمده بودم رو بحضرت جامله
بود چون پیاده احرام طاف حضرت آنحضرت بسته آمده بودم پای او می سر ما آبله شده بود
زوجه خود را در خانه نشانی فرود آورده خود در بین بخدمت شریف حضرت ایشان رسیدم
بجرد آنکه بپابوس آنحضرت مشرف شدم مرا در کنار گرفتند و فرمودند که شیخ کریم الدین پای
تو بسیار مجروح شده الله تعالی ترا بخشید و اهلیه ترا نیز بخشید و آنچه در شکم اهلیه تست آنرا
نیز بخشید و چال آنکه دم اول ملاقات بود و ذکر همراه آوردن زوجه و حمل او در میان نماند بود
در حال شیخ علاج سیکوم ماه مجرم در حدود سنه یکهزار و پنجاه و اند شده در قریه خود در مجرم مسکن و مدفون گشت

شیخ حسن بر کار رحمه الله سبحانه از جوانمردان این راه بود و از اصحاب استقامت جامع بین
میان شریعت و حقیقت صاحب مقامات علیه و واردات سنیه و علوم لدنیه بوده از علوم
ظاهره بهره تمام داشت از تلامذه شیخ احمد سمرکندی است که احوال خیر مآل وی سابق ذکر یافت شیخ
عرش آشیان حضرت ایشان را دریافته و باخذ طریقه مشرف گردیده و در صحبت کثیر البرکت آنحضرت
حالات و مقامات تحصیل نموده بوطن مألوف خود مراجعت کرده در صحبت شیخ احمد برکار مجرد
حضرت ایشان قدس سرهما در مکتوبی که باستمداد وی شیخ احمد مذکور نوشته اند رقم فرموده اند که
شیخ حسن از ارکان دولت شماست و محمد معاون معاونت شما اگر فرضاً شما را میل سفری
نشود نایب مناب شما دست التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از
تحصیل علوم دینیه هرگز نرسد و فارغ نشود این بیچاره هندستان هم در حق او مغتنم بوده در حق شما
از قضا الله سبحانه و ایاکم الاستقامه انتهی بعد زمان شیخ احمد برکار بسفر آخرت شتافت
چون این خبر بسمع شریف آنحضرت رسانیدند ایشان یاران شیخ احمد مسطور نوشتند که اطوار
و اوضاع مرحوم مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغول باشند نزد دو یاران چی شده
بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته
بود که اگر مولانا سفری اختیار کنند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر
مراد بود به حال هم مکرر ملاحظه می نمایم شیخ حسن را متعین این امر می یابم این معنی بعضی
یاران گران نیاید که باختیار ما و شماست انقیاد لازم است طریق شیخ بطریق مولانا مناسبت
بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از شیخ گرفته بود شیخ حسن را دران نسبت شریک ساخته و یاران
دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند انتهای کلامه الشریف جمله یاجا
و خلافت حضرت ایشان مسند نشینی و افاده و پرداختن آن نور چشم شیخ حسن قرار گرفت
و با فادت و افاضت پرداخت و بتوجهات غایبانه حضرت ایشان ترقیات وافره

نفحات العرفان

نصب آنعزیز گشت و وی رسایل شریف تصنیف کرده که مجرز از علوم حال و مشحون از بلندی
مقام او هست و همه معارف مندرجه آن رسایل مکشوفات خاصه او بوده و مشهودات مختصه وی
الا ماشاء الله تعالی در یکی از عرایض بخدمت حضرت ایشان نوشته بود معارفی که این بی
بضاعت را انتقاع میدهد معارف شریعت است یعنی هر حکمی از احکام شرعیه در یکجا ثبت کرده
جلت بشهر مقصود وی زایست ازان شاه بان ۲۰ و همین بیت نصب العین است
بیت
با بسفر میروم عزم تماشا کرست ۲۱ ما برو میرویم کرچه عالم ورست ۲۲ تم کلامه
حضرت ایشان در جواب و الا فرمودند مکتوب این معرفت نما بسیار جمیل است و بس عجا و امیدواری
بخش مطالعه این معرفت محظوظ شد حق سبحانه ازین راه بمقصود برساند یم کلامه القدسی
وی در عرض داشت دیگر نوشته که مدتی حیرت در باطن بر وجهی استیلا یافته بود که هیچ
کلامی از کلمات صوفیه و هیچ عبارتی از ارباب اشارات و هیچ معرفتی از معارف اهل
حقیقت زایل نمی شد بلکه همه ان حیرت بوده است پس لاجرم هیچ خود معترف بود درین
عجز و حیرت همه عالم را باطوار مختلف می یافت و خود را با عتقاد اهل سنت و جماعت
معتقد بیشتر از پیشتر میدید ۲۳ و نیز در عرضداشتی نوشته که نماز تهجد میکذارد
درین اثنا معنی یکی و یکس اقرب الیه من حبل الورید را ظاهر ساختند و برده
حیرت بر دریدند تا بعین الیقین مشرف ساختند و از حقیقت آنمقام کما ینبغی زبان
قلم را قاصر یافت از مستمعان فهم آن نمی رسد و بیان آن لب نمی گشاید و در عالم مثال
تعبیر می توانست کرد که مخاطب در جسم روح است و جسم نسبت بروح بلباس است
و روح نسبت بخالق ارواح همین حکم دارد پس لاجرم خالق ارواح از ادراک کردن
نزدیک تر است و این اقربیت حق العبدیت خلق گشت و این اقربیت بچونی و بچگونگی

ازین جهت عالم را بحال عالم هیچ نسبتی ندید بجز خالقیت و مخلوقیت و صانعیت و مصنوعیت
مصراع چه نسبت خاکرا با تو ده پاک ☆ قدس سره نیز در عرضداشت دیگر نوشته اند که نمیدانم با
یاد وصل حضرتش کنه ذات بچون تقدس بروجهی بست داده که خود را معطل از کار مرید بابد و هیچ مناسبتی
با و نگاه مناسب نمی بیند مگر استغنا از جانب قدس و احتیاج از جانب این و باد وجود این هیچ جز از دو
نخود نزدیک تر نمیرسد هم حقیر کز لطایف عشر هم لاجرم دوری از و نگاه بهیچ وجه متصور نیست و عقلا متصور
نیست و لوجه معدوم و این همه از برکت متابعت حبیب او تعالی علیه الصلوة والسلام و تربیت حضرت ایشان
میدانند از بخا امیدواری دست داد مگر آن دو واقعه او شش که بتقریر نموده بودند که حضرت ایشان عنایت
کرده فرمودند که هم توفیق میدهم و هم ایمان حقیقی و واقعه ثانیه آنکه حضرت ایشان را زمین برسیدند که از
ماجه مطلبی فقیر گفت همه را بدهند حضرت ایشان فرمودند پس بیاد دست حقیر را گرفتند و تقریر کردند و
فقیر را حالتی عجب دست داده حضرت ایشان فرمودند که اصحاب این شخص را حالتی درست داده که همیشه
غالب باشد و مغلوب نشود ☆ قدس سره نیز در مرض موت گفته که بشارت یافتم که هر که مرید تست مغفور است
زیاده و نیز در خواستم حکم شد که هر که با تو اعتقاد و خواهد کرد تا قیامت مغفور است ☆ قدس سره
و نیز در وصایا اصحاب را خطاب کرده که عرصه جهان را تصفح نمودم در تمام عالم مثل حضرات مخدوم
زاده ها را کم سراغ حضرت خواجه محمد سعید و حضرت خواجه محمد معصوم نیافتم هر که را از
شما طلب حق جل و علا و محبت ایشان و ملازمت ایشان را سعادت خود
داند حقایق و معارف که در رسایل و عرائض که بحضرت ایشان و حضرات مخدوم زاده ها عالیقدر
نوشته بسیار از بسیار است و آنچه این فقیر نقل نموده ذره از آنست حضرت ایشان در جواب بعض
از عرائض شیخ چنانی برگاشته اند ☆ قدس سره در هنگام ارتحال شیخ پسر رشید او که جوان قابل
مستعد و طالب صادق بود در خدمت حضرت مرشدی و قبلتی خواجه محمد سعید سلم الله سبحانه

بوده است و شیخ غرض آنست که کجاست آن پسر را باد کرد بعد ازان بشارت یافت که خاطر من ازان
فرزند جمع شد که در خدمت حضرت آن مخدوم زاده عالم مرتبت و شرف خلافت و اجازت تعلیم طریقه
از انحضرت رسیده است بحال او را وداع کرده اند و در راه است عنقریب بدیار رسد و کارهای من می نشیند
همچنان بوقوع آمد بعد ازان ارتحال نمود و در عثمان پور که وطن وی بود بیاسود ☆ شیخ عبد الحی سلمه ربه
از اخیار اصحاب و ز بقایای احباب حضرت ایشان بود و هست در اصل از حصار شادمانست و در بندستان
مقیم بلده پتنه گشته و از انجا که شیخ را توفیق رفیق گشت در سعادت ازل همنوا گردید و
از پتنه احرام ملازمت حضرت ایشان بست و بتجرید و تفرید بحمالت و فکارت بدرگاه ملایک
پناه حضرت ایشان قدس سره رسید و بقبول مستعد گردید و در اندک مدت بتوسل خدمت از
مقربان انحضرت و از محرمان راز گشت و اکثر خدمات حضور فایض النور با و تعلق گرفت و در گاه
و بیگاه و خلوت و جلوت بحضور موصوف الدرور میگردید و هر چه مرضی خواست میرسید و جواب میرسانید
و بابرار مختصه حتصاص یافته و فتر ثانی مکتوبات عالیات حضرت ایشان نزادی جمع نموده است مدتی
در خدمت حضرت ایشان بود بعد ازان خلافت داده بوطن باو توف وی رخصت نمودند و میفرمودند
که شیخ قطب آنمقام است چون شیخ در وطن خود رسید مرجع و ماب عوام و خواص گردید
و قبول عظیم یافت مریدان رشیده و خلفا اهل ارشاد ازوی بظهور رسیده و انحضرت
قدس سره الصمد حسب صوبه پتنه در حق شیخ عبد الحی و شیخ نور محمد که ذکر شان بالا گذشت چنانچه نگارش فرمود
فرموده اند و اهل الله شیخ عبد الحی و شیخ نور محمد را نگاشته اند که شیخ عبد الحی هم شهری شماست و
بکوار نمانده است نسخه علوم و معارف غریبه است و چیزهای ضروری این راه باو موجود است
ملاقات او یاران دور افتاده را مغتنم است که نوادره است و چیزهای نو آورده و تازه و بقا تر
او نشانه از جذبه و سلوک نژاد و بیان بلکه او را فنا و بقا امتعار و از گذشت جذبه و سلوک

شیخ حمید از مقوله حفظ نادم کردید و مرا به یقین معلوم گردید که امر حضرت ایشان مر ا
بدیدن شیخ و فهمون که خاطر ما ازوی جمع نیست همین رفع این شبهه بوده است
تم کلام شیخ در سنه هزار و پنجاه و چهار عازم حرمین شریفین بود از پتنه بزیارت
پر انوار ملاذ الملائک پناه حضرت ایشان و ملازمت حضرت مخدوم زادهای کرامی
سلمهم الله تعالی بسهرند آمده بودند بعد ازان متوجه حرمین شریفین زادهما الله شرفا
نشدند و تکریما بر قدم توکل قطع این راه نموده و دران دیار آن بزرگوار را قبول
بسیار روی داده استماع یافت که شیخ بعد ادای حج عازم وطن خود
گردیده بر جهاز که با حاجیان که عازم اوطان بوده نشسته اتفاقا جهاز ما
چند روز از جای خود نجنبید همه حیران شدند و غیر از خلق برخواست آخر شیخ
گفت یاران و دوستان بروند و ما از جهاز فرود آییم و یک حج دیگر میکنیم
که این توقف جهاز برای ماست که ما را نمیگذارند روانی گوید که فرود آمدن
شیخ از جهاز و چون سهم رهی شدن جهاز معاودت واقع شد گویند که این بار
شیخ بحرمین شریفین باشارت حضرت پیغمبر بوده است صلی الله علیه وسلم و سن
شریف شیخ نبوادی شصت سال بوده که بمکه معظمه رفته سلمه الله و ابقاه

خواجه هاشم کشمی قدس الله سره العزیز از مقبولان و منظوران خاص حضرت ایشان
بوده و سرامد فدویان و مقربان آنحضرت از بزرگ زاده کشمیر حشان است
والد ماجد و خواجه قاسم از اکابران ولایت و از علمای مشهورین وارد

مقربتر او آگاه است بلکه توان گفت که او را در ایران گذار کاهست بیشتری از معارف غریبه مکتوبات کوشش
او شده است و مهما امکن استفسار نموده و دریافته است انتهی طریقه شیخ بزل موجود است و سخاوت
و همت و باصحاب طعام خوردن روش عشرت و مشیخیت قدیمه وی گفته که در امیاوی طلب که هنوز در بلده
بودم و ملازمت حضرت ایشان مشرف نشده در واقعه دیدم که قبله است خالی و من در ایران سیر میکنم نا
گاه جماعه در ایران در آمدند و من گویا خواسته ام که خود را از ایشان پنهان کنم ناگاه مرا گرفتند و بهر
بستند گفتم ایشان کیانند گفتند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با اصحاب کبار خویش رضی الله
تعالی عنهم اند مرا بسته از قلعه بیرون آوردند در این اثنا حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه دست
آنحضرت علیه التحیه والسلام شفاعت من کرده برهای دهانیدند و من گویا چون یاران دیگر همراه آنحضرت
علیه التحیه میروم بعد ازان آنسرور علیه السلام مرا بر جهت تمام نزد خود طلبیدند و فرمودند که فلان مهر رو که
با تو صورت نخواهد گرفت من و جماعه که همراه من اند بر شتران سوار ایم و هوا میرویم قدیمه
وی گفته که زمانه که مرا حضرت ایشان بجانب پتنه رخصت میفرمودند که خاطر ما از حمید بلخی
جمع نیست اینرا یکبار نزد او خواهی رفت حیران بودم که بملکلوت چطور رفتن میسر خواهد شد اتفاقا
تقریبی ضروری واقع شد که بناچار بدان دیار باید رفت بشهر پتنه رفتم با خود میگفتم که
شیخ عالم است و از مشاهیر مشایخ این دیار و مرجع اصاغر و اکابر آن ملک من چه خواهم
گفت که او را معتقد بود باز بخاطر رسید که فرموده حضرت ایشان به حکمتر نیست پیش شیخ رفتم
مرا احترام بسیار نمود بعد ازان فرمود که حضرت ایشان و بزرگان دیگر نوشته که محبت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از ضروریات این راه است و من میگویم که آن ولی که در دل محبت
حق سبحانه و تعالی باشد محبت دیگری را در آن جرسان گنجایش بود گفتم محبت آنسرور
داعی محبت حق است سبحانه که گفته من یطع الرسول فقد اطاع الله موید این معنی است

اوستادان مرزا شاهرخ پادشاه بدخشان بوده است خواجه میگفت که آبا و اجداد من
از منتسبان سلسله کبرویه بوده است و من نیز در اوان طفولیت بصحبت بعضی خلفاء آن خانواده
متبرکه رسیده بودم لیکن بمناسبت فطری و رابطه جبلی در عنفوان شباب باشارات دل را بسلسله
حضرات خواجگان نقشبندیه بستگی داده بودند اما نمیدانستم که کدام راه بر از راه نمایان
این شاهراه دست مرا بگیرد و کدام یکی از منعمان این سلسله عالیشان مرا بکرم بپذیرد و در
آوان کشاکش این اندیشه مرا رنجوری فرا پیش آمد و در غلبات آن حال بر زبانم میرفت
هان بمرکب زین نهید که مرا بهندستان می باید رفت بعد از شفاء آن رنج و پس از آن حرفهای
جنون سنج تقریبی در میان گشت که ناچار سر از پای نشناخته بمملکت هندستان بعد از سالی
در آن کشور شبی در محفلی حدیث حالات عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ ذکر یافت
بخاطر فاتر گذشت که آیا این قسم مردم در زمان ماضی بوده اند و در این زمان وجود بدارند و یا
از دیده ادراک ما مستور اند و در این اثنا شبی در خواب نمودند که صاحب دلی در رسید و گفت بر
خیز که فلان عزیز در فلان موضع در مجمع اهل دل نشسته است و ترا میطلبند بر اثر آینده آنجا رفتم
بزرگی را دیدم که بحلیه ارباب صفا بر صفه علیا مراقب نشسته و اصحاب او پایین آن صفه سر در
پیش افکنده نیز مراقب اند مرا نزد آن بزرگ برد آن عزیز سر از گریبان کشید و دست خود
بگشاد و دست من بگرفت و گفت بخوان اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا و من میخواندم و اشک از چشم
میراندم و چون بیدار شدم از مضمون فتح مشحون و سبب نزول آن پی بمقصود خود بردم چون
خاتمه این سوره امر باستغفار بود از آنجا شاهراه توبه گرفتم بعد از این بچند روز در بر

هانپور بخدمت

هانپور بخدمت مرشد الزمان حضرت میر محمد نعمان که در آن بلده معظمه از خلفای
این سلسله علیه بر مسند ارشاد و هدایت بودند و از کاسات و جذبات قلوب طلاب
می ربودند شتافتم و ذکر و مراقبه این سلسله شریفه از ایشان برداشتم و مدت بخدمت
ایشان بسر بردم تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس از
سهرند مرا طلبیدند باجابت آن خلاصه دودمان سیادت و نقابت بملازمت گرامی
آنحضرت بسهرند رسیدم و قریب دو سال در سفر و حضر متشبث دامان فتراک ایشان
بودم فوایدی که این غریب در این مدت قلیله از فواید کثیره آنحضرت یافته و انوار
که از آن آفتاب عالمتاب بر روزنه این دل شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر
نتابد و بر منطوق آن بوقوع آمد انتهی الحق خواجه در این مدت یسیر بیمن توجه و قوت
تصرف حضرت ایشان باحوال باطنی و مقامات معنوی و حالات عجیبه و کمالات غریبه
رسیده و مورد الطاف کثیره و اعطاف عظیمه آنحضرت گشته و از محرمان اسرار
و از خلوتیان حضرت ایشان شده و بخلافت تعلیم طریقه از آن عالی حضرت مشرف
و مستسعد گشته و بامر آنحضرت به برهانپور نشسته جامع جلد ثالث مکتوبات
قدسی آیات حضرت ایشان آن جناب است صحبت او بغایت تاثر داشت مردم
آن دیار چون مور و ملخ و چون پروانه بر شمع میریختند چه فقرا و چه اغنیا قبول
خاص و عام داشت و معتقد خیه همه بود و مدار آن دیار بوجود مسعود آن بزر
گوار بوده است خصوصا این معنی از اثر نفس نفیس آنحضرت قدس سره بوده

که در جواب عرضه داشت وی انگارش فرموده اند که در وقت مطالعه کتابت شما انبساط
و انبهاج شما دران نوا حی بسیار در نظر در آمد و ارسخت لله الحمد و المنه عاذلک کوکبه
در هنا پور در ایام کبر ارشاد و هدایت خواجه روزبهان الخطاب بجایی سوار میرفت و اعیان
و بزرگان در جلو خواجه بسیار غلو داشتند چنانچه کثرت ازدحام خلایق دیدن خواجه را
انکساری روی داد و کفت من که باشم که لیاقت و قابلیت این قبولیت داشته باشم
این همه اثر کلمه مبارک حضرت ایشان است که روزی در ماده من فرموده بودند و آن
چنانست که وقتی در لاهور این فقیر و بزرگان بسیار در جلو حضرت ایشان میرفتیم
من دران هجوم در لای افتادم آنحضرت بمن مهربانی نموده فرمودند که خواجه نزدیک است
که تو سوار باشی و الکابرو صاغبر و اعیان در جلو تو بروند و حضرت ایشان در باب خواجه
بشارات عالیه فرموده اند و آنچه در مکتوب هشتاد و دوم از جلد ثالث بنام حضرات
مخدوم زاده ها کرامی در بیان بشارت و قبولیت ایشان بدرگاه سلطان حقیقی واقعست
مرقوم قلم مشکین رقم حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس گشته که ازان مار
ثالث خاطر در آزار ماند که قبول نکردند کاشکی نوکران بادشاه قبولش فرمایند
بعد ازان باندک مدتی آن عالیحضرت قدس سره فرمودند که آن یار نیز درین حکم ایشان
داخل شد و بدین خصوصیت قبولش کردند مراد ازان یار ثالث خواجه است و نیز در
مکتوب بیست و ازمکاتیب جلد ثالث که هم نام حضرات مخدوم زاده ها کرامی است واقع شده
خود سیه اولین و آخرین را علیه الصلوة و السلام و نوشته آنسرور علیه السلام اجازت می
برای آنحضرت نگارش

برای آنحضرت نگارش فرموده اند که یکی ازیاران مهتمند من درین معامله است چنانستماع یافته که مراد ازان
یار مهتمند که میان چیو بود میان آنسرور علیه السلام و میان حضرت ایشان قدس سره نیز خواجه است و در
خواجه نقل نموده که روزی حضرت ایشان بحکم آنکه امانعت ربک فحدث از عنایات خداوندی چنانچه
که درباره آنحضرت بوده بهت از خصوصیات درجات خود که تعلق بحشر و نشر داشت بیان میفرمودند این فقیر
الطاف و اعطاف آنحضرت را درباره خود دیده استفسار نموده که این مسکین را دران مجمع گاه بکدام خدمت شتافتی
حضرت سرفراز خواهی نمود و بچه خصوصیت ممتاز فرمودند که تو میترک مجالس ما خواهی بود خواجه در ایام
مفارقت خود راز آستان فلک نشان حضرت ایشان عرضه داشت های محتوی بر احوال ارجمند و بمقامات
بلند بخدمت آنحضرت مرسل میداشته اینجا بایراد یکی ازان که مبین ازعلو حال و کمالات او بست اکتفا
میرود

قد سیه عرضه داشت بنده مهجور آواره دیار هنا پور محمد الهاشم الکشمی بعرض خدمه آن درگاه اقطاب پناه
میرساند که بتوجه عنایت خادمان آن آستان عرش نشان مقرون صحت و عافیت بشهر مذکور رسیده و بلا
ذمت جناب سیدی مرشدی سلمه الله منشرف گشت و غلام ذره ها را حضرت را سلامت یافت امارزداغ
جان گدازی که از محرومی آن درگاه بردل و از دوپای طالع در کمال بزبان کدام حکم و بقلم کدام زبان بعرض
بیان آرد بیت ای جان جهان آینه کیرد ۴ خود کوی که با تو زمن کاچه چونست ۴ اگر نسیم توجه و تفرقه ایشان این غبار
تیره بر راه افتاده را باز بسر اموں آن آستانه ملک نشانه رساند بیت مرا کشند طبانچم بکردن اندازند ۴
کشان کشان چو سگانم بکوی یار برند ۴ چون شکایت را پایانی نیست و خود کرده را درمانه ازین دراز و غم
بعرض احوال دام و برهم آیم زیرا که آنحضرت بوقت رخصت تاکید تمام باین کمترین غلام امر فرموده بودند که
درین مفارقت صورتی بگذراند باید که بزبان خامه بعرض مارساند حسب الامر العالی جرات مینماید قبله گاها
مجملی ازان احوال که در حضور اقدس بسمع منشرف رسانیده بود بعرض میرساند تا طیبا که بآن درین غایت

بحران بتوبه حضرت ایشان ملحق گشته معلوم گردد بتوبه والا معامله فنا بجایی رسیده بود که وجود و ثبوت این آن را باصل داده بود احکام عدمیه را بعدم فرستاده وعینی و اثری بکلی از این گشته خود را نیز نیافت مگر بثبوتی که کالفاعل عدم بر بود یا بود بعد ازان چنان دریافت آن کمالات که باصل داده بود گویا ازین پس تا قایم است بآن ثبوت مذکور چنین بعرض اشرف رسانیدند بود فرموده بودند که آثار ظهور بقای خاص است بعد ازان خود را که عدم صرف میدانست و ازان کمالات را از اصل میدید و گاه آن ثبوت را بحقیقت خود میدانست و آن کمالات را قایم بان بالجمله در عین فنا باقی بود و در عین بقا فانی و ازین جهان معلوم گردیدند که آن ثبوت نیست مگر خود وجود داد تعالی آنرا نیز باصل داده و میان ظل و اصل مزایله متفقود یافت بخلافت ما یظهر فی المرات الظاهر فلا جرم بسیر صرف بظهور نیاید چنین بعرض رسانیدند فرمودند اکنون دایره نفی تعلق بامکان باید بآن داشت باتمام رسید الحمد علی ذلک بعد ازین نیست مگر معامله اثبات که بوجود متعلق است لفظا بزبان مبارک گذرانیدند که بهمه ازین دایره نقطه نصیبی که ترا از ولایت ابراهیمی علی صاحبها و علینا الصلوت و التسلیمات مناسب استعداد تو بود انجام یافت گرداننده کارخانه نفی و اثبات و سر حلقه این ولایت علیا خلیل الرحمن است علینا و علیه الصلوت و السلام الی یوم القیام و این بنده نیز بعد ازین عرض داشت که هم دیرینه بود که حضرت ایشان حدیث مخدوم داده عالم مرتبت خواجه محمد سعید را باین فقیر در قدم محترم حضرت خلیل الله صلوات الله علیه انداخته اند الحضرت از غایت نوازش این بنده را در آغوش مقدس گرفته احقت فرمودند انتهی معروض داشته بود و نیز واقعه دیگر که هم دران ایام معروض بنده بود که حضرت ایشان باین بنده فرمودند که کار تو از ذکر نفی و اثبات نیست بذکر اثبات محض اقدام بعد استماع آن واقعه حضرت ایشان از ذکر نفی و اثبات منع فرمودند بذکر اسم ذات بتوجه اشرف امر نمودند بعد ازان فرمودند که یک دقیقه دیگر در معامله نفی بسر دقیق ماند که باید تا نیز بظهور آید و آن اینست که چنانکه عدم مرات عکوس کمالات وجودیه بود و تو آن عکوس را دران فنا باصول آنها دادی همچنین وجود را مرآت صور وجودیه عدمیه حکام و آنکه هر چند

او تعالی از خود و کمالات خود را نه بیند اما احکام مرآت عدم را کما یکرفته می بیند این دقیقه دقیقه دریاب و آن احکام را بعدم صرف داده و آینه خود را صاف بین بمحض عنایت آن قدوه ارباب ارشاد و هدایت این دولت عظمی نیز بحصول پیوست و رخت بکارخانه فنا را تمام کشیده و بقا نیز باندازه آن جلوه کرشمه و نیز بنوبه خاص بهره دستگیر آن اسم جزوی که از مرتبه وجود مبدا تعین این سالک بود بقای میسر گشت وجود را که خود مکر عدم مقید بآن ثبوت خود و خود را قایم بآن اسم یافت عجب تر آنکه با وجود این یافت مورد انانیت آن اسم نبود تعین خود را در آن تشخصات ملحقه نیافت مگر صور و هیئت متمثله اسم که او بود دریافت صورت برآمده بود چنین تمثل بر وجه الامین بصورت و هیئت قلب و الله المثل الاعلی هست بصورت جناب قدس ذات لیکن در هر صورت تا خود را خود یافت دران وقت ازان او الوقت و وعالم هذا حضرت المعظم استفسار معنی ان بیت شیخ عطار اعلی الله تربته نمود که فرمود است نمی بینی که شاهد حسن بیمثل نیافت از فقر کامل تو رنج کم بر چنین فقر کامل نیست مگر فقدان تمامی آثار امکان و عدم وجود آن بحصول پیوست فقر کامل میسر شد پس سرور فقر او سلطان انبیا او ابا الطفیل او علیه الصلوت و السلام و التسلیمات چه فقر کامل بنیابه که خاک روبان آستان او ابا الطفیل او علیه الصلوت و السلام از نعمت او ریزه خوار سیده حضرت ایشان که جلال مشکلات دروی اند فرمودند مراد شیخ از فقر کامل فقر تمیز تعین وجود بیست یعنی تعین محمدی نیست مگر تمیز علمی حضرت ذات کویا ایشان همت علی او صلی الله علیه وسلم ازین شوق فقر تمام خواسته است که آن تمیز نیز مرتفع گردد و آن مجال بود کما یلیق علی عارف هذا الامر رای سنی پس یافت او فقر کامل گفتن باین معنی باشد الغرض حضرت ایشان باین غلام درگاه خود بعد چند روز ازان الحاق مذکور فرمودند تا اقرار مبدا تعین تو و عبد الغنی خود او در یم مشهود کرد

که بقا بآن تر امیر شد و بعد ازین بشارت در حصول برکات خلت نیز مژده دادند و این
مکین آنچه از این دولت فهمیده بود نیز بعرض رسانیده بود و از نسبتی که بملاحت تعبیر نمودند و آن از
خصایص ولایت حضرت ایشان بود نیز از راه تمکین بر جراحت این عاشق دل افگار نخسته بودند بدین تنگ
ازان دریافته بود بعرض اقدس رسانیده بود فرموده بودند که همین علامت ترا بفنا و بقا مبدل انقلاب ما
که این نسبت از خصایص آنست و از غایت بندهپروری بر زبان مبارک آورده بودند اگرچه دیگران ما سالها
درین فنا فقاه بسر برده اند و مجتهدانه دیدند اما فلان باندک زمان از فرط محبت ما از نسبتهای خاصه ما بهره
ور شده بعد ازان فرمودند که روی به نزول داری قبل ایام رخصت فرمودند که نزول هم شده و باز تر قی هم بحصول
پیوسته اما بحال در نظر کشف ما بخصوصه نمیدانیم مکتوب الی قبله دو جهانی و ولی کعبه آمال و اقطاب دایره کاملهم
عیار و مس اخلاق آرزوی که بران بچیده بود آن بود کز از جزئی بکلی بل بر مرکز آن کل که معبر بملاحت است
ملحق گردد و آن ملحق بملحق بمخصوصیات خود رساند و از اصل الاصل بهره اتم بخشد نیز ازین در بلده
متبرکه اجمیر هم بشارت حصول آن داده بودند و حصول آنرا در حق این غریب بمحض فضل حواله فرموده
و مثل او را بعد لک دفتر چیزها نموده هر چند از نسبت خلت که بصباحت معبر است بصدقه آن
حضرت بهره دارست اما دل مجروح ازفتار نمک آن غلامت است و این ریاعی از سوزش آن ملاحت ازدل بر
زبان آمده ریاعی از زلف تو آشفتگی ما بر تر ماست * کاشوب جنون بر نصیحت ما بر تر ماست * شوریدگی ملاحت تو بچیده بدل
کز وی همه عیسی دگر مریم ماست * بعض علوم که درین میان اضافه نخوده اند اگر وقت دیگر میاد آیند بعرض اقدس
خواهد رسانید چنان می نماید که سیر را روی به پیرول کمتر است و توجهی بعالم غرابه باوجود امر آنحضرت
بتعلیم ذکر طالبان و آحاد ما این اما بسبب عدم توجه بعالم خود را بان معنی بمناسب می بیند الحال آنچه
گردانست سرکان الله ولم یکن موبه موبه شمار و الان کجا کان است و نیز در علی بقا غایب و در علی
فنا

باقی است در نقره

باقیست در نقره آخرین از حضرات رساله قدسیه قدوة الاولیا حضرت خواجه محمد پارسا
قدس الله سره الاقدس که متعلق از کلمات قدسیه سرآیات عروة العارفین حضرت خواجه بهاء الحق والدین
رضی الله عنه است بنظر در آمد که چون معامله عارف بآن رسد که در عین فنا باقی گردد و در عین بقا فانی چون
در عین بقا فانی بود علم باشد اما ازان جهت که در عین فنا باقی باشد نظر نموده اند که بقای علم است
یا حقیقت آن چیست میدانستم که بمقابله آن گذشته باشند آخر چنان دانمودند که چون در عین بقا
فانی باشد فنا، در علم کجا، دارد که معامله بر بقا بمعنی است و علم آنجا ثابت اما چون در عین فنا
باقی بود آنجا علم بقا نتواند نمود که علم ازان مفقود است که بمعنی بر فناست و نیز دانمودند که علم
مدرک معامله فناست یعنی که علمی که عارف ازان علم باین نسبت فنایه مطلع میشود بر نهایت
ازان نور و آن علم که بکمالات بقایه متعلق است گویا آنرا بجا سوی ما بجری علی لسانک الا
ستهلاک بر داشته اند نه انکه آن علم لسانک الحاق یافته باشد بل در مرتبه خود است که علم
واجب بسیج باشد ازان مرتبه نظر بر بابین معامله دارد چنانکه بر توی آفتاب بر روزن خانه ا
واجب معلوم کرده و آن نور خورشید هم چنان در مرتبه خود باشد زیاده برین نمیتوانم تعبیر نمود یکی
بتائید فاضه علم از باطن اقدس حضرت ایشان رب زدند علاوه ظهور نسبت را درین ایام
بدو طریق تعبیر بهم گاه باعث ظهور نسبت فکر و ذکر و توجه و تکرار و طاعت چنانچه بتوسل آن ها را
کشف میکرده و گاه باین و آن ازان سوال سودا آوری عظیم فرو میرسد و سالک را بتمامه از خود می
رباید بخود شش و اصل خود شش مشغول می سازد طریق ثانی و طریق ثانی از اول الطف می نماید و بسیر مرادی و
محبوبی و سیر معشوق معبر می شود و بعضی اشیا دیگر از حد این این شهر تجاوز نکند از اینجا بود و آن
از ظهور کلام نسبتی فائض شد که جز بحضور نتوان بعرض رسانید انهی همه از برکات نیم نظر خلاصه

آن درگاه است والا این ناقابل است همت را باین گفتگو چه نسبت ❊ شما چو شطر بحر اندر بردوات
بردومات ما زتست ای خوش صفات ❊ گدای کز خجالت دارم انیت که این بنده را بمرحمات خود داند
واین کرکین سگ آستان خود را بازبانستان خوانند بیت الهی آن سوء نازم رسان باآن دلبر دلنواز
زم رسان سرم را بود منزل آن آستان بسر منزل خویش بازم رسان انتهی خدمت خواجه از
فضایل صهبل وعلوم رسمی بهره تمام وسهم کامل داشت وخوش محاوره وشیرین سخن ونیکو
خلق ومتواضع بوده است حکایات نیکین بادا های نازنین ادا کردی وسوز وگداز از تقریر وتحریر
وی پیدا و هویدا است تا نگاره هیچ از آن عزیز مرمز سر حال و ذوق بوده است از راه مقال حریف
ومستمعها دفتر فتگ باز دیدار او روشن و مبرهن میگشت و در تاریخ وفات او عالی دیر او ده
واشعار دلفریب و ابیات جان نشین و دیوان دلآویزی و مثنوی های جان خراش و رساله
های لطیف خواجه اشتهار دارد و بعضی از آن اشعار نگاشته آید غزل
هست تا زلیده بآموی مجنون آشنا ❊ تار جان من بود با تار قانون آشنا ❊ گرنه بیگانه هوش آشنا بودی کجا
گر درون بیگانه خلق است بیرون آشنا ❊ کاشنا مرمردمی چون مردمان چشم مخ ❊ تا نگردی از هجوم گریه با خون آشنا
خال آن لب دیده ای غلطها ماند بگاه ❊ با جهان مرچون شود زین کونه افسون آشنا ❊ ریش دل نا سور شد زان گیسوی مشکبار
زخم این پیکان نمی ماند بافسون آشنا ❊ پل بر د بر کار گردون از هلال ماه ❊ هر که شد با قرب نعل وارزون آشنا
شهد دل را بیخبر نا داند زهر ❊ گربود صفرا زشم با فلاطون آشنا ❊ خواجه در منقبت حضرت امیر
ابیات چند در بحر مثنوی گفته مثنوی ❊ ذ با بل را تمنای شکر شد ❊ بدین سودا سوی هر بار شد
رسید از بخت هر تهمان جان کاه ❊ بدوگانی شکر ریزی بنا گاه ❊ به پیرامون دوگان محو حوالت
گز آشوب سفر سازد نفس راست ❊ نگردد گام شیرین را بنا گام ❊ بناگه عنکبوتش کرده در دام
بسان توجه بردازاز جگر ریش ❊ بسر مرزد دو دست از عالم خویش ❊ من اکنون آن زبابل نوایم

بقیه افتاده با دست ایام

بقیه افتاده با دست ایام ❊ که از دست عدم سودای شکر ❊ بدوگان وجودم گشته رهبر
مشامم بوی آن شکر ندیده ❊ جهان در دام خرامم کشیده ❊ شکر خاطو طبیعم در خوش محبوس
زهندستان شکر ماند صهبا بوس ❊ چون یاد آرم شکر غلطیدن پیش ❊ زنم بر جوب آهن سینه خویش
کنون چون ذکر هندستان در افتاد ❊ مراد عود جگر در مجمر افتاد ❊ که آن قند کاکه شیرین تر ز جانست
کنون در خطهٔ هندوستانست ❊ یکی زین تنگ شکرهای شیرنگ ❊ سرایم کز شکیب آمد دلم تنگ
دلا سودا نیا شهریت دهند ❊ که اندر بای او نهاده سر هند ❊ سواد شش زلف خسار فتوح است
غبارش طوطیا چشم روح است ❊ غبارش طوطیا چشم روح است ❊ ازین شهری که نامش معشر آمد
بعهد من عجایبها بر آمد ❊ چه معدن معدن قند مکرر ❊ بشکر است این شکر فشانی
ازو پیدا بهر شهری دوگانها ❊ روان در دست جانها کاروانها ❊ توانند جست خود دایم نشینی
بدست این کاروان را کاه بینی ❊ جهان یک ذره قندش را بهانست ❊ ولیکن مشتری غیر از گدا نیست
شکر خشم زنامش کام جانها ❊ نی شکر کشم کلک زبان را ❊ ز اسم خاکم اهل بشارت
باسمش گر مسیحا شد بشارت ❊ بود هر حرف نامش رمز غماز ❊ الف از راستی انگرخته راست
بود قلاب حا در لحن نامش ❊ که او صاف شما آمد بکامش ❊ دهان سنه میم تا باشد بخندی کو
زبده در کار عمر مرشد او ❊ چهارم حرف کان چارست دال ❊ که او از چار نعمت دارد افضال
به دست و دلایت جمله افراشت ❊ پس از شیخ نبوت نوز بر داشت ❊ زنامش اول آخر شمردم
از انجا سوی رمزی راه بردم ❊ که شخصی نام هر اولی و اخری ❊ ز رحمتها است در یای این معما
همر تنها بحمد او سمی نیست ❊ چه گویم با کسی کو محرم نیست ❊ ز تجدید بدیش حدیث گفته شنو
کسی داند که در عشقش گرو شد ❊ هزار اندر چمن دستان گذار است ❊ که این کل رونق باغ هزار است
تر از نیست فهم راز بلبل ❊ به بین کل کز ندارد در نظر کل ❊ سراپا نسخه اخلاق خلاق

بزهر منفقت تریاک فاروق ✻ مهین فرزند فاروق است چو آب ✻ کنون نطق از زبان او کند آب
ز هر یک نقطه اش چون نافه تر ✻ شمیم وصل جانان میزند سر ✻ دل کان از برودت در زکام است
چو در نافه اش کرد مشام است ✻ زعرفان گرچه صد دریا روان کرد ✻ یکی گفت و صدی دیگر نهان کرد
اگر ظاهر کند اسرار موری ✻ دراند از دو هفت افلاک شوری ✻ بسی پیران نیارند شش فلک را
چو من لب تشنه نیم نگاهند ✻ بحر ان همت بلند این شاه ✻ که ماند تشنه در اجماره دره
ملاحت های ذاتی را درین خوان ✻ بناز طرف جیب الله نمکدان ✻ صباحت های آن قند مصفا
سرخوان خلیل الله موسا ✻ عنایت بان زمین آخر در انجیخت ✻ بجام فطرت والا او در نجیخت
خلیلا بخ بخ کام سینه ریشم ✻ شود یک شب کنی مهمان خویشم ✻ نمک پیرای بر ریشم زان ملاحت
مگر حراحر می آگه از طریقه ماست ✻ که گاه قهقه صد گریه در گلو دارد ✻ کجا ست سوزن مژگان کجا ست تار سرشک
که پاره پاره دل من سر رفوه دارد ✻ پلاس فاختگان دانه از چه آبیده است ✻ که سرو باغ نشینی بطرف جو دارد
کهر نشانه او دل برسم هر دش ✻ ز کفت کوی لب بسته گفت کو دارد ✻ هزار مژده بدیوانگان عشق که یار
هزار سلسله در هر یکی مو دارد ✻ بکعبه سجده کنان خلق بجده ها شم ✻ بدیر می که دل کعبه رو بر و دارد

قصه وی گفته دران ایام که حضرت ایشان مرا بالطف و لحظ صورت خود امر فرموده بودند مرا راه عشق ایشان بحضرت
ایشان کشوده بود روزی این رباعی بنظم کشیده بسمع شریف آنحضرت رسانیده بودم **رباعی** ای آنکه ملایک بکمینگاه
قدند ✻ دل سوختگان عشق آسیمه تواند ✻ کان ملک و لعل تو آورده بکوه ✻ عالم همه در شور شکر خنده تواند
آنحضرت بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که بیت یکی متضمن قدح بزرگ دیگر بباید ملایکه بس بزرگ اند ملایک را
مگس قند کسی گفتن مناسب نیست مرا برای اشتهار این بیت مولوی روم **بیت** بی عنایات حق و خاصان حق ✻
کرملک بشکند ستستن فرق ✻ بخاطر گذشت بمجرد خطور فرمودند که مبادا با این بیت مولوی روم تکیه کرده باشی که مراد
مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود و نیز مولوی کرملک بشکند گفته یعنی اگر فرض کنیم و گوییم که ملک بشکند
یا در سکر حال از مولوی سر زده باشد **قصه** و نیز وی گفته که روزی در حین تلاوت سوره بنی اسرائیل با نه

فتحه علی عمر

فتحه علی عمر نافله شب عرض این بیچیز یک مقام محمود رسید بخاطر رسانید که مکرر ادای نماز تهجد
در غیب از برکات مقام محمود که مقام شفاعت است دخل خواهد بود از حضرت ایشان باید پرسید
بهمین نیت بعد از فراغت بحضرت ایشان آمدم در اثنای سعادت دو مخبوط بودند چیزی مرا دیدند پرسیدند
که تهجد را لازم داری معروض داشتم که اکثر اوامر باید فرمودند هر که خواهد که از مقام محمود که مقام شفا
عت است بهره تمام گیرد لوکه نماز تهجد را ملتزم باشد و همان آیت را تلاوت فرمودند که عسی
قدم آنحضرت نهادم و معروض داشتم که من اکنون بهمین نیت استفسار این سر عبادت
رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بدانگ عرض کنم بظهور آمد و دیگر وی گفته که چنین
حضرت ایشان بهر یکی از مخلصان مکتوبی نگاشتن فرموده اند این فقیر را نیز مقتضای این
معنی در دل خطور کرد و نیز در خاطر گذشت که آن مکتوبی که بنام من صدور یابد خاتمه مکتوب من
باشد که من آخرین و فروترین مخلصان حضرت ایشان ام آنحضرت از راه اشراف باطن
معلوم شان شده مکتوبی بمن نوشتند و در آخر آن نگاشتند که با این مکتوب که بنام خواجه
هاشم است مکتوبات این دفتر را که بر طبق عدد رسل و اصحاب جنس بدا گشته ختم نمایند
فصل مرادی مکرمته قدس سره یکی از مریدان خواجه مرکفت که من جزوی نیاز خواجه خود
خواجه محمد هاشم کرده بودم که از راه من فروخته نشود آنرا با ایشان بگذرانم اتفاقا چنین
من بفروخت افتاد دو سه روز بر آمد که نیاز او ادا نشد روزی در کیسه خود مبلغ بود
که بخدمت خواجه آدم فرمودند نفله درین رزی که در کیسه تست مرا هم شرکتی است چه ادا نشد
بمجرد استماع این سخن حال بر منهج دیگر گون شد با نفور و میل نیاز از کیسه او در آورده بایشان گذارد
و نیز یکی از مریدان خواجه نقل کرده که در عالم سپاهیگری محاربه حضرت را بر بعیت اتفاق افتاد
مردم ما بر طرف جان خود کرفته مرکب نجستند من نیز خواجه را یاد کرده اسب خود را دواندم

اتفاقا دران هر یک حال اضطراب وقت از خانه زین اسپ جدا شده بزمین افتاد
درین اثنا خواجه حاضر شده مراتبوت تمام برداشته بخانه زین اسپ نشاندند و فرمودند
درست بنشین و درست نشستی و فرمود که بروسلامت خواهی رفت حق تعالی ترا بتوجه ایشان
بسلامت آورد و اکثر لشکریان ما انجا مقتول گشتند انتهی بعضی جزءهای غریب و عجیب ازین قسم
خوارق از خواجه شنیده شده است اما چون کوس اهل زمانه از سر بر غرض نیفتاده و هوس اکثر کارانرا
درک نخواندکرد بنابران خامه را ازان گفتار بکنار کشیده و بتاریخ سنه در بر پا نور
رحمت نخود رحمة الله علیه شیخ آدم بنوری قدس سره از مشاهیر خلفا حضرت ایشان بوده
واز اجله اصحاب آنحضرت بوده در مجلس پیر فواید کثیره و احوال و مقامات عظیمه و درجات
منیعه از علوی استوا و میموده فطرة و منهاد بل از توجه تقرب پیر نزرگوار و فوز بمقامات عظیمه
حاصل نموده بخلافت آنحضرت مستعد گشت باتباع سنت و رفع بدعت موصوف بود بجمال
و سر بیت و طریقت متوصف و مذل موجود بطریق سادات جهان معروف و موسوم و علی و
خادم و قادم و فرزندان بلند و درویش نیاز مند بسیار و مرضیه آن آن سر کرده بود طعام بجمعیت تمام
باطهارت تمام در دهان نیک گیشان وی طبخ میفرمودند و علی الموبه قیمت مرخود در باد
همه را در مجلس پیر راه توجه و تفضیل غنا بر فقر دران محفل گذاشته امر معروف و نهی منکر را
این شیخ بود خصوصا با اهل دنیا را مهر بتسلط و غلبه حرف میزد که کسی یارای آنکه جهان
سخن نگوید و با این همه شدت و عنف عجب تر آنکه سخن بگیر داشت بهر که گفت و هر گفته
در مستمعان مانر افتاد و همان لحظه توبه و انابت آمدند کلام او غالب یا دراهم موصوف
بود یا بیان حقایق و معارف کلام رسمی از زبان شیخ کمتر استماع یافته و از فرط غلبه ظاهر کلام
مشابه برسمیات بوقوع آمده در ضمن آن موعظ و حکمی بود و صحبت شیخ زر ذخایر مکاشفات

و معایب اخلاق و از صحبت دنیا دون تطهر و تنفیه بخش بوده است شیخ درین زمانه از مشایخ مشهور
این بر پا مسکونت خلفای شیخ بمابه رسیده و مریدان بمابه الف بل زیاده غرض که قبول عظیم داشت
در اکناف و اطراف ارض مردم فوج فوج می آمدند و بسعادت صحبت و انابتش می رسیدند بسیار
از اوقات جماعه کثیر فقرا و درویشان صفا کیشان همراه شیخ می بودند و این همه را عالی الشویه طعام
میدادند و وطن اصلی شیخ روضه است و مادر از جانب پدر سید بوده است و جده از قوم افغان بنگش
از انجا به بنور که قصبه ایست از مضافات حضرت سهرند صاحبان باحمد بیجا عن آفات توطن
کرده است فقیر بشیخ نزد این حقیر نقل میکرد که والده من میگفت که والد من در رویا صلی الله علیه وسلم دو واقعه
دید که آنحضرت علیه التحیه دست مبارک خود بر سینه بکیر بمالیدند و چیزی از انجا جدا کردند و آنرا
بپدرم دادند که بخور والده من گفت که آنرا بخورد بعد زان والده ام بمن حامله شد اکنون هر المعلوم
گردید که وجود من ازان عطیه سنیه علیه الصلوات والتحیه است فقیر و هم شیخ باین فقیر فرمودند که
والده من فرمودند در واقعه دیده بود که جرعه از خمکده بر افروخته اند و بسقف خانه آویخته اند چنانچه
این خواب را والده من بوالد من گفت والد من تعبیر کرد که از تو پسر نور انی متولد خواهد شد فقیر
و هم دران باین فقیر میفرمود که من اول از خدمت جابر حضرت خلیفه حضرت ایشان که احوال وی بالا
ذکر یافته طریقه گرفته بودم و احوال عالیه بحصول پیوست چون بخدمت حاجی وارد ات خود را گذارانیدم
فرمود که زیاده برین مرا حال نیست اکنون در خدمت حضرت ایشان بروید باجازت جابر بخدمت
حضرت ایشان بپوستم و سوانح حاصله خود را بعرض عتبه علیه رسانیدم فرمودند که این مبادی
احوال است کمال بنور کجا است بخاطرم گذشت که ظاهر التشویق مرا اراده دارند و الا نه ازین بیش

احوال

کسی با من سخن میگفت یا من بکسی سخن میگردم نمیدانستم کلمه چه گفت و من چه گفتم
و اگر کاهی بر باز میدارند تا میدیدم که هیچ عبارتی از آن هیچ قسم نه از دنیا و نه از دین در آن راه
نیافته است و از آینه هم صاف تر است اما نمیدانستم که کجا میروند بعد از آن بقوله تعالی تنزیه و تقدیس
پرتو انداخت و تشبیه و توحید رخت بر بست حضرت حق سبحانه
را غیب الغیب یافت لا غیب الا هو هم از تنگی عبارت میگفت و الا این لفظ را هم در
آنجا گنجایش اطلاق نبوده او را العالم هیچ نسبتی بهیچ وجه ثابت نمیگردد نه ذات و نه
صفات او تعالی چیزی نمی بیند یا از جناب قدس او هیچ چیز غایب و حاضر از
درک و بیرون نیست از یافت و برتر از یافته و رسیده و جلا و تجلی و باکمال بیکس و تنها میدانست
و کاهی غلبه این پندار بحدی میرساند که جامه ها چاک کرده صحرا ها بگردد و کاه بران میآورد
که خود را بهلاک رساند و از غم نیافت و نایافت خلاص کردد و اکر اوقات از این معنی کریه باد
سینه خراشیها کرد اما حضرت ایشان هیچ نمیدانستند بحیثیتی که بر فتح سبیل باو خود میدیدند که
در میان آمده تسلی میدهند باز بعد از مدتی باین حال عود میکند و باز ایشان تبسم
میفرمودند و از آنجا که حق را سبحانه از عالم مستغنی و بی نیاز میدانست و خود را دور تر از دور
تر میدید به از سلب ایمان و عذاب اخروی بر خود هیچ نمیترسید و این یافت بغیب داخل حجب
ظلمانی بود بعد از ان آن حجب ظلمانی منتهی شده و شروع در حجب نورانی افتاد و آنرا قطع نموده
بمرتبه حیرت رسید که در نظر هیچ کس نمیگذاردند و بتفصیل بران اطلاع نمیدهند
و در اینجا که بیش از این حاصل شده بود قسمی دیگر بود در ان حالت بعد بر حجاب

یعنی اولی

بتعین او تعالی میکردد و چون بدان مقام میرسید از ان حجاب نور او را در یافت
اما در این حال هیچ جا تعین نمیکردد و هر جا که نیخ زده و میخواست حجابی که در نظر میآمد از
آن با کلیه او را میدریافت بلکه غیر یافت و بحیرت و حیرانی بیشتر مرتبه تعین او
تشخیص تمام فرق کاری و حجب معامله بود و امیدها و دست میرسید بکدکر
بود که این حال در حضرت بعرض ایشان رسانیده در این اثنا مخدوم زاده اعظم خواجه محمد صادق
در حضرت آخرت روی آورده حضرت ایشان را مخاطب کردانیدند که شنیدید خطاب معروف است تسلیم نمود
بزبان فرمودند بلی شنیدیم این احوال حیرانی بر سالکان وارد میشود اما شکر کن که در
عالم تنزیهیات در این کار تشبیه نیست که آن هزار مرتبه اقدام است و موجب ضلالت و وبال
اکثری از صوفیه از وی باین تشبیه بر قدم رفته اند شما را از کذر تنزیه و دعوت بتشبیه میکردد
یکبار این نکته حضرت ایشان عرضه نوشته بود آنرا بخوانند و بر ایشان معرض نمایند قبله من
مراتب تنزیهیات بحیث التقدیس و التنزیه هر روز در یک ساعت بوجه دیکر منکشف میکردد
و وقتها این عجب بطرزهای غریب مکرر بظهور میآمد اما بعد از کذشت آن حال کم است کسی یاد بماند
بلکه مسلب مطلق میکردد بطریقی که کویا کمالت نداشته است مع ذلک بران عهده دارد
و چیزی دیکر مانع است یکی آن که یقین ان دارد که بران حضرت منکشف میکردد که احوال طالبان
چنین است خصوصا حال این حقیر که باطن خود را محازی باطن شریف آنحضرت کاه میبیند که
هر چه از کمالات باطن شریف میریزند در باطن این حقیر نیز ظاهر میشود و چه بسا اوقات که
صورت در آینه که محاذی صورت است و چه دوم آنکه در کتب و رسایل حضرت

ایشان دیده شده که احوال و مزایده را مسبوق باعتبار نمایند بلکه گویند ذاتا
بیست که بحول احوال تواند رسید احوال را چنین اعتباری نمی‌نهند بلکه گویند آن دارد
که بون از تحول آن احوال بیاید جالا الکه باعث این همه کستاخی حرست آنست که مدت یک
ماه کم نباشد که من در عالم دیده‌ام این بیش موجود و متحقق می‌دانست بالکلیه از نظر باطن من
قطع شده است و بعدم بکجا شده و نسیان آن تحقیق یافته بنابر است استغراق قدسیان را
بود باسی نیز موجود نیست و دست بستجا موجود بدان تنزیه که تصور آن بایشان و خاصه قصور
باستحالت آری اینقدر می‌توانند گفت که آنجا جز حرست و نادانی ثابت نیست و اثبات
احکام و اعتبارات و اوصاف مسلس و مشوشه در آنجا عین مرتبه است در این حالت بطریق
التفاتی شد که این فقیر بعد از اتمام دایره عروج قلبیه امید که بر صحت و سقم آن اشارت
فرمایند و نیز در این مقام خود را از محفوظات ذوق می‌باید تا معلوم شود حضرت ایشان
در جواب فرمودند عین صفا و نقاوت است که ولایت بآن متحقق می‌شود محذوم و داده اعظم
از آنکه نوشته بودم که آنچه در باطن آنحضرت میرود در باطن بیچون ظاهر می‌شود تعجب کردند که
بسیار بلند است حضرت ایشان فرمودند که جای تعجب است که وی بقدر استعداد خود فیض
میبرد و این مصراع خواندند بقدر آبخانه حسن تو می‌باید و بعد از ان عرضه داشت دیگر
نوشته که حضرت سلامت اکنون اندکی از غشوه کاه و سکر آن میبرآورده است عالم در نظر در
مدده اما آثار او هم و خیال می‌باید نظر بقرست که سابقا نیز ظاهر شده بود که آنجا
علم تحقق عالم درشت و جهال غالب بود و در اینجا با غلبه حال علم تحقق و ثبوت آن نیست بلکه علم

و یقین را اینجا

و یقین را اینجا و حال است حضرت ایشان بعد مطالعه این حال فرمودند که حال اصل است حضرت خواجه
ما آثار فرق بعد الجمع میگفتند روزی بخدمت آنحضرت نوشت که حق سبحانه ورای الوری او ورای الا
سماء و صفات و ورای شیون و اعتبارات ملکه دارد و وجود چیزها حضرت ایشان در جواب فرمودند که این
الوجود
حال اصل است بر معتقدین نیز گذشته است شیخ علاء الدوله سمنانی میفرماید که فوق العالم الوجود علم الملک
در عرضداشت دیگر نوشته حضرت سلامت هر گاه در قبر قرار میگیرد و احوال اهل آنرا از عذاب و ثواب و ایلام و
انعام معلوم می‌نماید گاهی بخصوصیت عذاب و ثواب و گاهی بقرار مکدر و گاهی منور می‌بیند و اگر بر سر مزار
بزرگی میرود و اثابت و تتمم او در جنت معلوم میکند و الطاف و مراحم آن بزرگ را خود مشاهده می‌نماید
و گاهی عوارض نیز مکشوف می‌شود و بعد از استفسار بانقرض بسیار وجه آنرا از آن بزرگ معلوم می‌نماید
روزی بزیارت والدین رفته بود و وضو ساخته دو رکعت نماز گذارده بعد از ادای نماز گفتم
اللهم اجعل ثواب ما بهاالنبیا و جمیع الانبیا و آل و اصحاب کل من الانبیا و جمیع الاولیا و تبعهم بارواح والد
بلفظ اجر که رسید ارواح جمیع متعلقان آن مغفرت ملحوظ دارد بر همین انگیختند تا ایشان نیز در حق خود همین
گفتگو می‌نمایند بوالدین ثواب جزیل برسد فایده ندارد لهذا بحج و تقرع می‌خوندند که بخیتم و در مقبره
شیخ ابو بکاری خود را انداختم دیدم که در چار دیوار شیخ ندرا مدند و محروم بازگشته بایشان وعده کرد
دم که وقت مراجعت نسبت بجمله شما فاتحه علیحده خواهم خواند خوشوقت شده رفتند و در روز مراجعت شیخ نیز کار
در آمد شیخ برخواست و تواضع و تعظیم کرد و الوان الطاف و مراحم بجا آورد و وداع کرد از این
و بار در این بلده استیلا یافته محفوظ خواهی ماند حضرت ایشان در جواب فرمودند که حضرت خواجه اجمالا ما
اسرار اهم مکشوف نبود اعتباری نمی‌نهند طریقه این ان در زیارات مزارات آنست که مجازی قبر خود را

از جمیع نسب خالی ساخته بجمیع همت متوجه صاحب قبر می‌نشینند بعد از آن هر چه بباطن ایشان فایض گردد
از آن حال صاحب قبر دانند و در صحبت مردم بیگانه نیز طریقه ایشان چنین است آنها را اعتباری نگیرد
که در عجب خواهی افتاد و عجب سد راه است وقتی دیگر بخدمت آنحضرت عریضه نوشته که حضرت سلامت
چنانکه از جناب قدس الله تعالی جهل و حیرت متحقق بود علم نیز بآن منتظم گشت گویا که اجتماع نقیض بوقوع آمد
تنزیه سابق که ملاحظه اضافات در آنجا ساقط بود و جهل متحقق بر حال خود است و اثبات صفات مر ذات را
و علم ذات موافق مذهب سنت و جماعت متحقق اما نه از آن قبیل که در آن واحد هر دو حالت اجتماع یافته
باشد بلکه این زمان علم است و اثبات اضافات اما اگر نظر کند که آیا تنزیه سابق در باطن ملحوظ هست
یا نه هر چند ورود این علم هم بر باطن است می‌باید که آن تنزیه بهمان طرف است و این زمان این علم
هم بوی یکجا می‌شود و وقتی دیگر هم نوشته که حضرت سلامت در آن حالت که جهل و حیرت متحقق بود از سلوک
این طریقه ناامید شده بود از این جهت که آیا استعداد خود را نیک می‌یافت و در آن آیا زیاده
گنجایش نمی‌دانست و التجا و تضرع بحضرت صمدیت از این ممر از خدمت صادر شده بود حق سبحانه
و تعالی بتوجه شریف آنحضرت میدان باطن را وسیع ساخت و آرزوی القا معلوم ساختند که این وسعت
میدان باطن که در نظر داری وسعت میدان دایره روح است امید که بر صحت و سقم وقوف یابد
حضرت ایشان بکمال بشاشت فرمودند که جهل و حیرت به از علم و معرفت است امیر المؤمنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده اند العجز عن درک الادراک ادراک هر چند معامله بجهل صرف افتد و
کار به تنزیه صرف می‌افتد و بوصول اقرب است سعی کنید که حال از جهل بعلم فرود نیاید و ظاهر با باطن در این
معامله متحد گردد آری بعد از نزول علم به از جهل است و بعکس در عروج و حال تو حال عروج است نه نزول و

دیگر نوشته که حضرت سلامت

دیگر نوشته بود که حضرت سلامت ظهور امور غیبیه بر اقسام است اول آنکه از غیب بگوش باطن می‌شنود
و این امر چنین است گاهی بلفظ عربی و گاهی بفارسی و گاهی بهندی و گاهی بی عبارت فهم مطلب میکند
حق را سبحانه غیب الغیب می‌یابد این معنی همچو کلام متکلم منسوب نمی‌یابد اما در اول دهله پیدا است میداند که
از حق است سبحانه لیکن تعلق آن بحق جل و علا مفهوم نمی‌شود و ظهور آنرا جهت معلوم نمی‌گردد و گاهی
چنان می‌شود که عرض مهمی میکند و منتظر جواب می‌ماند بیک بار می‌بیند مثلا اسم الیم یا اسم الفقیر
التماس میکند باسم الکریم و آن مهم باسم الکریم جواب میدهد و این فقیر این معامله را مطالعه
می‌نماید و بجواب آن اسم تعین تام حاصل میگردد و گاهی چنان میشود که ترک فعل و ترک امری جانب
اطمینان قلب و رجحان آن بر آن حکم میکند و گاهی امری را بر نهجی که شنیدنی است می‌بیند
مثلا شخصی است صحیح می‌بیند که او بیمار است و دیگری است او را بصورت میت می‌بیند و مردی است
در سفر غایب خواهد که موت و حیات وی معلوم نماید خود را از برای این معنی جمع میکند و اگر او در نظر
آمد چنانکه اجساد در نظر در آید میداند که او زنده است و اگر بطرز ارواح بظهور آید معلوم میکند که او مرده است
و گاهی عالم را بنهجی در خارج است در باطن خود احساس مینماید از زمین و آسمان و کوچه و بازار
و غوغای خاص و عام علی هذا القیاس حیات و موت را از این فهم کردن خود آسان است حتی که
در آن وقت اگر توجه نماید آنچه در دلهای انسان است معلوم سازد از آنجا که صفا دارند و این معنی
با او را حاصل میشود اما آنچه در حق حضرت ایشان سلمه الله و ابقاه در وقت حلقه ذکر بظهور می‌آید
این است می‌بیند که ایشان گویا در سینه این کمینه مربع نشسته اند و در عین غیبت و بی شعوری
برخواستن ایشان بلکه قصد برخواستن ایشان معلوم می‌نماید و گاهی این علم مخالف واقع
نشده واقعه می‌بیند که گویا بمدینه معظمه رسیده ناگاه بمزار سید الابرار علیه الصلوة والسلام

آمده و بدر کنند بس عمارت سنگ سیاه فراخ آن کنند بقدر یک کوه باشد و مردم بسیار بزیارت آن کعبه ابراهیم علیه الصلوة والسلام میروند و میروند و عنقریب بسیار دوران منوار ملایک گذارنده من نیز درآمدم قبر آنحضرت را دیدم و بوسیدم و مستم است و یک وجب از زمین مرتفع و شتم آن نه بآن روشنی است که دیدند سنان میگذارند که مسطح بندرج بر دوش زینه تا ساخته از میان مستم میسازند و تصویر نوری در میان مرتفع نه بلکه تمام قبر بشکل تصویر است که در میان قرمز کشند بخاطر رسید که در کنند آن سرور علیه الصلوات والسلام قبر ابوبکر رضی الله عنه هم هست و در انجا مع قبر نمایان نیست گفتم ظاهر از دره خاک آمده باشد کاندی گرفتم که خاک از بالای آن قبر دور کنم تا قبر ان نمایان شود از بر قبر انور علیه الصلوات والسلام شروع کندن کردم قبری نیز امد گفتم شاید از روی آب اند که فرود تر کنده باشند یکبارست بدست تقدیر کردم و کندن آغاز نهادم قبر یافتم و انجا را کافتم خاک را از چپ و راست آن برداشتم و قبر چنانچه ملحوظ بود اصلاحش دادم باز بخاطر رسید که قبر حضرت عمر رضی الله عنه نیز در کنند حضرت پیغمبر علیه الصلوات والسلام بوده است برابر قبر حضرت ابوبکر رضی الله عنه چند کاندی زدم تا از قبر بیافتم گفتم مگر قبر حضرت فاروق از جهت ادب صدیق اکبر فرود تر کنده باشند انجا دست بدست بیمودم و شروع در کندن نمودم از جانب سر قبر خاک پاک برداشتم و قبر نمایان شده بود که گویا موذن اذان صبح گفته بر ان نماز رفتم باین نیت که بعد از ادای نماز تمام قبرا نمایان خواهم ساخت درین اثنا بیدار شدم **واقعه** مرا میند که آنسرور علیه الصلوة والسلام در مسجد فقیر نشسته بقبله دو زانو نشسته اند بنده از بیرون درون مسجد در امده دیدم که آنحضرت نشسته اند بلا اختیار خود را بر قدم آنحضرت انداختم و بعد زان بر خواستم و بر دو دست بر داشته چانکه

برای دعا و عابر جز الاخذ انتهاکس نخورد و بیاد رسول الله صلی الله علیه وسلم عنایت فرمایند آنحضرت این آیه خوانده سبحان الذی اسری بعبده لیلا الجوزان فرمودند که در خانه تو فرزندان نرینه پیدا خواهند شد اتفاقا دران ایام فرزندان در خانه این فقیر پیدا شدند بعد زین بده ماه در خانه فقیر پسر آمد محمد عارف او را نام کردم و بعد زان دو پسر دیگر و دو دختر پیدا شدند تا آنکه حضرت حق سبحانه بطفیل و بشارت آنحضرت علیه الصلوات والسلام و انجیه یا جال هفت پسر دیگر و داد **واقعه** مرا میند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام بجهت تسخیر بندستان با لشکر تمام نهضت انداخته اند و تا بر بندر و حضرت آورده اند بشکر گاه ما هم انند مخدوم زاده های ما قدم را عنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم را خاطر جمع کرده اند و بندر را تسخیر نموده اند و صلاح و ایشان کنند شتر و این حقیر را خدمت سواری آنحضرت بهنجار سوار کرده اند و تکلیف کرده اند که سوار شدن و فوج بستن تکاسل نورزد تا وقتی که آنحضرت از مرهند برون آمده اند و سه کروه از هر انند شهر کجانیت اکبر آباد فرود آمده اند چون صباح شد آنحضرت سوار شده از یک تیر پرتاب بلکه از ان کمتر رفته باشند مخدوم زاده فرود آمده اند من در خاطر گذشتم که آنسرور علیه الصلوات والسلام انجا منتظر الله و لشکریان دیگر ایام انتظام میکنند و بخدمت مخدوم زاده میگویم که در حین سواری آنحضرت علیه الصلوة والسلام باید که شما پیاده راه در رکاب سعادت مآب میرفته باشید و درین اثنا منحنی گفت که ازین دروازه که بر سر راه واقع است جمال جهان آرای آنحضرت علیه الصلوات والسلام بیرون خواهد آمد و بر سر آن دروازه گنبدی است بلند و بر سر آن گنبد طاقی است بلند و بر سر آن طاق کلسی است زرین و بر سر آن کلس مهی است زرین و بر سر آن مه آفتابی است زرین و بر پیش روی آنحضرت از غایت انفعال خسوف کرده است و زرد و بی نور گشته است و آنحضرت سعید بوضع سیاه در پیش نور آرای و بر بر پیش روی آن مسطح نشسته اند غایتا جمعیت خود را باک میدارند و باره میکنند و نیخ اند و لشکریان همه بر زمین نشسته اند

از عنایتی لذتا که از رویت جمال با کمال آنحضرت بافتم بیدار گشتم تا مدت عمر بیاد آن لذات در دل این فقیر تازه بود **واقعه** دیگر دیدم که سرور کائنات صلی الله علیه و سلم در خانه این فقیر مسند توران کرده اند و من بر عوایش نشسته ام بر بوریایی نشسته است که با از بیرون خانه حضرت غوث الثقلین قدس سره در دیوار آمده بلا آنکه دیوار شق شود چنانکه کس در آب رود داخل خانه شده بکار به و مضطرب و در زاری آنحضرت افتاده و گفته یا رسول الله شنیده بودم که این جوان چه گفت و اشارت بمن میکند اما از زاویه بصورتی و نسبتی نه از روی غضب و شکایت از خوف عجب این واقعه بیدار شدم و توبه و انابت کار آمدم و در آخر امر مشخص معلوم نکردم اما انتظار میدیم که از غیب در آن زاویه چیزی واقع شده بود یکی آنکه یا مخدوم زاده خواجه محمد سعید میکفتم که در جمیع امور مطابعت سرور کائنات علیه الصلوات والسلام کار است اما در جمیع مشکل که آمد از کسب چه خواهد بود دوم آنکه شخصی از فرزندان سعید که در قبر حیدر آباد بخیی عیسی زند که کسی نشنیده و حدیث پیغمبر علیه السلام آمده که مرد و زن را در یک جا دفن نکنند این سخن بدان امری است معنوی نه صوری که چه استخوان را چه باشد بدان این هر دو قول نا بکار گشتم **واقعه** دیگر دیدم که کوبا جایی بوده در غایت خوبی و کردآن باغچه است مدور و خوش اسلوب و در کنار آن ایوانیست بس عالی کوبا در آن ایوان فضل پیغمبران علیه الصلوة والسلام نشسته اند و این حقیر در جایی که آب در او میخیزد بر قدمی نشسته است و شخصی پیش من کتاب حدیث میخواند در معنی لفظی غیر مستانس در ماندم و ام آنحضرت علیه التحیه از ایوان بر آمده و در باغ تشریف آورده اند و قدمی کرده معنی آن لفظ را فرموده اند و کنایت در از زبان مبارک شنیده و ملازمت آنحضرت تا بسر دروازه همراه کرده این اتمام حدیث را بر خوانده و آن حدیث بلفظ یاد داشتم اما بلوشتن فرا نکرد **واقعه** دیگر دیدم که از مغرب در دروازه مرحمت مرغابیه و مرغابیت سوار است و بدین حقیر نیز حمله دارد

دیگر سالکان و مخدومان کرام ازین حقیر میدانند نیز همه بندند بقصه نماز فرود آمدیم جایی رسیده در آنجا وضو خستم و آب خوردم و چون از انجا باز آمدم در باطن خود میدانند و دانند و من با این جماعه در نقابایی عبارت گفتم قال الله سبحانه لی فی غفر الله لکم **واقعه** دیگر دیدم که در شهر عظم آباد در ایوان کلانی و صفه عالی مکان در ملازمت حضرت ایشان قدس سره نشسته ام در ویشی از بیرون در آمد و بفقیر گفت که حضرت خضر علیه السلام بر در ایستاده اند و مستطلبند اشارت و اجازت از آنحضرت قدس سره یافتم با لوهر خواستم و بیرون شتافتم دیدم که حضرت خضر مصورت جوانی خوش زیبا نیکو روی سفید رنگی نوزایش بر در ایستاده اند سلام کردم بجرو آمدن چیزی نا بریشه اند و من در عقب ایشان میرفتم سیر سلک و طرق آن بلد و من نمودند در این اثنا عرض کردم که حضرت مرا از نسبت خود بهره میدهند فرمودند که تو نسبت از کی گرفته ای که ترا و عوام عالم را ارشاد آن بسنده و آن اشارت بحضرت ایشان نمودند از انقاقات آنکه در سیر و سلوک حضرت خضر علیه السلام بهمان راه و دروازه حضرت ایشان معاودت نموده بودند کنا که حضرت ایشان در آنوقت بقصه از خانه بیرون آمده اند حضرت بیش شدم و بحضرت خضر علیه السلام گفتم که حضرت ایشان را در باید حضرت خضر قدم بر جنده بجانب حضرت ایشان رفته مصافحه و معانقه کردند بعد ازان فرمودند که قطب است و از یکدیگر خصمت ساندند و من در خدمت حضرت ایشان ماندم و ایشان حضرت خضر علیه السلام برفتند **واقعه** بعد از انتقال حضرت ایشان قدس سره در واقعه دیدم که کوبا حضرت ایشان در کوشک رفیع و ایوانی وسیع که طول آن نزدیک بیک کروه باشد مسکن دارند و کوبا از قصور جنت و این حقیر نیز در آنجا کوشک کلبه دارد و در

از آن ایوان خانه دیگریست که درون آن خانه دیگریست مانند آنکه در حمام حجره متعدده
یکی درون دیگری میشمرند میگویند که این دوزخ است بخاطر این مسکین گذشت که درین خانها
در ایام دوشنبه نمایم که گذیم مردم در دوزخ در اندازه اند از دوی سه خانه در گذشتم و بدر
دروازه آخانه که در آنجا مردمان معذب میبودند رسیدم دیدم که دربسته است شخص
بر در آن ایستاده با و گفتم که میخواهم که تا اهل دوزخ را تماشا کنم آن شخص گفت از آن او دست
که حضرت ایشان قدس سرهما از دیار رحلت نموده بجنت علیا تشریف برده اند بحکم ایشان
دروازه دوزخ بسته اند و آنرا مسدود گردانیده بحال بنظر ایشان هیچ کس بدوزخ نمیرود
بازگشتم و این حاجرا بخدمت حضرت ایشان عرض نمودم فرمودند که راست گفته است
موکل دوزخ الحمد لله قدس سره علینا باز داشته در حجره حضرت ایشان قدس سرهما یک جدید بر
مصلای قالی پشمین نماز گذارده اند و جانماز بر قدر جهار ذراع مالک سجده بر پشمین مفروش
و طریقه ایشان مذهب بوحنیفه رضی الله عنه در موضع مسجد قدری جامه پشمین با آن
مصلای پشمین دوخته بودند و شبها بران مصلا نماز گذارده بودند و بران قطعه جامه سجده کرده
اند چون آن پرده جامه شوخگین شده خادمان آنجامه را فرو دوخته و بجای آن جامه نو
همان قدر دوخته اند این مسکین آنجامه شوخگین را که بغایت متبرک بود گرفت و در دستار خود نگاه
داشت که بخانه خود برده آنرا در جای نیک بتعظیم تمام نگاه خواهد داشت اتفاقا شب در آن
این فقیر نماز عشا را خوانده بخواب رفت و آن جامه بر سینه او در دستار همچنان
از دولت و عظمت و ولایت آنحضرت در آن شب جمال جهان آرای آن حضرت سید علیه السلام

دوازده با ملک زیاده

دوازده با ملک زیاده بخواب دیدم هر بار بیدار شدم و باز بخواب میدیدم و باز آنرا بر حضرت علیه السلام عرض
میکردم در حجره در ایام بخیر ران کتاب حضرت اقدس شب جمعه نهم جمادی الاول دیدم که در بابل در
نهایت زیبا و دروازه دارد و بنهایت عالی حضرت ایشان را دیدم که در دروازه آن باغ بر تخت
بادشاهانه نشسته اند و دو سه کس دیگر نزد آنحضرت بر بساط نشسته اند با ادب تمام سر فرو هشته
دست بر هم بسته گویا جان در بدن ایشان نیست و مردم بسیار در فتوج علی التوالی والتواتر میآیند
و این درویش گویا در حضرت ایشان درون میرود و بیرون میگردد و مردم که بسیار در فتوج میآیند
و میگذرانند این مسکین از حضور حضرت ایشان بهره دارد و در بخ دارد سیار دوده ادویه با تحیر
نیز در آن مجالس مقدس ایشان فتوحات بدست خود مرحمت فرمودند در حجره دیده میشد که حضرت
ایشان گویا بر هستند تقیت نشسته اند و دست مبارک خویش بر قطوکاغذ می نویسند قبل ازان
بران مهر خود میکشند این حقیر را گویا فرموده اند این حضرات ترا طبس را بنام هر کس که باشد باو
برسان و این خدمت رسانیدن بمن حواله شد تخمین بر قطوکاغذ بدست خاص نوشته
اند که قبل بدانین و بالای آن بمهر خود مزین ساخته با نهایت مرحمت و عنایت عنایت فرمودند
و من آنرا بقصد آنکه باو تواضع از دست مبارک ایشان گرفتم و در دستار خویش نگاه
داشتم بعد ازان کاغذی دیگر بمهر خود عنایت فرمودند که دران کاغذ نوشته بودند قبل المال الله
و فرموده بودند بوی برسانی و این مرد عالم و هم درس فقیر بود و میدید که حضرت همچنین بر پرچه کاغذ
مهر میکردند و قبل ازان هیچ نوشتند و باین حقیر میسپردند و من بهر کدام میرساندم الی ماشاء الله
تا آنروز آن وقت چنان معلوم شد که قبول او در هر فرد از افراد عالمیان باختیار حضرت ایشان
و الذا نوشته اند و این حقیر را مقصدی این خدمت ساخته اند در حجره شبی در واقعه میبینم که گویا

حضرت ایشان قدس سره در روضه منوره حضرت نشسته اند و مریدان و طالبان در پیش ایشان حلقه
زده اند بعد از آن عرض می نمایم که حضرت ایشان سرور کائنات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اند و
جماعه که حلقه کرده اند صحابه پیغمبر اند در این اثنا دیدم که جبرئیل امین از آسمان فرود می آید تا آنکه بخدمت آن
حضرت علیه التحیه رسیده و سلام حضرت علام جل جلاله با آنحضرت رسانیده و باو پیغام باندک
فاصله بود ازو بخشش من بیکبار از اصحاب آنسرور که معلوم من نشده بود بگفتم که نزول جبرئیل انقطاع
پذیرفته بود بالحال دیدم نزول جبرئیل را بشنیدند گفتند که جبرئیل جهت تناول سور پیغمبر همواره فرود می آید
فائده حضرت ایشان همواره در ماه رمضان المبارک ختمات ثلاثه قرآن می شنیدند با وجود کبر سن
و ضعف بنیه و از هر طرف مردم دیگر را التماس میکردند و اکثر مردم را عفو ده یا غلبه می نمود بخلاف حضرت
ایشان را در این استماع قرآن در تردد عفو ده یا غلبه این چیز عرض کرد که حضرت سلامت تمام مردم را
عفو ده یا غلبه می بردازد کرامات ایشان است که هرگز پیشانی نمی آید فرمودند که شنیدن کلام پاک خدا
در اینجا گنجایش بود کشان کشان بجانب خود می برد فائده روزی حضرت ایشان در میان بسیاری اصحاب
فرمودند که لغت نیست که هر السنه ارباب این طریقه جاری است معنی آن چیست عرض کردند که حضرت
خود کرم نموده عنایت فرمایند یکی برد پیش انداخته و معنی گشتند چون ازان فرمودند که مراد از نیست
نیستی است که میان سالک و حق است بیچ فائده روزی یکی از خاص اصحاب در حضور این فقیر ازان
حضرت پرسیدند که سر جلیت که در ذکر لا الله الا الله ابتدا از نافی نمایند و بعد تا بر گشتند از اینجا بجانب
کتف راست آورده بر دل ضرب کشاند که سر مراقبه بخود برند بعد ازان فرمودند که در این تصور نقش
لا پیدا می شود فهم می فهم فائده روزی این فقیر از آنحضرت قدس سره پرسید که در اخبار آمده که
آنسرور علیه الصلوات و السلام در نماز امر ع و اتم بودند یعنی نماز را از همه سریعتر تمام می گذاردند و هیچ

دقیقه از دقایق ادا سر فرو گذاشت نمیکردند این معنی چه طور تواند بود فرمودند که مردم در نماز و قضایات بی جا
بسیار میکنند اکثر سر با مشغول ارکان و آداب نماز باشند ولی جا تعلل و تعطل ننمایند نماز ایشان بتیز
امر ع و اتم باشد فائده روزی در مجلس مقدس آنحضرت حاضر بودم فرمودند که در شریعت غرا در نماز
تکلیف احضار قلب نکرده اند خضوع و خشوع که مرجب شرع فرموده است که نظر را در قیام بسجده گاه
دوزد و در رکوع به پشت پای و در سجده به بینی و در جلسه بکنار خود لیکن سر در این معنی آنست که بند کردن
نظر را تاثیر بیست در جمعیت خاطر دل و هر که چشمش بر کنده نشود و دلش بر کنده نشود روزی که این
چیز را متعلق فرمودند گفتند که هر چند چشم پوشیدند در وقت ذکر متر طنیت اما تا ذاکر ملکه دل نکرده
چشم پوشیده هم مشغول باید کرد که چشم فراپیش داشتن را اثری عظیم در حصول جمعیت است حضرات
خواجگان قدس الله اسرارهم در این باب حدیثی روایت کرده اند و آن حدیث را بر خواندند خوش گفت

بیت اگر چه دیده بود با سبان تو ایمن ☆ بهوش باش که نقد تو با سبان ببرد فائده روزی حضرت ایشان
فرمودند که از معنی حدیث نبوی علیه الصلوات و السلام که حب الشهوات من الایمان آنرا بخاطر فقیر داشت که ایمان را بمحبت
که بر صفات است که الحضرت علیه الصلوات و السلام بوسیله او را از ایمان فرموده اند توجه در این باب کرده شد
اگر معلوم ساختند که مردم با وازونه سای هر دو یکسر میکنند و آثار شوم می نگارند و ازین راه با کره عداوت
دارند پیغمبر علیه السلام فرمود که محبت کرسه از ایمان است یعنی هر که او را دوست دارند و با او نیکوئی می نظر
و التفات نخواهند کرد و نظر از کفر است و ترک آن از ایمان فائده روزی بتقریب محبت سگی از خدام
خواجه اکه نام وی مرزبان آرزند در مجلس اصحاب فرمودند که قلب را بمقلب نسبتی است خاص که هیچ چیز را آن
نسبت با دل سخانه کاین نیست هر چند قلب کافر بود پس امیدی دل هر دل که باشد یقین است که بقلب رحمانی
حق است بیچاره که امید این جا بجا بر سر ایت کند فکیف که این نسبت و خصوصیت در میان ایشان باشد فائده حضرت ایشان

میفرمودند که در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب میخواهد چه این رعایتها همه ذکرات
زبر اگر یاد کردیم مرست سبحانه و تعالی توفیق باد تا این حقیر را رساله در علم قرائت بقاعت عربیه بدست اقتدار بخاطر
رسید که آنرا بخضرت ایشان بگذرانم که آنحضرت بعلم قرائات وقوف بسیار دارند بهمان نیت آن
رساله را در ابتدا شروع کردم و بخدمت شرف ایشان مشتاقتم بعد از آنکه دولت ملازمت آنحضرت در
یافتم بحضور دیدن و رسیدن این حقیر فرمودند که در اینوقت چه میخوانی گفتم رساله ایست در علم قرائات از نقل خود
برآوردم و بر دوی دست خود نهاده و نزد ایشان بردم از دست بنده گرفتند و مطالعه نمودند بعضی از
مواضع تردد را از آنجا تحقیق نمودند بعد زان بجانب من نگاه کردند و تبسم کرده فرمودند چرا این
چیزها را بنیک گذرانیدی گفتم حضرت سلامت فقیر همین نیت آورده است که بگذراند حضرت
ایشان کرامت کردند آنحضرت رساله را قبول نمودند و در خلوتخانه بالای طاق نگاه داشتند چون
از انمجلس مقدس مرخص شدم در دل این حقیر خطور کرد که این رساله نادر و لطیف بود که حضرت ایشان
مطالعه آن اینقدر حظ کردند اگر پیش من بودی و یا تلاش میکردم بعد زان گذاردمی بهتر بودی
روز دیگر وقت نماز پیش چون دروازه خلوتخانه کشودند این حقیر بخدمت ایشان رسید که در حضور
ساختند به بنده خطاب نموده فرمودند که ای فلان امروز در قیلوله می بینم که آن رساله را از من
مرطلبی اینک رساله در طاق است ببر و بگیر خوف بر من غالب شد که آنحضرت بر خاطر اقدس مطلع شدند
اما انظهار خاطر خود مرا زیبا ننمود عرض کردم که حضرت سلامت این واقعه احتمال تغییر هم دارد
که بنده طلب بتعلم قرائات از حضرت ایشان میکند فرمودند چنین نیست چیزی دیگر است دل خود را
به بین که چه گفته است فقیر بر گاه و اجلهٔ ذکر حضرت ایشان می نشست صورت
آنحضرت را پیوسته در دل خود نشسته می یافت و مشغول می بود تا آنکه حلقه آخر می شد

جلد نهم

چون مرخص میشدم که بصورت حضرت ایشان از دل این مسکین برخواست چون چشم وا میکردم معاینه می نمودم که
حضرت ایشان بیشتر برخواسته اند یا بیشتر تخیر اند بر تخلف نموده بودند هیچ تصرف حضرت
ایشان بر دلهای طالبان کرامت شبی بر بستر خواب نیم بیدار بودم که گویا دو کس آمده بر سر من نشستند
هر چند قصد کردم که خود را خلاص نمایم خود را خلاص نتوانستم یقین دو طاقت نشد که کرا خوانم و لاقوة الا بالله العلی
العظیم را بر خواندم آخر بزور خود را خلاص کردم شب دیگر همچنین واقع شد حیران کار خود شدم
بر سر مزار اطلس پناه حضرت ایشان نشستم ملتجی و متضرع در این اثنا خفتی در ربود حضرت ایشان
را دیدم که میفرمایند که در مکان من نشسته ای و من اینجا خفته ام برخیز و بجای خود برو و باری بار دیگر
و بخواب رو که ایذا خواهند رسانید چنان شد در اندک وقت خواب بستر خود را گرفتم کفتم
یا معزز جن نگذارید و بجای حضرت ایشان بیدار هم اگر در خواب یا در بیداری بر من حاضر شوید نام آنحضرت
را بر زبان آوردم آنشب آرام تمام آرمیدم چند شب بر همان منوال عمل کردم هیچگاه از جن بر من حاضر
نشدند از غلبه خواب و هیبتی را فراموش کردم میان خواب و بیداری را گرد و کس دیدم که مرا خفه
میکنند از خوف بیدار گشتم همان کلمه را بر زبان راندم هیچگاه از جن بر من ظاهر نشدند بعد زان تا مدت
این عمل را ملتزم بودم و هرگز اثری از آثار جن ندیدم کرامت فرزند ارجمند شیخ محمد افضل دو روز از مرض
در ایام صغر سن بیمار بود و تب محرق در گشت در این اثناء دیر آمد بسیار شد و هزیان بر زبان او جاری گردید
من دران وقت حاضر گشتم و هر سیدم که تو کیستی بر زبان صبی ام در فلان ناحیه دان که در خانه
شما است بر میگشتم گفتم که تو ما را نمی شناسی که ما مهمان ما مرد ایمانی و خوش می باشی و فرزندان مرا
اذیت میرسانی مادر میان حضرت ایشان نیم گفت چهل ساعت از روز نه مطرد ایشان مرخص کردم

بکذار و هرگز نه ترا هلاک کردانم بنده و نه مزار ملایک فراز حضرت ایشان بعد نیاز و شکستگی عرض این حاجة
نمودم آوازی از مزار آنحضرت بگوشش من رسید که بخانه خود رو که فرزندت صحت یافته است و این بعین از فاق
تو بیرون رفت کنون حاتم بخانه خود آمدم دیدم که آن فرزند عزیز صحت یافته بهتر از زمان ماجرا اندوه بعد از ان
الی یومنا هذا آن حس بهیچکس راه نیافته و این فقیر آنرا در سایه عنایت حضرت ایشان دیده است چون دفتر ثالث مکتوبات حمد
آیات باختتام رسید و چند مکتوب بدوستان و دیگر برسانند بخاطر فاتر این فقیر گذشت که چاپ این
دفتر را نیز همراه باشم چنانکه دفتر اول را مولانا یار محمد جدید تمهید نموده و دفتر ثانی را مولانا عبد الحق و دفتر
ثالث را خواجه محمد هاشم کشمی بخواهد روزی در خلوت این نیت در اطیت خود را بعرض آنحضرت
رسانیدم بمجرد سکوت نموده فرمودند که وقت طالبست و فرصت کالبرق چاپ حاصل باید کرد که جلوات
باین حد رو ما ظواهر این کار از عوام کالانعام دست بدارند و آخر خواب نیست خود را باین
بعد از ایام معدود و ازین مفقود آن آفتاب عالم تاب بدور انقلاب تراب طالب نزدیک رسید
دور از امروز در بیابان خمود و ضلع بعید از برهان پدید شده بود چران دیرین ان گشتم که اه بخاطر
من میرسید که وطن بگذارم تا باری رسولی در وطن نباشم و که بخاطر نمیگذشت که خود را هلاک کردانم
روزی حضرت ایشان قدس سره از جلفه بامداد سر خواستند که درون محل بروند من خلوت
یافته خود را در دروازه رسانیدم و تخدمت آنحضرت بعجز پرسیدم و چیزی نه حال خود معروض داشتم
و آن داغ را بایشان بنمودم فرمودند هیچ قضیه نیست و هم نکته بر طرف خواهد شد فرمودند ایشان
بشارت داد و فرض بر دل من چیزی مقرر شد اما امروز تمام روز تمام شب آن داغ نمایان بود
چون صباح کرده دیدم که ذره از آثار آن داغ نیست شکر خدا جل و علا بجا آوردم و ایمان و ایقان

بزیادت مطلق

بکرامت موعظت حضرت دو صد کشت روزی حضرت ایشان در جماعت خانه خود در آمدند و
حضرت مخدوم زاده های ما و در جانب اعز خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله سبحانه هم بودند ناگهان در
دروازه را از اندرون بستند ما غیر از واقف نبودیم طرف قبله از قبله منوره مخدوم زاده اعظم اعز خواجه محمد هاشم
قدس سره نشستند و معارف را آغاز نمودند این فقیر بطرف دیگر از ان قبله نشسته بودم اندیشه بودم و من مستغرق
سمع میشنودم و معارف میشنودم و در دل خود آرزوی این معنی کردم که چه میشد که مرا نیز بطلبیدند و اجازت
حضور و خلوت فرمایند تا سخن با نجا رسید که حضرت غیر در دل فاتح بمجلد زد و اگرچه دیر بجمع خود آمد اتفاقا
مرا نیز در ان ایام حال بدین منوال بود که خطره از دل منقطع شده بود اما بنور و اندوه حضرت آنحضرت موصوف
نه داشتم در این میان حضرت ایشان نام این مسکین را بر زبان مبارک آوردند فرمودند که بیک دم بیک دم
خاص حاضر شدم فرمودند که بنشین که تو از بحر و ما و در اقل عیال ما بین و در خلوت حاضر شده باشی که تو هم
علم مثمر حصول حال است بدیر و زود بهر تو بی حال خود دارد و دست که خطره از دل عزیز گذرد و ما بکوکبان این همه جلوات
اکمل و مشرب و نشستن و برخواستن و غیر آنک از مردان عزیز گذرد و پس کاغذ بود مرقوم عزیز عرض کردم که مطالب
سته مابین کاغذ خود دارد فواصل وارد و این خطرات که در خاطر ها که در میان آنها بهات مرقوم عزیز عرض حضرت
ایشان شد این سخن فقیر را بسیار تعجب فرمودند بعد ازان گفتند آنچه بر ما ظاهر ساخته اند آنست که
عبور این خطرات در نفس است که تعلق بدل ما و دل ندارد و دل کاری ندارد و شبی و ایام و ما تهم
و الکواکب ما بله فقیر سالک بطاعون گشت وقت بحرق و اگرفت چران دیرین ان گشتم که اطفال صغار
داشتم در همان وقت ما کریه و زاری بباطن متوجه حضرت ایشان گشتم آنحضرت حاضر شدند
و فرمودند که آن ما نهاک در فلان جا نهاده ما تلاقی تصدق کنید که بکرم آنها بله شما را صحت خواهد شد
و بعد این امر حضرت ایشان از نظر غایب شدند من از بابله خود پرسیدم که آیا ما نهاک در خانه هست

گفت آری در فلان خانه هست بجائی که حضرت ایشان فرموده بودند نشان داد من همان وقت
برخواستم و نامه را از آنجا برداشتم و بیرون شتافتم و بفقیر امر بیدار ساخته با نهاد و دوم امور صبح گشته
بود که بشهر طرف شدم و آن شیخ ظاعون غایب گشته بکنار رفت بعضی عورات مستورات
از بخارا ان فقیر و عسم حسن شیخ محمد که شیخ خانواده بود و طاقت رسیدن علاوه مت حضرت ایشان
نداشت بفقیر عجله شد که ما را بطریقه ایشان مشغول کنان گفتم حسن شما بجارت ندارم از حضرت ایشان
رخصت گرفته بشما شغل خواهم گفت چون علاوه مت آنحضرت رسیدم معروض داشتم که بعضی از
صالحات این فقیر طلب مشغولی میکنند در این باب چه حکم میفرمایند جواب عمل نامجو و نام عم فرا موش کردم فرمودند
آن زنان را مشغول نکنید بلکه عسم تو شیخ محمد را هم مشغول مخواهی گفت که ادام مشغال است و نام پیری
دیگر گفتند که بسیار آمده بود و از جانب او التماس مشغولی میکرد و بخانه وی رفته او را مشغول کردم بکوی
خاطر فقیر گذشت که اجازت مقیدست بهمان اشخاص دیگر ترا اجازت مشغول کردم مجوز نامه بخوز
این حضرت در دل مستقر انگرفته بود که فرمودند ترا اجازت مطلق است که تو داخل عیال ما بین معهود زان
این فقیر آن عورات و پسر خود و آن پسر دیگر مشغول گفته عهد وقت رسیدم احوال این جماعه بتفصیل بر
عرض کردم که همه را مشغول نکنم و دیگران بتوجه حضرت خواجه در گرفته فرمودند الحمد لله علی ذلک بعد زان
چند کس دیگر را هم بتفصیل ذکر کرد و احوال فرو نگذاشت و مستغرق انوار این خدمت شد حضرت معروض
داشتم خوشوقت مسرور شدند و فرمودند ما همین خواستیم که هشتی بارشد و خلق الله بر داری کثرت عیال
ترا لغو گذارد و دوران ایام که بعشتغله عزم جزم داراالخلافه اکبرآباد شده بود بسر این خصه متبرکه بنا
است فرود آمده قبیل نماز دیگر بار ادوت زیارت قدوة المحبوبین شیخ شرف الحق والدین ابوعلی قلندر
قدس سره از دروازه فتحپور بسر این مذکوره بیرون آمده و یاران ما همراه بودند که همه اشتیاق مزار شیخ بزرگوار

داشته جلد دوم

داشتند چون قدمی چند بجانب بسیار آن دروازه بسوی مزار آن بزرگوار برداشت از عقب اشارتی و
از غیبی بگوش مسکین داده شد که نزد ما بیا و ما را زیارت کن که صاحب ولایت انجا مقام دارد یاران بیان
این معنی کردم همه متعجب شدند که ما و وجود حضرت شیخ بزرگوار در این دیار صاحب ولایت را خواهیم دید بهر حال
برگشته در پای آن اشارت روان شدیم نزدیک دروازه جانب یمین آن مسجدی ظاهر شد و معلوم گشت
که آن اشارت از همانجا بوده است در آنجا وضو آن درآمدیم و پیش صحن مسجد مقابر بسیار بودند و از حضار مسجد
پرسیده شد که در اینجا مزار بزرگواری هم هست گفتند بلی خواجه شمس الدین که صاحب ولایت این مقام است در
بنجا آسوده است گفتم این معنی را شرح و بسط بکنید گفتند ایشان خلیفه حضرت خواجه معین الدین اجمیری چشتی
اند چون حضرت خواجه ملک هندستان را بگلکم حضرت حق سبحانه و تعالی اولیا الله قسمت نمودند پایت را بخواجه شمس الدین
ترک دادند و خواجه شمس الدین نام پسر خود را بنجا بشیر یف آوردند بعد استماع این کلام که مصداق کشف
صحیح صریح بود در حق مزار خواجه شمس الدین بن ترک قدس سره در آمد بجرد در آمدن انوار آن مزار بزرگوار ظاهر گشت
و مرا با این در ویش را در گرفت و از آثار آن انوار ظاهر و باطن این مسکین منور گشت و مرد و خنک که
لازم آرام و جمعیت است هویدا گردید قرب مزار بزرگ را بوسیده بتواضع تمام روبروی قبر نشست و
مشغول گشت بلطفهای بیکران ازان دریای بی پایان امداد معنی مشاهده نمود و نسبت خاص خود را
که میان بیچونا داشت بین فقیر افاضه نمودند در حضرت فرمودند از آنجا روز دیگر بدهراه بهادنا
آنکه بسواد حضرت دهلی که از سوی دیار جنوب روشن تر است افتاد و آرزو داشت که بزیارت مزار
بزرگوار حضرت خواجه محمد ناصر قدس سره که از دوستان شنیده بود که در سواد طرف درآمدن آن بلدت
مقطعه واقع است مستعد خواهد شد غالبا چون پیش ازین بزیارت آنحضرت مشرف نشده بود این
مقام را غنیمت دانست و رفقا نیز غنیمت دانستند اتفاقا بهلیان که از پیش بهلیان راه غیر مسلوک است نمودند

وگفت همین دو کرده از دیباچه دارم این منزل را بجا گذارند متوجه منزل دیگر می شویم چیزی نماند و داد
که یکی از زیارات حضرت خواجه خود دوم بلا فاصله حضرت خواجه داده با جمال بیضه گشت در این اثنا
که غسم و غصه منجر و دو با جهلا منازعت و مخاصمه داشت که ناگاه پیش آمد از هر دو طرف باغ و دار
و بر این مسکین مکشوف گردید که مزار حضرت خواجه نزدیکی ارد در این باغ بهمین راه است مکرر و
موکد با اتمام این کلام اعلام دادند و چشم دلش روشن گشت و بفعل پیوست خود را از جهلا
روان بدانکه فکر شکستن دست و پا کرده باشم شوق تمام و شکر بالا کلام اندختم و بسوی آن
باغ شتافتم و در آن باغ در آمدم و بر سیدم گفتند هم در این باغ مزار حضرت خواجه است
شوق و آرزو مندی از یکی هزار گشت بدویدم بصفه رفیعه منیعه بر آمدم مزار حضرت خواجه را
از میان قبور شناختم بی آنکه کسی بیان کند بعد زان مجاور در رسید و مصدق گردید الحق
مزار ایست که انکسار و اضمحلال از آن سر بار و قدم آنحضرت اقتدام و بستر روی نهادم جنبند
دست داد که هزاران هوشمندی بزدان بجوی نه یزد که روی نخود که هزاران شاخ
به پاسنگ آن نخرند تا وقتی دمدمه بیخود افتاده بودم در آن افتاده ماند و رفتم حضرت خواجه
را دیدم و بیان بوسی آنحضرت مشرف گردیدم مراحم و عنایات که آبا بر ابنا نکنند در حق این نیاز
مند یکا آورند و بفرزندی قبول فرمودند و نسبت خاصه خود عنایت فرمودند و فرمودند که
نسبت خاصه منحصر بچهار تن است در این نسبت را بپیر داده تو خواجه محمد سعید عنایتا از خود بقوت محبت
وحدت به اعتقاد کرده چنین دست اخذ نموده است وی آنرا سر انجام خواهد داد چند بی عجبی در خود یافتم
و محبت بکیفیتی بذات بیچون در خود مشاهده نمودم تا آنکه این معنی را بپیر داد و بر جاده نوشتم
و ایشان در جواب نوشتند که سعی کنید که تا حرفی نمانع از خیر محجوب حقیقی جل خ در نظر نماند فکر متفکر

بقیت

شد م

شد م که غیر و انظرات و مقتضای محبت نسیان ما سوی در این تفکر علم شد م که نسیان
ما سوی در ولایت است و این معنی حصر دیگر است که در ثبوت حصول پیوندد و بچهارم و بچهارمین این
سر چشمه بثوبت سر بر زند و الله معنا از این مقام ناشی و آن مر تبه نسیان ما سوی مذکور است که تر ا
در حصول نسبتی تو بحصول پیوسته بود و آن را بمراحل دور تر گذاشته و الحق چنان او در این معنی بیان
حضرت خواجه قطب الدین کاسکندی سره قدس سره پاسکیج و انیک نظر در آمد تواضع تمام
آنرا بجوسیدم و در دیوان ایشان نوشته مشوقه دیدم حضرت خواجه سر اپا ناز پاپوش از سر
سر بر زان آوردند چنانکه نصف اپ دادند و دو بر و نصف پیش اپ پیروزی اپ دادند و بهمان قدر جا
مزار زانند و میفرمودند که آن نسبت صحبت حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره است و این
نسبت نسبت حضرت آنرا نیک نگاهداری و خود را از خفته و از ما کو یا و از علی باز جا کرد
و در کوشه نشین و راه آمد شد مر خانه مخلوق بر خود به بند آنچه از این سفر جویی بر ازان
بجا گذاشته باید عرض کردم که چون از خانه بر آمده ام یکبار تا اکبر آباد بروم و باز گردم و آنچه فرموده اند
ان شاء الله تعالی بعمل آرم فرمودند که زود باز گردی و رخصت کردند هیچ معلوم نگشت که پیر آنرا
سوا ر اهداف باین هیئت و ناز اندن را چه سبب خواهد بود زیارت حضرت خواجه محمد پارسا
که نزدیک مزار حضرت خواجه قطب الدین کاسکی بود و ایشان آنجا تنها شبها میگذرانند و
نصف شب پیش مزار حضرت خواجه تا آخر شب می نشستند اما جرات و تجسس از فرموده حضرت
خواجه قطب الدین روی داد که مگر این نسبت نسبت چشتیه است که حضرت خواجه از حضرت خواجه
قطب الدین گرفته اند اگر چنین بود چرا نفرمودند که این نسبت چشتیه است نسبت نقشبندیه است
این خلجان همیشه در دل در نشست بعد زان باکبر آباد رسیده و کاری که در پیش داشت بجا

برسانند اتفاقا سلطان وقت در اواخر شعبان بعزم زیارت حضرت خواجه معین الدین اجمیر سوار شد
اتفاق افتاد فقیر را نیز داعیه زیارت حضرت خواجه معین الدین قدس سره در خاطر گذشته بر فارقت عسکر سلطان
روان شد چون باجمیر رسید بزیارت حضرت فائز گردید چون بارگاه سپهر اشتباه و قبه
و بیاده و غلامان با دستارهای زرین و قوت چون ملوکانه و از زوار و کثرت لشکریان و غلوی زوار اندازه امرار
و ملوک بزیارت قریب بپنجاه کشت هر شبه بخانه آمد امیر گرگ با فقیر سر خلاص و محبت و بادی هم
خانه بود حقیقت باجرا را با دل در میان آورد و او را ترغیب و تحریص بزیارت نمود او صد روپیه بران خلاجا
و دران حضرت خواجه حاضر کرد تا زیارت بپاسخ میرآید باز بزیارت رسیدیم وی انجا از زر یافتی خود صد
روپیه صاف بر آورده بمجاوران میدهند که زیارت محل الحصول شود چون الکثر متصل یکدیگر قصد میکردند
در آیند و چون دیگر بپیچیدن عزم آن داشتند که بروان آیند و تدافع اینها موجب ایذا دیگر میگشت و بدین
بعضی در میان می افتادند و جان بر باد میدادند غرض که آن ازدحام و عموم و غلو و غلو بدین تعلق
مزاج نشسته و مکابود ماننده دیده ✻ هزار چندیکه بشنود هرگز بدیده عاشق آنحضرت و دست رساندن
بمزار آن بزرگوار دقیق شد و جان لحظه بخاطر گذشت که با حضرت خواجه این همه کثرت را چرا
قبول کرده اید و یقین است که اگر شما نخواهید هرگز این غلو نشود فرمودند که عز باد اسلام است
بعد زان مرتبه دیگر زیارت دست داد شد یک شب تمام شد در مسجد آنحضرت که رو بروی
مزار ایشان واقع است و آنرا از سنگ مرمر ساخته اند گذرانده و آنحضرت که خلوت شده بزیارت
آنحضرت در رفته معلوم دراز مدت مدید که گشت باز همان خطره در خاطر گذشت بلکه بزبان
جریان یافت که با حضرت خواجه این همه غلو و کثرت مگر مزاجم نسبت نمیگیرد فرمودند
که ما را قطب الاقطاب و بابا بهستان ساخته اند و روای حوایج و حاجات خلایق را بما

مرجوع آورده اند

مرجوع کرده اند هر حاجتمندان را از دور و نزدیک بما چاره غیب و ما را از امتثال امر علاج ضرور و چاره
ما میسر است بعد زان فرمودند که آن نسبت که خواجه قطب الدین بخواجه محمد چشتی داده بود او بخود داده
از من گرفته بود و آن نسبت از من گشت از انیک نگاه داری که تو از مایی عرض کردم که با حضرت
خواجه بنده آن نسبت را نسبت حضرت خواجه نامیدانست و از فرموده ایشان و حضرت خواجه
قطب الدین چنان ظاهر میشود که این نسبت چشتیه است فرمودند که این نسبت خواجه باست که
خواجه یوسف همدانی بما از زمانه داشت بود بعد زان مرتبه دیگر بزیارت مشرف گشت فرمودند
که بوطن خود باز گردد و انجا بنشیند و راه آمد و رفت بخانه مردم بر بندد و گفت او انجا بگشت بعد زان
که مراجعت کرد بحضرت دهلی رسید بزیارت حضرت سلطان المشایخ قدس سره کرد و قضا را
نمود که مجبور بماند نیتی بر بستر عیش و عشرت آرمیده است و فرمود ندکه هر چند معنی صحبت
مانست آنست که حب طرفین مساوی باشد اما ما بر ما محبوب غالب است و فرمود ندکه شما بر وقت
مشایخ بنشینید و حراجر دارد و بتحمل و تحمل وقت برامدن از حضرت دهلی بزیارت قدم
مبارک حضرت رسالت پناه مشرف گشت و آنجا که مجاوران در قدم معظم می اندازند بدهن خود
بیاشامید که یاد است و از انجا بمشهد حضرت گشت و از انجا بیرون آمد و آرزوی آن
داشت که باز بزیارت حضرت خواجه محمد باقی قدس سره مستسعد گردد و درین میان پاره راه
رفته بود مکشوف شد که در این باغ مزار حضرت خواجه است درامد و قدم بوسید و حالها و وجدها
و لطفها دید بعد زان به پایت رسید باز بزیارت خواجه شمس الدین ترک مستسعد گشت الطاف
و اتحاق بی اندازه از ایشان مشاهده نمود بعد زان بزیارت شرف الدین ابو علی قلندر سربلند
گردید بعد ادای مراجم فرمودند که ایذای نیست و حیرتی لیکن چندگاه بر طبق قول ابو توقع بپوست بعد زان

ابتدای صبر و تحمل است واقعه شبی در واقعه می‌بینند که عالم تمام از آب پر است و من براهی میروم
هر چند بیشتر میروم از آن راه عمیق‌تر پیش می‌آید بازگشتم و براه دیگر افتادم دیدم که کعبه
مکرمه است و این آبهای عمیق بدامن آن نمی‌رسد و غلاف سیاه بر آن پوشانیده‌اند و این
پشت کعبه بود که بجانب آب بود اما پهلوی کعبه در جرم دروازه بود بعد از آن راه در آمد روی
کعبه دید دروازه ایست وسیع چون دروازه ایوان و جامه سیاه در پیش دروازه فرود
انداخته‌اند برداشت دید که بر دیوارهای درون کعبه نوبت نوشته‌اند آنرا در آن وقت
برخواند و پرده فرو هشت بعد از آن به بلندیها بر آمد که آنجا نام آب و رطوبت نبود تمام
عالم مثال آشنایان پیدا شدند و ضیافت‌ها کردند بعد از آن واقعه این واقعه بخاطر این
فقیر چنین گذشت که این درویش را از ولایت محمدی و ولایت موسوی نصیب است و این
واقعه با تعبیر بخدمت مخدومی مخدوم زاده کی خواجه محمد سعید سلمه ربه مذکور ساخت فرمودند
که بخاطر نیز هم چنین می‌گذرد والسلام اولاً و آخراً علی سید الاولین والا
خرین محمد و آله و اصحابه اجمعین قد تم الکتاب المسمی
بحضرات القدس فی مقامات اکابر النقشبندیة
و درجات اعیان الاحمدیة
فی بلدة الکابل حماها الله عن الآ
فات والتنزل فی شهر عشر
جمیدا اول سنه ۱۱۴۰ هزار و
صد و چهل تمت تمام

در حال وداع حضرت ایشان ما را خلف خلافت بسر آمند حواله کرده بودند غالبا
چون حضرت خواجه قدس سره رحلت فرمودند و حضرت ایشان قدس سره
بجهت عزایداری بلی تشریف بردند خدمت میر رقعه مشتمل بر شکستگی دلی و غربت
و مسکنت و بی نصیبی و بی استعدادی خود و تذکیر وصیت حوالت حضرت خواجه
قدس سره و بحضرت ایشان ما نوشتند و معروض داشتند که مرا وسیله برحمت
ایشان غیر آن نیست که نسبتی بخاندان سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم
دارم بعد قدسیه انبیا علی آله الصلوات العلی بر من ترحم نمایند حضرت ایشان از
مطالعه آن عریضه رقت تمام حاصل شده فرمودند که میر بی دلی نکنند انشاء الله
العزیز خوبتر خواهد شد و نیز فرمودند که در میان اصحاب حضرت خواجه قدس سره
میر با مناسبت خاص دارد چون حضرت ایشان مرجوع بولمن مالوف فرموده
میر را در کنف اشرف عنایت و تربیت خود گرفته بسر آمند آورده میر سالهای سال در آستان
فلک نشان حضرت ایشان گذرانده اند تا آنکه بیماری حضرت ایشان را ضعفی قوی روی
داده تا که دران بیماری موت و حیات را باختیار ایشان گذاشته بودند بخاطر
آورده که شاید از تحمل اختیار افتد بران آمده اند که امانت حضرت خواجها قدس سره
الله تعالی السر را هم با اهل آن باید سپرد دران وقت شایان تحمل آن بار غیر مخدومزاده
کلان اعنی خواجه محمد صادق و حضرت میر دیگر را نیافته اند آن امانت را بایشان
سپردند و بعضی مقامات برحسب استعدادات این دو عزیز هر یک افاضه فرمودند
بعد ازان با التماس والی حاج فرزندان و مخلصان جانب حیات برحمت گزیده حضرت
حق سبحانه بر وفق خواهش ایشان صحت عاجل کرامت نمود بعد ازان فرمودند که

علیه السلام و التحیه رساند
چنانچه خاصیت صفتی ایشان را
زیاده نموده انی که نموده شده
چون محبوب باشد زنهار و زنهار
طرف روگردانده وجه الله بلند تصریح
باید دانست که از حضرت رسول
که جامع منقول و ماقول است
علیه السلام دو حدیث منقول است
در صفت و معرفت فقر که ارباب
حدیث در تفریق آن متفق اند
در توفیق متفرق این است
آن دو حدیث یکی الفقر سواد الوجه فی
فحوی الفقر سواد الوجه فی الدارین و دیگر
الدارین و تفرقه در بین دو
حدیث با عتبار فقر مالی چنانچه
نقر شاکر از فقر محبوب نصب
و نظر بآنکه از فقر حقیقی
نشده یا باعتبار فقر حقیقی
که فقر معرفت حضرت حق سبحانه
زبان مذکور شد این تفریق
حدیث است صلی الله تعالی

بیان از کنت مضمره

درخواص اسمای حسنی که هر که هر روز هزار بار بگوید الله

ما هو حق تعالی دور از اهل یقین گرداند هر که بعد از هر نماز صد بار

بگوید الرحمن حق تعالی غفلت عدل و نسیان و قساوت از دل او

ببرد القدیر هر که اسم ملک سلام با اسم قدوس ملازمت کند ...

ملک ... حق تعالی ملک او سلامت دارد ... او مطیع و ... دارد او

... هر که هر روز ... صد بار القدوس بگوید حق تعالی دل

... و هر که بعد از نماز ... فهان ... بگوید ...

... خاطر میرسد که فقر در هر دو صورت بیک معنی است که افتقار

افتقارست نه آنکه من وجهی سواد الوجه بود و بوجه دیگر فخر زیرا که اگر تفرقه

بین الحدیثین بود مسلمان فقیر را که اگر شاکر و شاکی بود یا معدوم دل

اطلاق سواد الوجه بر و نمودن مشکل مینماید پس تا الفقر فخری بسواد الوجه جمع

آید لفظاً و معناً آن است که الفقر سواد الوجه یعنی سیاهی در حال خال

است اینجا از قبیل ذکر حال اراده محل شده این گفتن است که فقر

خال روی ست یعنی وجه خوبی روی است همچنان که خال افتخار

رخسارست فقر نیز اینجا ملازمهٔ فخر بود و درین حدیث که الفقر سواد الوجه

است نیز معرفتی علیحده روی میدهد این است که از وجه ذات مراد است

و سواد محمول بر ذات ازین وجه است که نور ذات سیاه میباشد لنظر به

تحقیق محققان صوفیه ذکیه پس فقر که سواد ذات بود لا بمعنی خواهد

بود که اضافه به تقدیر من یعنی فقر و فنای حقیقی ناشی از تجلی نور

ذات است اینجا مراد از تجلی تجلی جلالیست که اعدام و اضمحلال

را در بردارد پس سالکی که متصف بتجلی جلالیه ذاتیه

شود او متحقق شده است بفقر حقیقی که فنای اتم است بخلاف

تجلی اسما و صفات که فنای اسما و صفات سالک حاصل

آنهاست و فنای اسم صفت فنای اتم نیست بلکه نحوی از فناست

مخفی نماند که نور ذات را سیاه گفتن عرفا بنابر آن است که سواد

اصل است قابل الوان دیگر لاجرم بجهت حالیت و محلیت اصلا

تغیر و تبدل در وی راه نمی یابد بلکه ازین وجه از حالیت و محلیت مبراست

و در رنگ ذات تعالت و تقدست ازینجاست که صفات الله را

لا هو گفته اند با وجود لاغیریت و این غیریت از جهت قیام صفت بموصوف

است بطریقهٔ انعکاس صور در آیینه تا تعدد و قدما لازم نیاید و السلام

اولا و آخرا دائما و سرمدا علی رسوله الکریم و علی آله و صحبه التسلیم

... مره تا آخری نور ذات را تعالی بسواد تعریف نمودن

عرفا بنابر عدم معلومیت و اثبات که از آن در دوهٔ علیای ادراک درراک است

را خبر جلیل عما لفیبی نیست و کریم و کدر کم الله فقر ناطق این مدعا

لاجرم از ذات حق سبحانه و تعالی در عالم فانی نیست از جهت عدم قابلیت

و مظهریت آن در کدام آیینه در آید و اما این قدر هست که بعد از هزار هزار

سال از هزاران عارفی را به بقای ذات مشرف میسازند و بدولت

این مظهریتش مینوازند ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء در حوصلهٔ او

نیز در رنگ ذات از کمال عزایست سر این معنی کسی داند که باعتقاد است

دراختفاست ازین وجه نور ذات را سیاه گفته اند عرفا با وجود

مظهریت مشرف به بقای ذاتی قصهٔ سیمرغ و حرف کیمیا ناگفتنی است

مجد و علاکه از باب فقر گفتی ارباب حال را میباید دمی باید که اظهار فقر

وادر

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی